وقف کتابخانه آستان قدس رضوی
واقف: مرحوم استاد ... باقر مولوی عربشاهی سبزواری محرم الحرام ۱۲۰۵

۱۳۸۴/۲/۴
۱۳۷۲/۲/۲۶

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب: جهان گشای نادری — فارسی

مصنف: میرزا مهدیخان منشی استرابادی

مؤلف:

خطی: نستعلیق ۲۲ سطری

چاپی:

سال تحریر: سلخ رمضان ۱۲۴۹ عدد اوراق ۱۴۲

جزء کتب: تاریخ شماره خصوصی

شماره عمومی ۱۴۹۴۵ شماره قبض

واقف: سید محمد باقر سبزواری تاریخ وقف

طول ۲۰.۵ سم عرض ۱۹ سم شماره صفحات

محرم صفر ربیع الاول ربیع الآخر

جمادی الاول جمادی الآخر رجب شعبان

شوال ذی القعدة الحرام

ذی الحجة الحرام

محمد صادق ...

در ماه ربیع الآخر آمده است

حسین قلی محمود صادق

در ماه جمادی الآخر آمده است

درو کاتی قهر قاجار

۷۸۶

۷ م م

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی
واقف : مرحوم استاد سید محمد باقر مولوی
عربشاهی سبزواری محرم الحرام ۱۴۰۵

سنه ۱۲۳۵ عالی مراد خان وحسین بیک

تاریخ وفات مرحوم مغفور ... در ماه
شهر صفر المظفر سنه هزار و دویست و
هفتاد ... الله مضجعه

سنه ۱۲۷۸

علی صادق الله ...
در ماه محرم آمده است

سعادت قلی ... عبد الله
در ماه صفر آمده است

کریم وبدل
در ماه ذی الحجه آمده است

محمد رضا گفت
در ماه ربیع الثانی آمده

کفر زلفت عرفی ز رخت ایمان دیدیلر
او نجه کفر ... ایمان ...

۲۲۲
۲۲۲
۲۲۲

بو ... داغ ... یار ...
... بنی یار ... کیدی داغ
... اوزم دگلمی ... دگر

اتلان ... زلف اوزره ... شنده کل
دولو بلبل ... یادینه

بو ... یاتمغی
حسرت ... یاتمغی

بو یاغلار خراب آغلار
کل میبین خراب یاغلار
... یار آغلوب
اوز کلر خراب آغلار

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

بر دانایان رموز آگاهی و واقفه شناسان حکمتهای الهی واضح است که در هر عهد و اوانی که اوضاع
جهان منقلب و پریشان و چرخ ستمگر لگام سمتگیشان کردد و خداوندیگانه که مدبر این کارخانه و مقلب
اوضاع زمانه است از فیض فضل بی منتهای خود سعادتمندی را مؤید و در عرصه گیتی مبسوط الید کند که بمراهم مراحم
و رافت بالتیام جراحات قلوب ستمدیدگان پردازد و مذاق تمنای تلخکامان زهر حوادث را
بشهد عدالت شیرین سازد و مصداق انتقال حال همایون فال اعلیحضرت قدر قدرت قضا
سلکه حشمت داراد ربان دشمن کش عرصه جهانگیر رحمت کش طریق نام و ننگ مظهر قدرت
الهی رواج دهنده سکه شاهی فرازنده رایت کشورگشایی برازنده تخت فیروزبخت جهان آرایی
زور بازوی خصم افکنی و دلیری جوهر شمشیر گیتی ستانی و مملکت گیری سروری که از سم سمند ظفرمندش
سطح زمین از چرخ برین سبز بر سر کشیده و بلنداختری که از بیم رمح فلک تمکینش سپهر برین شکم
بر خود دریده فتح و ظفر منبع تیغ تیزش چون عرض بجوهر متصل و از تندی سیف خونریزش صورت از
هیولا منفصل و در قلبگاه بزد دشمن قلوب اعدا قالب بی روح و در آوردگاه قهر شمشیر ذابح جان
شاة المذبوح جادوشان بارگاه جلالش بصلای ده روزه خدمت نوید امیدواری صدساله
نعمت بگوش جهانیان رسانید و خوان سالاران بزم نوالش از موائد احسان گونه گون لذت
کام بخشیده بکام هر رونزدیک مچشانید سرافراز ده دیهیم صاحب کلاهی شه طراز لوای شاهنشاهی
شایسته افسر و اورنگ قاآنیه قهرمان سلسله جلیله ترکمانیه ضرغام الدهر غضنفر العصر الخاقان
الاعظم والقاآن الاکرم شهنشاه جمران تاج بخش ملوک ممالک هند و توران ب‍
جهان خسرو نامدار نظر کرده لطف پروردگار ابو السیف السلطان نادر پادشاه افشار
بیضا نمایش در رزم افشانی و طلع صداسایش در ذره پروری خورشید اشتهار دستخط را

شد که از بختیته ...

ایلات و ابدان تاثیر اکسیر پرورش و کیمیای آفتاب گستر بیشش طلای دست افشار گشته عنایت ازلیه و مشیت لم یزلی
گوهر ذات اقدسش را با قتضای مصلحت سنجی در نهانخانه ابداع دست پرورد صنع جمیل و قابل تفاخر مفخر
جبرئیل میساخت و بمقتضای حکمت بالغه باستعداد ماده قابلیتش می پرداخت تا هنگامی که خاک ایران
آمیخته بخون ستمدیدگان و در عرصه دوران هر کس بکردن فرازی و صاحب لوای علم گشت چنانکه
شاعر گفته زجور ظلم کار اهل ایران بسکه در هم شد برای انتقام افغان مظلومان مجسم شد بخت
سروری ایران پایمال دشمن و آتش جور و بیداد مخالف از هر طرف بخرمن هستی خلق در شعله
گردیده رسم ملوک طوایف تشیع یافت فتنه و آشوب از حالی و سافل وقوع پذیرفت چنانکه از اصفهان
الی قندهار طایفه غلجی و در هرات ابدالی و در کشیروانات لکزیه و در فارس صفی میرزا نام مجهول النسب
و در کرمان سید احمد نواده میرزا داود و در رحجستان و بنیاد و در سلطان محمد نام شهر بخر سوار و در جوانب
عباس نام و در گیلان اسمعیل نام و در خراسان ملک محمود سیستانی صاحب داعیه و مستبد گشته
گروه رومیه نیز از هر جانب از آذربایجان تا نزدیکی همدان و نیز تا سلطانیه و ابهر و از طرف عراق از کرمانشاهان الی
کرانه ششر و در دستیه نیز از باب الابواب دربند تا بازندران جمیع دار المرز را متصرف در آورده
و همچنین ترکمانیه صاین خانی استراباد که اکثر او قات بقیه الیکبری و شورش معتاد بودند و الوار بختیاری
دنبلی و اکراد اردلان و اعراب حویزه و بنادر حتی گوشه نشینان میان ولایت ایران رتبه اطاعت
باز زده اظهار سرکشی کردند بمفاد آیه کریمه بجعل الله بعد عسر یسرا و بمضمون مصرع تا پریشان نشود کار بسامان
نرسد حکمت بالغه حضرت داور داد گر اقتضای ظهور طلیعه دولت آن خسرو فریدون فر که از
لطف و قهر مظهر ایات جلالیه و جمالیه قهاری و از عقل مسحر آنچه نقش عجب گلک بدایع نگار حضرت
بارکمت نمود که گوکب بخت سعیدش را کوکبه آرای عرصه جهان و پرتو مهر گستر بیشش طلعت را
روشنی بخش دیده پیر و جوان ساخت الحق گنجهانی بود که دهر عاقبت اندیش از برای روز بد جوهر
ذخیره گذاشته بود و نیا صفدر نام آوری که سلطان قضا برای دفع خصوم حوادث در کمین گذاشته
بود چون سلسله حوادث عالم کون و فساد بیکدیگر پیوسته قبل از شروع بذکر صادرات احوال آن برازنده
تخت و تاج با یراد حکایت چند احتیاج است لهذا نگارنده این شرف نامه دلپذیر و طرازنده
این تاریخ بی نظیر محمد مهدی ابن محمد نصیر استرابادی عفی الله تعالی عنهما که از چاکران حضور پر نور و بضبط وقایع

مأمور است باظهار مجمل اموری که در ایام سلطنت خاقان سعید شهید روح الله روحه تا آغاز دولت
این شاهنشاهی صاحب تایید بظهور رسیده شروع مینماید تا بر عالمیان منکشف شود که ایران چه گونه ایران
و ممالک چه قسم ویران بود که آنحضرت بمجاری عزم متین آن ویرانه را دوریست کردند و گلهای افسرده
این گلشن را که از هجوم سبزهٔ بیگانه پنهان و لگدکوب گلچین حوادث بنهان بود بچه آب و رنگ
از تازگی بعرصه ظهور در آوردند فرد برگذشت عهد گل را از نظری بشنوید عندلیب آشفته تر میگوید این
افسانه را هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق از جمله آنکه بعد از عهد سلطنت خاقان مغفور بهمرزان [illegible]
ملک ایران شد اول طغیان میرویس غلجائی در مقدمه قندهار بود که در ماه صفر سال یکهزار و صد و بیست
و یک هجری مطابق توی ئیل بوقوع پیوست توضیح اجمال آنکه گرگین خان ملقب بشاهنواز خان
والی گرجستان که در آن اوان بیگلربیگی قندهار میبود اتفاق کرده ابواب بر اخذ اموال و دست تسلط
با فاغنه دراز کرده میرویس که حاکم آنگروه میبود از جان بستوه آمده روی تظلم بدرگاه فلک شکوه
آورده چون در دربار شاهی و در دولت سرای سلطنت دادرسی نیافت روی ارادت ب[illegible]
[illegible] معظم شتافت در حین مراجعت تتبع امور اوضاع و ملاحظه اطوار [illegible] کرده وارد قندهار
در وقتیکه گرگین خان بعزم تنبیه طایفه کاکری رفته و در منزل ده شیخ که خارج قندهار بود بر سر او ریخته
او را دستگیر ساخت و مراد خان نام افغان را که خنثی بود مأمور نمود که با تمام کارش پرداخت
بعد از این واقعه کیخسرو خان برادر زاده او بسپهسالاری منسوب گشته بخونخواهی عم با لشکر
کثیری و جم و افواج مختلفه از طوایف گرجی و عرب و عجم بتسخیر قندهار و تنبیه میرویس مصمم گشته جماعت
ابدالی قندهار را که با فاغنه غلجائی معاند بودند جمع و قلعه را محصور کرده بود بالاخره در بیست و [illegible]
رمضان المبارک سال هزار و صد و بیست و سه هجری مطابق توشقان ئیل از دست [illegible] تدبیر میرویس
قلعه گذاشته [illegible] و بعد از آن محمد زمان خان شاملو قورچی باشی باین امر مأمور گشته
در زمان مدید طی مراحل کرده تا رسیدن بقندهار روزنامچه عمرش باخر رسید و بعد از او دیگری
بامر قندهار نپرداخته تا مقدمه هرات و شورش افاغنه ابدالی پدید آمده و میرویس هشت سال بامر
حکومت قندهار پرداخت و بعد از او عبدالعزیز برادرش بجای او نشست و یکسال بامر حکومت پرداخت
و بعد از او محمود ولد میرویس با چند نفر از خاصان او [illegible] موافقت ریخته او را مقتول ساخته لوای

حکومت

۳

حکومت برافراخت و دیگر شورش افاغنه ابدالی و سانحه هرات بود در سال هزار و صد و بیست و نه هجری بعرصه
ظهور رسید تفصیل این اجمال آنکه طایفه [illegible] در عدد از غلجائی زیاده دشمن سابق [illegible]
میبودند عبدالله خان ولد حیات سلطان صدوزایی بعد از شنیدن واقعه قندهار باتفاق اسدالله ولد خود از
ملتان نزد کیخسرو خان شتافته حاکم ابدالی شد تا اینکه تقدیرات بر آن زد که تغیر و تبدیل در آن [illegible]
مقدمه قندهار [illegible] عبدالله خان با ولد خود وارد هرات شده در آن اوقات هرات بعباسقلی خان
شاملو میبود چون از ناحیه حال عبدالله خان [illegible] ظاهر شد عباسقلی خان او را با ولدش محبوس
ساخت و در خلال این حال قزلباشیه هرات بعباسقلی خان شوریده او را بدخل کردند بعد از آنکه این خبر بعرض
امنای دولت رسید جعفر خان استاجلو را بایالت هرات مأمور ساخته روانه نمودند مقارن
این امور اسدالله [illegible] فرار [illegible] برافراخت و [illegible] جمعیت افاغنه قلعه
اسفزار را تصرف و بعد از آن در [illegible] شهر با جعفر خان حاکم هرات جنگ کرده او را دستگیر [illegible] شهر
محصور ساخت بعد از چندی که محصورین از امداد مأیوس گشتند در خفیه آن گروه راه سازش [illegible] با
افاغنه گشوده در شب بیست و ششم ماه رمضان المبارک سال هزار و صد و بیست و نه هجری چند نفر از مردم
قریه بلدم از اعمال هرات که در شهر محصور بوده در خفیه با افاغنه همداستان بودند [illegible]
از سمت برج شهر [illegible] برج قلیجانه که در دروب عراق واقعست افاغنه را بالا داد افاغنه تیغ استیلا کشیده
نقد امکان تقبل و غارت شهر پرداختند بعد از تخلیه شهر [illegible] قزلباشیه افاغنه اسفزار برآمده در
شهر هرات توقف و [illegible] کوسویه و غوریان و سرحدات مرغاب و بادغیس را [illegible] تصرف
کردند پس اسدالله بفکر تسخیر قلعه فره که در سال قبل بتصرف افاغنه غلجائی قندهار در آمده بود افتاد شب
الغفله ایلغار [illegible] نردبان [illegible] برج قلعه صعود و بپایمردی سلم حیله بر فراز حصار بمقصد بر آمده و [illegible] ضبط
نموده مراجعت کرده در این اثنا فتحعلی خان ترکمان از دولت [illegible] بسپهداری مأمور شد و در توابع
کوسویه تلاقی فریقین واقع گشته شکست افاغنه مغلوب و [illegible] بسمت غوریان برگشته از آنجا که طالع [illegible]
[illegible] در دماغهای ایشان متصاعد بود [illegible] لشکر در پی تعاقب ایشان [illegible] تهور [illegible] با چند
نفر [illegible] در صحرای شهر [illegible] بر طایفه افغان برخورده [illegible]

چون حریف را خیره و چشم بصیرتش را از عجاب غرور تیره دیدند دوتش گرز را عنان و تیغ تیز را از میان کشیده بردار

با جمعی از سپاهیان او را از لباس هستی برهنه و عاری ساختند بعد از چندی محمود ولد میرویس بعزم تسخیر دار فراه

از قندهار حرکت کرده ما بین فراه و زمین داور در محل موسوم به دلارام با اسدالله جنگ کرده اسدالله بقتل

رسید محمود چون تصرف قلعه فراه را در حیز مقام امتناع دید بهمان قتل اسدالله اکتفا کرده بقندهار شتافت

و در حینی که قزوین مقر کوکبه شاه خاقان شهید بود این مراتب را از جلایل خدمات شمرده بدربار شاهی

عرض و امنای دولت بی زوال پسر او را صدق فرض کرده او را بصافی ضمیر ملقب ساخته حسینقلی خان خطاب

دادند و کلمه سبحان قزوین تاریخ قتل اسدالله را چنین یافتند مصرع اسدالله را یافت شاه ایران در بدر بعد از آن

ایام دولت زمانخان گشته هرات را تصرف و عبدالله خان پدر اسدالله را محبوس ساختند قتال زنده

جعفرخان و گرفتاران قزلباشیه را در زیر خیابان باغ نو بدیهی خونریز سیاست و پای دار آوردند و چنان

دولت پادشاه چون طایفه ابدالی را مشغول کار یکدیگر و محمود در رونست بخود از مرالقعان جلال گنبز یافتند

صفی قلی خان ترکستان اوغلی را بسرداری تعیین فرمود با جمعیت شایان و تدارکات فراوان روانه

هرات ساخته در صحرای کافر قلعه فیمابین او و زمان خان تلاقی فریقین واقع شد سردار مزبور با پسر

و این معنی بیشتر باعث قوی دستی آن طایفه بدیه باد و سر گرد پدر بیس افاغنه در آن ولایت اقتدار کما ینبغی

و چند سال آن نواحی را در تصرف داشتند تا اینکه بار تیغ جهانگیر ظل الهی ظلمت زدای آن بلاد گشته

بازوی دولت نادره قامع بنیان فتنه و فساد گردید دیگر شورش ترکمانیه صاین خانی استراباد است که

تابع خوارزم اند اما در نواحی جرجان و دشت قبچاق سکنی داشتند اگر چه بعضی اوقات بنابر حرفه کار

خود اظهار ایلی و انقیاد بحکام استراباد میکردند لیکن اغلب اوقات مشغول تاخت و تاراج و سرکشی و فساد بودند

در سوالف ایام سرداران صاحب شوکت بدفع ایشان تعیین گشته طرفی نبستند و روز بروز فتنه ایشان

تزاید می یافت تا اینکه خورشید ذات جهان آرای اقدس از افق سروری طلوع نمود و شیر طغیان

بسر بزاویه خمول کشیدند دیگر شورش لکزیه داغستان و انقلاب جده و شیروان بود که جماعت

جار و تله لکزیه که اهل شیروان را مقصد و قت جار الجنب بودند با طایفه دیگر که در حدود دشت اسکی دار

اتفاق ورزیده تمرد بنیاد کردند حسینعلی خان حاکم شیروان با جمعیت خود در صدد دفع آن جماعت در آمد

بعد از ورود

بعد از ورود بمحال مسکن آنجماعت شبیخون آورده حاکم شیروان مقتول و بقیه لشکرش از آنجا به نواب ایشان

بتصرف آن طایفه در آمد و بعد از این حاجی داود نام مسکوری با احمد خان قیطاق و سرخای لکزی احمد

گشته و ملا احمد خان حاکم قبه را از میان برداشته متوجه تسخیر شیروان شدند مقصود ایشان بجهران نهب و سسته

معاودت نموده تا محال خود بدون رفاقت لاومی آمده ایشان بر آمده قلعه شماخی را متصرف و جمعی را

جدید شیروان را که بقتل رسانیده بضبط شیروان و نواحی آن پرداخت المراتب را بدولت عثمانی عرض نمود

راه انتساب بآن دولت بمعدلت اکتساب گشوده بودند از دولت عثمانی فرمان ایالت باسم حاجی داود

صادر و سارو مصطفی پاشا بتمکین و مدد او مامور گشته بعد خلعت سرخای ... چون سرخای

از جمعیت حاجی داود پیش بود و بحسب قوه کار او در پیش بود و سایل بر انگیخته فرمان ایالت باسم خود

حاصل نموده در آن نواحی رایت اقتدار برافراشت و سارو مصطفی پاشا بگنجه مامور شد دیگر تمرد

و طغیان ملک محمود سیستانیست توضیح این مقال آنکه در سال هزار و صد و سی و دو هجری خبر قتل صفی

قلی خان بدربار گردون مدار شاهی رسیده اسمعیل خان غلام را برتبه سپهسالاری فایز و مامور تسخیر

هرات گردیده وارد ارض اقدس شد و چون ملک محمود حاکم تون بنابر استیلای ماده غرور

و استکبار چندان اقبالی بامر و نهی خوانین ارض اقدس نمیکرد سپهسالار مسطور فتحعلی خان قاجار بیگلربیگی

مشهد مقدس را با فوجی از قزلباشیه بسر قلعه تون مامور و ملک محمود محصور گشته یکماه ایام

محاصره امتداد یافت تا اینکه شبی بر محمد نام از ترکش مازنت در خانه فتحعلی خان گسترده بردار از

فتحعلی خان رنجیده خاطر گشته خود را بقلعه رسانیده ملک را از ضعف حال قزلباشیه آگاهی داد

روز دیگر ملک بهیات مجموعی از قلعه بر آمده جنگ کرده فتحعلی خان بزخم گلوله از پای در آمده و لشکر

بسبب استعداد و اقتدار ملک شده بهمین منوال در آن سرزمین دم از خود داری میزد تا اینکه

مقدمه اختلال احوال و اوضاع سپهسالار روداده ملک شد در ارض اقدس فرمان روا شد توضیح این مقال آنکه

بعد از وقوع قضیه فتحعلی خان مزبور سپهسالار ایالت ارض اقدس با علیقلی خان شاملو که در آن

اوان بیگلربیگی مرو شاهجهان بود در مشهد مقدس مفوض نمود اما روز بروز اختلال کار سپهسالار

رو به ازدیاد و ماده انقلاب اشتداد می یافت سپهسالار چون اطوار علیقلی خان را موافق شیوه بیکرخواهی

نمی یافت از او دلگران نشده خواست او را مسلوب الاختیار سازد علیقلی خان از مضمون آیه کریمه ولا
یحیق المکر السیء الا باهله غافل گشته جمعی از او باش که با او همداستان بودند بمنزل اسمعیل خان فرستاده
کشان کشان او را از میان خیابان برده محبوس ساختند و فرید الجار را یالت برداشت و در روز پانزدهم
محرم سنه هزار و صد و سی و پنج هجری که افاغنه بر اصفهان استیلا یافتند این واقعه نیز در همان روز
در مشهد مقدس اتفاق افتاده در همان روز سر رشته کار بدست الواط مشهد مقدس افتاد علیقلی خان
نیز بساطی که فرو چیده بود در چیده تا آنکه در ماه جمادی الاولی همان سال الواط کینه علیقلی خان ریخته او را مقتول
ساخته و اسمعیل خان را از حبس بیرون آورده باز بشغل حکومت مشغول ساختند اما از حکومت جز اسمی باو
نبود و الواط خود در رتق و فتق مهمات کامی برداشتند چون حرکات الجماعت ناملایم طبع سپهسالار بود
ملک محمود را سستی قلبی داده او را تکلیف بارض اقدس کرده ملک محمود چون چنین روزی را از خدا خواهان
بود تعجیل دار وارد ارض اقدس گشته مسند تملک گسترده ملک محمود اگرچه الواط را مکنون خاطر آن بود که
در روز ورود او با تمام کارش رسانند اما بمضمون مصرع همه جا حکم شش بدوش است مکافات عمل
این دفعه چرخ کینه جو طالب انتقام از ایشان گشته ملک در پیش آن سرکشان بر ایشان بخشش دستی داده
ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض در تقسیم کهستان محمود غلجایی و آمدن او به اصفهان و کرمان
محمود ولد میر ویس در سالی که با اسدالله جنگ کرده او را بقتل رسانید امیر اسدالله دولت صفویه عرض
کرد که چون انجه بنت محض از راه هواخواهی آن دولت از من بظهور رسیده موکب پادشاهی از این طرف
عازم خراسان بشود من هم از قندهار بسمت هرات حرکت میکنم که از دو طرف بدفع ابدالی کوشیده تخریم
تا حصر آن طایفه فیصل یابد امنای سلطنت که در دبستان تمیز عقول مدرکه ایشان فهم نقطه از خط درست
از غلط تمیز داده اقوال روی اندود او را بسمع قبول اصغا و رایات عظمت را با والیق کرد خلعت و شمشیری
برای او فرستاده حسینقلی خان خطاب دادند و محمود نیز به بهانه تنبیه ابدالی هرات و اردستان
دیم کردیده و در خلال آن حال طایفه بلوچ عازم تاخت کرمان گشته اهل کرمان قلعه را خالی کرده ملتمس مقدم
محمودی شدند محمود نیز وارد آن ولایت شده مدت نه ماه بضبط کرمان پرداخت تا اینکه خبر گورز
فارس زبانان قندهار بمحمود رسیده باعث انصراف او بقندهار گردید توضیح این مقال آنکه محمود ولد میر ویس

در حین آمدن از قندهار بحر سلطان لگزیه را که در فراه ساکن بود نایب قندهار کرده عازم کرمان گشت بحر
سلطان مزبور قلعه را از افاغنه خالی دیده با ملک جعفر خان سیستانی که در قندهار محبوس بود توطیه و تمهید
کرده باظهار دولت خواهی صفویه سر از گریبان خمول برآورده بدستیاری فارسی زبانان قندهار صدای شورش
در آورده جمعی از افاغنه را که در قلعه بود مقتول و مسیح افاغنه بیرون واقف گشته جمعیت کرده و از یکسمت قلعه
داخل شده بحر سلطان و ملک جعفر خان را بدست آورده با فارسی زبانان قندهار بقتل آوردند
محمود بعد از شنیدن این خبر کرمان را تاراج و اسیر کرده آهنگ قندهار نمود و در سال دیگر باز بشوق تسخیر کرمان
کرمان گیر عزیمتش گشته هشت هزار کس از افاغنه قندهار و بلوچ دو هزار نفر جمع کرده و آمده قلعه ارک را
محصور و قتل و غارت بغیر محصور کرده چون از هیچ طرف احدی بامداد قلعگیان نپرداخت اهل قلعه ناچار
طالب امان و تقبل پیشکش گشته و در باب تفویض قلعه تا انجام کار اصفهان استمهال کردند محمود نیز
قول او را قبول کرده از کرمان عازم اصفهان شده اعیان دولت تمهید اسباب استقبال مشغول و در چهار
خانه را گشوده مردم روستایی و بازاری را که از فنون جنگ عاری بودند تکلیف دستان و دروغ و خفتان
تحمل و سلیح و در پال و کوپال هریک را مانند رستم پهلوان ساختند و جمعیت تمام بمیدان کارزار آراسته ساختند
و در روز دوشنبه بیستم جمادی الاولی سال هزار و صد و سی و چهار هجری مطابق اودئیل در گلون آباد چهار
فرسخی اصفهان تلاقی فریقین وقوع شده قزلباشیه مغلوب و رستم خان قوللر آقاسی بثبات قدم از زین
با احمد خان توپچی باشی و جمعی از اعیان و کبار دولت مقتول گشتند و تمامی توپخانه با اسباب اهل اردو
متصرف افغان در آمده بقیه السیف وارد شهر اصفهان و بنای سپه شبدی در دروب و محلات
گذاشتند بعد از چهار روز محمود آمده فرح آباد را برای نزول اختیار و از پیش سپه آغاز کرده دار رهنوده دار
غره ماه جمادی الاخری سال مزبور مطابق پارس ئیل اتفاق افتاد در بیان تسلط محمود غلجایی و آمدن او
باصفهان در ابتدای سال هزار و صد و سی و هجر مطابق ئونت ئیل که سلطان دار القرار جهان یعنی مهر عالم آرا بعزم
تسخیر شهرستان حمل رایت استیلا برافراشته لشکر بهار بر همزن انجمن دی و غارتگر شهر دی
گشته افغان هزار دستان با هزار دستان نشو افزای فرح آباد چمن و هزاره بلبل و بلوچ خار مالک
پای تخت گلشن گردیدند محمودیان در کمال شوکت و استیلا دست بتاخت و تاز دراز کرده باندیشه آنکه امداد

از طرفی باصفهان خواهد رسید سلک جمعیت خود را از هم نمی پاشیدند اعیان دولت فکری که برای کسر
شوکت خصم اندیشیدند این بود که سلطان محمد میرزا نام ولد اکبر خاقان شهید را در هفتم شهر رجب المرجب
بولیعهدی برآورده بعد از چهار روز او را بدستور قابو زراج و صفی میرزا برادر او را بجای او بر مسند ایالت
و ولایت عهد تکیه دادند باز در بیست هفتم شهر رجب خلع خلعت سلطنت و جهانبانی را از و کرده قرعه
این فال بنام شاهزاده والا خصال طهماسب میرزا زدند در بیست سیم ماه مبارک رمضان در ظلمت
لیل او را روانه کاشان ساختند که شاید در سمت قزوین و آذربایجان جمعیتی منعقد و شکل مستعد ساخته
منشاء اثری شود بعد از خروج طهماسب میرزا افاغنه بنای محاصره گذاشتند و اطراف شهر را بسته بندی
در آورده راه آمد و شد را یکباره مسدود ساختند پس تمام بکال خاص و عام راه یافته روز بروز قوه ضعیف
و ضعف قوه بذیرفت آتش غلا و نایره بلا بالا گرفت بحدی که مردم برای اکل میته میمردند بزرگان
در اسواق و محلات اطفال خرد سال را در دیده ذبح کرده میخوردند دلها برای گندم چون گندم سینه
چاک میبودند و طایر جانها در غم دانه گرفتار دام هلاک برای گرده نانی در دره تنها باتش حسرت
میسوختند چشم مردم قرصی برای نهاری سوای بخته گرمی خورشید نمی یافت از شوربختی زمانه تهیدستی
شد که شیرین دهنان بجای شکر لب خویش میمکیدند و شکر لبان بجای ریزه قند نباتات می
خائیدند و بهوس میوه دامن از نخل زندگی بر میچیدند و بیاد انگور خاک پای درخت تاک را از یک میل
چون توتیای غمزه بچشم می کشیدند کسانی که از جامه ابریشم تن می پوشیدند چون کرم پیله برگ
خوردن می تنیدند و جمعی که بغیر لوزینه کام نمی آلودند از شدت جوع بفکر خوردن پوست درختان
افتادند اگر دانه از زنبیل بیخته شد رفیق خود را در پی نخود سیاه میفرستادند اگر حبه جا در سینه می یافتند
در تقسیم آن منقب بر خشخاش مینهادند عدسی روی بیاز را اسیر نمیدیدند و دانه ماش از شاه دانج عدسی
عزیزتر گردید سایلان در بردن اسم نان توی دهن میخوردند و دیوانگان در حسرت خوردن سنگ
طفلان را چون حلوا با خود بگور میبردند لاله رخان برای کباب داغ بر دل بریان میکردند انگشت
دختری در حسرت شاخی که کور نان میگشت اوجاق مطبخها که رسند بچراغ مرده ما هتابی نرسیده اصفهان
بیکباره ویران گردید و قحطی آدم علاوه قحطی نان و امنای دولت را سر رشته حاقف گسیخته خاک

عجز و حیران بر فرق شان بیخته تا اینکه بدادن شهر متقم گشته در پانزدهم شهر محرم الحرام سنه هزار و صد
سی پنج هجری مطابق یا رس ئیل خاقان شهید را بفرح آباد برده قصر سپرده دیهم افسر آن حضرت
کش تاج و افسر زدند و همان شب محمود کس فرستاده که ضبط کارخانه جات و دفاین و خزاین
بادشاهی که در اصفهان میبود روانه نمایید و خود در چهاردهم ماه مزبور بقصر فرعونی و بیداد شدادی
داخل شهر گشته سکه و خطبه بنام خود کرده بعد از تسخیر و واقعه اصفهان در اواخر محرم الحرام در دار السلطنه
قزوین طهماسب میرزا رسیده بر اورنگ شاهی جلوس نمود نکته سنجان قزوین آخر ماه محرم را تاریخ
جلوس او یافتند و در ماه صفر بعضی را از افاغنه برای اختلال کار حضرت شاه طهماسب مامور بقزوین
ساخته بعد از ورود دیده و شنیدن قزوین شاه طهماسب با قلیلی که همراه داشت سر خویش و راه آذربایجان
پیش گرفته اهالی قزوین بادشاه را حاضر و داشتن بر زور دیده بعد از معاهده و استمالت افاغنه را داخل
شهر ساختند و افاغنه دست تعدی از آستین بر آورده از کوتاه بینی بدست درازی پرداختند یمیع را
حوصله قزوینیان برتافته شمشیر حمیت آخته و هر کس بهمان خود دادند بخته جمعی از ایشان بر خاک هلاکت
انداختند افاغنه که در باغات و خارج شهر بودند سراسیمه عازم گریز و بجانب اصفهان تکادو زنگ گشته
محمود با استماع این خبر بفکر دفع قزلباش افتاده در روزی که افاغنه از قزوین برگشته وارد اصفهان شدند
شروع بملاحظه سامان امرای معزول و معارف کرده یکصد و چهارده تن از ایشان را الحال از تیغ گذرانیده و هر جا
که گمان اهل صلاح و معروف میبودند رفته در اشتکار دهقان بقتل رسانیده و جمعی را به تسخیر شیراز مامور
ساخته نه ماه شیراز را محاصره و بتصرف در آوردند محمود قریب بدو سال در اصفهان بود در ولایات
مزبوره رایت حکمرانی بر افراشته آخر وسوسه شیطانی او را بفکر دفع شاهزادگان انداخته جمیع اولاد و
احفاد خاقان مغفور را که صغیر و کبیر سی و یک نفر بودند معروض تیغ سیاست ساخته نعش ایشان را بدار
المؤمنین قم فرستاده بعد از چندی جنون قوی و فالج شدید بر وی طاری شده دیوانه وار خود
بیگانه و امر و نهی او بحکم جنون قوی از نفاذ و جریان معطل گردیده و در دوازدهم شهر شعبان سنه هزار
و صد سی و هفت هجری اشرف بنی عمش که بانتظار مرگ او مترصد جمعی را از افاغنه با خود همداستان
کرده از کنج اعتزال برآمده نوبت سلطنت بنام خود بلند آوازه ساخته کس فرستاده محمود را در خفیه

ممالک و از جهت الاستقلال جالس سریر حکمرانی گردید و در ایام سلطنت خود کرمان و یزد و قم و قزوین و طهران

تا پل کرپه که راس الحد عراق و خراسان است بحیطهٔ تصرف درآورد و دیگر غلبهٔ روسیه است بدار المرز و گیلانات

توضیح انتقال آنکه در حینی که شاه طهماسب در قزوین سر بافسر سروری افراشت اسمعیل بیک ناحی تابین وزیر اعظم

برسم سفارت و عزم استمداد بمملکت روس رفته سالار جمعی از روسیه آمده سفاین ایشان در فرضهٔ رشت

بار توقف انداخت وزیر رشت از در مدافعه برآمده مغلوب و روسیه رباطی را که در نیم فرسخی رشت محل اقامت

ساخته و حرف روسیه آنکه ما بجهت امنای این دولت راه دور و دراز طی کرده ایم و ایلچی شاه طهماسب بوکالت

او کل دار المرز را از بنای آراء تا حد استراباد بدولت روسیه تفویض کرده که جانشان این دولت نموده بدفع دشمن

برداریم با این ادعا راه دخل تصرف در ولایت دار المرز میخواستند اما دست تعرض کشیده داشته بهیچوجه

پیرامون مال دیوان و غیران نمی گشتند تا آنکه متعاقب سردار بزرگ ایشان با ده هزار کس آمده اختیار جمیع

دار المرز را الی بنای آراء باد بموجب نوشته که اسمعیل بیک بوکالت دولت علیه صفویه بروسیه داده بود بجود

منسوب ساخته از طرف شاه طهماسب جمعی بدفع روسیه مامور گشته در خارج رشت تلاقی فریقین دست داده

و قزلباش شکست یافته فرار و روسیه رشت و کهدم را متصرف و بدون شریک و منازع و سهیم دو

سال در آن نواحی بضبط و اخذ اموال و وجوهات دیوانی پرداخته تا آنکه مقدمهٔ قلندر مشهور باسمعیل میرزا

در ماسوله چنانکه مذکور خواهد شد اتفاق افتاده در روسیه بدون جنگ و نزاع آمده لاهیجان و تنکابن را

که در تصرف قلندر بود متصرف گشته بفاصلهٔ چند روز پادشاه روسیه از راه حاجی ترخان از راه قلعه قزلار با عساکر

بیشمار وارد دربند و اهالی آنجا نیز از بیم غلبهٔ لکزیه که اعداء عقده دولت بودند در بند دربند اذن و رضای اعیان

این دولت نشده از باب اطاعت درآمدند پادشاه مزبور از امر یکلیه با این قلعه دربند نموده سه هزار

تفنگچی که روسیه آنرا سالدات گویند باستحفاظ آنجا گذاشته بادکوبه و سالیان را متصرف و بهمان اخذ مقاطعه

و مال و وجوهات جا به اکتفا کرده بتقر سلطنت خود معاودت نمود و دیگر تسلط و استیلای رومیه است

بممالک آذربایجان توضیح انتقال آنکه بعد از حرکت شاه طهماسب از قزوین بجانب تبریز از دولت عثمانیه

ابراهیم پاشا حاکم ارزنة الروم بگرجستان و عارف احمد پاشا بایروان و عبدالله پاشا کوپرلی اوغلی حاکم

وان بتبریز و حسن پاشا والی بغداد بکرمانشاهان و همدان مامور گشته هر یک با عساکر بیشمار از حدود خود درآ

۱۶۰

۸

عزیمت برافراشتند و رایات لشکر آتش جهت آذربایجان بچهار سو جهت انداختند ابراهیم پاشا تفلیس را بحیطهٔ ضبط

درآورده و عارف احمد پاشا با جمعیت تمام بایروان آمده چهار ماه قلعه را محصور و چون از جانب اعیان

دولت امدادی متصور نبود اهالی آنجا طالب امان شده قلعه را سپردند و عبدالله پاشای کوپرلی اوغلی

هم در آن سال بعزم تسخیر تبریز از ایروان حرکت کرده در حینی که موکب شاهی در اردبیل توقف داشت

بر سر تبریز آمده چون صورت تسخیر تبریز در آن سال در آئینهٔ مراد روی ننمود عطف عنان کرده در خوی و سلماس

قشلاق و در سال دیگر باز گشته بتعهد و غلبه بر آن بلده مستولی شده اهالی آنجا اکثرا از تیغ تیز گذرانیدند و حسن

پاشا والی بغداد رایت عزیمت بجانب کرمانشاهان افراشته در کرمانشاهان بعد از چند روزی پیمانهٔ

عمرش تمام شده بدار البقا شتافت احمد پاشا پسرش از دربار عثمانی سر عسکر و عازم تسخیر همدان

شد و فریدون خان گرجی که در آن اوان حاکم همدان بود به بهانهٔ جنگ بیرون رفته با احمد پاشا

پیوست و قشون و اهالی همدان با تأیید امداد سه ماه خود داری و قلعه را نداند تا آنکه احمد پاشا نیز بغلبه و قهر

قلعه را تسخیر کرده لوازم قتل و غارت بظهور رسید و بعد از آن دو سال مصطفی پاشا بتسخیر گنجه و علی پاشا

باردبیل مامور شد بعد از جنگ و جدال و محاصره گنجه نیز بحیطهٔ ضبط رومیه درآمد بعد از آنکه رومیه متوجه اردبیل

شدند موکب شاهی از راه اردبیل عازم طهران شده رومیه آمده اردبیل و مغانات و زنگان

و سلطانیه و محال گرزرود را بحیطهٔ تصرف درآوردند و از وقت سه سال از جلوس شاه طهماسب القضا با فتنهٔ دولت

اشرف چون خبر اختلال آذربایجان و مراجعت حضرت شاه را بجانب طهران شنید بسرعت تمام عازم

طهران گردید قریه اندرمان که در جنب طهران واقعست مضرب خیام حضرت شاهی بود با عساکر قزلباش

بمقابله پرداختند و در سلطان آباد طهران تلاقی فریقین دست داده قزلباشیه مغلوب و بوادی هزیمت

شتافته شاه طهماسب از اندرمان عازم مازندران و استراباد شد اشرف جمعی را بمحاصرهٔ طهران

و سیدال محمد را بمحاصرهٔ قزوین مامور و خود آهنگ اصفهان نمود و اهالی قزوین لابد در مقام

اطاعت درآمدند و بعد از آنکه موکب شاهی وارد مازندران شد از آنجا عزم استراباد نموده فتحعلی خان

قاجار را بحکومت سمنان سرافراز و با جمعی از ترکمانیه و قاجاریه بمدافعهٔ افغان بطهران روانه ساخت

مشار الیه در ابراهیم آباد طهران ملاقات افغان گشته با خلال اضداد و دوستی اهل عناد و کاری نساخته

بتعیل مراد روانه استراباد و طهرانیان نیز مایوس از امداد و با افغان مطیع و منقاد گشتند اهالی ساوه و قم نیز که تا
آن زمان با اشرف افغان طریق مخالفت می‌پیمودند راه متابعت گشوده شهر را سپردند گفتار در بیان محاربهٔ
پاشایان روم با اشرف افغان و شکست رومیه و خاتمهٔ کار خاقان شهید شاه سلطان حسین فردوس مکان در سال
سیم جلوس اشرف احمد پاشا والی بغداد از دولت عثمانیه بسرداری منصوب و با فوجی عظیم حانک پاشا حاکم
بابان و عبدالرحمن پاشا حاکم همدان و قرا مصطفی پاشا حاکم موصل بطلب خاقان مغفور شاه سلطان حسین
و تسخیر ملک متصرفهٔ افاغنه مامور گشته وارد همدان و از آنجا جمعی را به تبریزآباد و شهر جرده فرمان فرستاده
ایلچی نزد اشرف روانه و پیغام دادند که افاغنه طایفهٔ بی پادشاه و بدون اطاعت مالک سرور گشته‌اند چون
پادشاهان وارث پادشاهت خاقان سعید شهید را بایشان سپرده از راه و رسم سلطنت عاری گشته
کبر کردند اشرف نیز از اصفهان عازم گلپایگان گشته چاپار فرستاده پادشاه مغفور را که در اصفهان محبوس بود
از تیغ جفا شربت شهادت چشانیده سر او را نزد ایلچی روم فرستاده جواب الشارز السیف [illegible] مثل
رحمت [illegible] احمد پاشای سردار روم با پاشایان و عساکر آن مرز و بوم از
همدان رایت افراز هجوم شده در شهر جرد تلاقی فریقین و اشتعال نایرهٔ حرب بین العسکرین واقع
گردید رومیه مغلوب و مقهور گشته رخت عزیمت بوادی هزیمت کشیدند و طرح مصالحه انداختند که
و تعیین حدود و تجدید دستور باین نهج و دستور کردند که ولایات خوزستان و لرستان [illegible]
و سلطانیه و خلخال و اردبیل بدولت عثمانیه و ولایات سمت شرقی عراق و [illegible] با افاغنه مقرر و متعلق
باشد و برین عهد و میثاق اتفاق و رفع غایلهٔ نزاع و نفاق کرده هر یک عازم مقر و مقام خویش گردید
و در سال چهارم جلوس اشرف رشید پاشا نامی از جانب سلطان احمد خان خوندکار روم برسم
سفارت برای تاکید بنای صلح و صلاح و تهنیت جلوس اشرف وارد اصفهان و از جانب اشرف نیز
محمد خان بلوچ بایلچیگری روم مامور و همراه ایلچی مزبور روانهٔ دربار عثمانیه گردید گفتار در بیان چند نفری که در ایام
انقلاب بادعای شاهزادگی خروج و اظهار کرده‌اند اول صفی میرزا نامی بود که در سمت بختیاری
بهم رسید حقیقت احوال و آنکه مومی الیه [illegible] بود از طایفهٔ کرانی در سنه هزار و صد و سی و هشت هجری
در خلیل آباد بختیاری منبعث شده ادعای شاهزادگی و پسری خاقان شهید نموده [illegible] که نام من

اوّلا

9

اوّلا ابو المعصوم میرزا بوده و ثانیاً این اسم که داشته‌ام محمد حسین خان حاکم کهگیلویه رجوع و او را معظم شمرده و مقدم
او را محترم و گرامی داشته سر بر قبهٔ اطاعتش گذاشته و مومی الیه زنی را از خواهر اصفهانیان شاه جدّ خود کرده
با دعای خواهری در یکی از بلوکات اصفهان که داشته بود از خلیل آباد خواجه سراواد و [illegible] او را باحترام
تمام آوردند و در آنجا افتتاح کار کرده ارقام باطراف نوشت و چهره را [illegible] خطبه را در منابر و
مساجد باسم شاه طهماسب خوانده اسم خود را [illegible] شاه گردانید و عمال گرمسیر کهگیلویه و در بیابانی
ایلات [illegible] نزد او جمع آمده که اطاعت [illegible] او را برای خود تعیین کرده در آن نواحی کمال تمکن بهم رسانید
تا اینکه از جانب حضرت ظل اللهی در حینی که شاه طهماسب در مشهد مقدس توقف داشت با ارکان دولت
علی صفی میرزا امر والا صدور یافت که چون شاهزاده که منحصر شاه طهماسب و ادعای او خلاف واقع است
او را گرفته [illegible] در حینی که [illegible] مغرور که صفی میرزا
بوده امد او گرفته بقتل رسانید و این قضیه در اواسط محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل هجری واقع شد دیگر
سید احمد نوادهٔ میرزا داود که متولی مشهد مقدس بود و شخص احوال او اینکه بعد از واقعهٔ اصفهان که شاه
طهماسب عازم قزوین گردید سید احمد جانب ابرقو رفته و در آنجا رقم مجعولی مشعر بتفویض اختیار مهام
فارس و کرمان بمهر شاه طهماسب باسم خود ابراز عوام کالانعام را فریفته از این جنس که [illegible]
جمعی از اوباش را فراهم آورده عازم داراب و مرودشت فارس که در آن وقت شیراز و تابع آن
گردیده و در آن اوان زبردست خان از جانب محمود حاکم شیراز بود جمعی را بمقابلهٔ سید احمد فرستاده
در سر پل خان تلاقی فریقین واقع شده سید احمد منهزم گشته با ابرقوه آمد مردم ابرقوه از کیفیت احوال
و تدلیس رقم مجعول او آگاهی حاصل نموده او را گرفته محبوس ساخته‌اند بعد از دو ماه از محبس فرار کرد
بجانب جهرم [illegible] جمعیت خود را به تجدید انتظام داده از جهرم رفته داراب و نیریز را بدا
ضبط و تصرف در آورده و جمعیت موفور منعقد ساخته و رفته کرمان را تصرف کرده در چهاردهم ربیع الاول
سنه هزار و صد و چهل هجری مطابق توی ئیل جلوس نموده اسم پادشاهی بر خود خوانده سکه و خطبه کرد
بعد از چندی جمعی از جانب اشرف بگرفتن او مامور و سید احمد مزبور در قلعهٔ حسن آباد محصور و بالاخره
گرفتار گشته او را باصفهان آورده بامر اشرف گردن زدند و هوای سروری از سر او بیرون کردند

معلوم شد

عاقبت بزور زیاده سری از پای درآمد ذکر محمد علی نام رفسنجانی کرمانی مشهور بصفی میرزا تا حقیقت
احوال او اینکه در ماه محرم سنه هزار و صد و چهل و چهار هجری موافق تنگوزئیل در لباس درویشی وارد شوشتر
گشته از آنجا که عقل مردم در چشم ایشان میباشند جمعی از اواخر ادا و زاده شنیده میگفتند که چشمهای این کس در نظرها
بچشم آن صفی میرزا شباهت دارد شاید او باشد و او تحاشی داشت و عوام از عین حماقت جمعیت
کرده خریدار او شدند و نایب شوشتر از استماع این خبر مشوش گشته اراده گرفتن او نمودند و او فرار کرده بحویزه
رفته از آنجا از راه بصره روانه بغداد شد اعیان دولت قیصری بملاحظه اینکه شاهزاده ایران بنا بدولت
عثمانی برده است بدون تحقیق شاهزادگی او را تصدیق نموده موقعی که رابد بر بار عثمانی احضار و بعد از ورود
او بحوالی اسلامبول مهمانداری تعیین و در اسکودار مکانی معین از خراجات برای او مقرر داشتند و
بعد از خلع خلعت سلطنت سلطان احمد خان پادشاه روم باعتبار صدر و بعضی ارکان دولت او را بشهر
سلانیک که در سرحد فرنگ آن طرف قسطنطنیه در نزدیکی سرحد ونیک است فرستاده اند و بعد از چندی
او را نیز بجزیره … فرستادند که … و امر خوش … و تتمه احوال او در میان وقایع سال هزار و صد
و پنجاه و هشت هجری بسمت نگارش خواهد یافت ذکر سید حسین نام قلندری بود که از … رفته
رفته به تدریج در … در یوزه کرده و … بود و از آنجا همراه افاغنه در کسوت درویشی باصفهان
آمده بعد از قتل صفی میرزا که از میان جماعت جوانی رفته خود را عباس میرزا موسوم و دعوی برادری
خاقان مرحوم کرده تمنای سروری کرده کلاه هوس بر سر شکست و بر سند این دعوای دروغ ریاست
نشست و مردم جوانان و طوایف اطراف را فراهم آورده چون کارش پایه نداشت …
ریاست سر برآورده باز سر بگریبان عدم کشید و شمع … چون از صدق فروغی نداشت زود بپایان
رسید ذکر شیخ … شمیل و میناب و بندر رسید بادعای پسری خاقان مغفور خود را سلطان
میرزا محمد نام نهاده لشکر شاهزاده … شهرت یافته در شمیل چهار صد و پانصد نفر از اعراب بنادر گرد
خود جمع کرده از آنجا نزد عبدالله خان حاکم بلوچ رفته جمعی از بلوچ با جماعت او بر خواسته و از آنجا مدتی
بازری آمده اتفاقا با … متفق و … بندر کرده با سید احمد نواده میرزا داود که در آن اوان …
در آن شهرها رایت استقلال بر افراشته بود مجادله کرده سید احمد منهزم ساخته و بندر باشی

کرد

شمیل و میناب بحیطه تصرف در آورده و بالاخره از جانب اشرف جمعی بدفع او مامور گشته با او محاربه و موعی الیه
شکست یافته بجانب هندوستان گریخته و بندر با محال متصرفه ضمیمه ولایت افغان گردید ذکر …
نام قلندریست که در لاهیجان بهم رسیده او ولد ابراهیم نام طشوچی بود که با چند نفر از درویشان دریوزه کرده و
قلندران مراحل … گشته در قریه … محال دیلمان مضمون اینکه … بعد درویشی اگر هیچ
باشند شاهی … کلاه نمد و پوست تخت … و سریر از چوب … علم و نفیر افتاد
از جاده قلندری پا بیرون نهاده دارای سلطنت که انگشته پسری شاه سلطان حسین خود را اسمعیل میرزا نام
نهاده جماعت … و … دیلمان از … رایت تحکم بر افراشت و دیلمان را … تصرف
کرد و در آن اوان محمدرضا خان عبدالملو قورچی باشی که سپهسالار و صاحب اختیار گیلان بود در
لاهیجان توقف داشت این خبر را شنیده با سه هزار کس عازم دفع قلندر گشته در کوهستان دیلمان
با او محاربه نموده شکست یافته تنکابن برگشت و قلندر همان روز داخل لاهیجان گشته لاهیجان را … علاوه
متصرفات خود گردانید سال آینده محمدرضا خان دوباره جمعیت خود را منعقد ساخته عازم لاهیجان شد
در اثنا که ملاقات فریقین واقع و قلندر منهزم گشته بجانب … گریخت و در آنجا مجددا سلک جمعیت او
از شاهرون و سایر رجال انتظام پذیرفته باموال و اعمال رشت متصرف و از آنجا عازم … گشته
بر حاکم آنجا فایق آمده … که در … بوده اند در حوالی آنجا جلب کرده شکست یافت و …
بیابان شاهرون آمده جمعی از شاهرون با خود متفق ساخته و جمعی … داده … رفته و … خلخال
شاهرون که … جلب کرده باز مغلوب گشته بماسوله آمده بالاخره جمعی
از مردم ماسوله که با روسیه اتفاق داشتند … قلندر … آمده بودند بر دفع قلندر مصمم گشته
در ماسوله بر سر او ریخته او را کشته سرش را … بردند
بر آگاه دلان دقیقه رس که بهین نهادگان آباء علوی و امهات سفلی اند واضح خواهد بود که سعادت
یاری که زاده لطف خدای یگانه … زمانه باشد نه مفاخر نسب است
و نه بمال … سلطنت … زیرا که … همان … ترین
… پایه اعتبار است و پست ترین مرتبه از مدارج افتخار تیغ برنده را فخر بجوهر خدادادش است

زبلگان آهن دل و گوهر شاداب را مانندش آب و رنگ از ذات خود داشت نه مطلب معدن خصوصا این برگزیده خدا
و بزرگ کرده لطف ایزد توانا که بعد از لطف الهی استظهارش بشمشیر خاراشکاف است نه بزور بازوی ایل و عشیره
و بیگانه و خویشش هر دو مانند است هر دودمان چراغ دودمانی افروخته اند و خاندانها از دولت خاندانش خانمانها
اندوخته اند نیام صمصام حدیدشش احوالات تیموری در آستین بسته و در تار حزم کمندش سلسله چنگیز و تاتار
حلقه نشین اظلم رستم خنجر نکش قضا تیر بر ترکش است جنت ظفر از نادر انفس دار قدر چهر خورشید
آتش زند بر سپهر اگر مهر از عارضش دم زند دم صبح آتش بعالم زند در آتش گریزد سمندر زبیم نهند گر
بکوه و بیابان نسیم در این صورت کلک سخن سنج را از نگارش این مطلب باز داشتن اولیست اما چون بر ذمه
مورخ ضبط کلیات احوال آن خدیو بیهمالست و ذکر انساب نیز از لوازم این مقال است بر سبیل اجمال نگاشته
توضیح بیان میگردد که آنحضرت از ایل قرخلو قرقلو که یکی از انواع افشار و افشار از سلسله ترکمان میباشد
و مسکن قدیم ایل مزبور ترکستان بود در هنگامی که مغولیه بر ترکستان استیلا یافتند از ترکستان کوچ کرده
در آذربایجان توطن اختیار و بعد از ظهور خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی ایلغار برهانه تقریبات
کوچ کرده در سرچشمه بیابان درگان من محال ابیورد خراسان که در سمت شمال مشهد مقدس طوس در
بیست و پنج فرسخی واقع و در قرب جوار مرو شاه جهان است توطن جستند و در تابستان آنجا ییلاقی و در
زمستان در دستجرد دره جز قشلامشی میکردند تولد آنحضرت در یوم شنبه بیست و هشتم شهر محرم الحرام
سنه هزار و صد هجری مطابق توی ئیل در قلعه دستجرد دره جز در مکانی که بالفعل عمارات عالیه در
آنجا احداث نموده ... بشهرت یافته و اتفاق افتاده باسم جد خود ندرقلی بیک موسوم کردند
و در پانزدهم سالگی قدم بر معارج رشد که گفت چون در میان تاجیک و ترک و خرد و بزرگ
منظور کارهای سترگ گشته در مبادی حال آثار دولت و فر اقبال از ناصیه احوالش ظاهر و امور عظیمه از
دست همتش صادر میشد و چون در عالم خود تا ز آفاق بود دین الله علیم بنیاد در قلی بیک مشهور شد
... روزی که نقش بند کارگاه ایجاد و ربط
دیو نهم از حبت رشتار بود دیبای بقای بنی آدم دستی باین جنس الکون طراز جامه قوام و دوام
بر بود حرش بنی نوع بشر انداخته و تجرد مخصوص خداوند صمدالیست و تفرد شایسته ایزد یگانه الذی

لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد حضرت ظل اللهی در آن اوان که آغاز ایام شباب و جوانی و بهار گلزار
زندگانی و هنگام ریحان ریعان عیش و کامرانی بود مایل تاهل شده با بابا علی بیگ کوسه احمدلو که از رؤسای
افشاریه ابیورد بود و همیشه در آن ولایت با ترکمانیه و اوزبکیه معرکه آرای رزم و نبرد میبود از جامه خانه بخت
خویشی آن دودمان تشریف زیبای مفاخرت در بر خویش داشت آنحضرت مطالب پیوند و راغب
خواستگاری صبیه آن سعادتمند شده اکثری از جند بیکان افشار سالک طریق امتناع و هنگامه آرای
جنگ و نزاع گشته جمعی از رؤسای الطایفه باین علت هم آغوش شاهد فنا و همخوابه بیخ و خاک شدند
بالاخره بحکم قضا امر مواصلت صورت وقوع یافته از آن مخدره سرادق عفاف در سال هزار و صد و
سی و یک هجری در شب یکشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی دو ساعت و نیم از شب مزبور گذشته
شاهزاده رضاقلی میرزا بوجود آمده بعد از پنج سال آن مستوره رخ بنقاب تراب کشید صبیه دیگر او را
در سلک پرده گیان حریم عفت انتظام داد و نصرالله میرزا و امامقلی میرزا گوهران آن درج و اختران آن
برج اند هر چند که در آغاز ظهور کوکب اقبال این خدیو بیهمال وقایع و اموری که در سمت درجز و ابیورد
و مشهد مقدس و قلعه جات آن ناحیه داشت و از آنحضرت نسبت بفئه یاغیه اعدا و ترکمانیه
و اکراد و ازبکیه و سایر اهل باب عناد وقوع پیوست و کوشش و سعی که از بداندیشان در اختلال کار
ایشان بظهور آمده و جنگهایی که با هر دور و نزدیک و ترک و تاجیک واقع شد تا الطایفه را
رام و سر عداوت را قرین آرام کردند اگر شمه از هر یک تحریر یابد تاریخ مطولی خواهد شد بیرون از
اندازه و کتابی میگردد خارج از حوصله قبول و تدوین و شیرازه لیکن چون درین روزنامه ظهور با قصا
سخن مامور و غرض اصلی ضبط کلیات امور است لهذا همه جا رسم اجمال و ایجاز مرعی داشته
کمیت قلم را بجانب اختصار عنان گرای میسازد که بعد از آنکه بزم آرای دوران در عشرت سرای
ایران ساز ناسازی کوک کرده در هر گوشه از مخالف و موافق نوایی و از هر سر چون بلاسه
شور شعله بر خواسته ترک و تاجیک چنگ آسا سینه بر ناخن خشم خراشیدند و کوچک
و بزرگ قانون خرمی از دست داده در دایره محبت کف زنان افسوس گشته هر جا قوی
دستی بود سر از گریبان خودسری و اردن فرزی بر آورده بار از اندازه بیرون گذاشت در هر جا

خاک مذلت بود مانند چوب قد علم کرده شاخ سربلندی برافراشت از آنجمله ملک محمود سیستانی است بطریقی که
سبق ذکر یافت که روز از جاده اطاعت برتافته بمشهد مقدس استیلا یافت و حضرت ظل اللهی تا آن اوان
در حدود ابیورد و کلات و بادیه سرحدات دشت مشغول ملکداری و با چنگال خونریز جلادت شاهباز
اوج دشمن شکاری بوده مانند شیر [illegible] پیوسته صیاد بیشه خویش و طعمه بخش کام بیگانه و خویش بعد از
چون دیدند که ساقی چرخ مینا از ساغر ماه و مهر خونابه غم بکام اهل ایران ریخته حریف ناکس ظرف زمانه
از بدمستی کاسه بر سر ضعیفان شکسته و راهزن فتنه جویی دست تطاول گشوده راه آسایش بر روی
[illegible] از حوصله غیرت آنحضرت برتافته بالهام خداوند بی‌نیاز و ارشاد بخت فرخنده
طراز و نیروی عزم بلند و قوت همت از جمله طوایف افشار و اکراد و باقی ایلات که در ابیورد و درجز
و کلات را که جزو تصرف درآورده کلات را که حصن حصین و حصار متین خداآفرین بود با قلعه درجز
و ابیورد که پیوسته جلالتگاه اشهب کینه توز و مسکن و مأوای خیل جوانان اخلاص پرور بود و برای
افراختن بیرق حکمرانی اختیار و بیاری جناب کردگار آغاز کار کردند آری عنصر صولتی که جهات
صلابتش نی در ناخن شیران کند گاه حوصله در زردله هر گفتار خصلتی از روباه بازی چرخ [illegible]
شیرمردی گردن افراز و سروری که همیشه گردن فرازان گردن بطوق اطاعتش خم داشته‌اند کی
روا دارد که گردن اطاعت بدیگری خم سازد و ایلات عمده که بهمراهی توفیق سر قدم ساخته سالک
طریق اخلاص گردیدند دو طایفه بودند یکی افشار که از شرف انتساب بآنجناب داشتند و دیگر اکراد که
در درجز و ابیورد که از ایلات معظم خراسان میباشند هر چند طوایف دیگر نیز در میانه بهره اندوز
خدمت خداوند فرزانه می گشتند اما آن دو طایفه زیاده و حال بهمدستی تایید خدای متعال بازوی
اقبال حضرت [illegible] دست [illegible] خصم افکن و ساعد بخت فیروز را بساعدت سعادت پنجه دشمن شکن
بود و بعد از چندی بعضی از افشاریه و اکراد [illegible] بودند از [illegible] مختلف
الاراده گشته از افشاریه فرقه که صاحب قلعه و جمعیت بودند بمتابعت ملکان و عدت خود مستظهر گشته
با آنحضرت در مقام کاوش و بعضی بارض اقدس رفته با ملک محمود الفت و سایرین هم از اکراد درجز
و ابیورد جمعی باکراد خبوشان پیوسته و از رهی بنابر لجاجت عقد موالفت بسته و هر یک بقصد امکان [illegible]

رنجه

١٢

رنجه و شعله‌ها برانگیخته و با دشمنان آمیخته با آنحضرت در او نجند سوای [illegible] از ایل جلایر که
با طهماسقلی بیک وکیل و محمدعلی بیک [illegible] نام و بابا [illegible] رؤسای خود قدم فیروزی در اعتقاد و فتوری در اخلاص
قوی بنیاد راه نداده و در شدت و رخا ملتزم رکاب فیروزی انتساب و در صبح و شب سایه [illegible]
روح خورشید قباب بودند آنحضرت با قلت اعوان و کثرت خصمان دامن همت بمیان زده باتفاق
هواخواهان گزین خوابگاه را خانه زین ساخته رایت عزم افراشت و با هر فرقه بنای گیر و دار گذاشت در بیان
توجه موکب فیروزی کوکب نصرت قرین بجانب ارض اقدس اینمعنی مانند بدر انور روشن است که جلوه جنود
کواکب و انجم تا ظلمت گرگ آفتاب و بلند پروازی خفاش ظلمانان تا طلوع طلیعه نیر جهانتاب است بنهجیکه در
مقدمه کتاب سمت گذارش یافت بعد از آنکه ملک محمود در ارض اقدس آغاز خودسری کرد و رؤسای
ایلات خراسان بنابر ضعف نفس و قوه وهم بطوق خدمت او گردن نهادند و در اطاعت بروی پیش
گشادند از آنجمله قلیچ خان بابالو و [illegible] خان امیرلوی افشار بودند که از دولت نادره رو برتافته و نزد
ملک شتافتند و در آنجمله گفت از افشاریه بر طبع غیور [illegible] ناملایم افتاده بچاره جوئی کار آن
[illegible] را بهر طرف روانه و در تدبیر آن امر طالب بهانه شدند تا اینکه ملک و سایر آنگروه چون
در ملک خراسان همیشه از جانب آنجناب اندیشه‌مند بود و معتمد [illegible] روانه نزد او کرده بپیغامات
مؤکد بعهد و یمین فرستاده که ما را التماس آمدن بارض اقدس بغیر از حمایت حال مسلمانان منظوری
نیست اگر در عالم ایلی رسم مصالحت مرعی گردد منبع فواید خیر و باعث انسداد راه [illegible] خواهد بود
آنحضرت نیز قبول مسئول ملک کرده عازم ارض اقدس شد که بعد از حصول ملاقات دو روز با ملک
اظهار صداقت کرده [illegible] این افشار که در خلوت [illegible] کار وجود دشمن را دفع کنند بخت
بافشاریه جلایر که در خدمت آنحضرت بودند متعهد گشته فرمودند که در جرید بازی جزو سازی کرده مهیا
باشند منظور اینکه آنحضرت در اثنای بازی [illegible] جلو اسب ملک را ربوده با تمام کارش پردازند
و هواخواهان نیز هر یک بجنبش و اتباع او درآویخته از مرکب هستی در اندازند روزی که در میدان [illegible]
[illegible] با ملک گرم جرید بازی بودند بعزم عنان گیری ملک دست [illegible] چون زمام توسن
امور در دست رایض قضاست [illegible] دست یکه تاز آسمان در جنبش از پنجه آفتاب [illegible] دست بر زمین

که نشسته دست آنحضرت بر دامان اسب ملک خورده جلو بدستش نیاید ملک از آنجا که برشت بادهٔ هوشش ربای
نخوت بود تفرس آن معنی نکرده بعد از انقضای میدان بجانب شهر عطف عنان کردند اما آنحضرت پیوسته
در کمین وقت میبودند تا اینکه بمصالح مشفقانه امالهٔ قلب قلیچ خان و امامقلی کرده باظهار التیام ایشان را بخود رام
ساخت بعد از آنکه ملک را نسبه فرصتی بمشهد مقدس بزعم شکار کرده ملک بخواهش آنحضرت بکروز
منزل حرکت حضرت ظل الهی روز دیگر قلیچ خان و امامقلی را بتقریب شکار همراه برده بعد از ورود بقریه
یا محله من اعمال مشهد مقدس چون صید مدام افتاده را از دست رها کردن مقتضای عقل خداداد نبود آن دو
نفر را که در ظاهر چون قفل تیغ غلاف دستیاری و در باطن لبان دم شمشیر دم از خونخواری میزدند از میان
برداشتند و از آنجا عازم ابیورد گشته ایلات آن ناحیه را جمع کرده همت بدفع کفر جریان گماشتند

بیان آغاز محاربه جناب نادری با ملک محمود سیستانی چون حضرت ملک محمود بعد از وقوع هیولای دفعه
دهشت انگیز چون دانست که از شجرهٔ خلاف آن آزاده سرو حدیقهٔ راستی جز برگ بید پیکان بری نخواهد
خورد و بار گران زیاده بر اله برد و بر سر منزل نجات نخواهد برد عندلیب ناطقه اش نوای سخن
انتقال کرد بیت نظم روز اول که دیدمش گفتم آنکه روزم سیه کند اینست پس با کراد جنگ نوشت
که باهم متفق شده بدفع جناب نادری بپردازید یا کار جنگ را آماده سازید اکراد باو جواب دادند
که اجتناب کردن از رزیت مؤید دلاوریست مبسوط الید و جمعیتش بسیار و استحکام مکانش در غایت اشتهار
تقرر این معنی از حوصلهٔ ضمیر ما بیرون و این خیال از حیز قدرت ما افزون است ملک چون معذرت ایشان را مشوب
بگردی [illegible] از گل رعنای حجاب آنکرده استشمام رائحه [illegible] عزم [illegible] کرده چون راه کلات
و جهه و بهجه مشتمل بر کوهستان عظیم و محتوی بر قلعه جات محکم بود بخیلت [illegible] بمصلحت [illegible]
با پنج و شش هزار کس از راه رادکان روانهٔ خبوشان گردید در منزل مذکور مجدد اکراد بعذرت خواهی
نزد ملک فرستاده پیغام کردند که حرکت او باعث وحشت اکراد و موجب تزلزل و فساد است از این ماجرا در
گذر و از آنجا که ملک محمود را مادهٔ خودبینی کرده دماغی شده بود فرستاده را قطع بینی کرده باز
گردانید این معنی سبب دماغی عموم اکراد گشته بر استیناف لوازم سرکشی بر ور جستند و بعزم مدافعه پیش آمده
در زمان مساعدی بخت مغلوب شده فراری و در قلعجات خود متواری شدند و ملک بلا مانع داخل

خراسان

خبوشان گشته بنا گذاشت که قلاع اکراد را تاخته جمعی از عورات و اطفال ایشان را باسم یوزغه مال در ارض اقدس
ساکن ساخته زمام اختیار ایشان را بدست گیرد اولا تاخت قلعهٔ زیرانلو که در چهار فرسخی خبوشان واقع و شقاق
انجا محت بر وحشت خاطر خود ساخته در پی محاصرهٔ قلعه برآمده و در خلال آن حال خدیو بیهمال مانند بلای ناگهان
بیرون قشون رسیدند توضیح این مقال آنکه بعد از وصول خبر عزیمت ملک بسمت خبوشان حضرت ظل الهی چون
بحر جوشان و رعد خروشان با شوکت و شأن و افواج رزم کوشان از راه [illegible] بعزم اعانت
اکراد ایلغار رود در ابتدای کار رود در چهار فرسخی خبوشان بفوجی از اتباع ملک که اسباب توپخانه او را از مشهد مقدس
می آوردند دچار گشته اکثری را مقتول بعددی از آنگروه از ورطهٔ هلاکت جان بسلامت برده و ملک
محمود از این واقعه بیخبر و لکن قلعه گیر را تاب و شمشیر ماخوذ کشتی را آب داده گرم گرفت و گیر قلعه او در اثنای
تسخیر بود که دفعه حضرت ظل الهی با جوانان صف شکن و دلیران مرد افکن عربده جو و نعره زن از کمینگاه
نمودار گشته بحکم تیغ زهره شکاف قلب لشکر محمود و دیده اشکافته خود را بپای قلعه و [illegible] قلعه خود را بپای
او رسانیده از تنگنای محصوری نجات یافتند ملک چون بیش از وقت بانام اسم حرم در حوالی
قلعه سنگری ترتیب داده بود بعد از وقوع غلبه و ظهور شکست از پای قلعه فرار و در سنگر خود تحصن
اختیار کرده حضرت ظل الهی عورات و اطفال اهل قلعه را با مال ایشان از قلعه در آورده در یکطرف
قلعه در جانب دشت نزول و در آن شب اکرادی که از خوف ملک در بیغوله ها مخفی گشته بودند
از مژدهٔ مقدم موکب اقدس حیات تازه و بهجتی باندازه یافته باز بسایر قدم ساخته بخدمت
آنحضرت پیوسته و بتجدید از روی مشاوقت [illegible] روز دیگر که ملک [illegible] روز
اختی خورشید عالم افروز از قلعهٔ افق تیغ کشیده آهنگ خیمه نمائی کرد ملک محمود برای عزم افروختن [illegible]
جنگ آماده گشت اما چون حریف را قاهر و دست سعی را از دامن مطلب قاصر یافت گسسته عنان و
شکسته سنان روی بر تافت و تفنگچی و توپخانه را حصار خود ساخته بطرف ارض اقدس شتافت
آنحضرت نیز همه جا تا سرحد مشهد مقدس و خبوشان از اطراف ملک آویزی کردند
که شاید ملک از پناه توپخانه بمعرکهٔ جنگ آید فایده نکرد چون طایفهٔ قشون را که در آن زمان [illegible]
و تفنگ و همچنین تیغ و سنان خصم افکن بمیدان جنگ میبودند آنحضرت ایشان را در آن وحشی تیر توپخانه و تفنگ

منافی عزم داشته ترک رزم نموده در عشرت آباد اکراد را محل ساخته خود بجانب ابیورد حرکت از مام عزم کردند ملک
نیز عرض باره را مغتنم داشته وارد ارض فیض توام گردیده در بیان تسخیر قلعه و باقی قلاع ابیورد به بازده روز
چون همگی قلعه جات ابیورد که در تصرف اشرار ترکمانیه ضداد و محمودی شده در صدد مخالفت
شده بودند از آنجمله جماعت امیر و سکنه نگاه قلعه که در دو فرسخی ابیورد واقع است هر چند مشرستان
و سنگر ماغار تیر تاب نبودند آن بود ولیکن حضرت ظل آلهی از آنجا که همیشه کرم شامل حال ایشان بوده بند
بردار زین عزم ظفر بر در دادند و دل بر دل گشته با دلیران عرصه نبرد قلعه مذکوره را احاطه و اطراف آنرا
بخاک و خاشاک انباشته و بلند کرده آب رودخانه را بقلعه بست و آنچه بروی کار نیامده سپس حواله
و بر گرد ساخته قلعه گیان از هدف تیر و تفنگ ساختند و بعد از چند روز که صواعق بلا بخرمن هستی آن
طایفه آتش افروز بود واهل قلعه بحبل المتین استیمان تشبث جسته معذرت جویان و ندامت پویان گردیدند
بر تقصیرات ایشان که گذشتند آنحضرت اساس قلعه را بر کنده و اهل قلعه را کوچانیده با ابیورد و سایر محال برا کنده
ساختند چون اهل قلعه باغواده نیز که مسکن طایفه کرد و از توابع افشار بود و در زمره اتباع ملک محمود نظام
یافته رخ از اخلاص کیشی برتافته بودند بعد از تشبث کار نیکی قلعه را بیت قصه تا آن حصوب ارجمند مدت
سه ماه آنقلعه را بمضیق محصوری انداخته بحکم شاه از هر طرف حواله ها ترتیب داده خاکریز بلند ساخته
استادان نقب زن و چاه جویان خارا شکن آغاز نقب زدن کردند مقارن وصول نقب بزیر حصار
اهل قلعه از گنج کاوی بیل و کلنگ نقب بروسان پی برده بر رشته نقب راه دست آورده حوالشه گذا
بر آن انبسته آتش فتنه را فروشاندند پروسیان نیز دستی کرده نقب را از باروت انباشته آتش زدند
چند نفر از قلعه گیان که داخل نقب بودند و از نهاد هستی برآمده با دل سوخته و جسم تفته روانه دیار
عدم شدند و دیوار قلعه نیز منهدم شده اما قلعه گیان نیز چوب و خاک تا بموضع رخنه راه دخول را
بر آن سپاه نصرت پناه بستند چون نقب زدن کاری ساخته نشد پلی از آن پل توان از اطراف
جمع آورده چهار طرف قلعه را بالفاصله صد زرع بمسافت ... از خاک و خاشاک بمثابه تل بلند که ... وسعت
ذرع عرض ده ذرع ارتفاع آن رسیده استحکام کرده سد بسته آب را بر آن جاری کرده در عرض ... ساعت
آب احاطه حصار کرده رخنه بر اساس ثابت و قرار دیوار راه انداخته بنای قلعه بر بنیاد هستی آن سیل

باامان چون خانه حباب بآب رسیده در بروج و بیوت آثار خرابی و تبع عروشها ظاهر گردیده و مردم آنجا
کوکب طالع را در برج آبی منقلب دیده دست از جان شسته واز عین اضطراب مانند سیر سرگشته از خانه
چشم روان شده از روی ندامت بپای سرور سروران فرو ریخته خدیو یگانه چهار نفر از رؤسای آن طایفه را
که سرمایه فساد بودند معرض تیغ سیاست نموده برات نام که خدای قلعه را که مرد ... بود نظر
... فاین به شهاب ثاقب ساخته برات چالیش را بآتش حواله نمود و ساکنین آنجا را بقلاع دیگر فرستادند
سپس بجانب ابیورد بجریک لوای ظفر بر زده بعد از چندی بهمت بلند عزم تنبیه مردم قلعه زانجند کردید چون
قراخان نام که بزرگ قلعه مزبور بود جمعی از ترکمانیه را با خود متفق ساخته بهوای طلب خراهی ملک
محمود آتش فتنه می افروخت حضرت ظل آلهی در حین که مشغول محاصره باغواده بودند حکم نمودند که جمعی از جلادان
با چراغ پیک افشار و جمعی از دلیران نامدار با اطفای آن نایره مأمور گشتند و چون آب زانجند از چهارده
بند کلات منشعب میشد مأمورین در سر مرآت سدهای ترکمان کلاشته بر جای ترتیب دادند که می فطرت
آب گرده نگذارند که داخل قلعه شود قراخان نیز با جمعیت تمام بعزم مدافعه بر سر برج آمده با مأمورین
مجادله و شکست فاحش داده جمعی را قتیل و چراغ بیک را گرفته تا طالعش جانب روش میکرد و رو به
آنحضرت از تسخیر باغواده فراغت یافته وارد ابیورد شدند این خبر ملال انگیز بعرض اقدس رسیده
شهباز همت والا بعزم شکار زاغ زانجند چنگال جلادت را تیز و سر پنجه یلی را خونریز ساخته هنگام شام بکجاج بر
استعجال حرکت کرده از بیراهه از میان جبال با دلیران معرکه جدال خود را بچهارده بند رسانیده و متفرقه
سپاه را جمع و تهیه اسباب قلع و قمع کرده در برابر زانجند جلوه فرمای اشهب برق جهنده گشته جمعی
از پیادگان جلادت قرین را بدروب قلعه تعیین نمودند که به نگهبانی راه اقدام نمایند و اگر ترکمانیه
از قلعه فرار قصد نمایند اعلام کنند و آن روز قلعه گیان اقبالی نکرده خدیو بیهمال بلند اقبال بکجا ردیده
برگشته از اتفاقات در همان شب جمعی از تاتاریه مرو بامداد قراخان آماده و قراخان با جمعی از قلعه
بیرون آمده ایشانرا در کمین کین باز داشته و خفیتاً باز بقلعه بازگشت شب پیادگان در درب قلعه بر دو
آن جمع را از قلعه تصور فرار ترکمانی نموده خبر بخدیو بلند اختر رسانیدند آنحضرت وقت صبح بعزم تعاقب بر کب
تیز تک سوار شده ده فرسخ که از چارده بند دهر بوده و بزانجند نزدیک بود رسیدند قراخان دفعتاً بهیات

جمعی از قلعه سوار شده ترکمانیه از سمت میمنه و تاتاریه از جانب میسره زلکین کاه اسب انداخته با شمشیرهای آخته
بر قلب سپاه کینه خواه تاختند آنحضرت تکیه بیاری جناب باری عز اسمه نموده و بمدلول و ان یکن منکم مائة یغلبوا
الفا از قلت خود و کثرت آن گروه اندیشه نکرده با دلیران قشار پای ثبات و قرار فشردند و دست باستعمال
آلات حرب بکار بردند در اندک زمانی جمعیت آن طایفه چون طره خوبان تاتار تار و ترکمانیه تماما
روانه وادی فرار شدند و هر کسی الا بالنصرت و ظفر بچهارده نیز برگشته مقارن آن جمعی از تاتاریه
برای مراسم اعتذار تجدید خدیو کامکار آمده استدعای معاوضه گرفتاران با چراغ بیک نمودند
و آنحضرت نیز مسئلت پذیر گشته گرفتاران از طرفین مرخص و اهالی تاتاریه خایب و خاسر عازم مرو
شدند روز دیگر که سلطان این بلند طارم از قلعه چهارم رایت اقلیم گیری برافراخت بوقت
شب در مقابله از قوس بدر برابر سپر انداخت خدیو ارجمند بعزم اتمام کار اعلای لوای ظفر
کرده قراخان خان حال خود را تباه و روز خود را سیاه دیده دست در دامن استیمان زده از قلعه
در آمده متعهد خدمتگذاری و متقبل رسم فرمان برداری شد آنحضرت نیز بر او توجه را
تعقیب مقرون و ترکمانیه قلعه را کوچ داده بطرف ابیورد توجه فرمودند بقصد تصرف شاهد
که هر روزه در آغوش تمنای یکی بود چون ترکمانیه که در حدود
ن و در رون بودند سلطان کلانتر درون القیاد
بیرون گذاشته ولایت را تصرف کرده بودند حضرت ظل اللهی بعزم تنبیه ایشان از ابیورد
عرض نیز دور محمد حسین بیک ولد سام بیک وکیل جمشید کی نیز که اظهار
حکام دولت اقدس جمعی از اکراد و همراه خبوشان
اقدس پیوست سعید سلطان از حقیقت حال واقف گشته چون تاب مقاومت نداشت با تمام
ترکمانیه آنسمت وارد سه فرسخی نسا سعید با جمعی
آستان اظهار ندامت و تجدید عهد صداقت و بندگی کردند پس زمام عزیمت
بجانب ابیورد انعطاف محمد حسین بیک وکیل جمشید کی در خلال آن حال با قراخان
ارجمند جان شده با چند نفر در خاطر

کرندی بذات مقدس رسانند یکی از خلاص کیشان عذر و کید بد اندیشان از عرض خدیو ذیشان رسانیده
هنگامی است تا متعرض تیغ سیاست گشته و تارک هوای ریاست نمودند در بیان ورود رضا قلی خان از دربار
شاهی مامور بسرداری خراسان و مآل کار او :. و ما ملا ایلچی رضاقلی خان نامی از دربار
شاهی بسرداری خراسان تعیین گشته از عرض راه در حینی که عازم خراسان بود بنابر اشتهار آوازه
شوکت نادری که سامعه افروز دور و نزدیک بود اعلام کرد آنحضرت نادر دوران عازم خبوشان شده
سلسله جمعیت خود را باکراد انعقاد داده به تنبیه ملک محمود بپردازد چون بر رای والا معلوم بود که
معامله اتفاق اکراد با آنحضرت ممتنع الوقوع است به تنهایی با دلیران گزین و رزم آزمایان نصرت قرین
لوای توجه بجانب ارض اقدس افراخته منزل موسوم بمیرکهریز را که در یک فرسخی مشهد مقدس و در سمت
خیابان علیا واقع است جولانگاه سمند بادپای ساختند ملک نیز با استعداد تمام بمقابله شتافت
و فیمابین نایره حرب و ضرب اشتعال یافته دلاوران ظفر توام تیغ تیز را بر ایشان حکم و جمعی از عمده‌ها
و سرکردگان ملک را روانه دیار عدم ساختند ملک از صدمه جنگ شهباز
صید زخم خورده شکسته بال خود را به پناه شهر کشید خدیو بیهمال نیز بهمان روز از اطراف شهر
اقدام جرار مهر خرام ساحت قلعه موسوم بقلعه حاجی شراب فرسخی مشهد مقدس در
جانب غربی معقول که به نصرت انتساب کرده راه آمد و شد را بر ملک بسته هر صبح
مرتبه آدم تیر کام را بافوج خون در حوالی قلعه جولان میدادند و بر زخمهای کاری
زخمهای اندوه بر دل محمودیان میکشادند محمود چون در رزم سازی و میدان داری آنحضرت
دانست و معلوم او بود که بجنگ میدان صرفه نخواهد برد از شهر جدا نگشته بقلعه
و سپاهی از مردم آن نواحی خدمت آنحضرت را اختیار کرده همان جا دیوار شهر را
مالک گشت در سیاق ایلچی رضاقلی خان وارد خبوشان شده شاهوردی بیک با جمع
دیگر که همراه رضاقلی خان بودند رضاقلی خان حالی کردند که هرگاه جناب نادری
باین گروه ساز نام و از دست
شوکت خواهد شد رضاقلی خان بعد از استماع این سخنان کاظم بیک نام خویش خود را

بجانب نادری فرستاده مقام کرد که جنگ با ملک محزون بجرم ملت غلمان تهور رانشیده قدم پیش نگذارد و بعد از
وصول فرستاده او و آن بلوغ این پیام آنحضرت نیز دست از جنگ برداشته انتظار ورود سردار می‌کشید و قلعه
حاجی تراب را معسکر کرده قریب قراری با سپاه سردار نمود و سپاه اکراد خبوشان را جمع کرده عازم مشهد و مرحله
پیمای وادی مقصد گشته ملک بعد از آنکه شنید که سررشته کار و زمام اختیار بدست سردار آمد چون
حالت او و لشکرش معلوم ملک بود خود را ظفر برده ظفر خصم روشنی کفه با خاطر آرمیده از مشهد مقدس بعزم
مقابله با تفنگچی و توپخانه از دروازه سر ولایت روانه شده بدون اندیشه و محافظت طی مسافت کرده در رحبانه و
سپهدار زنبورک و اعوان را در قلعه حاجی تراب که اکثر از آن داشته که باتفاق اکراد خبوشان متوجه
ارض فیض بنیاد گشته در باغ خواجه ربیع بلکو سنگی مشهد نصب خیام اقامت کرده و در آن شب خبر ورود خود را
باهل مشهد اعلام و ایشان را باطاعت خود خواسته و گشودن دروازه ترغیب نموده اکثر اهل مشهد بر خلاف
ملک اتفاق کرده دروازه را گشودند با اتباع ملک که در میان شهر و بازار می‌بودند و بخیه ایشان اقدام
و چند نفر از اعیان را عرق ریز شتاب کرده برای ابلاغ نوید این فتح اباب نزد سردار روانه نمودند از
امور اتفاقیه اینکه ملک بعد از ورود بجای بد مطلع بگردید که سردار وارد زنده دانسته در عزم همت بر میان زده عازم
ارض فیض شتاب و ارتحال و اتقال او و لشکرش در قلعه حاجی تراب مانده از استماع این خبر در جای بد مکث نکرده
بسمت قلعه مزبور روانه گشت سردار هم آن شب که وارد باغ حاجی تراب بگردید این خبر وحشت افزای
معلوم خاطرش گشته با جمعیت خود بر سر راه ملک رفته تلاقی فریقین و ارتفاع دود تفنگ سردار دسته دسته
از اطراف با جمعیت ملک حمله‌ور گردیدند اما چون ملک توپخانه و تفنگچی را محیط لشکر خود ساخته در قشون
سردار را آن موقع تفنگچی و استعداد نبود حملات اتفاق رخنه کرده بیات و قرار ملک نکشته کاری نمود
لشکر سردار جنگ را موقوف نمودند بجانب شهر طوس معطوف ساخته تبر باز حسن کشیده و از
غفلت تکیه کرده و لشکریان نیز بشیوه سپهداری خویش آتش اشتعال رفته هر بلند گردید خستگی را ستیز
افکنده و ستادگان اهل مشهد بعد از ورود در باغ خواجه ربیع که جای سردار را خالی دیدند متعاقب
شتابان گشته در مکان مزبور وارد و معسکر سردار رفته رسیدن این اخبار سردار نیز با پیل خان
اسفراین و کاظم بیک خراسانی خود را با جمعی از قشون در کمال تعجیل بجانب شهر گسیل کرده بضبط قلعه

کلمه احمد

بود اشنه چون ملک محمود نیت شهر مشهد را خواستار داشت مطلب بجز حکومت مهدی نام مشهدی که در آن اوان وکیل مهمات
پیش بود و محول داشته ادرار ارک گذاشته بود و مهدی نیز هر دو کسان ملک را بر داشته برج اطراف دروازه
ارک متواری و مشغول دفاع و خودداری شده همان وقت کشیک و مشعله ملک الاذین واقعه الکادی بخشید
ملک و القوم با توپخانه جمعیت بجانب شهر ایلغار کرده از در دروازه ارک که در تصرف مهدی بود داخل شده
ابواب جنگ گشودند و تا بستیه پای ثبات از جا رفته و داع ... قرار کرده و شهر با کشته قرار
کردند ملک بار شهر را تصرف شده و با شهر بان نفاق اندیشی راه مواخذه و مصادره پیش گرفت حضرت
ظل اللهی هر چند که از آینه آغاز کار صورت انجام را بعین الیقین دیده میدانستند که مآل کار سردار نا پایدار
کجی فرار خواهد گرفت اما بعد از آنکه غنچه سربسته این امر مبهم در گلبن رسوایی گل کرده معلوم نظاره کنان لئیم
چمن کرده دید که هر چه رفاقت این طایفه را جز ثمر ندامت حاصلی نه و گلستان احوال ایشان را امید بهاری
نیست بدون اینکه سردار را ملاقات شد نمایم عزم ابیورد کرده سپاه را نیز متوجه خبوشان شد بعد از آنکه
با رتبه سردار به ... فرلباستیه و اکراد را بر گرفته هوس جنگ و با اظهار حیات اعاده این بیهمانی
مرده زنده کرده بر سر مشهد آمده محاصره ملک محمود بمقابله پرداخته و او را بسمت خبوشان گریزان ساخته
ابند فعه کار سردار با لمره از حلیه نظام عاری گشته دیگر لوای اقتدار پیش قد علم نکرد و در بیان سرداری محمد خان
ترکمان و سلطنت ملک محمود و محاربات جناب نادری در آن اوان اذربایجان منور که به پادشاهی بود چون
انجمن مسمع اعیان دولت رسید فرمان بر صحیفه احوال رضا قلی خان کشیده محمد خان ترکمان را بسرداری خراسان
منصوب ساخته اند اما پس از آنکه محمد خان وارد خراسان شد و ملک عرصه ملک را خالی دید و اولا تسخیر نیشابور را
پیشنهاد خاطر ساخته ملک اسحق برادرزاده خود را بر سر نیشابور فرستاده جماعت بیات ساکن نیشابور
چون عرصه خراسان سوای جناب نادری کسی که امید یاری و توقع مددکاری از او توان داشت نمی‌دیدند
در مقام استغاثت در آمده حقیقت حال را بحضرت نادری اعلام کردند و آنحضرت نیز نوید توجه موکب والا
و نهضت بیدرنگ را قرین به الملتمس هایشان با بشارت مژده رسان گوشمال اعدا گشته خود را مستعد و سلک جمعیت
از قشون و اکراد کلات و دره جز و ابیورد منعقد ساخته متوکل بخدای یگانه و بعزم امداد ایشان روانه و اکراد خبوشان
نیز متوجه شده از اقدس و جنس لشکر هایون پیوسته و بعد از ورود دیت ... ملک اسحق مغلوب و مقهور و جمعی از

اتباع او از مرحله حیات در گذشتند و خود در باغی تحصن کردید بعد از وقوع این امر عالیجناب غفران مآب فتحعلی سالار
گیلانی ساکن ارض اقدس که سرآمد فضلای عصر بود از جانب ملک برای اصلاح ذات البین وارد مشهد
گشته چون شیوه فتوت و جوانمردی اقتضای حمایت طرف عاجز و زبونی میکرد و مروت کریمانه مقتضی آن شد
که ملک اسحق را از تنگنای محصوری مرخص ساخته روانه ارض اقدس سازند که بمعامله رسم عاجز نوازی ملک
رهین احسان و سرافرازی ساحه استکشاف رای و اراده او نیز درین ضمن کرده باشند طایفه وحشی
نژاد اکراد بنابر واقعات زمان ماضی باین معنی راضی نگشته قصد گرفتن مال و ریختن خون ملک اسحق کردند
از بوده ایشان چون منشور رادیکان از دیوان جناب نادری در دست نداشت در عقده امتناع مانده در هنگام
که سر پنجه اندیشه گریبان خاطر اکراد را در کشاکش و نایره شرارت انگیز هوای ترکتازی نعل در پای درون
شرارانگیز شان را در آتش داشت ملک محمود از حقیقت حال واقف گشته بسرعت تمام عازم شب یورد و در منزل قدمگاه
پای ثبات افشرده و آنحضرت نیز با افشاریه و اکراد لوای مجادله افراشته چون ملک با شیخ و سنان
جان ستان دلیران جهان کیش ترکانه را سنان خویش ساخته با هدف ظفر فرجام هر که یک جنگ میدان اقدام
دلیر دلاوری از پیش برخسته اگرچه بسیاری از آتش منهدم و بعضی از لشکریان منهدم گشتند تا چند نفر از قرابه
واکراد منهزم بابکار نبرد بر شرح ثبت بر منزل نمی کشید و ابراهیم خان برادر آنحضرت زخمدار گردید بنابر آنکه جمعیه
ترکش سرکشی طایفه اکراد از ترتیب بیاکار آسیب انجام خورده سر کرده کامل آرای ندا گشتند و بجهت وجه
که بدست آورده بود از جمله امت ملکی غله و ترکش بر پا ساخت و خویش و راه مسکن خود پیش گرفتند و از رفاقت
الجماعت کاری میسر نشد ملک بعد از وقوع اینحال بیت ابیورد را محاصره کرده اهل شهر چون خود را در معرض
مخاطره و تنگنای محاصره دیدند از در عجز در آمده قلعه را تسلیم و ملک حکومت آن ولایت را بفتحعلی خان بیات
حاکم سابق تفویض نموده آهنگ عزم ارض اقدس کرد و بعد از وصول بحرم فیض بنیاد در خود کمال استعداد
در آغاز فرماندهی و استبداد کرده از سلسله سروری جغه بر سر دوسکه سلطنت بر سیم و زر زده چون خود را
منسوب بکیان میدانست کلاه کیانی برای خود ترتیب داد ولیکن بمؤلف قضا از کشف لسان الغیب این بیت
بگوش هوش نخوانده بیت نه هر که چهره برافروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند نه هر که طرف
کله کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آیین سروری داند چون الحال بوقیح که قصه این است که در اینحال محمد اسحق

سرازدیوان اطاعت او بر تافته بودند او لا آهنگ تسخیر آن کرده ملک اسحق را باین امر مامور ساخته در بر فتح
نیز از حضرت ظل اللهی استمداد نموده تا وصول آنحضرت بمنزل امداد کارزار کار گذشته ملک اسحق بر فتح ابیورد
کرده و مستحکم گشته بود و آن حضرت بعزم جولانگاه شهد سمت رادکان نهضت فرموده ملک نیز از مشهد مقدس بیرون
آمده که بمدافعه آنحضرت بپردازد و از آنجا بر سر خبوشان آمده و اشتربار که از مواضع مشهد مقدس است تلاقی
فریقین واقع اتفاقا تدبیر مخالف تقدیر رسید و لشکر تنها را از اتباع آنحضرت قتل و دستگیر گشته بقیه فرار و عزم
خانه ابار خود کردند آنحضرت با جمعی قلیل از نفر و ورود کلات و ملک عازم تنبیه خبوشان گردید بعد از این صدور
این وهن و فتور افشاریه از باب حسد و عناد فرصت فرار یافته از راه قصور مخفیا در رفته از ترکمانیه سمت
دره ون استمداد انتظامیه و تسخیر ولایات ایشان تارک عهد الله گشته آمدند با آنحضرت بنا طاعت کسترد
ابیورد در تصرف نمایند آنحضرت بار از کلات عازم ابیورد در خارج قلعه معرکه آرای نبرد شده ایشان را با ترکمانیه
شکست داده فراری و جمعی از ایشان را در بحوله سیستی متواری ساخت و از آنجا بعزم مدافعه ملک محمود
متوجه جانب خبوشان بر انگیخته تا وصول موکب آنجناب بجانب ملک اکراد آن ناحیه سالک جمعیت ایشان متفرق
ساخته رایت مراجعت افراخته بود و آن حضرت بکاب ابیورد عطف عنان اشهب گیتی نورد کردند بعد از وقوع
اینقدمات محمد خان ترکمان که از دربار شاهی بسپه داری مامور بود وارد خراسان شده و فتحعلی خان
بیات که از جانب ملک محمود بحکومت نیشابور اقدام داشت بسبب وصول خبر آمدن سردار رجعی و با ملک
در مقام خودسری بر آمده ظهور مخالفت ساز کرده و ملک محمود با ده هزار نفر سپاه آهنگ نیشابور کرده فتحعلی خان
بمقابله برد خسته با اقتضای تقدیر دستگیر گردید او بزخم ضرب شمشیر گشته ملک محمود و شهر استیلا یافته
ملک اسحق را بحکومت تعیین و خود عزیمت ارض اقدس فیض نموده بعد از تسخیر نیشابور در اینجمله مدافعه آنحضرت
جا کیر ضمیر گشته ملک اسحق را با سپاه از نیشابور طلب نموده باتفاق وارد حکام بباغ خارج شهر
نقل کرد از اتفاقات حسنه بهمال نیز با الهام ایزد متعال رایت اقبال بجانب ارض خلد مثال شد
بود و راه و چنانچه در آنجا بر محمد نامی که قبل ازین ده هزار نفر از جمعیت خان رو گردان شد و بملک
محمود پیوسته بود و در آن اوان از جانب او سردار و محافظ آن ناحیه بود بمدافعه پیش آمده و مغلوب گشته
بقلعه بی کتف و موکب والا نیز بطرف ارض اقدس عزیمت نموده بعد از ورود بکوه ثلث عهدی

در شیخی مشهد در عزم ملک داعیه گشته حرکت ملک را دلیل آمد که در علامت لطف پروردگار دانسته
بسمت کوه سلیمان بکفر شیخی مشهد حرکت و از آنجا که پیش کار قدر در سرانجام اسباب حالت این خدیو جهان دار
بدو دست روز و روشنیب و سیل انگیز و پای سعی آسمان در وادی حاجت روایی این خسرو بلند اختر از اختر آیه
ریزی مینماید بنابر حسن اتفاق و تایید خداوند انفس و آفاق ملک اسحق هم از نیشابور بهمان روز وارد
منزلی طرق حرم شیخی مشهد مقدس گردید طرف عصر ملک اسحق از دست با باقدرت شده ملک محمود از سمت
باغی که بر دو باقید بیت بی برکت بعرصه ستیز پا نهاده دلیره حضرت ظل اللهی با دلیران کردن فتنه و بیاری خدای بی
نیاز با بهره طرف تکاپو آرای ستیزه و نبرد گردیده تا اول کوکبه سلطان روز بیاری تیغ جهان سوز از نهاد
خرمن صبر و قرار ایشان بر آورده جمعی کثیر را طعمه شمشیر آبدار و جمعی گرفتار قید اسار ساخته توپخانه و نقاره خانه
ایشان را تصرف کردند ملک محمود و ملک اسحق هر دو بعد از هزیمت که بر تافته بجانب قلعه شتافتند در کار
توری حصاری شدند و از گرفتاران آنچه که اهل مشهد بودند از دیوان احسان خدیو جهان عطیه آزادی
فرمان نجات و جمعی از خواص و کسانی که ملک محمود بودند مامور بملازمت گشته که بدرگاه [illegible] الفراغ
بافت اما محمود بعد از وقوع این شکست باغوای افغانیه که در سرکشی تا بعد همت در سلسله اطاعت گشتن را
بسته بودند نزد ترکمانیه نسا و دیروی و اکراد خبوشان کس فرستاده که بیاری ایشان [illegible] از
مطمئن بوعده نوازش کرده [illegible] محمود [illegible] مخالفت آنحضرت تحریک نمودند ایشان نیز عهد موا
با ملک محمود بسته و لیکن کشتی [illegible] بر رشته اخلاص را از آنحضرت گسسته آنحضرت بمجرد اطلاع این خبر
منبه ترکمانیه [illegible] خاطر انور [illegible] وقت صبح که ترک تیغ زن روز [illegible] گیتی فروز جلوه گر میدان
روزه گردیده از ابیورد سوار [illegible] ایلغار نموده صبح روز دیگر در باغباد
بر سر ترکمانیه [illegible] لوازم قتل و غارت بظهور رسانیده و از آنجا مردم [illegible] راجع و دلالت [illegible] ترا
قرین استمالت ساخته [illegible] جلوه فرمای [illegible] عزم و رات
افراز [illegible] گشته جلادت کیشان [illegible] عقاب [illegible] کرده و در کوشه
ملک
کمان کین را زه کین زه کرده خود با چهار صد [illegible] سحر [illegible] قلعه موسوم به [illegible]
محمود نیز از شهر بعزم مدافعه سوار شده همین که تلاقی فریقین واقع شد آنحضرت بقصد آنکه [illegible]

کاه جولا و ران کشیدند و آن صید خون گرفته را بزه تیر رسانید جنگ کریز آغاز نمود و کیف برق تک را بجانب
کرم عنان و دیگران شتاب را تا ظاهر قلعه فرار فارسیک جولان ساخته ملک چون [illegible] نفر در تعلم جمعیت
خود نداده بهبایت مجموعی بتعاقب رسیدند با زار کیرو دار گرم گردید و گرد دقری از طرفین [illegible] چون در آن
اوان شدت سرما خنک را از حد برده و دلهای یلان از نزول برف مانند آب در جوی افسرده بود
بنحوی که جنگ را صورت گرمی شکسته ملک بجانب ارض اقدس و آنحضرت روی بابیورد آورده و [illegible]
بنابر انقلاب اوضاع مردم متوجه آمدند بازگشته توضیح [illegible] آنکه از قدیم [illegible] جماعت قاجاریه مرو در اصل مرو
جماعت تاتاریه و عرب در خارج مرو مسکن داشتند فیمابین قاجاریه [illegible] جهات که مقتضیات عالم کون
[illegible] حادث نفاق و نزاع آن جماعت دیده خود را از ملاحظه عاقبت کار بسته بهر یک نفر از تاتاریه
پیوسته بجماعت ایشان بدفع یکدیگر پرداخته تاتاریه [illegible] کشته و چند دفعه فرار واقع شد آنجماعت
در آمدند تا آنکه رفته رفته قاجاریه ضعیف و تاتاریه قوی گشته الطایفه بعد از ظهور آثار [illegible] در احراق [illegible]
جماعت بوستند که از ارک گنج آمده در محل موسوم [illegible] فرود آمده بودند با خود متفق ساخته در مقام [illegible]
تاتار بر آمدند قاجاریه نیز چند نفر از روسای [illegible] را بقلعه برده محبوس و دفعه بر سر ایشان ایلغار کرده جمعی را
مقتول ساختند و بعد از وقوع [illegible] جماعت تاتاریه و اعراب کوچ کرده و چون بر سر آب [illegible] موضع مشهور
بلکال که در دوازده فرسخی مرو واقعست رفته اقامت و از راه یکجاقیه مارو چاق و ترکمانیه استعانت کرده
و چون بر سر آب مرو نشسته بودند آب را از قلعه گیان مقطوع و اهل قلعه را از کشت و زرع ممنوع ساختند
ملک محمود در آن زمان از اختلال اوضاع مرو یان وقوف حاصل و بر طبق استدعای تاتاریه بکثیر ایشان را
بحکومت آن ولایت تعین و حاکم مزبور با تفاق اشرار مارو چاق و ترکمانیه دست تطاول دراز نموده مدت
سه سال آن ناحیه را تاخت و تاراج کردند چون اهل قلعه را از قلت آب دادن کار بهلاکت و زندگی
بر سر حد هلاکت انجامید دست تشبث بذیل یاری دولت ابد مدت و مددکاری آنحضرت زده بوجه
احوال خویش بر داختند و آنحضرت نیز از راه تعصب الملیت دامن همت بر میان زده بجانب حضرت ملاذ الانام
بعزم تنبیه آنجماعت رایت عزیمت بافوت آنحضرت خضر [illegible] مقدمات و قلع و قمع حکام تاتاریه
انجانی [illegible] چون موکب جهانگشا را بعد از ورود و درکش با عتبار ورود آب عبور

ازرود خانه متعذر گشته در پشت آب مکث واقع شد چون از صید گاه عزیمت دست نهی یافتکش ناگوار
حوصله اهل طمع عبور و مخالف طایفه اویماق ترخنس بر کرد که مرددقا سلطان جغتای حاکم آنجا در سنه واقعه
مذکوره و از کنار طرفین آهنگ تاخت ترخنس کرده از بیراهه متوجه مقصد گشتند شب بر سر دست آمده باران
شدیدی شد بحدی که لباس سیه فام ظلمت در قامت شب برنگ آبی مبدل گشته و سر خاک سپهر تیره
کرد در آن سرزمین از کثرت سیل و آب های لبت لای گل گردیده و آن سیل کوه حتی لشکر آسمان اوج
فوج فوج لبان [illegible] گمراه کرده هر یک بسمتی افتاد نداران شدت باران و کثرت گل نه حالت رکوب
بود و نه فرصت نزول سررشته جاده از دست یک نگاه بدر رفته بهمان طریق آتش زاد در خانه زین
بسر برده در هنگام طلیعه لشکر فجر بخارج قلعه رسیدند مودود قلی سلطان چون تواتر استماع کرد خود
جهان دید جز التقیا چاره ندیده ابواب معذرت گشوده پدر خود در برای پیشکش بخدمت والا فرستاد
سرا ولکان قلاع دیگر نیز از اطراف طریق اخلاص سپردند چون توپخانه همراه نبود دیگر قلعه [illegible]
بکوچانیدن بعضی از ایلات امر والا صدور یافت مجمع سلطان جغتایی که بمحافظت قلعه [illegible]
اقدام داشتند در مقام مخالفت آمده با اندک جزو مغلوب و منهزم گشته بقلعه تحصن جستند اهل قلعه از در اطاعت
درآمده مجمع سلطان را با اعوان و اتباع او گرفته بخدمت اقدس آوردند آنحضرت ایشان را با ده هزار
خانوار از ایلات ترخنس و توابع کوچانیده بسمت کلات و ابیورد فرستاده خود نیز سایه وصول بر سر
ابیورد پایان انداختند

در بیان محاصره قلعه قرغان و تنبیه تاتاریه و وقایع آن زمان خیریت نشان

در جمله قلعه جات فتاده قلعه قرغان بود که متعلق بعاشور بیک پاپالو و تا آن هنگام سنجر آن در عقده
تعویق مانده بود چون عاشور بیک با وجود شباب این خود دانه تخم مخالفت در زمین دل کاشته
حتی ابدا و کان لم یکن انگاشته جعفر قلی بیک شاملو که از زمره [illegible] و خویشان بود در مخالفت
آن آستان با او همداستان گشته باعانت او آمد لهذا الوای ظفر التوای جانب قرغان شقه گشا شد
در اطراف قلعه برجهای متین و سیبهای محکم ترتیب داده بخت جعفر قلی بیک اظهار اعتذار کرده و بر حجت
خطا پوشی او را با طایفه او جهت عبور از [illegible] داشته عاشور بیک بتنهایی با جمعیت خود بمراسم قلعه داری
پرداخت از مؤیدات اقبال آنکه در اوان توقف کوکبه منصوره در خارج قلعه مزبور اتفاق افتاد چون

درارمه

درازمه سابقه بنا بر عدم مبالات لئام حرمت صفویه بر حدات خراسان اکثر اوقات جولانگاه ترکمنس اوزبکیه
خوارزم و ترکمانیه بود و شیرغازی والی خوارزم مشهور ایام ماضی در مبادی عهد آنحضرت اظهار رفته جویاد و رزم
ببازی و با رسال جنود اوزبک هوس ترکتازی که هر دفعه اوزبکیه مغلوب و مقهور یکه تازان معارک
سربازی می گشتند پس شیرغازی ترک تطاول و دست درازی کرده با رسال رسل و رسایل آمد و شد تجار
و قوافل بنا را گذاشته در همان اوقات جمعی از تجار خوارزمی وارد ارض فیض بنیاد بوده بنابر اینکه ولایت
چهچه در حدود دشت واقع و مردم آنجا حرمت ملک را تابع بودند ملک بابا ایشان اعلام کرده بدرقه همراه کرد
ایشان را بالطرفین رسانند اهل چهچه بسبب مطالبه باج با تجار نزاع و ایشان را بقتل رسانیده و اموال ایشان را متصرف
گشتند چون در آن اوان آوازه شوکت و اقتدار آنحضرت که مادهٔ لحیات مزاج فاسد خراسان
و از سطوت شمشیر خون آشامش ولایات [illegible] هراسان بود و بسامع [illegible] در با
حاکمش قیلان نام و مرجع خواص و عوام بود شیرغازی از شنیدن این خبر ایلچی بخدمت آنحضرت فرستاده تلافی
استرداد اموال منهوبه نموده آنحضرت [illegible] مبذول و در استخلاص اموال [illegible]
تجار نیز [illegible] التفات مبذول داشتند [illegible] وسیله رفع غایله ترکمن [illegible] باعث [illegible] چنانچه [illegible] شد
نیز از غلامان خواص [illegible] را برسم خدمت و امداد در روانه موکب ظفر [illegible] ساخته بود و انجا
در پای قلعه [illegible] معسکر ظفر اثر [illegible] جذبه فرخنده [illegible] انقلاب
[illegible] مرور [illegible] قاجاریه را چون پای تحمل و قرار از جا رفته بود روی امیدواری بدربار [illegible]
[illegible] سپهر [illegible] شهریاری آورده در پای قلعه مزبور [illegible] سربلندی جستند و هم از جانب شاه طهماسب
که در آن اوان در مازندران بسر می بردند حسینعلی بیک معیر الممالک بسفارت و استفسار و تحقیق حال آن
کوکب جلالت نور که از افق خراسان طالع و فروزان شده روز بروز فروغ اخبار عالم افروزش [illegible]
و دیار [illegible] مامور گشته در ایام محاصره القلعه دیده [illegible] غبار مقدم والا نوری
و دست [illegible] از طراز خدمت دامان بچیدن گلهای رنگارنگ سعادت [illegible] آنحضرت
فرستاده مزبور را مراجعت داشته بعد از چند روزی او را [illegible] باولکای خراسان [illegible]
دیگر [illegible] سوده اند چون ترکمانیه [illegible] مخالفت کرده بر عادت سابقه [illegible]

گریبان برکشیده برآوردند بقیة الطایفه را مجدداً وجهه همت مظفر ظهیرالدوله ابراهیم خان را با جمعی از سپاه نصرت
قرین بمحاصره قلعه غورغان مأمور ساخته خود با همان اوزبکیه و جمعی از جانبازان خاص جدال بقلعه خرمند که بحکم
مسکن ترکمانیه بود انداخته اموال و دواب آن طایفه را بخرخره غارت برخستند ایشان نیز از قلعه برآمده چهل
جلب و جمعی از ایشان از شامت پیمان شکنی هدف تیر گلوله کثافت گردیدند دلیران بسر قلعه یورش
برده سنگر حاجی را گرفتند و قلعه در شرف تسخیر آمده و اهل قلعه در دام استیمان آویخته حضرت ظل اللهی چون با
از حرکت ایشان عذر پذیر گشته رایت انصراف افراخته اند بعد از ورود دکوکه در آنجا خبر دایک قورعخان
عاشور بیک پاپالو قلعه داری را مستفاید دیده قلعه را تسلیم نموده سر بر ربقه اطاعتش گذاشته بسبب آن که سپاه
سنبرغازی که مدتی در رکاب سالک طریق رزم سازی بودند بعطای اسب و خلعت نوازش فرموده
مرخص ساختند چون بنه تاتار زیده سپهبد ضمیر انور مبرور دار زراه جهچه و حوض خان و عباس آباد سمت
مطرح ماهچه لوای خورشید ضیا ساخته اولالکس بدلالت [illegible] آن جماعت ابراز اطاعت بما نمی‌شند
آنحضرت متوجه ایشان گشته فیمابین محاربه واقع شده و آنجماعت مورد شمشیر بلیغ و جمعی از ایشان مجروح
تیغ بیدریغ شده کوچ و کلفت خود را گذاشته بسمت بند مرو شتافته قلعه با اهل و احوال [illegible]
وعیال بتصرف درآمد پس حضرت ظل اللهی مال و غنایم را بغازیان و اسرای ایشان را مرخص ساخته عزم
تعاقب [illegible] نمودند آن جماعت از باب اطاعت درآمده آنحضرت طایفه مزبوره را کوچانیده در وصل
مرو ساکن و با فرقه قاجاریه صلح داده مرحمت کرده زلمورد عاطفت علیا در سلک فریقین [illegible]
[illegible] بعد ساخته اعراب را با خانه و کوچ بابیورد فرستاده عازم ارض اقدس و برای اهالی مشهد
فرمان نوشته مژده رسان توجه موکب مقدس گشت **ذکر بیان توجه اعلیحضرت شاهی شاه طهماسب بعزم محاربه
با ملک محمود سیستانی بجانب خراسان و ورود بجانب [illegible] موکب شاهی و وقایع آن زمان خیر توامان [illegible] بعد از
موکب [illegible]** ملک محمود چون گریبان خود را از چنگ خصم قوی دست رها دیده مضمون اینکه
[illegible] چه پنهان شود شب برد باز گریبان شود فرصت یافته از مشهد مقدس بجانب
جوین و اسفراین مرحله پیمای گردید که شاید در آن ناحیه شاه طهماسب تسلط یافته باختلال کارش پردازد
و سررشته دولت را انتظام اندازد و چون صیت مردانگی آنحضرت در حدود خراسان بلند آوازه

دیگر از فرموده اوضاع آنها را از جهار ربع آبادانی [illegible] تازه و قرین طراوت بانداز گشته ولایت و نواحی
ابیورد مطلع ماه لوای فلک سای آنحضرت [illegible] شاه طهماسب که در آن اوان در مشهد بسطام توقف داشت
بعد از استماع حرکت ملک محمود و تعیین فوجی بسپهداری فتحعلی خان قاجار را بامید یاری و مظاهرت اعانت
و مددکاری آن برگزیده سپهر شهریاری از راه جاجرم و اسفراین روانه و در حین حرکت خود حسینعلی بیک
معیرالممالک را بخدمت آنحضرت فرستاده تمنای مقدم اشرف در فرزانه و تا در زمانی که ملک محمود تا آن
زمان در سر راه قلعه جوین را محاصره کرده بتصرف و مشغول تسخیر سایر نواحی بود که آن در زمان انصراف موکب
نادری از مرو و عزیمت آنحضرت بجانب ارض اقدس جنت افزای خاطر ملک گشته دست از گریبان
سایر محال بازداشته بسمت مشهد مقدس شتابان گردیده مقارن آن حسینعلی بیک نیز از جانب حضرت
شاهی بخدمت والا پیوسته چون خبر آمدن شاه طهماسب بسبع و قرب و [illegible] عزیمت [illegible]
ارض اقدس را موقوف و عنان بگرن جهان پیما را بجانب خبوشان معطوف ساختند اما در عرض راه همیشه
در خاطر خطیر [illegible] خطور مینمود که چون فیمابین آنحضرت و اکراد سابقه و نفاق و نزاع و غبار [illegible] در غایت
ارتفاع است احتمالی دارد که بعد از ورود موکب والا بخبوشان آن طایفه در میان احداث فتنه و شور [illegible]
آنحضرت با شاه طهماسب بنا سازی منجر گردیده و از آنجا که همیشه خداوند مسبب الاسباب [illegible]
دولت آنجناب بود عکس آنچه از پرده تقدیر ظهور نمود [illegible] صد هزاران طفل سر بریده تا کلیم الله صاحب
دیده شد توضیح اجمال آنکه فتحعلی خان بعد از ورود شاه طهماسب بخبوشان چون بعضی از طوایف اطراف
رو بدرگاه شاهی آوردند از آنجمله از طایفه اکراد جمعی کامل انعقاد یافته بدربار شاه طهماسب با خود سرگردن [illegible]
عاقبت اندیشی کار خویش گشته وسیله جویان شد که انقلاب مزبور سلک تفرقه در میان آن طایفه انداز
و جمعی را در امور دولت مقتدر سازد [illegible] یکی از معتبرین [illegible] بود [illegible] مرحمت که باتفاق
اهل خود به نهضت بمشهد رفته با ملک [illegible] جنگ کرم کند تا کیفیت [illegible]
[illegible] چون عقل خرد سند از قبول اینگونه تکلیف [illegible]
طهماسب [illegible] فتحعلی خان او را گردن زده و انعقاد مه باعث [illegible] آن وحشت خفقان شده چون
اکراد [illegible] قلعه را ابر روی خود بسته دیدند هجوم عام [illegible] تمام دیوار قلعه را شکافته بنهایت مجبوری [illegible]

یام تبه که ملکی سخی خونشان بود رفته در آنجا بنای جمعیت گذاشته‌اند و در آن شب غلغله و غوغا در میان اکراد و قشون استرآباد
بلند و هر جا که بگروهی دست می‌یافتند از یراق و لباس عریان می‌ساختند اگرچه از زمان کردار امور غبار و نفاق فیما بین
آنحضرت و اکراد منقطع نبود و لیکن در نوبت چون آن طایفه دست از دامن چاره کوتاه دیدند لاعلاج یام تبه جمعی از ریش سفیدان
ایشان بشکایت انجا بیت عازم خدمت آنحضرت گشته در منزل سیاب درحینی که آنجناب متوجه خبوشان
بود در رکاب مستطاب مشرف شده و تکلیف یمین عهد بندی نمودند و صیه سام بیک وکیل جمشگزک در اجرای
قواعد نتایج التیام در همان مجمع تمام بود و آن ترکمان جلادت کرده برای دفع شر آب شیرین جزو عقد و میثاق
العهد بدیر دانه لقد رتذ بر فتحعلی خان صورت نمای ملکی مطلوب او صورت پذیر حصول مقصود آنجناب
گردید القصه آنجناب در صدد استمالت اکراد و منع فساد برآمده چند نفر از قشون همراه کرده نزد محمد حسین بیک
ولد سام بیک وکیل و شاهوردی بیک شیخوانلو و شناله که مصدر حرکتی نشده منتظر ورود موکب والا باشند
و از آنمکان معیر الممالک را نزد شاه طهماسب و فتحعلی خان و دستار بنام کرد که هرچند این نوع سلوک و
ناسازی در چنین وقتی که هنگام دلالت و ترغیب دلیران غازی معرکه سربازی است مقرون بصلاح نبود حال
بحکم تقدیر چنین اتفاق افتاده بهم متعاقب وارد شده اکراد را بخدمت شاه طهماسب می‌آورم روز دیگر که خسرو
سیارگان بزم فلک را بنور حضور خویش آراست آنحضرت با کوکبه تمام وارد خبوشان و شاه طهماسب را ملاقات
کرده عذرخواه گناه اکراد شده رفع ماده نزاع و دعوا از جانبین گردید و در آنجا حکومت خبوشان باشاره آنحضرت بمحمد
حسین بیک تفویض یافته بخطاب خانی فایز شد پس لوای جهانگشا در بیست و هم محرم سنه هزار و صد و
سی و نه هجری مطابق لوی ئیل از خبوشان بعزم تسخیر ارض اقدس نهضت فرموده اولاً ملک محمود را
باطاعت دعوت فرموده چون او در اسر پنجه غفلت از بیان نگرد و برگشته بختی او که نوشته کلک تقدیر گشته
بود به ندادن جواب جواب داده بر گشته بر خواست و در ارگ نشست و راه تمرد گشوده در شهر ربست
و موکب مظفر در هم ماه صفر در خارج مشهد مقدس در محاذی ارگ از جانب گرده سنگین و محال غیر ملکین
با کوکبه رنگین عبور و زاویه مقدسه خواجه ربیع را مقر سپاه منصور ساختند و در حین عبور از کنار شهر ملک محمود
از برج شروع بانداختن توپ نافرمانی بلند پروازی کرده صدای رعدآسای آنرا بگوش آنحضرت رسانید
حضرت ظل اللهی با فوجی از لشکر دشمن کوب با وقت غروب در پای حصار ارگ با محمودیان آتش افروز نایره

ور

حرب شده هنگام شام مانند خورشید جهانگیر عازم آرامگاه شدند و ملک محمود از طلوع نیر طلعت خدیو بی همال
که هر روز ذره مانند خورشید انوار از برج و کنار تابان شده بر زوال و وبال اختر دولت خود فال زده در
حیرت سراسیمه گشت اما هر روزه خدیو ارجمند با طایفه افشار به پای حصار شهر رسیده قلعه نیز جمعی بر آمده
پشت قلعه کرد و دلیر کردند تا آنکه قضیه قتل مرحوم فتحعلی خان بوقوع پیوست در بیان مقتول گشتن فتحعلی خان
قاجار از قضای خالق کردگار چون در حین توقف شاه طهماسب در بسطام خبر آمدن ملک محمود بخبر
بسامع اعیان حضرت شاهی رسید حرکت قاجاریه استرآباد بدون تدارک و استعداد اتفاق افتاد [illegible] ایام سفر
تیر اسد ادوم سرد بلشکری استعداد یافته ستانها از اطاق قلپاق نمانده هرچند فتحعلی خان مصدر خدمت
نمایان شده در آن وقت نیز بسر رفت کار سلطنت را منظور رسیده داشت اما چون مزاج شاهی را از استقامت
[illegible] رسید به اکار کنان آن حضرت چندان اطمینان نداشت ناچار به رسانیدن لشکر را وسیله کرده از خدمت
شاه طهماسب مستدعی رخصت گردیده که باسترآباد رفته تهیه اسباب سپاه کرده باز در ابتدای حوت حاضر شود
آنجا که رخصت او در چنین وقتی موجب وهن دولت بود هرچند که امرای آن سرکار ظاهراً اظهار رضا نمودند
کردند اما در باطن بخیال دفع فتحعلی خان افتاده چون بدون اعانت جناب نادری از عهده کفایت او نمی‌توانستند
آمد شاه طهماسب در خلوت سخنان در و نزاد در میان آورده آنحضرت فرمودند که کشتن او با شیوه مروت منافی
و همان حبس و قید او را کافیست هرگاه خاطر شاهی بانعم متعلق باشد اقدام اگر اندیشه روانه کلات فرمایند مشروط
بانکه بعد از فتح مشهد مقدس باز مرخص باشد شاه طهماسب نیز بدین نهج اقرار نمود در روز چهارم دهم ماه صفر
آن سال فتحعلی خان را با رؤسای قاجاریه که در دربار شاهی حاضر بودند گرفته بسته فتحعلی خان در خیمه آنحضرت
محبوس ساختند شاه طهماسب چون میدانست که آنحضرت بقتل او رضا نخواهد بود تظاهر بار داده خود نگرده [illegible]
که آنحضرت به وثوق همان ستوثقی بود در دربار شاهی مشغول رتق و فتق امور سپاه و رعیت بودند بعضی از نزدیکان
شاه طهماسب اکثریه فتحعلی خان را بود در دل تخم داشتند فرصت یافته درخور تمهید کرده [illegible] قاجار را که با فتحعلی خان
خویش بود از جانب شاه طهماسب بقتل او مامور ساختند که استیکان آنحضرت بخیال اینکه شاه طهماسب خود دیگر [illegible]
اینکار گشته باشاره آنحضرت خواهد بود جرات منع نکرده مامورین با تمام کار او پرداخته سر او را نزد [illegible]
پس حضرت ظل اللهی متکفل امور سلطنت و مهمات مملکت خراسان گشته ایلات [illegible] باشیگری دیوان

خاطر جمع

بالخصوص ملک ولد بابا علی بیک دیقلچی آقاسی که بعلاوه حکومت سبزوار استقلال شاهویردی بیک ...

در بیان تسخیر ارض اقدس فیض نشان بجانب حضرت سبحان بعد از وقوع قضیه فتحعلی خان حضرت ظل
اللهی بدستیاری تیغ برّان ... همت به تسخیر ارض اقدس بسته هر روزه بر سر قلعه رفته ملک ...
... اما چون محمود بر سانحه قتل فتحعلی خان مرحوم مطلع شده حیات تازه یافته ایمنی را موجب احیای
خود دانسته دلیرانه مصمم شد که بهجوم جنگ بر سر اردوی شاهی آید آنحضرت از شنیدن این خبر ...
ساز رزم ... ارض اقدس از باغ خواجه ربیع عزم کرده ملک نیز با توپخانه و استعداد بمقابله شتافت
... خارج قلعه تلاقی فریقین واقع شد شکست عظیم بر لشکر ملک راه یافت جمعی کثیر از اعیان و اعوان
او با ابراهیم خان نامی که توپچی باشی ملک بود بر خاک هلاک افتاده ملک بجانب قلعه هزیمت و تحصن جسته
کرده دیگر روبه نبرد که نیاورد مدت دو ماه قلعه محصور دلیران جلادت کیش و ملک گرفتار ورطه حیرت و
تشویش بود که معلوم هر روز نزدیکست که او را هیچ وجه روی بهبود روی کاری او را آمال محمودی ... نزدیکان
او رفته رفته دامن یکجهتی از او در چیدند از آنجمله پیر محمد نام که در معرکه توان بدولت ملک پیوسته و سردار
مجلس الملک شده بود چون حالت ملک را نقش بر آب و ... موج سراب دید در جزو علی خان
نام تابین خود را ... بحضرت ظل اللهی که از ناصیه حال همایونش ... تابنده بود فرستاده
پیغام کرد که اگر اطمینان کامل از جانب آنحضرت حاصل شود مستحفظ دروازه میر علی آموی را که دروازه
می گشایم جمعی از لشکریان در کمین بوده بمجرد اعلام من داخل شهر شوند و در شب ... دهم ماه ربیع الثانی
سنه هزار و صد و سی و نه هجری مطابق ... ئیل هنگامی که ظلمت لیل پرده غفلت بر روی ... کان ...
خاک ... و سیاه ... افواج انجم ... را تسخیر شهر بند سپهر برانگیخت آنحضرت ...
هزار پیاده از زاویه خواجه ربیع آهنگ پای قلعه کرده و در سمت دروازه معهود در کمین استاده ظهور
وعده پیر محمد را منتظر و آماده شدند پیر محمد بر وفق عهد شب پاسبانان برج را کشته ... نردبانهای قلعه
افکندند و دروازه را گشودند ... به نیروی ... خدا داد با پیادگان تیغ زن و دلاوران ...
شکل داخل شهر گشته آن حوزه خلد برین را تا محل چهار باغ متصرف شدند محمودیان که در محلات و
برج مشغول محارست بودند از مشاهده این حال خود را سراسیمه بارک رسانیده متحصن گشتند و ملک محمود ...

طلوع

طلوع صبح از دو طرف یکی از اطراف خیابان چهار باغ و دیگری از جانب خیابان ... در کمال جلادت
شور ... شهر در افکندند حضرت ظل اللهی با پیادگان رزم کوش و سرداران جوشن پوش که به بر
انداخته شمشیرهای آخته از جانب بجنگ پرداخته تا پای ارگ ...
آنجماعت را بارگ گریزانیدند و آن روز تمام شهر بتصرف لشکر فیروز برآمده بعد از آن حضرت شاهی از
خواجه ربیع عازم زیارت و طواف و سعادت اندوز تقبیل آستانه مقدسه ملایک مطاف سلطان اقلیم
ولایت و ارتضا ... حدیقه علی مرتضی ابوالحسن علی ابن موسی الرضا علیه و علی آبائه و اولاده الاف التحیة
و الثنا شده باز ... خود انصراف کرد روز دیگر حضرت ظل اللهی آهنگ ارگ کرده ملک چون
راه تدبیر را بسته و دست چاره را شکسته دید از در استیمان درآمده حلقه ... در راه و رسم
چاکری را از سر گرفته ... اساس سلطنت ... مرتب کرده همراه آورده سپرد و مهدی نام که ... حال
... بمشهد و بمناسبت آن عهده دار ایام حکومت او با ملک ... کرم کرده ...
برسید و کالت ملکی تکیه زده منشاء اغوای او بود ... و سایر متجنده و اعوان ملک بمورد عفو
در امان گشته ملک محمود ... تلبس خجسته بمفاد آیه ترک الدنیا للدنیا ترک ریاست
ترک تارک ... ساخته ... قناعت بر خود بست و تخت را ... تبدیل و ارخرگاه ...
بکنج قلندری ... درویشی نقل و تحویل نموده در یکی از حجرات آستانه مقدسه برسم ... گشت و پیر محمد را ... برابر
این خدمت حاکم ولایت جام و ... جام مرام گشته بخطاب سلطانی فایز گشت در بیان توجه
جناب نادری بجانب خبوشان و سایر ولایت ایام فرخنده نشان بعد از آنکه کلید فتح مشهد مقدس بزور بازوی
دلاوری بتصرف آن زیبنده سریر سروری درآمده و چندی ... برآمد عزیمت توقف در ارض اقدس
بر خاطر انور تصمیم یافته جمعی از افشاریه را با برخی ... امور و توابع برای محافظت سرحدات آن
نواحی گذاشته و بقیه را با شاهزاده رضا قلی میرزا و حرم محترم با ارض اقدس آورده و آنمکان نزهت بنیان را
که مظهر فحوای جنت ... بود ... برای توقف و قرارگاه ... چون در مبادی
حال ... آن بود که بعد از تسخیر ارض اقدس فیض ... صفه و مناره آستانه مقدسه رضویه ...
... حکم والا بانجام آن امر خیر فرجام صادر گشته مناره گنبد مبارک چون ... بود مناره

دیگر در محاذات آن باوج عیوق افراخته شد که قبه چرخ برین کلاه عمود دو دیده مهر و ماه را میل زر زده بود و باشند
الحاصل حضرت ظل اللهی بعد از فراغ از حل و عقد امور خراسان کسی برای عقد کوه هر مقصود که سابقا در ایام شبیه
خواسته شد معاملات آن میشده بود روانه خبوشان و چون بعضی از جماعت عراق و آذربایجان که مغلوب بسط
سلطنت بوده اند از جانب آنحضرت تمکین نیافته و اقتدار آنحضرت در جمعات ملکی نا ملایم طبع ایشان بود خفیه
در صدد اختلال بر آمده شاه طهماسب که اختیاری مطلوب المطلب ترغیب نکاب نادری رغب از زنده ما
بلغ عنان قول الله به ترتیب عقیده انطایفه دست عهد نیز بهمین سعی سعی شده و ستاره حضرت ظل اللهی را
نیل مقصود باز گردانیده چون تحمل درین قسم امور از حوصله مردم بازاری که بی عار و حمیت عاری باشند بر نمی
تابد تا بحکمین سر و بحور رضه رسید آنحضرت قطع فصل آنکه به امور را تقیضه شمشیر تیز که محاکمه کار نامرد و مردانست
حواله و رجوع و در دم با هواخواهان جان فشان عازم خبوشان گشته به تسخیر خبوشان از سر بر خیام عزم
شان کردند منظور آنکه در خبوشان که شاه طهماسب اگر او هم حاضر باشند بهر نحوی که مقرر شده باشد انکار
فیصل یابد بمقارن آن شاهوردی خان شیخانلو حاکم سبزوار و اوزه خبوشان گشته محمد حسین خان حاکم آنجا
نوشته را که حضرت شاه طهماسب در خصوص المطلب با او نخرید بهمها با کشف نقاب از چهره شاهد مدعا اظهار کرده
بود که خفیه نزد آنحضرت ارسال داشت تا در خود آنکه آنجناب صورت این معنی را در پرده خفا داشته تظاهر نکرده هنگام
شام که خسرو نیز رزم اعلیز منازل سپهر در ظلمه عیده نی نهان سوی شهرستان غرب شتافت شاه
طهماسب بر همانا تدبیر مقرران رکاب و با قتضای یاده شباب بدون اطلاع سر در خلد بر حشر بر اسپ رهوار
و مهتری از اصطبل برادر رفیق و با رکشته جریده و تنها در لباس نوری خود را به شهر رسانید صبح که حرکت او
بر رای جهان آرا انکشاف یافت اسبان و سکار خانجات شاه را در عسکر ظفر اثر بود برای اینکه پایمال انقلاب
و دستبرد تصرف دیگران نگردد مضبوط و ملبوس محتاج که برای او در کار بود بخبوشان ارسال و تتمه را بار حضرت
اقدس رسانید از منزل مزبور حرکت و در یوسف آباد که در سمت غربی خبوشان واقع و معبر اکراد بود نزول
و در راه آمده رشته را بر قلعه کیان مسدود ساخته و در حین عبور موکب والا اکراد حوالی خبوشان فوج فوج از اکراد بر سر
راه هجوم جلادت بنا از آمده بیار قبه مکان شیر و کلوکه تفنگ اشتعال نایره خالت کرده انهزام یافته شاه
طهماسب تحریکسبا به تدبیر شاهوردی خان و بانو اعیان حرکات که نفس شناسی مزاج شاهی بود و

بوده

پرده از روی کار بر داشته ارقام باطراف ممالک خصوصا حکام کرایلی و استراباد و مازندران نگاشته حضرت
ظل اللهی را بنجابت انتساب دانسته استعداد کوه جلال محمود و ملک اسحق و روسای سپاه نیز که در
اردوی همایون بودند ارقام فرستاد که ترک وفاق آن زنده اتفاق نموده طریق نفاق پیش گیرند ملک محمود
اگر چه بخت ابر از قبول نشاهی نکرد لیکن چون داشت که عاقبت بروز خواهد کرد و بعد از چند روز بنظر اقدس
رسانیده هر چند که ایمای سبب نقار خاطر والا گردیده بود از مواخذه آن ناسپاس حق ناشناس تجاهل
فرمودند بعد از چندی از ولایات اطراف بامداد قلعه کیان آمده و آنحضرت نیز اراده فوج اقدس حرکت نموده
و دسته طوایفی که بامداد آمده بودند از طرف بیرون قلعه کیان از طرف اندرون بهیات مجموعی از سواره
و پیاده هجوم آوردند مستعد قتال گردیدند حضرت ظل اللهی با دلیران رشادت و اخلاص کیشان جان نثار
معرکه کارزار بر آمده فریقین بهم در آویختند و غبار عرصه پیکار الحشیخ دوار بر انگیخته و جعفر قاپاک شاملو
که از معارف جنگ بود در آن روز [illegible] گشته گشته جمعی کثیر به عرصه شمشیر آبدار و بقیه اسیر
گرفتار و بقیه ایشان کرم خبر میدان فرار شدند روز دیگر جماعت قراچورلو که در میان طوایف اکراد
صاحب شمشیر و بدلاوری ممتاز و شهره اند جمعیت نموده بعزم امداد شاه طهماسب آهنگ قلعه کرد حضرت
ظل اللهی بعد از طلوع سپاهی آن روز زمان بسر راه بر ایشان گرفته از آن جماعت نیز جمعی قتیل و اسیر گردیدند
چون در صحرا و دشت حبس گرفتاران آنطایفه وحشی خصلت تعذر داشت چاه طولانی حفر کرده ایشان را
مکان انداختند بعد از چند روز اهالی ایشان را شاهنده مروت دانسته مقتضای مرحمت و رعایت الیت
مرخص ساختند با وصف آنکه سرما و زلزال بحدی اشتداد داشت که کوه و صحرا متصل از برف در جامه
سر میبرد و آتش سوزان اگر از سنبلی با خاکستر سر بدر میکرد بجای خویش سرد گشته میمرد در خبوشان
در محال [illegible] محصور گردیده قلعه کیان نزاد در تنگنای حیرت انداخته شده و آنحضرت مانند کوه پا بر جا ثابت
قدم و در زبده آن جماعت چون از ضیق محاصره بجان آمده بودند وسایط بر انگیخته آنحضرت را بترک مطالب
تکلیف و آنحضرت بزبان سیف و سنان قاطع جواب آنحرف تخفیف میدادند طایفه مزبوره چون دیدند
که از توسط وسایط کاری انجام نیافت مستدعی شدند که آن عزیز مصر اقبال از یوسف آباد حرکت و وارد
ارض اقدس شده ایشان نیز متعاقب شاه طهماسب را از خبوشان بارض فیض بنیان برده امر معهود را صورت

دهند و کارکنان آن دولت را غرض اینکه شاید از خارج از حکام و ولایاتی که از ایشان استمداد کرده اند مددی
رسیده از اقرار خود نکول امر مزبور را برای شاه طهماسب که آغوش تمنایش خمیازه کشش شوق مطلب
بود صورت حصول دهند اگرچه دلاوران رکاب ارشد لشکر کرام رضا جویان آنحضرت بودند برف زمستان را
بستر قاقم تصور کرده از خدمت اظهار دلسردی نکردند اما چون مراکب و دواب از شدت سرما
در معرض تلف بود و علیا حضرت هوای کار و کارزار حرکت و عزم ارض پا برکت کرده بعضی از اسبهای خاصه
شاه طهماسب را برای او فرستادند باز حضرت شاهی و دعیان آن دولت بنا را بمدافعه گذاشته
و طریق تامل طی نمودند تا دیگر مقدمه که ابلی وقوع و از رسیدن کومک مایوس گشتند توضیح انتقال اینکه
محمد علی خان قوللر آقاسی ولد اصلانخان که در ایام اقتدار فتحعلی خان قاجار از دربار شاهی حرز
وار لب خاروب مهجور گشته در مازندران بسر می برد بعد از قتل فتحعلی خان از جانب شاه طهماسب
مامور شد که خزینه و اسباب سلطنت را که در مازندران مبهم بار ری شاهی نقل نمایند مشارالیه
بر وفق فرمان عمل جمعی از غلامان و خادمان نیز که از شدت دم سردی فتحعلی خان در قشلاق
مازندران متواری بودند دور از انجام و روی دل از زیان و دیده آفتاب شده همراه مشارالیه بعزم
امداد اکراد آهنگ خراسان کرده اند بعد از ورود بکجا جرم منزه اعمال کرایلی حاکم آنجا است علی
الغفله جمعیت کرده شب بسر منزل شرف الدین نامی که ملازم حاکم استرآباد در ایام ... صاحب
جمعیت و شخصیت واستبداد شده به محمد علی خان پیوسته بود در بکجه بسبب نزاع سابقه او را بقتل رسانیده
روز دیگر که صبح از آفتاب بنجه خونین بکرده چرخ دوار کشیده محمد علی خان تمام خزینه و اسباب و اشاره
سلطنت را گذاشته فرار در حیم خان ایلکانی بانجا با کوزه اختیار خویش در آورده و در تنخیر مهمن ... شاه طهماسب و اکراد رسیده مایوس کلی با حال ایشان راه یافته لابد شاه طهماسب از خویشان خرجکن
کرده در حالی نور روز و ورود ارض اقدس مایوس شد حضرت ظل اللهی کس نزد رحیم خان فرستاده تمامی
خزاین و اسباب مزبور را استرداد و واصل سرکار پادشاهی ساختند در ایام ایاق او این حضرت ظل
اللهی شبی بعد از تجرد از علایق جسمانیه و حواس نفسانیه اتصال بمجردات علویه و مشاهده صور غیبیه استفاده
در انوار قدسیه در عالم کون رویا دیدند که مرغابی بزرگ که آنرا قو می نامند صید نمودند حضرت

نقیا که در دست داشتند بجانب آن قو حواله کرده فی الفور بدون آنکه آفت زخمی رسد زده در بغل گرفتند
بعد از آن بخیمه خاص که مخصوص آنجناب بود آمده در برابر آن خیمه چشمه و حوض در میان آن حوض ماهی سفیدی بود
بهر کر بره که چهار شاخ قوی داشت آنحضرت با حاضران فرمودند که آنرا بگیرند همه فرستادند نتوانستند گرفت
آخر الامر آنحضرت دست انداخته صید کرده آنرا نیز در بغل کشیده و صبح این خواب را نزد دلیلان حضور همایون مبارک
نقل کردند و بشنیدم از حضار این شعر را خواندند فرد اگر در خواب بینی مرغ و ماهی گیری تا رسی بر پادشاهی
و تحقیق این خواب حقیقت نما جام که آینه صورت نمای معنی و الهام است و حقیقه اینست که چون قو بزرگترین
مرغ آبیانست پادشاهی این چند روزه پامال نیر اعظم سلطنتها باشند و صید ماهی که چهار شاخ سفید داشت
بر این که تاجداری مملکت چهار اقلیم با آنحضرت تعلق باید چنانکه ایران و هند و ترکستان و خوارزم
بحوزه تصرفش در آمد در ذکر وقایع قوی ییل ترکی مطابق سال هزار و صد و سی و نه هجری نوروز
فیروز آن سال روز بیست و ششم شهر جمادی الاخر که خسرو سیارگان از حوت به شبستان حمل کشید
شاهد گل پیراهن بهار در بستان جمره داخل جویبار آغاز جلوه گری کرده عروس دل آرای لاله و ریحان در حجله
گلشن به نشو نما برخاست و شاطر قوای نامیه چهره لاله رخان نسرین و یاسمین را بغازه و گلگونه دلکش
بیار است عندلیب شوریده حال در عشق گل بدیع حضمان شور انگیز شستا تیغ زبان تیز و فاخته سوخته بال
از هوای سرو سهی بحیثیتی رقصان دی لوکوزتان در سبزه نو خیز سار و برگ و دسته و خنجر خوارزمی نمود
اکراد که سیحان ایشان مانند آب در رنگ بهار بی اعتبار بود از آمدن نقاهت و وزیده و اکراد دسک کلات
وابیورد و در آنجا نفقت بر انگیخته انطایفه در محال دو و غیر لر کرده که لشکر تمام حشر انگیخت جمعیت نموده و آغاز شورش
کردند تا تارتیه مرد و غیر بتحریک ملک محمود طبل یاغیگری کوفته جمعی را از قاجاریه را مقتول و قلعه الترف و
نقاره را باسم ملک محمود بنوازش در آوردند پس آنحضرت ظهیر الدوله ابراهیم خان را به تنبیه اکراد دره جزو
تعیین و آنطایفه سپر بشرمی بر روی کشیده با ابراهیم خان از در ستیز در آمده جمعی از لشکر خان مسطور
منهزم انگیزی لشکر ثریت فنا تلخی نوشیدند از یکطرف کلاشر درون بالا ترکمانیه پول و علیا یلدوار بکمک
محمد حسین خان زعفرانلو و مهدی خان شیخ اوسلو جمعیت را العقاب داده با عقب و استعداد
بمعاونت اکراد پرداخته ابراهیم خان را در دره جز محصور ساختند حضرت ظل اللهی بعد از شنیدن این

واقعه دلگداز اهمان شب آهنگ دره جز کرده در راه خبر رسید که جمعی از اکراد با کوچ و بنه خود عازم خبوشان‌اند
آنحضرت شاه طهماسب را در میان مشهد مقدس و خبوشان در قلعه موسوم به ... گذاشته خود بخبوشان
ایلغار کرده بآن طایفه ملحق گشته اگرچه بمراعات آیین ناموس داری متعرض اسرای زنان آن راه‌زنان
نگشته اما تمامی اموال ایشان و ... سای خبوشان غارت و کام ایشان از لذت اندوزی ... ساختند
و از آنجا متوجه دره جز گشته آن طایفه را ملتجی جمعی را معروض تیغ ... ساخته ... تاب مقاومت نیاورده
باسر کردگان خویش راه خبوشان در پیش گرفتند و جمعی از دلیران ... در موکب آنحضرت تعاقب
فراریان تا حوالی خبوشان نکاور رانگیزه فوجی نیز باشاره والا برای احراق خرمن حیات و هدم بنیان
جمعیت ایشان بنهب و غارت رابرق ... خرمن خبر ... جان نثار ... دمی چند بر
سر کرده آنجماعت را که سلیمان نام ... بود دستگیر نموده چون از حق نعمت جاری آنحضرت چشم پوشیده
بود بحکم ... آنحضرت ... للناظرین از حدقه برآورده قلعه خبوشان را محاصره کرده سرکردگان از
قلعه برآمده دیگر باره متقبل و متعهد امر معهود شدند آنحضرت نیز برای اتمام حجت قبول و رایت جهانگشا را
بجانب ارض اقدس ... از وصول نموده اندازه ... ابراهیم خان بات ره آنحضرت روانه مرو ... بند
سلطان مرو را شکسته تا تاریه آنجا که در مقام طغیان بودند از بد آبی عاجز شده قلعه مرو را سپرده
در صدد اطاعت در آمدند و اما اکراد خبوشان باز از عهد خود نکول نموده راه ...
... الا و قد ... مرتبه سیم باز بعزیمت ... بجانب خبوشان جولان داده شاه طهماسب
هر چند که در باطن طالب ... بود اما در ظاهر با نادر موافقت کرده بعد از ورود بخبوشان
جمعی از مخصوصان خود ... ابراهیم خان ... که در آن زمان ناظر سرکار شاه طهماسب بود چون
دیدند که ... موافق تمنای ایشان از پرده خفا صورت ظهور نمود متهدی گشته خواستند که اکراد را
بهانه اصلاح میان سپاه آنحضرت داخل کرده باین وسیله کاری از پیش برند اکراد هر چند ایشان را
در راستی خود صادق و با آنحضرت منافق دانستند اما جرأت باین امر نکردند که مبادا آنحضرت بعد از ورود
ایشان معسکر ... ماده ... گشته دقیقه ... بابا ... و یاران او
چون ... انزجار ... حضرت شاهی را ...

طهماسب

طهماسب را که همیشه پای خرخش در راه پیراهی تیز رو و بیابان خیالش ... فرو زوادی اختلال در تک
و پو بود چون قدم سعی خود را فرسوده ... خود را بیهوده یافت از جانب نادری عذر خواه گشته بجانب
مشهد ... حضرت ظل آلهی ... بعزم ... اکراد ... قلعه را بشدت تمام محاصره کرده
محصورین چون صورت حال را چنین دیدند ... که هر ... تمامی ... در
صف ... بود ... اعلام ... جماعت ... محصورین ...
نهور ... اهل قلعه بمیدان جلادت قدم نهاده از قلعه بیرون آمدند آنحضرت که همیشه فتح و ظفر
همراه ... در ... از معرکه رزم ... اولا با قلعگیان گرم ستیز
گشته ایشان را ... بعد از آن متوجه اکراد بیرون شده قلب جمعیت ایشان را بحمله
زهره شکاف از هم دریده جمعی از ایشان ... قضا ... گرفتار ساختند ... خبوشان سپاه ...
انداخت اکراد چون خود را در ورطه عجز و زبونی دیدند ... برآمده بخدمت آنحضرت ...
شده ... عهد ... مشهد و ... امر معهود شدند پس آنحضرت
گرفتاران ... محمد حسین خان حاکم خبوشان ... بردگان
و سرکردگان اکراد ملازم رکاب ... سلطان ... بعزم ملاقات شاه طهماسب
روانه ... برای ... مشهد مقدس بخبوشان ...
بعد از دیدن شاه طهماسب ... ارض اقدس کرده در آنجا ... مقصود از خبوشان
وارد شده ... مطلوب ... حصول ... اگرچه در چنین روزنامه ظفر نوع و سال
دل آرای ... تطویل مقال ... آرای خلوت سرای بیان ... اجمال ...
و ذکر اینگونه امور ... عاری و خارج از دایره مطلب نگاری است اما چون مقدمه مواصلت
بابا علی بیک ... آن ... و دلبر ... آرایش ... بر ... بوده
... این ... قلم ... خفا ... این ...
اما ... حکمت بالغه آلهی ... این بود که ... این ... و ... تولید ... و ... موالید ...
... آنحضرت شده ... بعد از ... آرایی و ...

[illegible]

بپنج خود قرار و باخذ بو آزاده عقد بستند که بسته طریق خدمت اختیار نمایند و از این ماده چنان مایه فاسد بود که
ترکیب مزاج ایشان هر شد و خونریزی و ایراث این نوع نزاع و فتنه انگیزی کند ذلک تقدیر العزیز العلیم در بیان کشته شدن
ملک محمود و ملک [illegible] بشارهٔ قهر قهرمان آفاق در خلال این احوال بظهور پیوست که تاتاری که
در مرو بنام ملک محمود بلقای عصیان ذوالکوه قلعه را ضبط کرده بود راند ملک [illegible] و جز این هر روز نوشتجات
باینان نوشته آن طایفه را تحریک [illegible] میمودند چون در مقدمه چون شان [illegible] مذکور شد ارقامی که از جانب
شاهنشاه مشعر بر مخالفت آنحضرت صدور می یافت مخفی داشته خاطر انور از این رهگذر غبار آلود گشته بود
در بیرقت که روز بروز این جنایت ضمیمهٔ افعال سابقه گردید افغانی از دیه القار [illegible] آمده محمد خان جوله با مر
همایون از در القصاص خون محمد بیک جوله که از کشتگان تیغ بیداد ملک محمود بود با ملک اسحق بیاسا رسانید
ملک محمد علی را که برادر ملک محمود بود نزد با پسر معتمد خان بیات فرستادند و میر موسی را
در عوض خون محمد خان برادر خود بضرب تیغ انتقام گردانید بیت هر سری که نشست تاج بزرگی گرفت [illegible] سازد
بافسانه در سر سودا کنی و بعد از قتل ایشان ملک اسدالله حاکم سیستان را که در آن اوان در سیستان
بخدمت آنحضرت آمده بود با ملوک و ارباب و کوچ و منسوبان ملک برخصت روانه وطن مألوف داشتند
در بیان [illegible] جهانگشا [illegible] حسین سلطان [illegible]
در اثنای توجه رایت جهانگشا در ارض فیض بخش حسین سلطان که از نقبای سیستان بود در حدود قاین
می بود باعتبار [illegible] بملک محمود سیستانی و باغوای وسواس شیطانی آغاز فتنه جویی کرده نامی را که از جانب
آنحضرت در آن ولایت [illegible] از شهر بیرون کرد حضرت ظل الهی فوجی را به تنبیه او مامور ساخته کار را
متیسر شد چون [illegible] افاغنه سیستان نیز منظور نظر بود در [illegible] شهر ذی الحجه الحرام سنه هزار و صد و [illegible]
هجری مطابق قوی ئیل [illegible] شاه و [illegible] با هشت هزار نفر از سرداران [illegible] همراهی
نمایند [illegible] ارض اقدس نهضت [illegible] وصول اردو [illegible] کوکب منصور [illegible] در میان حال
آنجماعت [illegible] یافته ملک [illegible] ولد ملک محمود و ملک لطفعلی برادرزاده او و نقبای سیستان که در آن مکان
می بودند فرار کرده [illegible] رفته [illegible] بر بسته [illegible] ملازمت [illegible] حسین سلطان در قلعه
خجسته بعد از ورود رایات نصرت آیات در مقام ندامت و بندگی و عهده [illegible] برآمده [illegible]

محل

محل قبول یافت و بعد از انتظام مهام آن سرزمین کوکبه سلطنت بجانب سیستان حرکت کرده سه روز در قریه [illegible]
مخیم برادقات عز و تمکین گشته روز رابع بترتیب هراول و قلب و [illegible] لشکر [illegible] بترتیب سابقه [illegible]
دار آتش طرح محاربه [illegible] ریخته وارد [illegible] آباد شد [illegible] اینکه ما بین آن مکان و [illegible] کوه [illegible] بوم [illegible] توپخانه [illegible]
نشسته پس آنحضرت جمعی از دلیران با شترهای [illegible] برداشته خود [illegible] سپهر سوار شد
و آستین عزم و پای همت بر زده گاهی سواره و گاه پیاده [illegible] کشیدن توپخانه [illegible] و از شدت [illegible]
که آب جز در دم شمشیر یافت نمی شد [illegible] اعدا [illegible] شبانه روز [illegible] بپایان [illegible] توپخانه را
کشیدند در [illegible] شهر صفر ذوالاجلال [illegible] واقع گشته چون جمعی از افاغنه در قلعه [illegible]
و چند روز بود [illegible] در انتظار مصالحه که افاغنه [illegible] اظهار [illegible] دل [illegible]
بانت کرده پیمان [illegible] بود [illegible] حضرت ظل الهی بدفع آن طایفه مصمم گشته آنجماعت چون خود را در معرض بلا دیدند
از راه خدعه از قلعه برآمده عهد کردند که [illegible] ایشان رفته افاغنه قلعه [illegible] حاضر [illegible]
اقدس [illegible] قلعه را [illegible] بعد از استقرار [illegible] عهد [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] از عهد خود بازگشت کرده [illegible] آنحضرت [illegible] مردم [illegible] خلف وعده از تیغ
[illegible] مال و دواب و عیال ایشان [illegible] و اسیر [illegible] رعایای [illegible]
[illegible] بودند امان داد [illegible] ایشان [illegible] توپ [illegible] و بعضی
از قلعه جات اظهار اطاعت کرده [illegible] از دادن [illegible] افاغنه [illegible]
و [illegible] استعداد نموده [illegible] که جمعی از دلیران توپ قلعه [illegible]
[illegible] ارض اقدس [illegible] بالای [illegible] قلعه سیستان برده قلعه را محصور [illegible]
موکب والا [illegible] رایات منصور [illegible] مذکور آمده قلعه مزبور [illegible] محصور [illegible]
[illegible] از طرفین [illegible] توپ و تفنگ [illegible] جنگ [illegible]
در آن [illegible] اتفاق [illegible] که توپچیان [illegible] بر کردن [illegible] توپ بزرگ [illegible]
قلعه بودند حضرت ظل الهی [illegible] توپچیان آمده و محاذی [illegible] توپ [illegible] تعلیم توپچیان بودند
در آن اثنا که توپچی توپ را [illegible] کرده [illegible] مشغول پر کردن آن شد آنحضرت بالهام غیبی عزم [illegible]

کرده همین که پنج و شش قدم از آن موضع خطرناک دور شدند ناگاه توپ از حرارت درون در گرفته شراره
شرارت از وحشت سعید سلطان کلانتر درون بچند نفر از توپچیان و ملازمان مروی که در آنجا بودند بصاعقه فنا
سوخت اگرچه وقوع این حادثه ملال افزای خاطرها گردید اما از آنجا که دل حقیقت سرشت اقدس که مایه
جانی جهان توکل بتقدیر پرورش لشکر است که دریای تحمل بود و بصرصر انگیزی ریاح نزاع و دلطمه خیزی امواج حوادث
از جا در نمی آید ظهور این امر را احتراق کوکب طالع خصم بد اختر محمول اقتضا نمودند در هنگام شام که چرخچی مهر از
معرکه سپهر رو بمنزل غروب گذاشت و ماه زرین کلاه را طلایه داری عسکر نجوم فلک رایت
ضیا برافراشت طلایه داران پاسبان لشکر حراست اطراف قلعه بر درخته مانند دیده انجم در حسرت نگهبانی
بپا بردند تا طلوع صبح صادق از شهاب ثاقبه توپ و تفنگ قلعه سلکان نمونه قلعه ذات البروج فلک
سپهر بود در رهگذر آسمان سوز بوارق باوج شاهین و ضرب زن قضای ناموس عرصه چرخ برین نمود
آتش گلوله توپهای صف شکن برج باره حصار رخنه افکن گشته روزی دیگر بهمین نهج توپهای صاعقه بار
آتش افروز چهره هستی مردودن میبود تا آنکه از صدمات توپ حصار قلعه مانند دل قلعگیان تزلزل
یافته یکطرف برج فرو ریخت دلیران میدان ستیز دیوار آتش برده شیر حاجی را القصه کردند و افاغنه بعد از
مشاهده این حال از در استیمان درآمدند روزی دیگر صبح صادق تیغ مهر کردن ظلمت زده از قلعه افق برآمده بکام
سلکان شمشیر استیمان را ابطال کرده سخت دست در ذیل ندامت زده متقبل دادن مستور بت
و بیرون قلعه شده بقلعه برگشت چه باره بخشم بنا نهادند دفعه آتش قهر قهرمان زمان شعله ور گشته چشم
انجم حسن برمان آن سپهر در قلعه را در میان گرفته مشغول ستیز شدند و در شب هفدهم ماه مذکور بتصرف
آمده مردان و زنان ایشان معرضه قتل و اسیر گشته تیر زمین لگدکوب جنود ظفر نشان و اموال و اسباب مجد
مطایای لکوه توان گشت و بعد از آنکه کار قلعگیان ساخته و قلعه از تسخیر پرداخته شد خبر از مستحفظان
باخرز رسید که بعث و هشت هزار نفر از افاغنه هرات باعانت اهل سلکان نور زد نا بیاد کشته کوکبه
دولت بعزم مقابله بیرآباد خواف را در ریکو سنخی سلکان و ترفع و قلعه محکم و مکان حرم بود محل قرار داده بنیاد
بنای استقرار برای هر فرقه و گروهی منزل و مکان مقرر فرمودند روز دیگر افاغنه بجلب آمده چون دری
قزلباشیه جری بودند بکمال دلیری وارد و ورشنج دار دری همایون گشته غافل از اینکه فرد که بیرانشت

د

در گرفتن توسن پلنگ سرشت در مهالک پلنگی چون چشم مردم ایران عموماً از افاغنه ترسیده بود
و اول جنگ این طایفه و سپاه خراسان بود حضرت ظل اللهی که دایماً رموز آگاهی و عیار سنج نقد حالات
لشکر و سپاهی بود جنگ میدان را مقرون بمصلحت ندانسته میخواستند که آهسته آهسته غازیان بآیین خرد
طعمه خصم افکنی ساخته بتدریج و تقویت دلهای با حوصله ایشان بر درخته بعد از آنکه ایشان را دلیر در عرصه دشمن
شکاری شیر گیر سازند رخصت میدان جنگ نمیدادند لشکریان را لاعلاج سر دواندند که در همان لشکرگاه
خودسازی و تیر و تفنگ بازی میکرده باشند تا رفته رفته جری و بعد از خود آزمایی در جنگ میدان کارزاری
تیغ دلاوری کردند پس آنحضرت بعد از ترتیب ضابطه لشکر و استحکام سنگر با یکهزار نفر از دلیران کار آزموده
و در تیر رس عسکر نصرت اثر نسیم جلوه بادپای خاک نورد آتش افروز نایره جنگ و پیکار گشته هر چند
غازیان تیغای میدان از جا در آمدند تا بهمین معرکه رزم باقتضای رویه حزم عنان دلاوری توسن عزم ایشان
کرده سپاهیانه بآن کرده کردند آغاز ستیز و با توپ و تفنگ زد و خورد نموده جمعی کثیر از افاغنه را طعمه شمشیر
حرب و لوای ظفر را بخون ایشان چرب کردند القصه تا سه روز در معرکه قتال بهمین منوال راسته هر دفعه غلبه
نصرت آیین طرف ظفر قرین خواسته بعمل آمده و در شب چهارم که سپاه خیمه نشین ماه در معرکه سپهر ارد
هاله سپر انداخته و حشام نجوم بدامن دشت فلک هجوم کرده افاغنه چوب را بهر بدل ساخته بجانب هرات
برگشتند آنحضرت نیز تعاقب را مقرون بصلاح ندانسته حرکت بر سر هرات را بوقت دیگر محول و موقوف
و عنان یکران اشهب گیتی نورد عزیمت بشتاب جانب ارض اقدس معطوف فرمودند **در ذکر وقایع پیچی ئیل**
موافق سال فرخنده فال هزار و صد و چهل هجری داور زرین کلاه مهر که در منزل حوت اظهار
میکرد در روز هفتم شهر شعبان در منزل حمل انداخت نسیمات بهاری فیض و صولت پلنگی نموده باغ شکوفه
و ریح و بستان و اشعه بر خصم افکنی لشکر شتابیر داخته وصدیو جهانگیر بهار که مثنوی جوش از دیوان قصد و سپاه حت
عزرا امشار ریافته بود چه باره برباره حکمرانی نشسته افتاب نشان وی را از دار الملک چمن برانداخت سپهدار
بلند مقدار جبار یتاز که بزور بازوی قوه نامیه بر حمالک مستکلز از دست بادخیر طالب گشت و علم گلهای
د...مان هوای ... چون آب بر بسیط خاک جاری گشت مجلس تحویل آراسته جشن عید با
نصرت و تاید تقدیم رسانیدند چون لشکر زیران بفضل الله ماشاء و یحکم ما یرید حکم قضا بزوال دولت

صفویه بقدری رو بطلان آن نگاشته که مستقر شده بود روز بروز امور چند از علمی بخت جلوه ظهور میداد
که عقل صایب و رای مستقیم بجز اسباب تضیع آن دولت محیل قرار نمیداد مجملا از مراتب آن احوال اینکه ارکان
دولت پادشاه والاجاه سبک مغزی را با اراذل جانی و بحث دل را با ابلهت را یکجا جمع کرده بتقریبات اسباب
شکست برای آن دولت والاجاه درست میکردند و آنچه منافی مصلحت بود بجلوه ظهور می آوردند با وجود
اینکه عکس امر و نهی ایشان با از جار دیوار دولت سرا بیرون نمیگذاشت بیک جهان کرد قوت طامعه را از
چهار حد جهان پویه زن و جاذبه استعداد در طلب جلب منافع تحفه هر کوچه و برزن ساخته بر سنگ
رسوای و هرزه درای حلقه کوب در دولت دشمن می بودند و آنحضرت بنابر خاطر جوئی خاطر پادشاه هم
وقت مراعات حال ایشان و منع عدوان و بداندیشان و بلطف نرم تالیف قلوب ایشان درشتی آن نفاق
کیشان میکردند مقصود اینکه آن طایفه دست بد و خیال از گریبان حال ولایات کوتاه سازند تا آنحضرت
با تمام کار افاغنه هرات بپردازد و بعد از آن این احتیاط و حکمرانی با ایشان ارزانی باشد چون ذات آن
جماعت برشته آب و گل غرض و ترک عادت بمجرای العادة کالتبیعة الثانیه موجب مرض بود از عین
زیانکاری چشم از طمع خود نپوشیده از مضمون عز من قنع و ذل من طمع غافل گشته و کار دشمنان را نیکو
گذاشته در اخلال کار دولت نادره می کوشیدند القصه پادشاه والاجاه در باب توجه موکب جهان
کشا بجانب اصفهان مکرر بآنحضرت تاکید و الحاح شدید نموده آنحضرت در برابر گفتگو واقعه معاذیر و
بیان موانع و محاذیر کرده می فرمودند که مثل بدار دشمن قوی را در هرات گذاشتن و برایت عزیمت
بدفع دشمن دور دست افراشتن رویه حزم و مقتضای استقامت رای و عزم نیست اول بدفع دشمن
همسایه باید پرداخت و بعد از آن کار سفر اصفهان باید ساخت شاه طهماسب این سخن را ناشی از نفاق دفع
الوقت میشمرد و اصرار از حد میگذرانید تا اینکه فیمابین چنین معهود شد که آنحضرت از ارض اقدس و شاه
والاجاه از نیشابور بجانب سلطان آباد ترشیز حرکت کرده و در آنجا سلسله جمعیت را منعقد ساخته باستعداد
تمام متوجه هرات شوند پس هر دو وارد سلطان آباد گشته حضرت ظل اللهی تهیه کار سفر پرداخت بعد از آنکه موکب
والا شرف نهضت در آمد اعیان دولت شاهی نغمه دیگر بر طنبور افسرده و ترانه تازه ساز کردند و از
دایره موافقت خارج آهنگ گشته عزیمت مازندران نموده با خود متحد داشته که انجام کار هرات را موکول

خراسان

خراسان بر ذمه خدیو بیهمال سته محمد علی خان ولد اصلان خان نایب و سردار سمت عراق را از پای تخت السلطنه
بحضرت ظل اللهی پیغام فرستادند که نحویکه تعهد کرده اند متوجه هرات شوند و خود بقصد مازندران متوجه
سبزوار شدند پس خدیو بیهمال از راه خاف و باخرز عازم هرات گشته مابچه لوای فلک سر چند
منزل را رسیده منازل با شتر بر سبب اعیان دولت شاهی شروع باخلال کار خراسان و حرکت بر نزدیک
از خود هراسان کرده از آنجا با ایلغار آنحدود خصوصا ابکسان و متوابان جمعی که از ملتزمان معسکر
فیروزی اثر در موکب والا عازم سفر بودند تعدی آغاز و دست تطاول دراز کرده خواستند که این
تقریب سنگ تفرقه در میان لشکر آنحضرت چون رنج کار را چنین دیدند از عزیمت سفر هرات رنداز رند آنحضرت
منحرف و بجانب ارض اقدس منعطف گشتند امنای دولت شاهی ما بازار حرکت ناصواب خود متقاعد
نگشته بر سر قلعه کهنه سنگان که مابین سبزوار و نیشابور واقع و مسکن طایفه ارتغایری اختصاص
داشت حرکت کردند توضیح المقال آنکه چون طایفه ارتغایری سکنه القلعه سمت هواخواهی آنحضرت
داشتند و کارگذاران سرکار شاهی بتشویق و استیصال این نوع طوایف همت میگماشتند تحریک
بعضی از اعیان قتل و تدمیر آن طایفه را نصب العین ضمیر ساخته با جمعی که همراه داشتند از سبزوار بر سر آن
طایفه ایلغار و قلعه را تصرف کرده بنهب و اسیر قلعگیان پرداختند در خلال آن حال بعرض والا
رسید که موسی نام درانی که از رؤسای ابدالی هرات بود با جمعی از افاغنه بتاخت ناحیه پایز جند رفته
حضرت ظل اللهی فی الفور بقصد سر راه آن طایفه تحریک لوای منصور کرده بعد از ورود بقدمگاه نیشابور
خبر قلعه کهنه سنگان بسمع خدیو جهانگشا رسیده شاه والاجاه نوشتند که مقصود ایشان اگر تنبیه ارتغایری
بود در وجه الحمل بعمل آمده چون همیشه بهتمامی تنبیه افاغنه داشته حال آن طایفه بپای خود بدام افتاده بنیان معموره
مملکت ما پا نهاده اند و در کهنه سنگان کاری باقی نمانده جمعیت خود را برداشته از سبزوار بیایند که بر
راه بر موسی گرفته شود شاه طهماسب در جواب نوشت که شما بکهنه سنگان بیائید که آب نیست ما سبزوار
نمی آئیم که غله و ذخیره نیست مع هذا اعیان آن دولت از حکایت جوشان تجربه آموز گشته همان معامله سابق را
پیش گرفته مجددا تمامی ولایات خراسان را احکام نوشته فرستادند که آنحضرت را از جمیع مهمات ملکی سکوت
الاختیار دانسته آنحضرت چون از کلمات خود در روی این جوابها استشمام رایحه نفاق کرده دیدند فرد

هردم این باغ بری برسد تازه تر از تازه تری برسد فی الفور محمد حسین خان حاکم خبوشان را بخوشان
مشغول ضبط قلعه بودند اکراد را کرد و جدی خواهد که بارو ی شاهی با عامات شاهیه بخان که در رکاب
شاهی بودند بر ممانعت پرداختند و خود با لشکر انجم احتشام بتعجیل تمام عازم سبزوار گشته از آنجا باز
از راه خیر خواهی بحضرت شاهی اعلام کردند که ستیزه با رعایا شایان شان سلاطین نیست از تقصیر آن طایفه
درگذرند چون جواب بر وفق مراد نیامد روانه گشته سبزوار گشته وقتی که بر دفت مدعا رسیدند که اتباع
پادشاهی تیغ عاجز کشی را تیز و خنجر بیداد را خونریز ساخته [illegible] اکرم مستیز و آویز شده بوده اند و اعیان
دولت در قلعه را بر روی آنحضرت البته از باب ممانعت در آمدند حضرت ظل اللهی کس بقلعه فرستاده
و علت منع را استفسار و برای گشودن در قلعه تا عصر آن روز چشم براه انتظار شدند چون کار از تجاهل [illegible]
گذشت توپ بکار رفته دروازه بسته بعد از آنکه سفیر کلمه با دوز بلند پیغام جنگ بگوش آن طایفه باخرد
رسانید ایشان نیز بهیات مجموعی از قلعه بر آمده پشت بدیوار قلعه آغاز شلیک توپ و تفنگ زنبورک
و تفنگ کرده اند اعلیحضرت شاه طهماسب بعد از کر و فر که کوچه بکجات را بلب [illegible] سر کردن فرار
پشت دیده از میان آنگروه پرخاش جواب استدعا از برا ملتجی بحضرت ظل اللهی پیوست و شرط کرد که در
عهد مصادقت نکول و از رضای خاطر اقدس عدول ننماید تا در اثنای آنکه حضرت ظل اللهی را
ملاقات میکرد خفیه در سرا بهر خود را از بغل در آورده بمحمد علی خان تسلیم داد و او را باسم نیابت
سلطنت مأمور عراق کرده غلامان و محرمان خود را باطاعت او توجه و تاکید نموده شاهوردی خان
شیخ زانلو که محرک این مفاسد و در صدد خیالات فاسده بود فرار کرده حضرت ظل اللهی شاه
والاجاه را باعزاز و اکرام در نزدیک خود جا و مقام و در بستر آسایش آرام دادند تا امرا و اعیان
با محمد علی خان از حضور رخصت آن شب جمعی از غلامان و مقربان پادشاهی بعزم خزانه گری
ارکچه بجانب مازندران رفتند آنحضرت چون وجه عدم و حضور غیبت آن طایفه را مساوی دید [illegible] شد
مقرر شد که احدی با ایشان مانع نشود روز دیگر شاه طهماسب با اتفاق چراغ بیک افشار و جمعی از
معتمدان روانه ارض اقدس و خود بر سر راه مرسی تا محولات شد طغیان قصد و در کجا خبر رسید
که موسی بیار جمند را چند روز پیشتر تاخته [illegible] غاین و محولات گذشته بطرف هرات رفته

السد

است لهذا موکب والا نیز مراجعت و در حین انصراف ولده حوالی قریه فیض آباد که متعلق بمیرزا مهدی کلانتر اعراب
غلیظی بود گشته کلانتر مزبور در ب قلعه را بسته در دادن سورسات باب تمرد گشود و بسی غازیان بامر
آنحضرت که از فتح مشهد با مانند هلال از رشد است اره [illegible] بدست هجوم آور شده قلعه را تصرف
و کلانتر را سیاست کردند و از آنجا بمشهد مقدس رفتند که ظفر کیهی حضرت شاه والاجاه را در امر سلطنت
مسرور البال ساختند **در بیان کیفیت محاربه ابراهیم خان با اکراد و ترکمانیه در محل موسوم بکرمه خان** چون بعض
از فتنه جویان اکراد طالب فرصت بوده اند که محرک بنای خام و رخنه در دولت خداداد شوند از
انجمله ترکمانیه تکه و یموت [illegible] بوده اند که مابین درون و استرآباد و نواحی دشت [illegible] بعد از وقوع
این وقایع همه روزه بسمت جهنه و درون آغاز دزدی و دستبرد میکردند اهالی آن حال [illegible] نصرت شما
در موکب شاهی بعزم تنبیه آن طایفه بجناح استعجال بحرکت آمده فرمان والا نفاذ پیوست که اکراد [illegible]
و قراچورلو هم در این سفر خیریت اثر در معسکر انجم حشر حاضر شوند آن طایفه خصوصا اکراد قراچورلو بتحریک جعفر
حسین خان حاکم خبوشان سر از اطاعت باز زده با رؤسای اکراد در سمت مانه و سملقان [illegible]
خان بعزم فساد جمعیت کامل کردند چون موکب والا متوجه سمت جهنه و درون بود ظهیر الدوله ابرا
ابراهیم خان حاکم کرایلی با قشون موفور بتنبیه آن جماعت مامور ساخته خود از راه کلات و ابیورد بسمت ترکمانیه
روانه شدند و در موضع مزبور فیما بین ابراهیم خان و اکراد محاربه قوی دست داده اولا اکراد مغلوب
گشته جمعی از ایشان مقتول و هنگام شام که دلیران خون آشام بمعسکر خود بازگشته جمعی هجوم آور شدند
جنگ در پیوستند و فوجی از لشکر ابراهیم خان را پای ثبات و قرار از جا رفته شکست فاحش خورد
هزار نفر از غازیان در آن معرکه [illegible] در آمدند و ابراهیم خان با جمعی خود را بکنار
شهر بقلعه [illegible] رسید متحصن شدند و رحیم خان و سردار کلان دیگر از همان خارج قلعه
دخانه های خود عزیمت کردند ابراهیم خان بعد از سه چهار روز در ظلمت شب که کار قلعه را آشفته دید
از قلعه مزبور بجانب قلعه [illegible] شتافت در خلال آنحال رایت نصرت آیات تا ملجان داغی که در دشت
اتجاق [illegible] رفته از قتل و غارت ترکمانیه واپس [illegible] انصراف یافته بود که در عرض
راه این خبر بسمع خدیو جهاندار جهانبان داور رسید با وجود آنکه جهنه و دامنه و سملقان و درون مشتمل بر

که آستان سپهر نمود و برف راهها را مسدود کرده تردد بر سوار بسیار دشوار بود آغوق برا از راه ب
و امورد روانه ارض اقدس و جنود ظفر ورود پادشاه والا از راه جیلارمان بر سر اکراد ایلغار و همه جا پیله کلان
شکستن و کوبیدن برف مامور ساخته سواره بر اثر پای ایشان بصعوبت آن راه را طی کرده وارد سلقان
دکرمه خان گشته ابراهیم خان با بقیه لشکر از قلعه برآر عازم خدمت خدیو گردون فر سرافراز و از روی خجالت
جبهه سای نیاز شد چون از برادر والا گهر سوء تدبیر دایه محمدحسین خان ... بظهور پیوسته بود بنابر انتظام
ضوابط ریاست و مقتضای قواعد سیاست امر والا بحبس هر دو صادر گشته اکراد تیر در مخاصمت اصرار ورزیده
تا چند روز هر روز از قلاع و سفاقات خود برآمده آتش جنگ می‌افروختند و از آن معانده سوای خسران
چیزی نمی‌اندوختند تا آنکه جمع کثیر از ایشان بقتل رسیده ناچار متعهد خدمت و چاکری و متقبل اطاعت
و فرمانبری گشته عهد کردند که بعد از انصراف موکب والا تمامی سرکردگان بر رسم گرو با خانه کوچ
بارض اقدس روانه شوند آنحضرت بوثوق استدعا عمل نموده بجانب ارض اقدس حرکت و در عرض
راه ابراهیم خان و محمدحسین خان را از حبس مرخص و تمامی معارف اکراد بر طبق تعهد کوچهای خود را تعاقب
برده و در مشهد مقدس اقامت و بمقام اخلاص و دولتخواهی قبول ثبات و استقامت کردند و از
آنجا رحیم خان کرایلو را بدرگاه معلی طلب فرموده بایالت استراباد خلعت و سرافراز گشته و در بیان
شورش استراباد در دولت نادری بانکه دو مقتول شدن ذوالفقار خان نام بتیغ قهر
خدیو زمان تباشید حضرت سبحانی بالقامت تحریر یافته در روزی که مقدمه کهنه سلیمان
خان واقع شد شاه والاجاه مهر خود را در حقیقه از ... دراز فرموده آدینه کردن اختیار محمدعلی خان کرده محمدعلی
نیز با فوجی از غلامان و خاصان پیش‌آهنگ صاحب سطوت ظل‌اللهی جریب ... منع پیش پای ...
گذاشته بود وارد بسطام گشته ذوالفقار خان بنی عم خود را به نیابت مازندران تعیین و از آنجا وارد
استراباد گشته و بعد از چند روز چون کار استراباد باختلال اضداد و منازع و فساد انجامیده و مهم او در آن ولایت
رونق نیافت ایالت را به الله قلی خان قاجار تفویض کرده بجانب مازندران شتافت بمقارن آن
رحیم خان کرایلو که از جانب حضرت ظل‌اللهی بایالت استراباد منصوب گشته بود وارد استراباد و آنجا خان
وارد هزارجریب و دامغان گشته از آنجا جمعی از قاجاریه را اتفاق کرده مراجعت و چون در میانه شهر

نجد

نجد یک اهل فساد ماده نزاع اشتداد یافته کار بجائی رسیده بود که اهل محلات خون و مال یکدیگر را حلال دانسته
نهب اموال و قتل نفوس یکدیگر می‌پرداختند رحیم خان پای ثبات بند نکرده عازم کرایلو و الله قلی خان داخل
استراباد گشته کس روانه مازندران و ذوالفقار خان را که یاور و مددکار خود می‌دانست بامداد خواسته او نیز با جمعیت
تمام وارد استراباد و دست تعدی بلند و روز بروز ... بعد از چند روزی سر پنجه هوس ایالت گریبانگیر خاطر
ذوالفقار خان گشته چون الله قلی خان را مخل مدعا میدانست او را گرفته شب کور گردانید و از منازع ...
بعد از آنکه ... منازع ... خدیو کامکار رسید بعزم دفع آن ماده فساد با جمعیت زیاد بر عزم برق
و مامند شد و عازم استراباد گشته چون آوازه توجه موکب همایون سامعه ذوالفقار خان را گوشمال داد چنانکه
روبه بال میدان میدان لاف و خودفروشان بهانه بازار گذاشت توپخانه را براه ... انداخته خود بعزم
استقبال پیش آمده تا از خارج شهر قمقاح انداز سهم و صلابت گشته راه کج کرده بگردان پهلو ... را یکجانب
مازندران تاخت و بعد از ورود موکب جهانگشا به بسطام خبر فرار ذوالفقار خان بعرض والا رسید پس ... با در دل
پادشاه که در ارض اقدس توقف داشت روانه گشتند چون در آن اوان ترکمانیه یموت ساکن دشت ... جهاق
اظهار بغی و شقاق میکردند بنابر آنکه سزای ... داشته تفنگچیان پیاده را روانه استراباد کرده خود عازم از راه
دهنه مرکب ایلغار راند ... ازسطام وارد کنار رود ... و فوجی را از آن کرده بدرک
عرصه مبارک ساخته وارد استراباد شدند و بعد از وقوع پنج شش روز قدر موکب شاهی نیز از مشهد مقدس بتعجیل
وارد شده آنحضرت متوجه مازندران و شاه طهماسب را در مازندران متوقف ساخته خود با جوشن تجمل
خود سش عازم بارفروش گشته محمدعلی خان که از توجه موکب منصور اندیشه‌مند و سمت عامل دفعه ...
پرسش آنحضرت مستظهر گشته باز آمد ذوالفقار خان که از غایت غرور چند منزل پیشتر محمدعلی خان ...
فرار بکوهستان لاریجان فرستاده بود چون مقرر شده بود که حکام و والی گیلان راه فرار بر آن خیره سر
گریزپا مسدود نمایند شاه والاجاه گرچه گریز این بسته یافته روی عزیمت برتافت و با جمعیت خود دلاوران
سیر و جرأت بهوش بجانب بارفروش شتافت هرچند در باره او عفو و اغماض ملکه ضمیر انور می‌بود
لیکن آن کم عقل ... سر با عذر از دماغ بدر نکرده با جماعت اطراف در کمال رعنایی خود بعزم آمدن کرد
در حین ورود شروع بشلیک و انداختن ... کرده طنطنه شوکت خود را گوشزد ...

دیگر در یک ساعت چون آن حرکت از زده‌ای ادب در روزنامهٔ رفتار از ناحیهٔ او جلوه‌گر عرصهٔ ظهور بود بعد از ورود
به پیشگاه حضور رشک دوراه هوای گردنکشی در سر داشت از بار سر سبک ساختند و بنا بر آن که خوار و طهران
و ورامین که در تصرف افاغنه بود جمعی را العابر و شروع آن سمت تعیین و فوجی را سرکرده محمد زمان خان
شاملو به محافظت راه سمت سمنان و حسنعلی خان زنگنه را به سرداری گیلانات که در تصرف روسیه بود مأمور
و مقرر ساختند که باتفاق اغورلو خان زیاد اوغلی در مهمات ولایت مازندران به محافظت حدود گیلان
پردازند و چون عزیمت هرات در خاطر آنحضرت تصمیم داشت بعد از آنکه رخنه گردن عرصهٔ حراست از اهل ولد
انتظام مهام مازندران فراغ حاصل کردند ایلچی به طلب گیلانات نزد روسیه فرستاده و رحیم خان کرد را
در حکومت استرآباد نظم امر فرمودند با استرآباد و کرایلی در ابتدای نوروز به موکب فیروز ملحق شوند چون حرم
محترم شاه در ساری بود و تدارک کالای لایق به جهت سرکار خاصه و ارتباط و منسوبان آن سرکار دیده بار
در مازندران گذاشتند که در موعد مقرر به عزم سفر هرات در مشهد مقدس حاضر گردند و لطف علی خان بیگی
خراسان کرده توپخانه را از راه اسفراین و خبوشان روانه و خود از راه جاجرم و بیشابور با یلغار در ارض اقدس
نزول که منصور گشتند اعلیحضرت شاهی و بعد از آن رحیم خان با قشون مأموره در ارض اقدس به آنجناب
پیوستند در ذکر وقایع تنگوزئیل و بیان عادت تحویل نیز و سعد و چهل و یک هجری در هیجدهم شهر
شعبان المعظم نقل که نیر اعظم به منزل حمل گشته خدیو بهار ساز برگ سیاق گلزار کرده گردن ورزان
گلزار کرد و نقش غنچه در زلف و درج جوشن حقیقت و حرفی سرو برآراست و سپاه شکوفه مقدمة الجیش
زردی بنفشه ماه بنفشه نوای جهان آرایی زر و سهی براوخت بلبلان قوی شاخ اشجار را زد و صف
در عقیان تیره و سنان تیر بند و جهره دستان جنار زر اوراق بچه خصم افکنی گشودند لاله سپر سیاه
بر دوش افکند و گلبن عمود غنچه بر دست گرفت ترکش بیدان درختان از شاخهای کج و راست تیر و کمان
بر دوش کشیدند نیزه داران چمن سنانهای سنگین کلاله برافراشتند تفنگ چیان ملکیه پوشش آبی آذری گلولهای
قطره را بر فتیلهٔ برگ گل کشیدند و آتشبازان برق توپهای رعد را بر عرادهٔ کوه‌ها کشیدند و جنود
فروردین بادپایان سبک خیز نسیم را به طلایه دشت برانگیخت و خطه گلزار که از انقلاب دی ماه
مقام افغان زاغ و زغن گشته بود از اضداد بیگانه پرداخته محلی نغمه سرایی قمری و عندلیب گشت

معمور

معمورهٔ چمن تازه کی پای تخت سلطان بهار و تمتع فرقهٔ قزلباشیهٔ گل گردید و مجلس جشن عیش با سران لشکر
و عظمای سپاه و جیش آراسته گشته بعد از اتمام سور و سرور تهیهٔ اسباب سفر و مدافعهٔ خصم خیره سر برداخته
و هر یک از دلاوران عرصهٔ رزم را با عطای نقد و اسب و سلاح فراخور کیفیت بهره‌مند نوازش و بخشایش ساختند
در بیان شمه‌ای از احوال افاغنهٔ ابدالی هرات و کیفیت مقدمات استیلای ایشان و وقایع آن زمان مجملی از احوال افاغنهٔ ابدالی
هرات در صدر کتاب نگارش یافت که در ماه محرم سال هزار و صد و سی و پنج هجری که محمود غلجی بر اصفهان
مستولی شد محمد خان افغان که در آن وقت حاکم هرات بود به هوس تسخیر مشهد مقدس آمده چهار ماه قلعه را بعضی محاصره
انداخت بالآخره اطراف و نواحی را تاخته رایت هزیمت منکوس ساخت و بعد از ورود به هرات افاغنه با او شوریده
ذوالفقار خان ولد زمان خان نامی از اکابر را آورده حاکم هرات ساختند در سال هزار و صد و سی و هفت هجری
مطابق بیلان ئیل رحمن خان ولد عبدالله خان که پدرش در ایام حکومت زمان خان در هرات به قتل رسیده بود
به عزم خونخواهی پدر وارد هرات گشته احداث نفاق و نزاع کرد تا اینکه افاغنه برای اطفای نایرهٔ شر ذوالفقار خان را
به جانب باخرز و رحمن را به سمت فراه روانه کرده الله یار خان برادر محمد خان را در سال هزار و صد و سی و هشت
هجری از ملتان آورده به حکومت متمکن ساختند و چون عبدالغنی خان علیکوزائی که سمت هواخواهی ذوالفقار خان
داشت از الله یار خان متوحش و چندی وقت مدارای وحشت آمیز میکرد پرده از روی کار برداشت ذوالفقار
خان را از باخرز آورده رایت نفاق برافراشت و سه ماه نایرهٔ جدال اشتعال داشت افاغنه دائم از طاعت
هر دو چیده ذوالفقار خان را به جانب فراه و الله یار خان را به جانب مارو جاق فرستادند هر یک محال و نواحی
مالک شده افاغنه بی حاکم و سرکرده بسر میبردند تا اینکه خبر توجه موکب منصور گوشزد ایشان گشت ناچار
با یکدیگر به رفع کدورت و اغماض دعوای سابق نموده فراه را به ذوالفقار خان و هرات را به الله یار خان وا دادند و به فکر
تدبیر کار افتاده در سال هزار و صد و چهل و یک هجری مطابق ئیل حضرت ظل اللهی عزیمت سفر هرات
کرده رایت معلی بعد از اجتماع عسکر در روز چهارم شهر شوال المکرم که چهل و شش روز از نوروز گذشته بود از فضا
پذیرفته بود از ارض اقدس حرکت کرده از راه زاوه یاقوتی را که از سبزه زمردی طعنه بر چرخ فیروزه گون
میزد مقر دلیران لعل خفتان ساختند و از آنجا کوچ بر کوچ عازم مقصد گشته در تربت جام چند روز رحل اقامت
انداختند و در آن مکان خبر رسید که هزار نفر از افاغنه آمده در باخرز قلعه فوشنج را محصور کرده حضرت ظل اللهی

با سه و چهار هزار تفنگ از دلیران معرکه کارزار به ایلغار رفته بعد از ورود به آن مکان که افاغنه برگشته باز بترتیب
و جام مراجعت تحریک لوای آسمان سا کرده در منزل کاریز به ترتیب صفوف قراول تعیین طرح و مراول و ایاس
ساقه و وصول لشکر به میمنه و میسره و قول پرداخته شب قراول ماه با دیده وران روشن ضمیر انجم دیدبانی معابر گذرگاه
مدارات برفته از این نیلگون حصار برآمده جمعی را از سپاه کارآگاه تفنگدار مامور و خود نیز بعد از طلیعه فجر
لوای منصور کرده قراولان خبر رسانیدند که الله‌یارخان با جمعیت زیاد از جام تمام وارد کوسویه و آنحضرت
برای استخراج شرحی به روسای ابدالی نگاشته کلک صلاح اندیش ایشان را باطاعت و ارشاد تحریص نموده آن جماعت
جواب را از زبان شمشیر تیز کرده حواله روز دیگر به حرف عار و خیام سپهر نمود گشته طلایه داران
صلابت و پاسبانان کیوان مهابت شب پاسداری ذیل جلادت بر کمر زدند افاغنه آمده
دو دیوار کافر قلعه را حصن خود ساخته راه پرداخته پس از غار و حرکت
قلعه بجانب کوسویه منحرف گشت و افاغنه لابد ترک نموده آهنگ مقابله لشکر نصرت اثر کردند
بهنگ که طایفه افاغنه بجنگ دلیر و بازی شیر گیر شده بر اهل ایران استیلا
و بر ولایات استیلا داشتند آنحضرت میخواستند که نخست با مجاهدین غازی سپاهیانه با آن طایفه خیره سر دست
بازی نموده بعد از خود آرایی و خود آزمایی قدم بمیدان کین گذارند جان ستان
بنداز را کار آن طایفه بر دارند بعد از توپخانه و تفنگچیان پیاده در حصار محیط عسکر ساخته جمعی را از
سواران نیزه گذار تازان عرصه کر و دار در برابر قول همایون بعنوان طرح تعیین و بقانون سپاهگری
هنگامه آرای معرکه کین شدند نخست افاغنه بجانب میمنه حمله ور گشته پیادگان طرح میمنه در آمده جنگ
درپیوست در آن اثنا فوجی دیگر از افغان دست بشمشیر بجانب پیادگان هجوم آورده و داخل ایشان شده
از حد برده پیادگان پس نشسته و از برگشتن ایشان دلیران نیز رشته جنگ را از دست گسسته
بود که مقارن آن آیت فتح اللهی حضرت ظل اللهی با شمشیر تیز تکاور گشته
آن فرقه را هلاک انداخته تیغ جان آتش جرات شدند
اگرچه از روی و صعب پیاده را میدان رانده و افغان آتش شد
آنحضرت که جهان زخم تیر چون آمد که

ظفر قرین در همان مکان و افاغنه در حوالی کافر قلعه نزول کرده به اعتبار اینکه آن مکان از آب بود چو
بحر خروش از آب بند نموده عطش روز دیگر سپاه هجوم از کافر قلعه
کوس رحلت کوفته بجانب پل افاغنه حرکت و از راه کوسویه که آب هرات
آمده همایون متعاقب ایشان رفته در یکطرف فرود آمده آن روز از هیچ طرف جنگ
اقدام نکردند و در اراده خاطر آن بود که روز دیگر بعزم کوسویه لوای ظفر سحرگاهان چون
توپ آتشبار از دهن عرصه جهان را از سپاه ظلمت
معلوم شد که افاغنه در شب خود را نصرت قرین آورده جنگ پس آن طایفه
دسته شده فوجی جمعی از جانب میمنه هجوم آورده روز تفنگچیان
پیاده را که مستحفظان از جا برداشتند در آن اثنا بکه تازی میدان دلاوری برداشته
سر خاقان نادری مانند شیر غران شمشیر بران قلب زده ایشان را
پیادگان الخبیث من الطیب بظهور رسید قتال اشتغال داشته
و بعد از ظهور شکست بر احوال آن طایفه راه یافته جمعی کثیر از ایشان بوادی عدم شتافته بقیه السیف روی
بر تافته عیال و اطفال خود را که در قلعه همراه بودند خود ساخته هرات عنان
نکشیدند و عساکر فیروزی کافر قلعه و شروع نهب و غارت خیام و اسباب آن طایفه کرده توپخانه
و نقاره خانه آن جماعت بدست آمده و از منزل رباط شاه طهماسب را با عزوق و توپهای بزرگ
بقریه ساده روانه کرده خود با توپخانه جلو از راه تیرپل عازم هرات شدند الله‌یارخان و افاغنه مجدداً جمعیت
خود را درست کرده ما بین شهر و رباط پریان فرسخی شهر باستقبال آمده نخست سفیری با عریضه مشعر
بر طلب صلح بخدمت والا فرستادند بعد از لمحه از راه تدبیر برآمده از لشکر ظفر اثر بجانب میسره عمده
کرده شمشیران بعد از خودکشی مجموعی با در کمال جلادت
تقلب سپاه نصرت پناه تاخته به پیادگان جلو درآمیخته شجاعت که کار از تیر
و تفنگ گذشته بجنگ کار دو شمشیر و خنجر رسیده و از ابتدای طلوع طلیعه مهر تا بوارق
شمشیر و خنجر دلدوز شده هزار نفر کرده آبدار بر خاک هلاک انداخته

تنه با قلب آتشناک تشنه بود زیاده بر طاقت باد صبا شتافته هر چند که مقام اقتضای تعاقب میکرد اما مراعات
رویه عزم مانع آمده احدی رخصت نیافت که قدم پیشتر نهد و همان رزمگاه مقر کوکبه عز و جاه گشته همین که
آشوب جنگ فرو نشست باد شدیدی برخاست بحدی که نزدیک بود که کرهٔ خاک بباد رود و عالم عنصری از
یاد رود دو شبانه روز طرفین از کثرت گرد و خاک چشم از جنگ پوشیده در همان مکان مکث کردند روز سیم
که شدت باد و کثرت غبار تسکین پذیرفت و باد غرور از دماغ فلک بیرون رفت باز از جانب اللهیار خان
آدم آمده طریق مصالحت جست آنحضرت بزبان حال فرمود مصرع تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد مادام که
جمعی از رؤسای ابدالی در حضور نگشته تعهد خدمت نکند شاهد مصالحت در آیینهٔ حصول صورت پذیر
نیست پس از جانب اللهیار خان عبد الغنی علیکوزایی و چند نفر از معتبرین آمده عهد اطاعت بستند آنحضرت
نیز مسئول آنجماعت را قبول و بجانب موزک عطف عنان ظفر شمول کردند روز دیگر خبر اللهیار خان و عبد
الغنی ابدالی و چند نفر از معتبرین که اسیر کرده معتبر بودند مشعر براینکه ذو الفقار خان حاکم فراه با جمعیت بسیار
باعانت ابدالی آمده آن طایفه باین اطمینان از معاهده و پیمان پشیمان گشته بعد از رسیدن این خبر پنج هزار
نفر از دلیران معرکه رزم جریده بسمت فراه که مقر ذو الفقار خان بود روانه و قریه شکیبان را مخیم اردوی
همایون ساخته و چهار روز در آنمکان رحل شکیبایی انداختند اما ذو الفقار خان شب در ظلمت لیل
از پیش شکیبان گذشته و در رکینگاه کمین نشسته روز سیم با جمعیت افغان نمودار و اللهیار خان با گروه
دیگر از جانب شهر آتش افروز نوایر حرب و پیکار و ذو الفقار خان نیز با جمعی انبوه از کمین در آمده بر سر
اردوی همایون رفته متوجه کارزار گشت حضرت ظل اللهی فوجی از غازیان را بمدافعه ذو الفقار خان
مأمور و او را با تیر دلدوز و سنان آتش افروز از سر بنه دور کرده از افاغنه جمعی کثیر هدف گلوله توپ
و تفنگ و زخم تیر و شمشیر گشته و هنگام شام دلیران طرفین دست از جنگ باز داشته در حوالی
قلعه موسوم بپادگار در محاذی یکدیگر نصب لوای قرار کردند روز دیگر که کوکبه زرین مهر خاوری آغاز
جلوه گری کرده آنحضرت کس فرستاده شاه و اللهیار را ارشاد آورده بانه در عروق جمعی از نفلیان
در منزل شکیبان گذاشته دوباره بجانب هرات اعلای اعلام نصرت آیات کردند افاغنه باز در تمامی
شکیبان و کوشک با صاحبنیه جنگ در آمده بعد از تقارب فریقین با افاغنه جمعیت تمام داشت

بشمشیر حمله ور گشته از طرفین شلیک توپ و تفنگ صف رزم را از لگد کوب گشتگان پر جلوه جدول
نیل کردند صبحگاهان که مهر زرین لوای مانند فلک مسخر سا نمود از حشر چند نفر از افغان وارد و از
جانب اللهیار خان طالب صلح و امان شدند آنحضرت فرستادگان را گرد آمده پیغام دادند که مادام
عظمای افغان خود بخدمت اقدس نرسند تا مکنون از غازیان را جان در تن و روح در بدن است دست
رزم و فسخ این عزم نخواهد شد بعد از آن جمعی از رؤسای آن طایفه شرفیاب خدمت گردیده و بر و نفر از
واز روی اعتذار جبهه سای زمین نیاز گشته عرض کردند که افاغنه غلجائی و ابدالی هر دو رعیت قدیم ایران
بودند و غلجائیه مصدر جنایت گشته اولا قندهار و بعد از آن اصفهان را که قرارگاه تخت سلطنت بود
تصرف کردند و ابدالی مدتها بهواخواهی ایران با غلجائیه در مقام جنگ و جدال بوده اگر بمقتضای قوت
پیش این سفینه کار را حفی و در مقام مواخذه اعمال زمان ماضی نبوده عطف عنان ظفر توام و تنبیه
غلجائیه را اهتمام و قدم در آن نهد بعد از تنبیه آنجماعت کرده ابدالی زیاده بر سابق در صدد ایلی و اطاعت بوده
حلقه بندگی در گوش و غاشیه خدمت بر دوش خواهند کشید هر چند این معنی مخالف رای شاه والاجاه
و در حال دولت ابد بود اما آنحضرت مسئول آن طایفه را بتوقیع قبول بخشیده ایشان را رخصت انصراف و عنان
عزیمت بجانب شکیبان انعطاف دادند روز دیگر محبت و سعی نفر از عظمای ایشان با پیشکش و هدایا
شرفیاب و بتقبیل رکاب فیروزی نشان گشته بهره مند خلاع فاخره و جندی از رؤسای ایشان
جا کرد رکاب نصرت پیوند گشتند و حکومت بازباله با رحمان استقرار و رقم باسم او و عزاحدار ریاست
بسمی فاریمی زبانا نراکه در قلعه جات و توابع هرات بودند با طایفه جمشیدی سکنه بادغیسات
لوچ پاینده بمحال جام و لنگر و نواحی ارض اقدس فرستاده اند مقارن آن عریضه اللهیار خان رسید
که غازیان نصرت نشان که از منزل شکیبان بتاخت فراه رفته بودند فراه را تاخته و اسیر و غنیمت
بسیار بدست آورده اند از جمله اسرا زنان و اقارب ذو الفقار خان اند اسرای مزبور را بایشان رد نمود
فرمان والا باطلاق اسرای مزبور عز صدور یافته در چهارم ذی حجة الحرام آن سال بفیروزی و اقبال وارد ارض
اقدس ارم تمثال گشته و مدت سفر مزبور تا روز ورود بمشهد مقدس ماه اتفاق افتاده از نو
مجدداً خلاع فاخره و شمشیر مرصع برای اللهیار خان ده سال حکم و ارشادات مشفقانه مشتمل ساخته انفاذ

در بیان حرکت اشرف غلجایی از اصفهان بعزم تسخیر خراسان و کیفیت محاربه عماندوست دامغان و انهزام او

بعد از آنکه مشهد مقدس مفتوح گردید در روز عید اضحی عساکر فیروز مآثر را رخصت مراجعت باوطان خود
داده ملتزمین درگاه آن بود که در زمستان آن سال بر سر ترکمانیه دشت رفته موسم بهار را در رستم‌آباد منقضی سازند
و نزدیک بربع حاصل لوای مملکت گیری بجانب اصفهان افرازند بنابر اراده سبحانی هیئات اسباب چون حکم
قضا و سرانجام حالت ملالی برارده آنحضرت معقب گردید و هر زمانی بحکم خطوری از خاطر خطیر نشئن گذشت و ثمیر
در این بیت مضمون مصرع صید را چون اجل آید سوی صیاد رود برنجه تقدیر گریبان گیر خاطر دامغان غیلت
اشرف را گرفته خواهی نخواهی بسمت خراسان کشید و آن خون گرفته را بزیر لذت ضرب دست غازیان
چشیده توضیح این مقال آنکه بعد از آنکه نهضت لوای فلک فرسا بجانب هرات وقوع یافت این خبر در اطراف
ممالک شیوع یافت اشرف غلجایی که مقتدر امر سلطنت بود عرصه را خالی و حدود دیهال را از شغول کار ایدا
دیده با جمعیت وفور و کثرت غیر محصور در روز دوشنبه سیزدهم شهر محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل و دو هجری
مطابق تخاقوی ئیل بحدود خراسان رایت افروز رزم و پیکار شده بفاصله چند روز که هنوز عرق خجلت از
جبین تیغ دلیران خشکیده بود و مرکب تیزگام بهادران چون اشهب نین لگام عید و شبرنگ شام روی
طویله آسایش و آرام ندیده بود نوید بهجت اثر بسمع خدیو فیروزفر رسیده فرمان قضا آیین باجتماع لشکر
نصرت اثر بهادر و توپخانه از راه سمت ولایت مشهد سلطان میدان روانه شدند و خود باتفاق حضرت
شاه طهماسب در هفدهم ماه صفر از راه نیشابور و سبزوار تحریک لوای ارشاد اساس کردند و اشرف نیز
از آنطرف بسمنان آمده دادلاسه قلعه پیر سید علی قاضی سمنان که در آن نزدیکی بود در رفته قلعه را در تصرف
و قاضی را بدست آورده از آنجا بمحاصره سمنان پرداخت اهالی بمجرد استماع این خبر باحتیاط اینکه مبادا اهالی
سمنان بنا بر گرفتاری قاضی بدادن شهر راضی شوند بوساطت چند نفر از قشار و قاجار استرآبادی
خبر بمزد اهالی آنجا فرستادند که ایشان از توجه موکب حضور را خبر و قلوب ایشان را قرین اطمینان
ساخته رویه ثبات قدم در حمایت قلعه تاکید نمایند و آنها از سبزوار مرحله پیما گشتند اشرف نیز
از آمدن توپخانه والا مطلع گشته سید ال افغان را که سردار مقدمة الجیش بود با سر توپخانه روانه
دو در حینی که توپخانه آتش فام وارد قلعه مهر و شه مرا عال بسطام و از آنطرف محمد و شیخی قلعه مزبوره مطلع

مابیجه

ما بیجه اعلام ظفر فرجام گشته بود سید ال از بسطام بلغه گرفته بملکوی سنجی قلعه رسیده و از آمدن کوکبه منصور آگاهی یافت
و در آنجا بلده را گذشته روی برتافت و در هنگام رسیدن بسطام مشعر کوکبه انجم احتشام گشته چون لشکر گشت
دار و تمام سپاه توپخانه در خارج شهر قرار گرفته آنشب سید ال با افاغنه شبیخون بر سر توپخانه آورده کاری
نساخت و بجانب اشرف لوای عزیمت افراخت پس روز دیگر رایت جهانگشا متوجه بومن آباد دامغان گشته
سید ال از بومن آباد روانه عماندوست و اشرف هم از سمنان پیش آمده در عماندوست بیکدیگر پیوسته
روز شنبه ششم ربیع الاول که سیل بلا در جوشش و بحر امواج در خروش آمده و در کنار آب عماندوست طرفین
دست از جان شسته بمقابله یکدیگر شتافتند و در آن روز حضرت ظل الهی تمامی لشکر فیروزی را یک قول قرار
داده تفنگچیان پیاده را که هر یک با سام سوار برابر بودند فوج فوج با توپخانه صاعقه بار مختلط اندر پای خونخوار
ساخته و بشوری که افواج ظفر پرور و دلیران انجم لشکر بر همان نهج کرده که در جای معین در کمال آرام
و وقار ضبط عنان ثبات و قرار کرده بدون امر همایون ارجاد بنمایند و دست باستعمال آلات حرب
نگشایند زهی حضوری که در میدان کردی چون سپهبد غرش سکون بجز اشارت ننماید موج لشکر دار
طوفان شود در هنگامی که جنبش کوه گران امر فرماید صخره صماء سکندر ریگ روان گردد و در شام
کین چون منع آتش افروزی کند برق را قدرت رفت و قوت چخماق زدن نبوده باشد و دف بشکر
چون بگارش فرمان دهد هیچ جرأت نفس کشیدن نه افاغنه نیز جمعیت خود را سه دسته کرده از جناحین
جلو ریز با تیغهای کشیده و حسامهای تیز بجانب قول تاخته را انگیز و مشغول ستیز آویز شدند جمعی از جوانان
نامی ایشان که همیشه در معرکه جلادت پیشتاز و در عرصه خصم افکنی رزم ساز بودند پیش انطالیه از پیش
بلکه یکباره روی برتافت حمله ور گشته همینکه به تیر رس گلوله رسیدند توپچیان و فرنگی تیرانداز آتش دست بدستیاری
سوار فتیله امر ولا را برسم سرگوشی بگوش توپ رعد خروش رسانیدند از تراکم بخار آسمان آثار
یوم تاتی السماء بدخان مبین آشکار گردانیده زمین آیت یغشی الناس هذا عذاب الیم برکره خصم
پدید آورد و گلوله توپ آن یک باران عرصه را بچند نفر تنور گچی و شتران زنبورک که بخط مستقیم
در محاذات توپ بودند از پیش برداشته افاغنه را از مشاهده این حال مانند توپ آتش گیان افتاده
دود از نهاد بر آمده انطالیه از هر طرف که هجوم آورده بودند خود را در دریای آتش شناور دیدند و بجای

تپ خود شناختند پس قول اهالی بهمان ضابطه و ترتیب متوجه تپ افغان گشته توپ دیگر علمداران ایشان
از پا درآمد اشرف لوای اقبال را سرنگون دیده دم را علم کرده توپخانه و خیام و اسباب خود را گذاشته
مانند بخت خود برگشته رو بگریز نهاد آن روز از دهه ساعتی روز تا عصر تنگ نوایر جنگ و بوارق توپ و تفنگ
فروزان بوده و جمعی کثیر از افاغنه و عظمای ایشان مقتول و زنده دستگیر شده اند هر چند کمیت تیز گام شوق
دلیران بقصد تعاقب ایشان در کشش و جولان بیکرده هنوز تجربه آموز راه در سم خلیده بود دانند حضرت ظل اللهی
ایشان از جلوداری ممنوع فرمودند که هر وقت ضمیر اقدس انور دات علی معروض بصلاح دانند تعاقب
ماخذ خواهم ساخت **در بیان اموری چند که در آن حال صورت وقوع یافت** اینکه بعد از وقوع شکست
افغان که رایت عزم اشرف نگونسار شد مرکب جهانگشا در دامغان گشته از آنجا که رای جهان
آرای از آئینه صورت تمامی امور آینده پرتو حال ماضی و مستقبل پیشگاه خاطر الهام پذیر اقدس تابنده است
سرپنجه بخت را پیش از وقت مالک زمام دولت دیده از اهالی کلان معتمد پر الطلب لا ایستا آذربایجان
برسم سفارت روانه روم فرمودند پس ایلچی آن را اقتضا بکار دکه متعاقب اشرف کوچ بر کوچ عازم
اصفهان شوند با آن عزیمت متوجه منزل آهوان گشته در اثنای راه پادشاه والاجاه متوجه مکالمه بودند گفتار
حقانیت آثر حضرت ظل اللهی شفا دآیه الحق ثمر بر طبع مبارک شاهی ناگوار آمده نقاره خانه و خاصان
خود را از موکب فیروزی کوکب جدا کرده از روی طرح و خشم بجانب توبه دار روانه شدند آنحضرت
گامی چند بر فاقت کرده هر چند نصایح مشفقانه القا کردند مفید نیفتاده پادشاه آزرده وارد توبه دار شده رحل
اقامت انداخت حضرت ظل اللهی محمد علی خان و سید عطا خان عرب را که دخل کامل در مزاج پادشاه
داشتند با برنامه ظهور لاله قولا لیّنا روانه ساختند که بهر زبان باشد او را از سر طرش باز آورده برگردانند
و حوری و درسمنان با انتظار شاه والاجاه توقف کرده پادشاه را نیز از خار غلیظ طبع غلظا فی فه حاصل شد
باز گشته از گرد راه بخدمت آنحضرت شتافته بذیل اعتذار غبار نقار را از خاطر یکبار زدودند پس حضرت ظل
اللهی جنیقی خان زنگنه سردار و اغورلو خان زیاد اوغلی قاجار باشی که در سمت گیلان بمحافظت
حدود مامور بودند مقرر فرمودند که از میان قزوین و طهران [illegible] و جلاق شوند و خود با همراهی
شاه والاجاه بعزم تعاقب اشرف تحریک لوای عزم [illegible] کردند تا [illegible] که در آن اوان نظیر

رسید

۳۵

رسیده اینکه افاغنه طهران بعد از شنیدن خبر شکست اشرف بموجب اعلام او معتبرین بلد را که در میان ارک
که در کنار شهر احداث کرده بودند جمع و بقبضه تیغ تیز بنیاد حیات ایشان را قمع و قلعه را خالی کرده بجانب
اصفهان شتافتند و رعایا و عوام شهر بعد از فرار افاغنه بمیان ارک ریخته مشغول نهب اموال گماشته شدند
و در آخر روز نوبت کسب بجبه خانه آن ستاره بوطلکان دیار نادان که هرگز چنین روزی را در قوه متخیله
روزگار خود تصور نکرده بودند و از فرط شادی سر از پای نشناخته مشعل از وحشت بجبه خانه آمده ناگهان
شراره از آن مشعل بانبار باروط افتاده چراغ شرارت و بیداد را که از خاندان افغان بیادگار مانده بود
روشن کرده هشتاد نفر از ایشان را پروانه وار با آتش [illegible] **در بیان محاربه سردار
خاور و کسر رایت شوکت افغان به عنایت سبحانی در مرتبه ثانی** اما اشرف بعد از واقعه مهماندوست
وارد ورامین و در آنجا اسلطانخان افغان حاکم طهران را طلب کرده با توپخانه مستعد و پنجهزار نفر افغان
جنگجوی آمده سر دره خوار را که در میان دو کوه واقع و سنگ معبر شش مور را مانع از مرور است بوجود دلیران
فولاد پوش سد آهنین بست و آن گذرگاه تنگ را با توپهای اژدها شکوه و فراز کوه را با تفنگچی انبوه فرد
کرده خود با سواران جلادت آئین در کمین کین نشست غافل از اینکه بخس خاشاک راه بر آتش گلزار آن
شعله تابناک نمی توان بست و بشیشه ممغز هر سنگ خار الفیوان شکست پس قراولان دیده ور دیده
بانان تیز نظر الفاء انجز تسبیع حضور غضنفر کرده آنحضرت بعد از وقوع برایجال رخش سبک سیر پیاده
گشته و تشهد از کس [illegible] تفنگچیان خزیه و بخی ورا لوی [illegible] قلعه جنگ جوی بردند فوج فوج مقدمه
الجیش کرده بسمت شرقی و غربی تعیین و توپخانه و زنبورک خانه را از وسط راه راهی کرده و خود چون کوه
با بر جا دامن همت بر کمر استوار کرده بیورش پرداختند بحکم همایون تفنگچیان [illegible] چالاک دست آهنین
چنگ از میان آن دره تنگ بمرافع تیغ جانسوز و توپهای برق اثر [illegible] القا و نوایر جنگ کردند
تفنگچیان پلنگ پرش بلنک هیبت و دلیران بهرام کین مریخ سطوت از جانبین کوه هنگامه گیر دار گرم
[illegible] فشانه [illegible] تفنگ و دل چون سنگ خصم را از [illegible] ساحت انقلابیه را چون پای تو تا پای سنگ آمد
مانند سیل از فراز کوه آهنگ نشیب نموده سواران ایشان نیز از میان دره توپخانه و اثاثه خود را گذاشته
در کمال خذلان و خواری از روی شرمساری بجانب اشرف که در ورامین بود فرار اختیار نمودند جمعی کثیر به [illegible]

جنگ کار بزم بدستان چشنده و بیک گردش میدان بر خصمان از باده ناب آب شمشیر تا بالک گرم شد
چهار صد تن از ایشان بر پست خاک هلاک افتادند و از تقریر گرفتاران خبر ورود پاشایان روم بعسکر اشرف
معروض خدمت اقدس شده از آنجا که دریای عزم آنحضرت به بحر محیط توکل پیوسته و در هر امری ضمیر گوهر جلیله [illegible]
سفینهٔ امید را بناخدای لطف خداوندی یگانه متکفل بسته [illegible] را نیز از نتایج آمد اقبال دانسته اشب
ذیقعده در همانمکان بمساواه انجم حشم حشیم برای طلوع طلیعه مهر زرین علم آسوده صبحگاهان که نسیم [illegible]
انشاء آن سال بود بخشنار [illegible] کیهان [illegible] طبل رزم سازی بلند آوازه و اعلای
اعلام جهانگشا فلک فرسا گشته کوکبه سطوت سلطانی و دبدبهٔ هیبت سلیمانی بجانب اشرف روان و با
[illegible] انطاکیه خاک بر غبار خذلان و هوان گردید چون پشت مورچه خورت محل [illegible]
افغان گشته و کوه بلندی که در آن موضع واقعست راه بر میدان جنگ بسته بود آنحضرت اراده کردند
که بر سر [illegible] ایشان تاخته از دامنهٔ [illegible] متوجه اصفهان شوند افاغنه [illegible] ده توپ [illegible] که رزم آورند بعد از
آنکه موکب نصرت پژوه مقارن آن کوه فلک شکوه گردید اشرف چون در جنگ مهماندوست
باعتقاد خود [illegible] سپه آرایی آنحضرت کار آزموده و از نطاقیه جنگ خسرو جهان تجربه اندوز شده بود این
دفعه در مقام معارضه [illegible] در آمده بضابطه و آئینی که در محاربهٔ مهماندوست از شهریار کشورگشا دیده بودند
رنگ جنگ ریخته افواج لشکر خود را در یک سلک انعقاد و انتظام داده اطراف آنرا نیز بکمانهٔ کوه [illegible]
استحکام داده توپهای ثعبان مهابت را از جای نیز رس که گلوله داخل فوج لشکر رزم آزما میشد رعد آسا
جنبش [illegible] جمعی از یکه تازان افغان قدم بمیدان دلیری گذاشته بمدافعه برخاستند آنحضرت از آنجا که همیشه
خداوند عالم یار و مددکار [illegible] جانباز [illegible] دلیران [illegible] عقید سنجی و [illegible]
ملکان گشته [illegible] ایشان روی آوردند چون [illegible] خود و رهنمای الهام خدا [illegible]
همدوره [illegible] دیگر [illegible] نقلیچیان بهرام کین را که پیاده [illegible] جنگ [illegible] شیر [illegible]
در قلاده [illegible] حکم خدیو [illegible] بودند سلسلهٔ خودداری [illegible] با جنگ چنگال دلیری
بر سر [illegible] اعلام ظفر [illegible] قول نصرت [illegible] را حرکت
دادند [illegible] جنگ و آتش توپهای فرنگی نژاد

فامتواری شدند اشرف بعد از ملاحظهٔ این حال توپ قلعه کوبی که از اصفهان همراه آورده بود و قبل از این
در ورامین گذاشته بود در همانجا شکسته توسن گریز را بجانب اصفهان مهمیز زد و چون حکومت قزوین در آن
اوان از جانب اشرف بسیدال [illegible] و اتباع او با ولد او و جمعی از افاغنه در قزوین بودند
سیدال خواست که خود را بقزوین رساند بنا بر آنکه حسینقلی خان ولد عزیز خان پیش از وقت [illegible]
مأمور بسمت ساوجبلاغ و تسخیر قزوین بودند سیدال را ره ورود بقزوین مسدود [illegible] جانب [illegible]
در اشرف [illegible] ولد او با افاغنه رخت تحصن بنابر این قلعهٔ قزوین کشیده مأمورین بنا بر استیصال و دفع او
گذاشته اشرف بجهت تجدید تهیه و تدارک وارد اصفهان [illegible] آنجا [illegible] سه هزار نفر
متجاوز از علما و سادات و سایر رجال را از تیغ تیز گذرانیده از اینطرف حضرت شاه طهماسب [illegible]
تنظیم و تنسیق مهمات ملکی در طهران توقف و بنا بر آنکه توپخانه از راه قم رود متعذر بود که عبور نمایند [illegible]
از راه نطنز عازم اصفهان گردید در هر منزل قراولان طرفین ملاقی یکدیگر گشته سر زنده از آنجماعت به
حضور میرسید تا [illegible] اسلام خان افغان در حوالی کاشان با فوجی عظیم بعنوان دستبرد دست از آستین جلادت
برآورده در طلب گشت قراولان این سمت که عدت ایشان زیاده به پنجاه نفر نبود [illegible] افاغنه [illegible]
در کوهی محصور گشته ناچار قراولان با تیغهای آخته بر آن گروه تاخته [illegible] از میان آن فوج بیرون شتافته
شرف خدمت اقدس والا دریافتند [illegible] ضعیف دست آموز تربیت آنحضرت شود شهباز
بلند پرواز [illegible] از روباهی [illegible] توسن تعلیم آید با شیر ژیان ستیزد در جلوه گری توسن خامه عنبر
نسیم در میدان بیان جنگ مورچه خورت و مغلوب شدن افاغنه در مرتبهٔ سیم بعنایت ایزد حکیم اشرف علیه [illegible]
پیش از وقتیکه [illegible] که در همدان [illegible] استعداد کرده بر عسکر روم [illegible] چند نفر از پاشایان جلیل
الشان را با جمعیت فراوان بمعاونت اشرف روان ساخته بود این دفعه [illegible] را نیز رفیق عزیمت ساخته با گروه
استعداد تمام در جنگ [illegible] طریق مقابله سپرده در مورچه خورت سایه نزول انداخته و
ماهچه رایت جهانگشا نیز از این طرف بباغ سیران پرتو وصول افکنده و چون مابین الفریقین فاصله بود چتر
ظل آلهی [illegible] لشکر [illegible] طلیعه نصرت [illegible] بودند [illegible] افغان
ملاقی [illegible] مسلمین [illegible] ایشان [illegible] بهانه [illegible] کار را چون

او

در بازار جان فروشی توپ رطل‌کش کفار روم و فرنگ تقریر داده در آن دریای آتش و پرخروش برده توپچیان افغان را
تیز دستی اقبال خدیو جهان تصرف در آب تیغ آتشبازان شعلهٔ جهانسوز را که زبانه شرارهٔ آتش بر زبانها می رسید فرو
نشانیدند و جانبازان عرصهٔ کین که بر سر طرح و دکمین سوزره و جهای امر در آلا بودند باذن آنحضرت شور شر انداخته
مرکب جلادت برانگیختند و از دو جانب یکبار تاختند چو دریای خون شد همه دشت و راغ جهان
چون شب داشت آسمان چون چرخ نیز آواز اسبان در کرد سیاه خانه خورشید بیدانه تابنده ماه و در اثنای گیر و دار
از شعلهٔ سیف و بارقهٔ سنان خیره کن چشم کار زار و دست اجل سیلی زن چهرهٔ روزگار بود سید ال با فوجی عظیم از
لشکر ظفر شعار و جمعی از افاغنه از سمت دیگر جانب قول حمله ور گشته آتش حرب برافروختند اما
لطف جناب باری و اقبال خدیو کامگار مددکاری و دلیران جره دست پایداری کرده بسیاری از ایشان را
از کسوت حیوت عاری و تتمه را مرحله‌پیمای وادی ذلت و خواری ساخته اسباب نصرت آماده گشتند
بعد از آنکه اشرف کار خود را تباه و روز دولت خود را سیاه دید جمع توپخانه و ارمانه سلطنت را گذاشته با دل
خاطر پریشان و کمال خذلان دنبال‌نشینی سر خویش و راه اصفهان در پیش گرفته و از زد و چهار ساعتی روز تا حوالی عصر
نیران قتال اشتعال داشته و سر زدند بسیاری از آن طایفه در روئیه بدست آمده و آنچه از زد و هم افغان که در افتادند از دو
شمشیر کار کشته بودند خدیو کامکار تمامی را مرخص فرمود و نوازش ساخته هر یک را از ایشان به الطریق لایق راه نورد
وادی دلخواه شدن الا بطرف سفر را فرموده و در روز جنگ که غازیان مشغول ستیز آویز بودند جمعی از اسباب
معزان شکسته پایه که در بند هستی خریدار متاع کاسد تن پرستی چاشت را زمیل تزب بتوب اطلس شفق
دار او له لفلکت بلوله تماشا فریفته گشته بر کسب و اصرمه بر در خیمه مطایای آمال خود را الوان بار مال غنیمت
ساخته بودند آنحضرت بیرا جهات جمیع که مبادا غازیان طمع کار از حسرت ذخیره مال گرانبار و از فکر جنگ باز مانده
بذخیره اندوزی که سرمایه آفات و دشمن جان بنی نوع انسانست گرفتار کرده اند تمامی فرو خیم طرب است
و فرودش و خیمه و خرگاه و ارایه و منقولات و اسباب بقیه که از آن طایفه خبیثه بر جا مانده بود در فضای هامون
از آنها که سنگ و قیمت آنها از میزان و قیاس بیرون بود یکجا جمع کرده چون در نظر همت والا نهمت غبار بود دامن
خار آتش زدند چنانکه شرح اشعر گفته **نظم** الشمس زنم رهی خواهی نباید دل بنوی نزد و دشمن یار زانکه منقول از اهل
عقل بود دشمن دشمن دل است ذکر حال **در بیان تسخیر دار السلطنه اصفهان و ورود موکب نصرت آثار آن حضرت**

نزهت بستان چون اشرف فرار نموده خود رست حرکت بجانب اصفهان کرد هنگام شام با برو سپاه وارد اصفهان
گشته و الحال با افاغنه با برجی برگشته بختی بسته سمت سپس شیراز فرار کرده و جمع زیادتی سپاهیان حوالی شهر واقف گشته شهر
هجوم آورده با اهل محلات با افاغنه را که در خانها و صحت گریز نیافته بودند از سرای زندگی بیرون کرده نهب و غارت
اموال افاغنه مشغول شدند بعد از ظهور عارف اصفهان در دروب شهر را بسته حقیقت حال را بحضرت ظل اللهی عرضه
داشته شد در شب چهارم شهر ربیع الثانی سنه هزار و چهل و دو هجری که کوکبه منصور عازم طرف شهر بود و اخبار
خدیو فیروز فر رسیده کس برای ضبط خزاین و غنایم تعیین و خود باراده سعادت کاینه شهر داشته شد
بعد از آنکه خاک اصفهان بیمن قدوم میمنت لزوم اعلی حکم سرمه صفهانی یافت دیر طلعت مهر نارش بر در
دیوار رانده پاره نامه سرداران و اطراف و ما زمانده که رعایا افاغنه را که مانده بودند فوج فوج گرفته آورده اصفهانیان
که از مرده افغان ایشان از شمشیر دکار دو تیر روانه ملک عدم می‌ساختند و بعد از آن ولکم فی القصاص حیوة
یا اولی الالباب حیات تازه می یافتند و بعد از سه روز که اموال افاغنه بحیطه ضبط درآمد شروع بیان و سپاه
و ملاحظه لشکر نصرت پناه کرده غنایم مالا کلام از نقد و جنس و اسباب طلا و نقره و غیره بر رسم جوایز و انعام
بذل غازیان ظفر فرجام گشته کس برای ایصال این مژده دلپذیر و آوردن حضرت شاه روانه طهران ساختند
نظم نوید فتح و ظفر چون به پادشاه رسید نوای عیش و بشارت بمهر و ماه رسید از آنجا که غرض اصلی از
تسخیر اصفهان بود که بیاری ایزد مهیمن گشته دشمن آواره و با یار دیار گردیده و خراسان وطن غازیان
در خدمات آن ولایت مستولی از بیان بود حضرت ظل اللهی بعد از انتظام امور شهر بار که خارج از شهر
است نقل کرده غرض آنحضرت آن بود که بعد از ورود موکب شاهی و تمکین او بر سریر سلطنت روانه
خراسان شوند شاه والاجاه مرحله پیمای طریق مسارعت گشته در هشتم شهر جمادی الاولی وارد اصفهان
و در عرض راه بنزد که حضرت ظل اللهی اقامت داشته شد نزول نمود هر چند که قلباً رضا آنحضرت بصوب
خراسان رغبت در دفع محل را طالب بود اما چون مبدا است که اگر آنحضرت عنان عزیمت بصوب خراسان
معطوف دارد اوضاع سلطنت مختل و کارها مشکل اول خواهد بود در باب فسخ این عزیمت نیازمندی اظهار
و برای توقف بالغه اصرار کرده و آنحضرت نیز تامل کرده شد روز دیگر باز شاه والاجاه مراد سپاه را
طلب و اعادهٔ مطلب کرده ایشان در جواب عرض کرده اند که جناب تا نماید با قدرت العزة

دنیاپای همت را میان که است دست برکشان و گردن فرازان کوتاه گشته کار ایران که مزاج نقد دست فرسود
شاهی بود رواج یافته در صورتی که بعرض اینمطلب میتوانیم پرداخت که آنحضرت فریداً مدار الیه کارخانه سلطنت بوده
راه دخل غیر مسدود کرده خود خانه سقیفه پادشاهی است که مقرب الباب عرض و محفل دولت بار برود بهما
ملکا اقتدار یافته مانع پیشرفت امور و باعث بدنامی آنحضرت در پیش دوست و دشمن در نزد یک سلسله پیدا خواهد شد
همان بهتر که پادشاه خراسان را از معاف و دیگران را از متکفل مهام درگاه جهان مطاف سازند و اگر دهنی قصوری
رو دهد هرزه درایان حمل بر نهادن آنحضرت نمایند و مجلس گفتگو از ظهر تا عصر امتداد یافته هنگامی که نزدیک
بود که نگین آفتاب از کف سلطان عصر بیرون رفته خسرو زرین افسر سپهر دیهیم گوهرنگار مهر را از زینت
زندشاه طهماسب اشتغال خاطر و ملال باطن ظاهر کرده که از روی طرح مهر از بغل برآورده بر زمین زد آنحضرت
چون دیدند که این سخن بر طبع او ناموافق و حرکت هم بدون اتمام کار نالایق است در مقام اعتذار توقف
اختیار کرده اظهار نمودند که اگر این مسئول مقبول خاطر پادشاه نباشد رضای ما هم منوط برضای ایشان
گفته بودیم که پای گشت بدست آورده حضرت پادشاه را متمکن سازیم و اینمعنی بعمل آمده است والله تعالی که
بالمره آواره دیار نیستی ساختن وقت رایت مراجعت افرازیم از وقایع ایام توقف آنکه خبر رسید که اعتمادی
که از دارالسلطنه اصفهان بسفارت روم تعیین شده بود در تبریز سفر آخرت اختیار کرده لهذا رضاقلی خان شاملو را
در عوض او باین امر مامور و روانه و حکام تبریز و غیره و کلهر و بختیاری و ولایات تابعه تعیین فرموده
و چون بنحویکه سابقاً نگارش یافت حسنعلی خان زنگنه و اعوان او صاحب زیاد او غیره با جمعی مامور بسمت جلا
دستبر دین بوده بر سیدال تا چند بانتظار اصفهان از ایشان استمهال نموده مقارن اینحال کسبی
مستحفظین را غافل کرده با کوچ و اسباب بجانب سلطانیه که در تصرف رومیه بود فرار کرد پس
حکومت قزوین و ضبط اموال افاغنه بعهده و اهتمام محمدرضا خان شاملو مقرر گشته حسنعلی خان را
بسمت فراهان و کلپایگان مامور ساختند و در آن مرز و بوم از جانب عسکر روم خبردار باشد و مدت
چهل روز در آن ملک دلفروز بنظم و نسق امور و لکایات که جهت آن عسکر آمده بودند گذشتند در بیان توجه رایات
همایون بجانب شیراز و کیفیت محاربه زرقان و انهزام افغان و تسخیر آن ملک نزهت نشان
بعد از چهل روز که حضرت ظل الهی بنابر تسلیه خود به گل و ریاحین باغ و نخلستان اصفهان و گلزار

جلو

خلعت سلطنت را فاخره صورت توجه تشخیص مملکت فرمودند چون بسمع آنحضرت رسید که اشرف با افاغنه بمدلول
استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله حزب دست دلیران رزم کوشش را فراموش کرده ملک مشغول
استعداد و جمعیت احزاب سیلقانی و هوله و باقی عشایر بسمت فارس دیار بنا در رایات حضرت ظل اللهی
مجدداً میان همت بدفع آن فرقه بربسته در روز سیم جمادی الاخری کوس قیامت غریو رزم سازی بلند
آوازه رایات جهانگیری آسمان فرسا گشته در عین شدت زمستان از راه ابرقوه و مشهد مادر سلیمان عازم
شیراز گشته و شدت سرما بحدی بود که اگر قلم وصف آغاز دما نشدنی برخویش لرزد و اگر حرارت مذکر
بر و دوش ... یدر طوبت در کاسش افسرده گردد بعد از ورود موکب نصرت طراز بزرقان شش فرسخی
شیراز اشرف باز تجدید جمعیت و حشام کرده باستعداد تمام بمقابله پرداخت و از طرفین تسویه صفوف
و ترتیب اصحاب پیوسته گشته افاغنه بهیأت مجموعی بجانب قول حمله ور گشته خیره کار از حد اعتدال
گذرانیده به پیادگان مقارن شدند تفنگچیان جانکدست تکلمهای جانسوز ایشان را ... کردند
دیگر بطرف میمنه هجوم آور شدند مانند خشن زنبورک و بقالک بخزاید و غلغله بچرخ فیروزه رنگ رسانیدند
حضرت ظل اللهی با فوجی از دلیران عرصه دشمن کاهی با مدد میمنه شتافته بحملات زهره گداز و صدمات
طاقت پرداز اساس ثابت ایشان قسرا زلزله گشته جمعی از ایشان را بعالم هلاک انداختند
اشرف با افاغنه بجانب شیراز رایت فرار افراخته افواج خصم افکن را در فرسخ تعاقب ایشان تاخته
فضای هامون را از خون دشمن لاله گون و دامن دشت را جاری مجرای رود جیحون کردند روز دیگر
که با صدتیغ صبح صادق از شفق زعفران بر جبین سوده با صد تیغ و ملا زعفران افغان با سیدال
بر سم استیمان وارد زرقان و مشرف اندوز تقبیل عتبه خدیو جهان گشته جبهه ندامت را بذکر فضل که
خروج من سبیل زمین سای اعتبار ساخته از جانب خدیو کیهان جواب افاغنه جواب باین نحو
شد که در حالتی رزه نجات بکلی بر ایشان میسر است که اسرای خاقان مغفور با اسرای ایران که همراه
دارند فوراً و ناتمام تسلیم نموده خود دست بسته در ممالک محروسه سلطانیه اقامت کرده و هر گاه
ایشان تمرد در رکاب نصرت انتساب خدمت نمایند و ایشان را نوید امان و وعده عفو ما سبق مستوثق
در خیمه ساخته صبحگاهان که اقطار ... سپهر آسمان بفروغ زرین مهر تابان آراسته گشته جنازه

قضا محل کشش این عماری زرنگار شد میا صدیق و ملا زعفران محمل مهد علیا و ستر کبری که آفتاب سایه
پرور حفظ اللهی و دره نامسفتهٔ درج دودمان شاهی بودند با خواجه سرای لسرای حرمت رسانیدند
و باره فرستنده اشرف را مطمئن ساخته باور نداما سید ال که از روز پیش باره ی همایون آمده از خلاصی
لرج و ولد و شهربانان خود که در ارک قزوین محصور بودند آگاهی یافته اما نشنید اشرف را اطلاعت کرداده
در اهل حرم بردن دو نفر شاهزاده الکتفا کرده ابراهیم و اسمعیل ولدان محمود را با سه نفر از اولاد و بنی اعمام
و سیزده نفر از اناث که زنان و دختران و همشیرهای محمود و پیرو دیس بودند رخصت بردن یافته در
شیراز گذاشته خواجه دیو صورتی را بتقبل آن جمع پرستش تعیین و خود تکاور گریز بجانب شیراز انگیزد و
و خواجه مزبور همان قدر فرصت یافته بود که دو نفر از زوجات که یکی خواهر محمود بود بقتل رسانیده آنهم اعضا
مادر محمود را از زخم منکر زده نیم جان کرده بود که بعد از دخول لشکر ظفر پناه او نیز جان بقابض ارواح داد
هنوز میا صدیق و ملا زعفران با اشرف نه پیوسته بودند که اشرف از غلبه اضطراب راه مسکه ضبط فرار گرد
فرار دشتراولان موکب نصرت شعار از سپاهی و کرد لشکر افغان تو نفس بیمعنی کرده برای رجار کده ت
خدیو کامکار رجعی آمدند که در عرض راه میا صدیق و ملا زعفران و چهار و پنج سرا با ده و پانزده نفر از افاغنه
رفقای ایشان را باز گردانیده آورده بودند حضرت ظل اللهی ایشان را امر حفظ ساخته فرمودند که چون باختیار
خود باین درگاه آمده بودند نگاه داشتن ایشان در کمین مروت و شیوع فتوت جایز نیست هرگاه در جنگ
دستگیر میشدند بمقتضای وقت عمل میشد بعد از مرخصی ایشان با فوجی از نصرت نشان بتعاقب اشرف
پرداختند تا نزدیکی پلی که در سه فرسخی شیراز واقعست رسیدند چون از شدت ایلغار اسب
غازیان از تک و پو مانده بود از رفتار مانده بشب تیره بر سر دست آمده بود بانتظار رسیدن عقب لشکر عنان
باز کشیده در نیم فرسخی پل منزل گردید از اتفاقات با هشت نفر از قراولان کرده فراجور که مقدمة الجیش
ساخته در موکب نصرت کمین همه جا در پیش بودند و از سر پل عقب افغان رسیده اول از زرد خانه
عبرو پسر محمد خان مشهور بمیا جوکه پرورش محمود و اشرف در میان ایشان صاحب عزت و شرف بود
با جمعی از سرداران و سرکردگان افغان که محافظت راه و ضبط سر پل را در ذمه خود گرفته بودند قراول ما را
بجنگ مشغول ساخت که افاغنه بخاطر جمعی از پل بگذرند با وجود آن افاغنه از بیم جان متهاجم و جمعی از

غله

غلهٔ خوف در آب غرق گشته متاع هستی را بباد فنا داده قریب سه هزار نفر از اطفال خورد سال و شیرخواره
بالسیاری از زنان در آن ظلمت لیل که روز نامه یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه بود خود را
باب انداخته سالک مسالک این المفر گردیدند قراولان سر بر زنده و اخر منه بسیاری بدست آوردند
و از جمله مقتولین میا جو بود که بعد از آنکه در عقب کشتگان بسوی دیار نیستی روان گردید و از فرقه افاغنه
میا صدیق و ملا زعفران بودند که دست اجل باز برفقای ایشان زده اسیر قراولان دلاوران گردانید
هرچند که مامورین خدمت شایسته کردند اما غفلت عظمی کردند که حضرت ظل اللهی را در اوقات این
واقعه خبر دار نساختند همانا در اجل بعضی از آن طایفه تاخیری و در انتقام قهاری زودی دیری مقدر
بوده در حینی که بسیاری از آن طایفه از پل گذشته بودند آنحضرت با لشکر جهان آشوب چون سیل
بلا امان بر سر پل رسیده چشمهای سر کرده اکراد را عبرة للناظرین باشاره انگشت خنجر خونریز از حدقه
برآورده سر کرده فتنه را بقطع گوش گوشمال دادند کس برای جمع کردن اسرا و اطفال تعیین و خود
با فوجی از جیش منصور بتعاقب آنگروه ایلغار داشته فرسخ راه طی کرده چون افاغنه بتعجیل گذشته بودند
ما بین شیراز عطف عنان فرموده در آن قیام قضا انجام باطراف ممالک اصدار یافت که از هر راه که آن
طایفه اراده عبور نمایند سر راه بر ایشان بگیرند و از آنجا اولاد و همشیرها و زن محمود و اشرف را از راه
کرمان روانهٔ ارض اقدس و میا صدیق و ملا زعفران و باقی گرفتاران افغان را با منسوبان و اسرای
خاندان خاقان مغفور که در شیراز فرصت بیرون بردن نیافته بودند روانهٔ اصفهان ساخته و از
معجزه کار دیده دید خدیو بیهمال که صراف نقود شناسایی و معیار حقیقت سنج دار الضرب بینایی بود دانسته است
آنکه در حین روانه کردن گرفتاران بزبان الهام بیان بمستحفظان فرمودند که ملا زعفران را حاجب محافظت
نمایند که خود را زنده باصفهان بحرم رسانید بمدلول ارباب الدول ملهمون صورت وقوع یافته در سر
پل رود خانه لنجی که محبوسین مقربین بالا صفا دچار گردیدند ملا زعفران برای رفع ذل خاکساری
روی خود را بسکرز زیاد و با آب انداخته آتش بر کشتی حیات را ... وتیقه را مستحصلان باصفهان
رسانیده در میدان نقش جهان بکز ... مال شاه و دلاجان نقش هستی ایشان را از صفحه جهان سترد
از علامات اقبال انیکه منتهج اندیشه مهد بر جهانگیری حسنه بیهمال فال می زد در ایام توقف در آن

بلده میمنت نشان روزی که در هنگام سواری عبور و مرور که آفتاب اشراق تکیه گاه لسان الغیب خواجه
حافظ شیرازی اتفاق افتاد در سر مزار رسیده آمد کار بدیوان آن عندلیب خوش لقا تفأل کردند
این غزل آمد نظم شد دلکه از همه دلبران ستاند باج چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج ز چشم مست
تو برفته خون ترکستان بچین زلف تو ماچین و هند داده خراج دهان شهد تو داده رواج آب خضر بقا
لب چو نوش تو برده رونق مصر رواج بسی روان که بدر آتش دیده قبضه او را بازاره بقرب که شاه چراغ
در مجاورت فرمودند و از صادرات ایام توقف آنکه چون همیشه از مبادی حالت علیه گورکانیه
و صفویه ما بین اساس دوستی مستحکم بوده و در ایام فترت ایران نیز که رومی و روس و هر طایفه مصدر
مخالفت و کم فرصتی شدند از جانب آن دولت علیه بود امری که مخالف وفاق بوده باشد
بظهور نرسیده بود علیمردان خان شاملو را برای تبلیغ خبر فتح اصفهان بسفارت تعیین و روانه هندوستان
و در ضمن آن مطلب اعلام کردند که از آنجا که درین مدت افاغنه قندهار نسبت به دولت والا
مخالفت ظاهر و باعث فسادهای متواتر گردیده اند و تسخیر قندهار پیشنهاد خاطر میباشد از طرف کابل
جمعی سد راه فرار و عبور آن جماعت مأمور کردند و بعد از چندی که شهر شیراز از قدم همایون رشک
نگارستان چین بود [illegible] و انتظام امور مملکت می پرداختند تا موسم زمستان انقضا یافته خورشید
جهان تاب از پس پرده سحاب آشکار شده آفتاب عیش بهار از سمت خانه حوت با ایوان حمل خرامید چون
قلع ماده دشمن شد و فتح فارس تقریر شده و حال خصم ابتر سیاه گردید هر چند که عزیمت خراسان در خاطر
اقدس تصمیم داشت اما از سمت کرمان بر می گشتند بیابان بود و در راه جمل را چندان غله و ذخیره که کفایت
اهل اردو کند در جزئی حکمت موجود نبود لاکن از راه اصفهان متوجه مقصد می گشتند بسبب ظهور تطاول
افغان و عبور و مرور کوکبه نصرت نشان احتمال وقوع تحمیل [illegible] از آنجا مراجعت و ایمنی را مصلحت ندیده
آنحضرت بر این آفت و از دولت علیه عثمانیه نیز جواب صریحی در باب ولایات آذربایجان و همدان و
کرمانشاهان برضاقلی خان ایلچی داده نمیشد و بجهت هم شهر شوال المعظم عزم استرداد ممالک عراق
و آذربایجان متوجه سمت نهاوند و همدان بوده و از راه دشت ارژنه و کازرون روان گشتند و در آخر
ماه مزبور در تنگ [illegible] اعمال ترکستان [illegible] اوقات غنودن شان گردید در بیان وقایع ابتدای

سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و چهار هجری در بیست و نهم شهر شعبان المعظم خسرو کواکب حشم اعنی نیر اعظم
از بهار خانه حوت بگلستان حمل علم افراخت و از دیوان قضا خطه امکان منشور والیگری عرصه خاک بقلم سبز
و خط ریحان بنام نامی سلطان نامیه اصدار یافت سرو صاحب لوای و گلبن از غنچه و گل صاحب جقه
و افسر گردید و جنود قوای ربیعی رویان که فرصت دی را که ریشه تصرف در سرزمین چمن دوانیده بودند
از چمن دوانیده ممالک گلزار را از دست تنگیریان فتنه جوی حوادث رهانید لشکر زمستان که در دیار گلستان
آغاز فتنه گری میکردند از بیم وصول موکب سلطان ربیع رخت عزیمت بسر منزل هزیمت کشیدند و جنود فساد
انگیز سرگرم غارت گلشن بودند از سطوت شوکت نوروزی آواره در بادیه عدم گردیدند و ارض اقدس گلزار
افسر فریدونی و فروردین بانواع ریاحین تزئین و ایلات که بهار سلاله و گل و حشم صحرانشین ریحان
و سنبل الفرمان قهرمان بهار در اطراف دشت و ساحت گلگشت دسته دسته یورت و مکان
معین گشت و اسباب بلبل و سرور در بزم چمن مهیا شده بشیر غنچه در استقبال باغ در آغوش گلبن
آرمیده و سرو سهی بالای نیلوفر ازدواج و عروس باغ از نوید بهجت و مسرت مزید و انتظام گل زوج
ابتهاج یافت جشن نوروزی در آنجا فروغ یافته تمامی رؤسای سپاه و عظمای ایلات که در رکاب
نصرت انتساب بودند خلعتهای فاخره پوشش آراسته مانند غنچه مشت و جیب را پر از زر نوروزی
کرده [illegible] بوته دار رنگین قامت خویش بر آراسته سه روز آن عرصه دلفروز مستقر رایات فیروزی نشسته
از آنجا روانه بهبهان و در راه [illegible] جزیره و مشایخ اعراب و [illegible] رؤسای آن
ممالک ادراک سعادت تقبیل رکاب نصرت انتساب [illegible] ممالک نیز از
جانب شاه جهان وارد و در اینجا فتح شیراز افسر مکلل بگوهر برای آنحضرت و سیصد دست خلعت
برای رؤسای سپاه آورده خبر رسانید که حضرت شاهی مهد علیا را که اشرف بر سلطنت [illegible]
و ملا رضوان از شیراز بزرگان فرستاده بود مخصوص [illegible] و چون شاه والا جاه
در ایام توقف خراسان همشیره شاهزاده رضاقلی میرزا نوید مصاهرت [illegible] و درین صورت که معز
الممالک وارد [illegible] را باتفاق میرزا ابوالقاسم کاشی که در رکاب بود روانه دربار شاهی
دار حریم سلطنت [illegible] ازدواج [illegible] از بنات مکرمات خاقان مغفور را بجهت شاهزاده رضاقلی میرزا خواستند

شده پیغام دادند که چون غازیان را حق آسایی درین حالت است هرگاه خراسان را از ممالک سلطنت
منضم و احیا را آن بان طرف محول و مرجع گردد هر آینه خراسان سد سدیدی مابین دشمن و ممالک
شاهی خواهد بود پس کوکبه اقبال از راه مهر بر جهت دیزفول پرتو وصول انداخته از آنجا وارد شوشتر
و ایالت آن ولایت را با بو القسم خان خویش محمد علی خان قولار آقاسی مرجوع فرمودند چون بند
خانه شوشتر که از بناهای شاپور ذوالاکتاف است از سیلاب مرور دهور انقصور یافته بود و اهتمام
والا که در بنای شکسته رسیده مرمت آن پرداخته معماران مهندس پیشه و کارآگاهان درست اندیشه
بر سر کار آن تعیین و اخراجات آن از خزانه عامره مقرر فرمودند چون از طایفه عرب ترکتازی سپاه
عجم وقوع یافته شلخ ایشان ترا کاینده روانه خراسان و والی حویزه را رخصت انصراف داد از آنجا عازم
دزفول و بعد از ورود موکب والا بآنجا محمد علی خان بلوچ از طرف اشرف افغان بایلچیگری رفته
بود در همدان استیصال حالت افغان را شنیده ناچار و لابد به عسکر فیروزی اثر خدیو فرخ سیر گشته نامه
و ترشیحات که از جانب سلطان احمد خان خوندگار روم و اعیان آن دولت آورده بود بنظر انور
رسانیده چون از در بند کوه در آمده بود بعنایت خاص ارجمند با یالت کوهگیلویه سربلند گردید و بعلت
آنکه رودخانه دزفول طغیان داشت بفرمان والا کلکها ترتیب یافته بدستیاری سپاه حاذق دلیر دستی
آب بازان جنود مسعود از آن رود در چند روز بدار کلک مانند فوج نجوم از زورق نیل فلک گذشته
و در عرض راه از ایلات کوهگیلویه و الوار و بختیاری و فیلی و اعراب حویزه و باقی طوایف هر جا که مفسد
و مخالف بوده به سیاست منسوب و حکام بهمگی ولایات منصوب در ورود خیابان دختر آیام
فیلا وارد یزدجرد شد و در قصبه یزدجرد حسنعلی خان زنگنه که بسرداری حدود فراهان مأمور بود
برحسب حکم والا با پنج و شش هزار کس از متجنده وارد اردوی نصرت نشان و به ایالت کرمانشاهان
بر افراز گشته از راه لرستان فیلی مأمور تسخیر کرمانشاهان و عازم آن سمت با استعداد شایان گردید
در همان منزل حسنعلی بیک معیر الممالک و میرزا ابوالقسم کاشی از خدمت شاه جمجاه برگشته عهدنامه
والیگری خراسان را رسانیدند مشعر بر اینکه جمیع ممالک خراسان از قندهار را ابا جل کرده راس الحد
عراق و خراسان است بضمیمه مازندران و یزد و کرمان و سیستان متعلق به دولت نادریه باشد هرچند

که همه

که همت سرشار آنحضرت از حقه و قسر سرگران و طمع بنیابت از قبول اسم سلطنت و والیگری سرگران آمد تکلیف
غازیان و دلجوی خاطر اهل خراسان که جوهر شمشیر شان را بالعرض ناصر اید دولت خدا داد و تقویت بخش این شرع
قوی بنا میدانستند رضا داده در ولایت مزبوره سکه بنام نامی سلطان اقلیم ولایت طوس علی بن موسی
الرضا علیه التحیة و الثنا ساختند **در بیان آغاز جهانگیری خدیو سربلند با رومیه و فتح نهاوند** چون بعد از ورود به یزدجرد
از جانب صادق خان شاملو ایلچی روم خبر رسید که اعیان دولت عثمانیه بنا را بر تعلل گذاشته جواب
صریحی که افاده مدعا کند نمیدهند و نیز کلانتر نهاوند بعرض خدیو ارجمند رسانید که رومیه آغاز تاخت و تاز
و دست تطاول بجانب عجزه دراز کرده اند حضرت ظل اللهی توکل بایزد کارساز کرده بر آن سر استخلاص کار کرده
در اول شب با یکه تازان جلادت شعار بر مراکب صبا رفتار سوار و بر سم شبای ده فرسخ راه ایلغار کرده
در هنگام طلیعه فجر که لشکر ترکستان بسپهسالاری خدیو خاورستان خورشید بسپاه سپاهی شب تاختن آورده همچه
بر علم ظفر پرچم با طلیعه اختر صبحگاهی توام آشکار گشته رومیان وقتی از خواب غفلت بیدار شدند که اجل را
بر سر بالین و سپاه بلا را در کمین دیدند عثمان پاشا نامی که سردار رومیه نهاوند بود همینکه اهل ایران را
مغلوب و زبون خویش دیده بهمان خیال عرصه قتال آراسته بعد از اشتعال نایره گیرودار شکست یافته
و بجانب همدان روی برتافته قریب هزار نفر ینگی چری از آنگروه با چند نفر پاشایان و رؤسای ینگی چری و اکراد
که در عسکر مزبور بودند عرضه شمشیر و جمعی کثیر زنده و دستگیر گشته اموال و غنایم بیشمار بدست دلا
وران نصرت شعار آمده ساحت آن ولایت از وجود رومیه تخلیه یافت **در بیان فتح همدان و کرمانشاهان بعون**
حضرت منّان بعد از آنکه نهاوند بحیطه تصرف دولت ابد پیوند در آمد بمسامع اقبال رسید که
تیمور پاشای حاکم وان و خالد پاشای ولد سلیمان بابان که از دولت عثمانیه حاکم سنجق بود با چند
نفر پاشایان عظیم الشان و جمعیت فراوان قریب سی هزار کس از ترک و کرکان گذشته بعزم جنگ وارد ملایر
گشتند حضرت ظل اللهی که همیشه این قسم بشارات را از عطیات ایزدی میشمارند الغرض بهمعنان ظفر و هم رکاب
توفیق خداوندگار شقه گشای اعلام نصرت بر در گشته در صحرای ملایر که مکان سطح پهناوری بود سپاهی عسکر
رومیه نمودار شد خدیو بیهمال موافق ضابطه قانونی که در اکثر معارک داشت سپاه منصور را دسته دسته
برقرار کرده قول را بوجود میمنت نمود از آنسو رومیه نیز جمعیت خود را به چهار قسم انقسام داده و پای

جلادت پیشه‌گان رایت افراز آتش حرب دیکار گشتند چون رود آب در میان فاصله بود از دو طرف تفنگ
آتش افشان آهنگ سرد و گرم سر دو شعله از برق خرمن سوز جان دلیران جلادت مملو گشته همین که
بازار گیر و دار گرم از آتش حرب و تفنگ گردید دلیران میمنه میمنت قرین از آب گذشته باشاره والاجاه بسیر رومیه
تاخته و تیغ کین از میان آخته تا یک ساعت شمشیر جنگ بکار بردند و موی جوانان از خون دلیران صورت پیران
خضاب گرفته و نهال پیکر دلیران از شکفتن شکوفه‌های جراحت گل صد برگ گلشن مصاف گردید و سرو
قامت دلاوران از خارهای تیر دستان و گلهای جراحت گلبن گل سوری گردید بنوعی بهادران جانفشان
یک بیک در آویخته بودند که علمدار رومیه بضرب دست دلیران از پای در آمده علم نزدیک رکاب اقدس سرنگون
و لشکر رومیه را پای ثبات و قرار از جا بیرون شده تمامی مایعرف از [illegible] و اسب و اسباب خود را
ریخته بجانب کوه که در چنین اوقات پناه عافیت گریزگاه امان دشت و پا کم کردگان است گریخته بهادران
خراسان که کوه و بیابان و بحر و بر در پیش شبدیز عنان صرصر جولان شان یکسان است سنگلاخ آن
وادی پر نشیب و فراز را خار را دو حریر چین و طراز پنداشته تا توی سرکان و حوالی همدان تعاقب ایشان
مرکب دلیری برانگیخته چون اسبان رومیه در اصطبل فربهی بکز دو خواب [illegible] و مراکب برق تک دلاوران
همراه [illegible] صرصر نژاد بودند بانجهت اکثر رومیه در کام نخستین اسیر دلاوران ظفر قرین گشته فوجی عظیم عرضه
شمشیر آبدار و فوجی دیگر با پاشای [illegible] و چند نفر از پاشایان معتبر زنده گرفتار گشته غنایم بسیار
و اسبان قوی الجثه بادرفتار بحوزه اکتساب درآمده پس توی سرکان بنزول کوکبه نصرت اقتران گشته
بهادران لشکر زنده و سر و اجری‌ها را فوج فوج عرصه پیشگاه نظر ساخته مورد جوایز و عطایا گردیدند و روز دیگر
که موکب جهانگشای بر جناح حرکت بود بعرض والا رسید که عبدالرحمن پاشای حاکم همدان سرمایه زندگانی
مغتنم خود دانسته با عساکر رومیه سپاهی و جریده بیرون رفته و موکب فیروزی نشان از توی سرکان
وارد همدان گشته جمیع اثاثه و توپخانه و قورخانه رومیه را که در شهر مانده بود بحیطه ضبط درآوردند و ده هزار
نفر متجاوز اسیر که رومیه از ولایات عراق و آذربایجان بدست آورده درین وقت فرصت بیرون
بردن نیافته بودند خلاصی یافته خدیو جهانگیر از نای سلیم النفس تعیین نموده همه را جمع و جهات و دام غنیمت
ایشانرا از آلایش لوث بیگانگان از دست تصرف متخذه جابشان کرده مرخص ساختند که روانه اوطان

که

خود شوند اما عبدالرحمن پاشا بعد از تخلیه شهر از بیم آفت و فرط مخافت از همدان تا سنندج که بیست و شش فرسخ راه است
در یکشب طی کرده از همان راه نزد احمد پاشای والی بغداد شتافته اکراد اردلان در حین عبور سر راه بر او
و عسکر رومیه گرفته پانصد نفر سر و زنده از ایشان بدست آورده بودند که رؤس مقتولین با گرفتاران در
همدان ملحوظ نظر عالیکان دربار عظمت مدار گردید رومیه سنندج نیز از ملاحظه اینحال ترک سنندج کرده
در آن بوم و بر تحاشی جستند و بعد از پنج یوم که رکاب عز و احتشام در همدان مقام داشت خبر رسید که حسینقلی خان
زنگنه حاکم کرمانشاهان که از بروجرد بتسخیر کرمانشاهان مأمور شده بود توضیح انتقال آنکه حسینقلی خان از
سمت کوهستان قبل به جا از خلاف جاده عازم کرمانشاهان و در ره در هستی قلعه حسن پاشا نامی که حاکم
آنجا بود با عسکر رومیه بمقابله پرداخته و حسینقلی خان فایق آمده جمعی را از زنگنه و کلهر را به عدم سپردند بتجرد وصول
این خبر بمسامع آنحضرت لوای توجه بجانب کرمانشاهان برافراختند و از دلیران عرصه دغا برسم
منقلای یکمنزل پیشتر از موکب همایون روانه ساختند حسن پاشا بمجرد شنیدن آوازه نهضت رایت
منصور توپخانه و قورخانه و اسباب خود را ریخته بجانب بغداد گریخته حسینقلی خان بدون نزاع و ممانعه
قلعه را بحیطه تصرف درآورده چون مشیت کارآفرینی آن مکنون ضمیر خورشید لمعان بود بعد از استماع
این خبر از اسدآباد همدان صرف عنان عزیمت کرده کسی فرستاده اند که در کرمانشاهان بنای قلعه
جدیدی گذاشته از جماعت زنگنه و کلهر جوانان کارآمد ملازم نموده و کار ولایت را منتظم ساخته شهر
و قلعه قدیم را خراب بسازند و نیز سابق امر والا نفاذ پیوسته بود حاکم بختیاری جمعیت خانوار از معارف
بختیاری را که جابجا [illegible] در حوالی اصفهان جا و مسکن دهند و درین اوقات که آن طایفه موکب والا را
[illegible] دیدند باستحکام جا و مکان مغرور گشته از راه نادانی در دادن خانوار نافرمانی کرده اند پس حکم
والا صادر شد که هزار نفر از آنجماعت را که در معسکر ظفر اثر سالک طریق خدمتگذاری بودند از اسب
و یراق عاری و بعضی [illegible] که سرکرده راه فرمان برداری بودند مقید ساخته به محمد سلطان
حاکم آنجا سپردند که بعد از اخذ مبلغی ترجمان [illegible] حرمت خانوار را از رؤسای آنجماعت بالکلی
[illegible] نقل نمایند و نیز چون طایفه [illegible] در نهضت با افاغنه اتفاق ورزیده لازمه شرارت و اسیر
و نهب و غارت بظهور رسانیده بودند بعد از تسخیر همدان برای تنبیه آن طایفه جمعی مأمور شده قلع قلاع

آنطایفه بر وصیت بلیغ بعمل آمده و در حین حرکت از خراسان فوجی از ترکمانیهٔ کوکلان ملتزم رکاب نصرت نشان
بود از آنجا که هرگز آنطایفه بمتابعت سیاق و تحمل اسفار شاق از زره خودسری گردن نمی‌نهادند و درین
سفر حکم نافذ الارکان و پاس شدید الباس حضرت ظل اللهی ایشان را خواهی نخواهی بزیر این بار گران کشید
جمعی از ایشان بجانب دشت روانه گردیده فرار کردند هر چند که وجود عدم آنطایفه غدار در جنب لشکر فیروز
در شمار امری بود خارج از دایرهٔ اعتبار لیکن چون تهاون جزئیات مورث فساد کلیات میگردد صدور
این حرکت از ایشان بر خاطر خطیر آنحضرت گران آمده طوفان نام قاجار را با فوجی بمفاد و ارسلنا علیهم الطوفان
وهم ظالمون دربارهٔ آنگروه بوقوع پیوست و متعاقب آن باقرخان بختیاری را روانه ساختند که رفته چهار
هزار نفر از بلوکات حوالی استراباد جمع منتظم نموده هر وقت که از ترکمانیهٔ دشت با قاعدهٔ هرات نامربوطی ظهور
رسد با مرو بتصواب ظهیر الدوله ابراهیم خان مراسم خدمتگذاری تقدیم رسانند پس مدتی که ما
آن ولایت را محل اقامت موکب نصرت علامت ساخته بضبط و ربط امور و نظام و ترتیب سپاه منصور
پرداختند و کارهای آنجا را انجام دادند در بیان نهضت رایت فتح آیت بجانب تبریز عشرت انگیز و حصول
خبر قتل اشرف تباه کار بعد از آنکه از انتظام مهام همدان و کرمانشاهان فراغ میسر شد هوس تسخیر تبریز
در خاطر اقدس شوق انگیز گشته مستقبل حال را از دیوان لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی تفأل نمودند
این غزل آمد نظم اگر چه باده فرح بخش و باد گل بیز است ببانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است عراق
و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است در غرهٔ شهر محرم الحرام سنه هزار
و یکصد و چهل و سه مطابق … ئیل رایت گیتی گشا از همدان بعزم تسخیر آذربایجان وارد و سنج گشته هم در
آن منزل ملا زعفران نام از جانب حسین ولد میر ویس برادر محمود وارد و عریضهٔ نیازمندانه مشعر بر اظهار اخلاص
و استدعای رخصت اولاد و نسوان محمود که در شیراز گرفتار شده بودند بنظر اقدس رسانیده خبر قتل
اشرف را بدین نمط در دیباچهٔ صحیفهٔ عرض مطلب درج کرده بود که بعد از آنکه آن برگشته روزگار از شیراز مرحله پیمای
وادی فرار شده بود بجانب لار رفته و چون همه جا ارقام قضا فرجام مؤکد در باب منع عبور آنطایفه را
صدور یافته بود اهل قلعهٔ لار در بروی آنجماعت بسته راه مخالفت گشودند ایشان هم از بیم و ترس جان
در جای قرار نگرفته او را هم … سیستان سمت عنان … و مردم قلعه جات … همه جا

بلوچه

بلوچیه مرور و الا در اشارهٔ اقدس جار ممانعت بر سر راه ایشان ریخته بقدر مقدور پای تهور ایشان را
بسنگ مدافعه ناتوان میساختند اشرف چون بسبب قتل محمود از قندهار کناره جو بود از آن راه رهسپر
بیابان آهنگ بلوچستان گردید حسین از … آگاهی یافته با جمعیت کامل از قندهار روانه و در ملکی از اعمال گرمسیر
گشته آقا ابراهیم نام خود را غلام با جمعی بطلب او تعیین نمود ابراهیم تفحص بسیار کرده متعاقب او
ایلغار و شب در سیاهی ظلمت بر دو کوه که در سمت سفلای شوراپک واقع و نزول اشرف نیز در
جایی اتفاق افتاده بود وارد شده اشرف باز بناچار گریز عنیمت زده بدر میرود و ابراهیم هم تعاقب او می
پردازد تا آنکه با تفنگ تنها ملاقات کرده هنگامی که بوی قبله … رسید خنجر از کمر کشیده بطرف ابراهیم میدود
ابراهیم نیز تیز دستی نموده تفنگ بسینهٔ اشرف پیوسته عقده را گشاد دل تفنگ که گشته بود گشاده دل خود را
مانند تفنگ از غم خالی کرده و از آنجا مخدرهٔ علیا بنات کرامات خاقان مغفور را برداشته بقندهار میبرد
بعد از ورود ملا زعفران جواب حسین بابن نحو شد که بعد از آنکه شاهزاده کلان کرمه را روانه نمایند
اسرای او رخصت خواهد یافت و نیز از وقایع اینکه در ایام توقف رایات همایون در تبریز از قرب … هزار
نفر افاغنه در جزین … بسمت لار فرار کرده فرمان استمالت از موقف اقبال بایشان مرقوم و مقرر شد
بود که از روی اطمینان وارد دربار … کردند آنجماعت حکم مبارک را دست آویز کرده از لار
الی حوالی اصفهان خرج … باقی در هر جا دست می‌بستند … تسلط … خراش … اصفهان
گشته مال ایشان از غارت … بهمین منوال از آنجا گذشته در حوالی ییلاق بختیاری به پیر محمد خان حاکم
جام که محصل آنجماعت بود بر خورده چون فرمان مطاع را که جواز … در دست داشتند و … بازوی …
… در دست داشته پیر محمد خان متعرض ایشان نگشته آنطایفه بخاطر جمع گذشته خود را
بقلعه جات دزفول رسانیدند چون قبل از این جمعی به … سرکشان در جزین تعیین شده بودند
در بنوقت که … خدمت والا شده تا از که فوجی را بجاومت [?] ماموریت قلع و قمع محصورین
روانه ساختند در بیان محاربهٔ باروتیه و فتح دمدم و مراغه و تبریز بتاییدات جناب رب العزه در حینی که صفا
خانهٔ افشار مرکز دایرهٔ اقبال شد خبر رسید که تیمور پاشا حاکم وان و علی رضا پاشا حاکم مراغه باتفاق
پاشایان آنجا … در قلعهٔ میان … که مابین مقدم [?] و دمدم واقع است جمعیت عظمی منعقد ساخته

بتاخت و تاز ولایات اکراد و استقلال دارند خدیو کامکار بابا داغوق را در همان مکان گذاشته بطرف عجم با
جلادت سوار رو با دلیران خونخوار ایلغار رو نهاده دو فرسخ راه طی کرده هنگام ظهر بر رود کوکبه مسعود بکنار رود جغا
جغاتی که آرامگاه تیمور پاشا عسکر رومیه بود واقع شد از آن طرف رومیه از وصول لشکر منصور مطلع گشته به تسویه
الوف و تسویه صفوف پرداخته و متهورانه پیش آمده بیدقهای گلگون افراخته همینکه ازین سو الویه ظفر نهضت
یافته گرد سپاه خونخوار بچشم ایشان در آمد پای ثبات و قرار ایشان از جا بدر رفته بدون تلاقی و تلاش سر
عطف عنان بجانب مراغه کردند و دلیران ظفر نشان نه فرسخ ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر از ایشان قتیل و
فوجی از معتبرین ایشان زنده و دستگیر شدند توپخانه و اسباب رومیه بدست آمده ولایت دهدم و ساوج
بلاغ مکری و مراغه و دهخوارقان جمیع ممالک محروسه گردید روز دیگر اغوق و بنه اردوی معسکر ظفر اثر پیوسته
عساکر منصوره بسرور زنده و احشامی را که از نظر همایون گذرانیدند مشمول عطایا گشته بعد از دو روز که رحلت
مراغه مخیم اردوی اعلی بود بعرض اقدس رسید که جمعی از رومیه لشکر کرده تیمور پاشا بدهخوارقان ده فرسخی
مراغه برسم قراول آمده‌اند موکب ظفر قرین عازم آنجا گشته رومیه بمحض ظهور اشعه ماهچه لوای جهانتاب
لیست فرار عنان تافته گشته بعد از طی یکفرسخ مسافت گرد عظیمی که آثار قلعه رومیه بر دارد دانه کوه برخاست
که در حالی تبریز و بعضی ارتفاع یافت حضرت ظل اللهی توپخانه را با جمعی از تفنگچیان در آنجا گذاشته خود با
جزار و دلیران تیره گذار بعزم آنکه راه گریز برآنکرده گیرند از راهیکه بمقصد اقرب بود دستیابان گشته معلوم
شد که گرد سپاهی دو فوج است که یکی از سمت تبریز و یکی دو فرسخی تبریز نمایان میباشد پس آنحضرت
فوجی از دلیران گزین را بتعاقب فوج پیش تعیین و خود با بقیه سواران و تفنگچیان پیاده متوجه فوج آخر شدند
مقارن آن قراولان خبر رسانیدند که در فوج اول مصطفی پاشا حاکم تبریز و ینگچری آقاسی و تیمور پاشا
و سایر پاشایان است که در اول شب از تبریز حرکت کرده و رخت گریز بسته از راه صوفیان عازم فرار اند
و گردنانی از بقیه عسکر روست که بقدر سی هزار کس از تبریز جمعیت داشته بعد از فرار پاشایان ایشان
نیز متعاقب سر خود گرفته میروند دلاوران که دنباله رو کاروان پیش بودند بسبک عنانی بادپایان
برق جولان خود را بآن فوج رسانیده جمعی از ایشان را طعمه شمشیر خون فشان ساختند و شیر دلانی
که در ظل رایت آن دلاور پیکر خلف دو چنگال طمع بگردن فوج دوم تیز کرده بودند بدستور مانکرده نزدیک

شده

شده بمحض تقارب فئتین آن طایفه تمام زنان و نسوان خود را و اسرای آذربایجان که همراه داشتند از بیم جان
خود را بدامنه کوه خواجه مرجان که در ده فرسخی تبریز است کشیده دلیران ظفر قرین نیز اطراف ایشان را فرو گرفته
کار قشون بیشه و ستان تبریز را پاس جگرگداز تقاب انتقام ایشان را از راه انقلی و تب زار گشته دامن کوه خواجه
مرجان را از تیغ الماس فام لعل گون ساختند سوای مقتولین که عدد ایشان فزون از حوصله قیاس و تخمین
بود سه هزار تن زنده با زنان حرمسرا و اسرای بیک منظور و غنایم موفور و اسباب ما حضر بتصرف در آمده عدد در
از آنکرده گوی سر خود را بچوگان دست از میدان هلاکت و تنونیش بدر بردند هنگام شام که خسرو جهانگیر مهر
تیغ رخشان شعاع را در غلاف وارمو که سپهر ترک مصاف کرده قریه سهلان که در آن نواحی در نخست
خوابگاه چون سهیل جبین و مقر کوکبه ظفر قرین گشته توپچیان زحل هیبت و تفنگچیان مریخ صلابت بجمع آوری
اسرا فرمان یافته هکار را معتمدان سپردند که در شهر تبریز باطلاع اعیان محکمه شرع انور باولیای ایشان
رسانیده بگذارند که از مردم چشم بیگانه باطلاع نظر دست درازی بذیل عفاف ایشان واقع نشود پس روز
دیگر که تیمت و هم شهر محرم بود لوای جهانگشای بسمت تبریز نوبخت گشت از مؤیدات اقبال آنکه رستم
پاشا نامی که از دولت عثمانیه حاکم مشترد بود با فوجی باعانت مصطفی پاشا حاکم تبریز عازم و در
همانشب چند نفر برای ایصال خبر روانه تبریز ساخته چون تبریزیان هنوز سلب لباس رومیه از خود
نکرده بودند با طوایف سپاهیان مخلوط و تمیز تبریزی از رومی متعذر بود لشکریان ایشان را تصور مردم تبریز
کرده متعرض نشدند ایشان هم بسلامت از شهر فرار و رستم پاشا را ازین واقعه خبردار ساخته درحینی که
پاشای مذکور بار برکاب گریز بسته بود عساکر نصرت قرین در خارج تبریز با او دچار او را با جمعیتی که
داشته گرفته بخدمت خدیو کامکار آوردند و از گرفتاران رومیه آنچه پاشایان و معتبرین بودند بعلاوه
جان بخشی مورد احسان گشته رخصت انصراف و مرور بقیه اسرا را عزاده توپخانه مأمور فرمودند
و از آنجا توپهای کوه بنیان و مدافع اژدر دمان آتش فشان را که در محاربات بدست آمده بود در دار
ارض اقدس ساخته و با ابراهیم پاشای وزیر اعظم توسط گرفتاران بمقامات دوستانه مؤکد از
مراتب صلح و صلاح فرستادند مقارن آن خبر خلع سلطنت سلطان احمد خان خونکار روم
و جلوس سلطان محمود خان برادرش و قتل ابراهیم پاشای سر عسکر وزیر اعظم والا رسید توضیح این

مقال آنکه در وقتی که تبریز و همدان در تصرف مصطفی پاشای سرعسکر و عبدالرحمن پاشا بوده تمامی قرا و مزارع و دکاکین
و قیصریه‌های آن دو ولایت از دولت عثمانیه بسمت کدخدایی که باصطلاح رومیه عبارت از دیوانباشی باشد قرار یافت
و ثانیاً ایالت پاشایان بدستیاری طایفهٔ ینگچری و صاحبان اوجاق آنها را باذن و فرمان قیصری بالتجاهت تملیک
و مبایعه کرده قیمت آنرا که مبلغهای خطیر میشد گرفته صرف عسکر کرده بودند و بعد از تسخیر اصفهان که رضاقلی خان
شاملو از جانب آنحضرت بطلب ولایات بسفارت مامور و وارد اسلامبول شده و سلطان احمد خان
و ابراهیم پاشای وزیر اعظم بنابر انتشار آوازهٔ موکب ظل اللهی راضی بقبول مصالحه و رد نمودن ولایات
گشته طایفهٔ ینگچری و رؤسای اوجاق که ریشهٔ تصرف در گل زمین ولایات محکم کرده بودند بنوعیکه
از دهرهٔ تیغ بیدریغ نهال توقع از آن سرزمین بر نمیکندند بدعوا برخواسته گفتند که در یکجا ولایت را تمامی
فروشیده یکجا بعجز رد نمائید اگر متعلق بیری هم میبود قبول اینمعنی نمی کردیم چه جای اینکه زر داده خریده‌ایم
الکسر ماخوان و مال و سیرت عجم مباح بود چرا محرک سنوعجم و باعث مفاسد ما این ایام شده
آشوب خوابیده را بیدار و جهان آرمیده را فتنه زار ساختند و اگر مباح بود چرا در انجام استرداد
شده اید در مابین قیل و قال و مانع انجام کار بودند تا آنکه آوازهٔ قلع [illegible] حالت لعانی و غلای
لوای نادری بجانب آذربایجان انتشار یافته بقیة السیف که از نهاوند و همدان رخت بمجرد امان کشیده
بودند متواتر وارد آن حدود و کیفیت حال از رجال ساپره بوم سنوار آذربایجان وارد اسکودار گشته
بعد از ورود دو کرگه قیصری با تلکان بادره نام و لاله که در زمرهٔ اوجاق ینگچری بود با کمانپاکه و استره
بسنلک بنزار رسته تیز کرده تیغ بر روی خلیفهٔ اسلام کشیده و این را اصلاح نامیدند یعنی در اسلامبول
احداث فتنه کرده جمعیتی عظیم در معرکهٔ فساد فراهم آمد پادشاه و وزیر اعظم ناچار برای تسکین نایرهٔ
شر بغل واژون برو تسین عزیمت سفر زده باسلامبول برگشته و چارهٔ جوی دفع آن فتنه گردید چون
کوشش بی اثر بود پادشاه برای استرضای ارباب فساد راضی بقتل و [illegible] نهاد و شده وزیر اعظم را
هلاک نموده خفیتاً بالای عراده انداخته بیرون فرستادند **نظم** چنین است آیین گردنده دهر نه
لطفش بود پایدار و نه قهر نه پرده کس را که آخر نگشت که در مهر زهر است و در کین درشت تا وجه
اینمعنی آن طایفه ترکتازی در حال و رفع هجوم غوغای کرده سلطان احمد خان را خلع و افسر سلطنت را

زیب تارک سلطان محمود خان برادر او ساختند القصه شهر تبریز که در دست رومیان پامال جنود عدوان
شده بود بنیروی سرافرازی فیروز گشته بعد از عزیمت تسخیر نخجوان و ایروان در خاطر خطیر خدیو کشورستان تصمیم
یافته بود که عقاب رایت نصرت اثر در جناح نهضت بال و پر بگشاید که در آن مکان در غرهٔ ماه صفر چاپاری از
جانب شاهزاده رضاقلی میرزا وارد و خبر آمدن افاغنهٔ هرات بسر ارض اقدس و وقایع آنجا را
بعرض مقدس رسانید بسبب انصراف موکب همایون بجانب خراسان گردید **ذکر بیان آمدن افاغنه بر
ارض اقدس و شکست یافتن ابراهیم خان** سابقاً در ذکر وقایع هرات سمت گذارش یافت که
بعد از وقوع محاربه با الله یارخان و افاغنهٔ ابدالی آنحضرت مجدداً ایالت هرات را به الله یارخان افغان
مفوض و مسلم داشته عطف عنان عزیمت فرموده بودند و بعد از نهضت رایات منصور بجانب عراق
و آذربایجان حسین غلجائی که در قندهار استقلال داشت چون دستی ساعد این حالت را دیده سلسله نسبت
که [illegible] فتنهٔ ایران و میر ویس پدر محمود برادر او شده اند بعد از طی این سفر نوبت کار را خواهد بود
با طایفهٔ ابدالی از در سازگاری در آمده ایشان را بمخالفت ترغیب و تحریص و از وسوسهٔ او مؤثر افتاده
هوس تاخت ارض اقدس از ضمیر ایشان سرزد و اما الله یارخان بنابر انتشار اخبار فتوحات متواتره
از روی عاقبت اندیشی دستی بر دل گذاشته پا از جادهٔ پیمان منحرف نمی ساخت باین جهت
جماعت ابدالی ازو برگشته در خود [illegible] بطلب ذوالفقار خان حاکم فراه [illegible] بقصد
خلاف از غلاف برآمده وارد ناحیهٔ هرات و الله یارخان از در ممانعت در آمده فرقه در
میان افغان بهم رسیده سه ماه برین منوال نایرهٔ آشوب و جدال اشتعال داشت تا آنکه ذوالفقار خان
غالب آمده تا در سیم ماه شوال سنه هزار و صد و چهل و دو داخل شهر و الله یارخان با کوچ و اتباع
خود روانهٔ قلعهٔ مار و چاق گردید پس آن طایفهٔ افاغنه از حقوق عنایت حضرت ظل اللهی چشم پوشیده
و در نقض عهد کوشیده ذوالفقار خان را بحکومت اختیار و بعزم تاخت ارض اقدس اعلای لوای
اقتدار کرده الله یارخان نیز کوچ و منسوبان خود را در قلعهٔ مار و چاق گذاشته با موردقلی خان و قلیچ خان
جقتای حاکم سرخس و بعضی از حکام اویماقیه باتفاق در گذشته بر در [illegible] پیشتر از ورود افاغنه وارد
ارض اقدس گردید و از جانب ظهیرالدوله ابراهیم خان شرایط اکرام و مراعات تمام نسبت

بادبعمل آمد از آنجا که ضمیر منیر حضرت ظل اللهی آینه صورت نمای احکام قضا و قدر و مقتضای هوشیار مندی
نادیده و ناشنیده از اسرار ضمایر جهان‌سپر بوده بیقین میدانست که آن فرقه عهدشکن در وقت رفع حاصل
آهنگ تاخت خراسان خواهند کرد بعد از تسخیر اصفهان فوجی از جنود مسعود را از موکب نصرت نشان روانه
خراسان و از همدان نیز چنانچه سبق ذکر یافت باقر خان بغایری را برای جمع آوری سه هزار تفنگچی از جرگه
استراباد و توابع خراسان مقرر داشته که در حین ضرورت بعسکر ابراهیم خان بپیوندد و با ابراهیم خان نیز فرمان
والا امتثال اقتران یافت که غله وافر و ذخیره بیشمار در مشهد مقدس سامان کرده بعد از ورود دشمن
بنا را بقلعه داری گذاشته از معارضه اعراض نماید اتفاقا ذوالفقار خان با شش هزار کس از افاغنه آمده در روضه
خواجه ربیع بار نزول گشوده آغاز تاخت و تاز کردند ابراهیم خان خبر ورود ایشان را عرض نموده با پانزده روز
هر روز نسبت بدیوار قلعه داده کر و فر میکرد تا آنکه در هنگامی که بسنج مقر کوکبه مسعود بود معروض شده
جلال گشته مجددا در باب منع جنگ ایشان تاکیدات بلیغه بعمل آمده اعلام شد که بدستور از
روی حزم و هشیاری مشغول خودداری باشند که انشاءالله تعالی عنقریب رو به تبریز را از آن مملکت بیرون
کرده خود را بآن طایفه که فرصت برسانیم و مقارن وصول این جواب باقر خان نیز با جمعیت تفنگچیان
بیرون وارد ارض اقدس گشته بعد از چند روز با وجود آنکه از اوج سماء احاطه ظل اللهی در باب امر
جدال و قتال مکرر خطاب بابراهیم خان در عرض عز نازل شده بود لیکن کلام و فرموده آنحضرت
مظهر آیات و ما ینطق عن الهوی انگاشته جمعی از همراهان مغرور و تیز عنان توسن طبع عنود سپاه بیمقدار
برداشتن اتفاقا سه روزه مامور ساخته در سمت کوه سنگین با کوکبه از نکبت رایت جنگ افراخته
افاغنه نیز بمحاربه پرداخته در اثنای گیرودار رهاسه خان که سرکرده تفنگچیان پیاده بود در میدان کشته فوجی
از پیادگان او که نوآموز راه و رسم جنگ بودند دل از دست داده روی بر تافتند ابراهیم خان
با چند نفر اسب برانگیخته که ایشان را از راه گریز برگرداند تفنگچیان که در پیش انگاه بستیز آمده تیر را گرم کرده
بودند حرکت او را حمل بر فرار داشته سررشته جنگ از کف دادند و لشکریان نیز عنان خودداری
ضبط نکرده روی بشهرستان هزیمت نهادند و آن روز سواره بسیار از مرکب جسته پیاده
گردیدند و جمعی از پیادگان خود را بچاه و خندق انداخته در ماتم خود لباس آبی پوشیدند ابراهیم خان

در مشهد

از مشهد مقدس گریخت و این واقعه در سیزدهم ماه محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل و سه هجری در سمت صحرای
علمدشت و زرگران مشهد مقدس اتفاق افتاد بعد از ظهور این سانحه جرات انگیز چون ابراهیم خان از
خجالت حالت عرض حضور خدیو کامکار نداشت چون حضرت شاه طهماسب بر زبان جاری میساخت که موافق
عهدنامه انتظام کار عراق و آذربایجان بر ذمه اولیای دولت شاهی است و جانب ما در این مملکت علیحده است
و مدار امور آن کشور بدیشان کاری احتیاج نیست لهذا حضرت ظل اللهی امر خراسان را از اهم و شیرگشان نشست
عهد هرات را لازم داشته تدبیر تدبیر ایشان مصمم گشته محبوب جاه را تسریع اسیری شاهزاده اعلام کردند
که در حصار استوار قلعه داری نشسته بر دیوار قلعه اطمینان داده رخنه در بنیان ثبات و قرار نهند که بنا
برور دلاوران و دلیران نصرت شعار ماند چنانکه از جسنج گنجی فیروز ربیع مهر و ماه شب و روز اسیر جمله
بجای گشته پس بروقت خصم تیره روزگار بر سر سپس بستون یک افشار را با ایالت تبریز و خطات حاجی
دلبر داری آذربایجان سربلند و جمع غنایم و اسباب و ذخایر روسیه که در قلعه تبریز مانده بود صد هزار
تومان بیشتر چند ماه و عنایت و امر والا صادر شد که جمعی از ایلات افشار و مقدم و ترکمانیه را که چاپلو
در تبریز و گنجه و شهرزور و نقوچوان کار برادر سلک ملازمت منسلک ساخته و حکومت هر یک از ولایات
اقتراتی را الجام کاردان تفویض و مقرر فرمودند که ولایات را متعلق بحضرت شاه طهماسب داشته
در ضبط نگذاری آن استان بجان و جان کوشیدند و در آن سفر فرخنده اثر ایلاتی که از فارس و عراق
و آذربایجان کوچانیده و اسب و اولاغ و خرجی داده بخراسان فرستاده بودند و عدت به پنجاه و شصت
هزار خانوار میرسید از آنجمله ده هزار خانوار افشار روز جمله افشار ده هزار خانوار قرقلو بود که نسبت قرابت
بآنحضرت داشتند چون بیاب در ارکان پنج که سبق ذکر یافت یورت قدیم آنحضرت و مسکن طایفه
قرقلو بود و جمعی از آن طایفه کوچیده با امر آنحضرت در ارض اقدس سکنی اختیار نموده عوض ایشان از قرقلو
جدیدی در این باب جا و تتمه افشاریه را در کلات ماوا دادند و چهل و پنجاه هزار خانوار دیگر از ترکمانیه
و اکراد و بختیاری و سایر ایلات متفرقه و طوایف مختلفه بودند که بدستور آنها را اندرک دیده در باب مالک
خراسان بوطن و مسکن داده مکان ییلاق و قشلاق بجهت هر یک معین ساختند

در بیان انصراف موکب ظفر نشان از آذربایجان بجانب خراسان بعزم تنبیه افاغنه

بعد از قبض و ضبط امور و رتق و فتق

کار نزدیک شده خارنه و آغروق را گذاشته با یکه تازان عرصه دغا بجانب خراسان ایلغار کرده بدون
لمحه درنگ وارد قزل اوزن گشته در آنجا چاپار از ارض اقدس وارد و خبر رسانیدند که بعد از وقعه
شکست ابراهیم خان افاغنه گفته بودند که حال مرتکب این کار به مآل شده شمشیر عداوت بر روی این
دولت کشیدیم دست از این کار برداشته بیرون میکند وهنگامی که خدیو کیهان مقام عطف عنان بصوب
مقام انتقام درآید چه جواب خواهیم داد پس لشکر را نگری شرارت و خارز نهاد و فرار و مزارع و خرمنهای
محصول توابع شهر برآورده نوعی نایره بیداد افروخته شد که نزدیک شد که از شراره آتش آن شور و شر
خرمن ماه و دسته سنبله و انبار کهکشان و خوشه پروین در مزرع سپهر چرخ برین در گیرد لهذا جهت سعی بکرد
در حوالی ارض اقدس تنگ عهد ملک کرده مراتع و مزارع را علفه تیغ بیدریغ ساختند و بعد از ظهور این حال
بغی و فساد روانه هرات شدند آنحضرت از استماع این خبر ترک ایلغار کرده در شانزدهم ماه صفر وارد
قزوین و آنچه قشون عراق و فرقه‌های مختلفه بود سوای قشون خراسان تماما را بصحوب محمد خان ترکمان
بخدمت شاه طهماسب فرستادند که در دایره امر و نهی آنحضرت بوده پرگار دار سر بر خط اطاعت
شاه ملک اقتدار گذارند و در آنجا خبر رسید که ابراهیم پاشای وزیر اعظم قبل از مقدمه قتال اسلامبول
محمد ارا نامی را از جانب سلطان احمد خان پادشاه ذیجاه روم برسم سفارت بطلب صلح روانه خدمت
والا نموده مقصود او اینکه باین تقریب احوال و اوضاع حضرت ظل اللهی را ملاحظه و از دایره احوال آنحضرت
مطلع شوند امر والا بوقوع پیوست که محمد ارای مزبور را بعد از ورود بتبریز روانه خراسان نمایند و برگر[illegible]
افاغنه که در دو حزین بودند باروشنای در حزین از در استیمان در آمده بشفاعت [illegible] سلطان خان
که در ایام استیلای اشرف حاکم یزد و بعد از استیصال او در دولت [illegible] عاجز [illegible] آورده بود
جبهه سای آستانه سعادت قرین گشته و سه روز در مکان نزهت آیین متوکل عز و تمکین گشته و بعد از
سه روز از راه طهران وارد دیوان کیقباد و چون ترکمانیه یموت ساکن دشت قپچاق همیشه طریق تمرد و
نفاق مسلوک و ترکمانیه کوکلان که در حدود [illegible] داشتند در تقدیم خدمت و دادن [illegible]
اهمال نموده [illegible] ذکر یافت [illegible] نازل کرده چهار هزار
نفر از دلیران جلادت نشان را از راه بسطام روانه و موکب جهانگشا از راه مازندران نهضت‌گشای

اعلام

اعلام ظفر فرجام و ممهد شده که در روز پانزدهم ربیع الاول موکب والا از تورش میدان چهار دستی
استراباد بر سر یموت و ایشان از دهنه گرایلی بر سر کوکلان چپاول انداز نمایند که تا خبر هر طایفه در یکروز
اتفاق افتاده جماعت خبر یکدیگر نتوانند رسانید پس گوی منصور صبح روز موعود از آب اترک عبور و مکان مشهور
بچیاد و اطراف عقاب بسر بر نگار روی ظفر التزام ساخته در آنجا معلوم شد که آن طایفه بتوسط ترکمانان آغرچه که
در میان ایشان اسکنه دارند از توجه رایات اقبال آگاهی یافته بسمت قبق و جماعت کوکلان بطرف آلی داغ
و [illegible] فرار نموده اند پس معاودت باستراباد کرده فرامین مطاعه مؤکده بعموم سرحدات خراسان نوشتند
که راه معامله با ترکمانیه مقطوع و ایشان را از گرفتن ذخیره ممنوع سازند و در غره ماه ربیع الثانی از آب جرجان
گذشته از کنار دشت و حدود دامنه و سملقان روانه خراسان و وارد محال قراباج من اعمال کرایلی و جمعی
از متمردین و رؤسای کوکلان که از عجز و امان در آمده وارد خدمت آنحضرت و مستدعی عفو تقصیر و متعهد
دادن یورغه مال گشته مسئول آن طایفه قرین قبول و فرمان همایون نافذ شد که خانوار و یورغه مال را
متعاقب روانه خراسان نمایند پس عساکر ظفر توامان را فوج فوج مرخص ساخته که روانه دیار و اوطان
خود گشته و مرتبه دلو بعزم سفر هرات در ارض اقدس حاضر شوند و در آن مکان از جانب الله یار خان
افغان که در ارض اقدس بود عریضه مشعر بر التماس عفو تقصیرات ابراهیم خان بدربار مرحمت نشان
رسیده جواب او برین نهج از کلک عزت اصدار یافت شرح فرمان همایون که بالله یار خان افغان
در باب عفو تقصیر ابراهیم خان قلمی شده آنکه عالیجاه الله یار خان بداند که شرحی که در خصوص اجوی
ابراهیم خان عرض و ارسال نموده بود که چون [illegible] از بطالعی خود شرمنده و از وقوع شکست
که از قضای آسمانی بوده شکسته دل و سرافکنده است من بعد بزبان قلم او را نیاز ارام و لشکر سازی و تجلیت
زده که خود دشمن که ارباب غیرت و حمیت را عذابی بدتر از آن نیست واگذاریم بر آن عالیجاه مخفی و مستور
نخواهد بود که طالبان نام و ننگ را در معارک جنگ کشش و کوشش بقدر امکان در کار است اما بعد از
آنکه چهره شاهد فتح از پس پرده غیب جلوه ظهور نکند بر حسب علامت آن طایفه با قبض و بسط جهان معنی کار
و در تقدیرات آلهی اختیاری ندارد و نخواهد بود زیرا که مضمون صدق لزوم و ما النصر الا من عند الله [illegible] الباب
فتح و ظفر منوط بتاییدات حضرت داور است نه بزور پنجه سعی بشر با وصف اینکه [illegible]

عزت بهره ورند تیر و سنان اعدا سینه سپر میسازند تا لطیفه برداری نیزه خطی لکلک ایشان را قران تن
نمیدهند و تیغ تیز دشمن سرکش را گردن تسلیم می نهند بجولانکاری عصای خامه بدرو ما در زراعی المبارزند
حرف شد را کشنده تر از سیف قاتل و روی ترش را تلخ تر از زهر هلاهل میدانند و بمفاد اینکه فرد در روز رزم
میفکن و نام کز مرگ کاتش گرمی عرق انفعال شست؛ در صدد چنین امری ما دام الحیوة در شکنجه خجالت
و گرفتار قید ملامت بوده ممات را بر حیات ترجیح می شمارند چنانچه اظهر من الشمس است که سپهبد زرین
لوای مهر بعد از آنکه از معرکه سپهر با تیغ کشیده رو بهزیمت میگذارد در رنگ زردی بر زمین فرو میرود و هر دم
که رایت جهانگشای را از مرکز نقطه نصف النهار منحرف میسازد از فرط شرمساری آفتاب عمر خود را
قرین زوال می بیند هر چند که بنا بر معانی مذکوره ملامت بر شکست رایه وارد نمی آید که چرا از دشمن شکست
یافته نمیتوان گفت که چرا شمع آسا اینهمه سرزنش بر خود روا ساخته و از تیغ تیز عدو رو برتافته ولیکن
سخن در اینست که با وصف اینکه مکرر از جانب ما در باب جنگ رو برو ممنوع و از زبان سمای خاطر
الهام مظاهر خطاب یا ابراهیم اعرض عن هذا او را مسموع شده بود باز بر خلاف مامول مصدر اینگونه حیله
و فضول گشته بایستی برهنمونی عقل طریق مصلحت پوید و با رضای خاطر ما را بر دهد ازینجا جاوید در بصورت
که سالک طریق حد الامرین و تابع مدلول آیه کریمه و هدیناه النجدین گشته طعن و توبیخ را سزاوار و شایسته
رنجش و آزار نباشد حال چون آن عالیجاه در مقام شفاعت و التماس در آمده بود حسب المسئول آن عالیجاه اینمرتبه
زبان قلم را از آزردن او کوتاه و بهمان توبیخات سابقه او را مورد اشتباه ساختیم در بیان ورود
موکب سعادت بمشهد مقدس و چهار روز ایام توقف در ارض اقدس چون حضرت ظل الهی منازل نزهت مراحل را
بسان آفتاب و ماه جهانتاب برسم ایلغار و شبگیر می پیمودند در آخر ماه ربیع الثانی بصحرای کلمان که تاجدار
اقلیم چهارم و سریر آرای این بلند طارم از مشرق جانب مغرب انصراف یافته اند در روزنه افق مشرق قدم
نشسته بنیلا حصار سپهر گذشت کوکبه خسرو فلک سروری لمعات سپاهی و فر غضنفری وارد ارض
فیض مدار و در عمارت جنت سرشت چارباغ مانند ارواح در قالب عنصری قرار گرفتند و چون در آن
اوقات حادثه شکست مبدلهای مردم آنجا یا از راه یافته هنوز در ماتم کشتگان خویش برادر و مادر سینه را آتش
مضراب ناخن خلک زن و از جور افغان با نفیر و فغان در کوس و دهن فلک در خروش افکنده بودند

دول سوختگان طاق نمای دل را از اشتعال پنبه چوب بندی نموده از دالهای داغ طرح چراغان میکشیدند
و برای گرمی هنگامه ماتم از سوز جگر آتشبار بهار می انگیختند مشغول آه آتشناک [illegible] هر شب با آسمان میرفت
و کل عزای دل اشتر بارشان در هر طرف از آتش غم خودش بر میکشید صدای کوس و نقاره که آلت سور و سرور
بود از آیین عزت [illegible] داشته در روز ورود اهل شهر را از نواختن نقاره [illegible] و با نمد آیین بندی ممنوع ساخته
و چراغان بهمان توپهای رعد آواز دبدبه جهانگیری و طنطنه ورود در اسماع [illegible] دشمن رسید
و بعد از سه روز که سفر ایشان از رنج راه آسایش گزین شدند بخت بملاحظه سال افشاریه و ایلات که از فارس
و عراق و آذربایجان فرستاده بودند پرداخته و جمعی از جوانان نامی ایشان را برسم ملازمت منتخب
ساخته فارسان فرد سبقت منشیه و چابکسواران فراست اندیشه برای تعلیم فنون سپاهگری بر ایشان
گماشته با آیینی که سیه مست چشم خوبان و مردم خنجر گذار دیده فتان دلبران با کمان سیه ابرو و تیر
دلدوز مژگان قلب شکنی و قیقاج اندازی کند مشق و تعلیم پرداخته در اندک روزی هر یک در
فنون سواری رستم یلی و در رهنوردی فرزند رشید چرخ و جلاد اجل شدند اگر از کار فرمایان
دستی در میان باشد ناخن بسنگ را آیینه سیما میزان کرد و چون سفر هرات در خاطر آنحضرت
تصمیم داشت الله یار خان که تا آنزمان در ارض اقدس بهمان و نوازه خودخان اجلال بود
خود آن شد که رفته در جار زجاق توقف و مشغول دلالت افاغنه بوده باز در سر هرات
بادراک ملازمت بپردازد او را بانعام وافره و خلاع فاخره و خنجر مرصع و عطایای خواص اختصاص
داده مرخص و روانه جار زجاق ساختند و چون نتیجه رقم کلک بیان شد از اوزبکان بکوکلان
در قراباغ مزمی ال گرایلی بخدمت آنحضرت آمده اظهار ایلیت و تعهد کرده اند که حوالت خانوار برسم نوکر
مال المشهد مقدس آورده سکنی دهند و چون در انجام این امر تاخیر بظهور رسید احتیاطاً امر والا صادر
شد که قشون استرآباد به بهانه سفر هرات آمده در سنجراست توقف و منتظر صدور ارقام آنحضرت باشند
و حضرت شهریار در دهم شهر جمادی الاخر با قلیلی از خاصان جریده و سپاهی بعزم تنبیه آن طایفه روانه
و مقارن ورود موکب والا بجرشان ترکمانیه تن بامتثال فرمان در داده حضرت ظل اللهی عطف
عنان بجانب ارض اقدس فرمودند و جماعت خانواری معهوده را بارض اقدس آورده سکنی دادند

متعهد گشته که جمعی از جوانان سپاهی ایل ... را در سفر هرات حاضر سازند و چون بنهجی که مذکور شد حضرت
شاه طهماسب درّهٔ صدف سلطنت و شهریاری فاطمه سلطان بیگم خواهر قدسیه خود را نامزد ولیعهد
نتیجه از ازدواج عناصر و اجرام و همین قسمه زندها در لیالی و ایام شاهزاده رضیقلی میرزا ساخته بود در این وقت
که موکب مقدس به بیت الشرف ارض اقدس تحویل نمود ارقام مطاعه صادر شد که تمامی امرا و حکام و سران
سپاه نصرت فرجام و عظمای حشام انجم احتشام در بزم ارم نظم سرور و محفل عیش و سرور حاضر گردند پس کار
گذاران بدایع طراز و نگارشیدان صنایع پرداز در مقام فرمان پذیری و دست بازوی هنر بر روی کار زدند
در اندک روزی عمارت چارباغ را نمونهٔ هشت بهشت و آذین بندی و طرح چراغان رشک چرخ
مینو سرشت ساختند در ذی حجه دهم رجب المرجب در حینی که قبهٔ خضراء از استتار رنگ چتر طاوس نمود بسیط
غبرا از روح بخشی خلعت افزای نجلهٔ عروس آفتاب خداوندیت و قمر کدخدای خانه و زهره سرود
سرای چنگ و چغانهٔ مجلس نوی با هزاران فر و زیب ترتیب یافته هزار دست خلعت گرانبها در آن روز
نصیب گردنکشان سپاه و امیران بارگاه و بندگان دربار و چاکران جان نثار از جامه خانهٔ ...
عنایت یافته بر دوش هر یک سایه افکنده که از آستهٔ خلاع جارهای ستکین و بستان شاخ گل جلوه ...
اثواب بوته در رنگین گردیده ساکنان عرصهٔ خاک لب حالت ... آراسته و شوخ
چشمان افلاک پای کوب سرور برقص برخاستند تا یکهفته بر این نهج جشن چراغان آئین
بندی و وفورهای خلایق از موائد گوناگون لذت اندوز انواع کامیابی و خرسندی گشته این هفته را
هفت زینت شاهد ایام و گلگونهٔ جمال شهور و اعوام ساختند و در شب جمعه هفدهم ماه قران سعدین و
اتصال نیرین واقع شد و آن عمارت دلنشین از پرتو وجود مسعود آن حضرت برج سعادت و رشک
بیت الشرف آفتاب گردید و بعد از سرانجام کارتوی برسم سیر و شکار بجانب ابیورد و کلات
که مسکن اصلی آنحضرت بود توجه فرموده بجناح مرحمت سایه گستر فرق آمال سکنهٔ آن دیار که حسرت
کش دیدار فایض الانوار بودند گشتند و چون ترکمانیه جوانب اکثر اوقات آمده در اطراف که مهای
معمورهٔ سرحدات ابیورد دست تطاول و دراز میکردند ابراهیم خان
بموجب حکم والا با جمعیت موفور در آن ناحیه در دور متوقف و به تنبیه آنطایفه مأمور بود اما چون عزم بلند

دهت آستان بوسند آنحضرت هرگز توقع امداد کسی نداشته و کار را با تیغ براد رو جاکر ملک را مستاصل ظهیر
بابیورد احضار و در بیستم ماه شعبان با فوجی از فدائیان جان نثار ایلغار و چهل پنج فرسخ در عرض سه روز
طی کرده در محال طرسخوان طرق بر سر وقت آن گروه رسیده رجال ایشان را طعمهٔ شمشیر و نساء و عورات
ایشان اسیر و نهب اموال و احراق بیوت و مساکن آنطایفه بر وجه اکمل بعمل آمده ابراهیم خان نیز از جهانگی
مأمور به تنبیه ترکمانیه گشته و آن طایفه سرکش را بدستیاری سعی ویران کردن فرار کوهستان ... کشیدند
روی توجه بجانب ارض اقدس نهاد و سابق صورت نگارش یافت که حسین علیجاه در حین توجه
رایات منصور بطرف آذربایجان افاغنهٔ هرات را که با این دولت ورد الاعهد بسته بودند تحریر
مخالفت نموده سلسلهٔ جنبان فساد شده در آن وقت که خبر نهضت موکب همایون بجانب هرات رعب افکن
دلهای نزدیک و دور گردید ذوالفقار خان نزد حسین فرستاده بعقاد الغریق یتشبث بکل حشیش از در استمداد
و حسین مزبور را بکرم آمیزه بعزم اعانت ابدالی وارد اسفزار شد که شاید بیاری یکدیگر از دم تیغ تیمور طالع
فولاد پیکر خدیو جهان پرور که جوهر و انزلنا الحدید فیه باس شدید و منافع للناس پیدا اثر ورش در عالم
دهم جان افکن قلوب اعدا است رخت بوادی نجات کشیده یک تا ک راه بر سیلاب و ...
بر آفتاب بستند بعد از ورود باسفزار میثاق اتحاد از طرفین صورت استحکام یافته حسین اخلاص ارکان
خود را بوسیلهٔ اعتذار ساخته عریضهٔ استکانت آمیز مشعر بر استدعای رخصت اولاد و نسوان محمود ...
گلکشت نیاز مندی ساخته مصحوب ملا زعفران ... محمد خود و اسحق سلطان ناصری حاکم سابق یزد که
از جملهٔ آزادکردهای عفو حضرت بود روانهٔ خدمت والا نمود و مسئول او درجهٔ قبول یافته تمامی
اسرای او را که ذکوراً و اناثاً چهارده نفر بودند تسلیم فرستادگان مزبور کرده ایشان را بانیل مرام
و حصول کام باز گردانیده و حسین نیز ... نفر مخدرات سرادق سلطنت صفویه را که در شبستان ...
حجاب ... داشت با ملا زعفران روانهٔ درگاه سپهر رواق ساختند و صرفه در خلت و صلاح در مکث
و درنگ ندیده از فراز عازم قندهار گردید اما با وجود مشاهدهٔ این نوع لطف و قدرت که باعث
مادام الحیات سر از ربقهٔ صداقت نه پیچد باز فساد باطن را اظهار کرده سه هزار نفر از علیزائی را سر کرده کسیل
با عاشا فاغنه هرات فرستاد حضرت ظل الهی بعد از وصول این خبر معتمدی تعیین کرده آن را حکم

برج عفاف را از همان راه با خواجه‌سرا و اعزاز باصفهان روان کرده بحرم‌سرای شاهی رسانیدند
در روایت افسانه‌طرازی قلم خجسته رقم در مضمار وقایع [illegible] ئیل موافق سال فرخندهٔ اشتمال هزار و صد و چهل
و سه هجری و حرکت موکب فیروزی عنایت بجانب هرات روز چهارشنبه چهاردهم ماه صیام که تیر اعظم بعزم تسخیر شهر
بند حمل رایت اعتلا افراخته سورکشان شهرستان ربیع را که از یخ یساق دی در سرماهای چهار
دروازه‌های باغ و گلزار قشلاق داشتند موسم حرکت در رسیده و قراولان بافر دستان نامیهٔ اطراف چمن
و فضای هامون را از جوشش لاله و ریحان لبریز دمای رنگین و خیام گلگون برآراسته فلاد صنوبر و لاده نهال
سنبل و عرعر با ساز و برگ تمام معسکر خدیو بهار در آمدند و افواج فاخته و قمری طوق بندگی
ربیع را بگردن افکندند سبزه دشنه و خنجر و سنبله سپر و شمشیر برداشته چشمه‌سار از موج زره در بر و دوا
از شکوفه کلاه خود بر سر کرده و جنود در دهشت ماه راه فتنه بر یغماگران زمستان بست هجوم سپاه
شکوفه و ازهار شاخ سرکشان نوخاسته گلشن بزم خسروانه ترتیب یافته دلیران ارآسته خلاع زر
تاری گوناگون و جیب و دامان آمال شان از زر سرخ و سفید مالامال و مشحون گشته بعد از انقضای
مجلس جشن و سرور ایام عیش و حبور روز یکشنبه بیست و دوم آن شهر سعادت فرجام بافر فیروزی و دولت کجکلاهی
از ارض فیض ارتسام حرکت و در منزل طرق نصب خیام زرین قباب کرده دلیران که چند روزه از
خونخواری دشمن چون دهان روزه‌داران لب فرو بسته بودند امروز را عید خرد دانسته لذت
خون آشامی کام جسته دلیرانه که تشنهٔ خون خصم شده چشم بخون دل مال غنیمت را بسته چشم بود
شمشیر کج را براستی هلال شوال انگاشته مهر روزه بر دهان گنجهٔ رزم شکسته بعد از وصول موکب ظفر
فرجام بمنزل پرچگان مرحال جام بنه و آغروق را گذاشته موافق آداب سپاهگری در روئینه رزم‌گستری
تعیین چرخچی و قراول و ترتیب منقلای و هراول و تسویهٔ ساق و وصول منقلای و قبل نموده و لشکر
محشر حشر را سه فوج مقرر کرده برای هر فوج ساقه وصول طرح و کمین از تیره گذاران رزم قرین
مرتب و توپخانه و زنبورک خانه جداگانه تعیین و باتفاق روز شنبه روز عید رزده رباط قرمان آغاز راه نورد
وادی کین شده فوجی از مقدمة الجیش و گروهی از لشکر بر جوش و طیش در زمان عبور بر چاه دل المجال
شیشه‌شکنان و غوریان انداخته تمامی اموال المرض نهب و یغما در آمد قلعه‌جاتی که در سر راه بود

اگر

حرکت مفتاح ارادهٔ دلیران مفتوح و مقدمهٔ ظفر و فتوح گشت و روز چهارم شوال المکرم مکان موسوم بنقره سه فرسخی
هرات مقر رو بین نشان زرین کمر و آهن خایان قول و هسکر گردید و دیده خصم از رخ روز چهار آیینه بگیه
تازان ستیزه چو آتش جهه روی مرگ معاینه دیده و بعد از سه روز با فوجی از جنگ‌جویان نصرت
طراز و دلیران کینه پرداز در حوالی شهر رایت افراز و رزم‌ساز گشته ذوالفقار خان نیز برای اظهار جوهر
جلادت از غلاف بر آمده آن روز دلاوران نصرت نشان باوسعت حوصله تا عصر تنگ نزدیک
باغات شهر با انطانیه بر آمده هنگامه‌ساز عرصهٔ جنگ گشته حوالی شام که طرفین دست از حرب و با
از اظهار طعن و ضرب کشیده و برگشته سید ال علیجاه با جمعی کثیر از سواره و پیاده بعزم مشحون شهر
شکسته را که بار حرمی همایون پیوسته بود جادهٔ مقصد ساخته از میان آن چون سایه دنباله روشن ظفر
اثر گردید چو خورشید بیک جو وشش را از پرده داری ظلمت لیل تهاجم کرد لشکر خیل دیده شناسای گشته
در جنگ ایسه فنجان [illegible] و توپچیان کیوان نهیب دست از ضبط صفوف نظم ترتیب پای داشته
اکثری در منازل خویش آسایش گزین گشته و جمعی هنوز در خانه زین بوده تا نکرده دفعتا در کنار رزم
شمشیر تفنگ قلعه کوب در جنگ شدند از اتفاقات برجی در سر شهر بحکم خدیو عهد چیدر
احداث یافته بود آنحضرت بعد از وصول بار حرمی فیروز مشغول بسطوت بهرامی و صولت ضرغامی برای
تقبیح ارجمان برج بلند اساس بر آمده بوجود صلابت لنودار نمونهٔ برج اسد ساخته مقارن آن نیز
افاغنه از میان شهر با قبیله‌ای سوزان مانند خیل انجم از زرو و کهکشان ظاهر شده جمعی از ایشان
احاطهٔ برج کرده آغاز جزء کردند خدیو شیر دل که زهرهٔ شیر فلک در برج سپهر از مهابتش آب
میشد با جمعی از غلامان تفنگچی که در آن زمان در موقف خدمت حاضر بودند بمدافعه پرداخته از
بوارق تیغ و تفنگ آن برج خاکی را ببرج آتشی مبدل ساخته دلیران خصم افکن و بهادران قلب
شکن نیز از عقب ظفرانز پیاده دست شمشیر آب تیره روزان در آویخته از جوی تیغ آبدار آب بر آتش
آن فتنه ریخته جمعی از ایشان را از فراز استی و حرفشند روز دیگر طرفین مستعد قتال و مهیای جدال گشته
رایت ظفر با شوکت از جانب بخت سفید بر افراخته و غوغای کوس و ولوله و جوش و خروش زخم چرخ
اندر حشم سواره و پیاده گان افغان بسبقت جسته برای ساز جنگ مانند زیر و بم نغمه در نشیب و فراز

کوه بخت سواند جسند آنحضرت با گروهی از تفنگچیان کیوان شکوه متوجه سرکوب گشته جنگ در پیوستند
بعد از آنکه آب خوشگوار خون اعدا اطفاء نایره حرارت و تسکین شرر شرارت شده جانبین آهنگ
مراجعت کردند و نوبت دیگر که هوا صاف و آینه خورشید شفاف بود طرفین عزم مصاف کرده چرخ
آشوب طلب فتنه انگیزی بسقف گردون گشته طرح شورش افکند و از بلندیه غریدن آمد و رعد کوس و چوب
فرو کوفته با آتش افروزی نایره شرارت از جانب جنت آسمان گلوله تگرگ فرو ریخت و باران آغاز تیر باریدن
نمود جانبین لابد برآمده تشنه کام متوجه مقام خود باز گشتند بعد از چند روز افاغنه و ذوالفقار خان که همیشه
اسب خود سری در زیر باد لوتیش جلادت را بایچاد داشته خود را در شلتاق زبونی دیده نزدیک شدند
که جامه جان بر تن درند عهد و پیمان را در میان خود مؤکد با ایمان ساخته متعهد گردیدند که این دفعه تا
جان در تن و رمق در بدن است بکشش و کوشش پردازند که شاید گوی از میدان توانند ربود در روز
دیگر شام شبه درون رمح و سنان ثواقب کواکب را از زنگ ظلمت منجلی و تیغ خورشید رای گستر
صبح صیقل ساخت ذوالفقار خان بعهد [illegible] با ده افغان یکدل و یکزبان بهیات مجموعی بیرون
آمده قلعه سلیمان که نزدیک معسکر ظفر نشان بود متصرف و در آن مکان توقف کرده هر روزه آنجا
هنگامه آرای جدال میشدند از اینطرف نیز خدیو کشور سروری با قد و فروزی صف آرای عرصه دلاوری دلاوران
گشته از دلا تفنگچیان پیاده از دو جانب در برابر یکدیگر زانو بزمین و پهلو بر جلادت بشمشیر غران زدند تا سه
ساعت بر بلافطره ریزه برق اجل صاعقه انگیز بود و هیچیک از دلاوران از زخمهای جگر شکاف پهلو
تهی نکردند تا اینکه بتائیدات الهی پای ثبات دشمن از پیش بدر رفته پشت و نفاق کرده سیهزم
الجمع و یولون الدبر بظهور پیوست آنگاه یکه تازان عرصه دغا جلوریز قلب الطایفه دغا حمله ور گشتند جمعی کثیر
از افغان عرضه تیغ و سنان و بقیه ره نورد طریق فرار و خذلان گشته توپخانه و نقارخانه ایشان
بدست آمده بیست و چهار روز در آن مکان دلفروز متوقف و فیروز گشته هر روزه دلیران شیر جنگ
نوید فرح مزید وعدکم الله مغانم کثیره تأخذونها و فحوای لهم ما یشاؤن فیها و لدینا مزید با مید غنیمت را
یکچندان اطراف نیز تنگ ساحت حوالی سیصد هزار گوسفند سوای سایر دواب و اموال بحیطه تصرف در
آوردند و آن جماعت از قلعه برآمده پشت بکهسار آغاز رزم سازی کرده از جانب دلاوران سهمگین
کمک

نجد ننگ جانکاه دلنوازی و نوک سنان سرافرازی می یافتند و روزی نگذشت که تیر خطی دلیران چون
خطوط اشعه مهر تابان سری از شیشه فلک سحاب نمی گذرانیدند و شبی نمیشد که صولت بهادران مانند اژدر
الغول با دست پنجه بر خرمن بر کرکشی منظر انور نیر نمیسانیدند از جمله وقایع ایام توقف آنکه الله یار خان که باتفاق
ارزرض اقدس پس از خدمت آنحضرت مرخص و روانه مارو چاق شده بودند در منزل مزبور جمعی از اویماقیه با دبیر
و مارو چاق بهم آورده بار دیگر بهمایون پیوست و همچنین محمد سلطان مروی از منزل مذکور با سه هزار تفنگ
خونخوار بتاخت توابع فراه مامور گشته بعد از ورود بآنجا با مصطفی نام ابدالی حاکم قلعه خاش جنگ کرده
حاکم مزبور را با جمعی از افاغنه مقتول و سر او را با گرفتاران انفاذ حضور نمود و قلعه جات خاش و کده را
بحوزه تصرف در آورده چون همت گیتی گشا مقصور بآن بود که اطراف قلعه هرات محصور و مضبوط
شود در بیست و ششم شهر شوال ده هزار تفنگ از سپاه نصرت قرین را سر کرده کاراگاهان رزم دیده با
توپخانه و اسباب سپاهداری بجانب هرات بمحل موسوم بشغره مامور ساخته چون آب هرات رود طغیان
داشت از سمت زنده جان و کبوتر خان که گذرگاهش نسبت ببار جاها بهتر بود عازم پل مالان گشتند
و استحکام ظهر که محل موسوم بده زه محل نزول الویه نصرت نشان گردید کرد افواج قاهره از چند پل راه
سربرکش دیده افغان گشته تصور چاره چیان لشکر ظفر گردید دلیرانه برآمده به پشت بانی دیوار سمت
قریه سعادت که جهت عامر بود آماده جنگ شدند آنحضرت که مشتاق چنین روزی می بود فی الفور
سر و پا را بدرع و مغفر لطف خدای یگانه آراسته بر مرکب گردون خرام سوار و مهیای کارزار گشته
تفنگچیان پیاده و قورچیان را با قول همایون از پیش رو بمقابله افغان فرستادند که آن طایفه را مشغول
جنگ سازند و آنحضرت با فوجی از دلاوران تازنده در رو بهادران غضنفر ولوله بضرب یکه آوران جرزا را
هیکر با برق سیف و سنان تیر و من عمر خلق و تر را توده خاکستر میساختند از پشت سر
آنگروه برآمده مابین ایشان و قلعه فاصل و سطوتهای هایل راه گریز را حایل شدند از یکجانب دهان
آتشبار توپ و تفنگ اندوه نفحه زبانه اعصار فیه نار فاحترقت مشتعل ساختند و از طرف دیگر تیغ
و سنان زبان طعن دراز کرده بخطاب هل تجزون الا ما کنتم تعملون سرافرازی پرداختند آن طایفه چون
نقود خدای یگانه از هر طرف خود راه چاره ندیده بلا دیدند آهنگ فرار کرده بشمشیر شکار گردیدند تا

آن زمان از تعاقب افغان قلاده منع بر کردن داشتند باشاره آنحضرت سر از سلسلهٔ خودداری کشیده از
ه طرف جنگ و چنگال دلیری باز بنده بکشتن و بستن و دریدن و شکستن پرداختند جمعی از افغان را
آب دم شمشیر آتشبار از سر گذشته بگردن رسید و فوجی را نهرهای عمیق آب بگردن رسیده از سر گذشت
سه هزار نفر متجاوز با جمعی از رؤسای دو رحالک و آب سر به باد فنا داده علم و نقاره خانهٔ ایشان بدست آمد
پس خدیو فلک جناب مظفر و کامیاب بجانب منزل عنان تاب گشته اسب و سلاح مقتولین را بدلیران
و نقد هستی گرفتاران را بمالک نیران عطا فرمودند اینکه چون جمعی از قشون پیاده را بسنگر تفره بضابطه
مقرره در آن طرف رودخانه نقرادی اقدام داشتند از هجوم کردند که بر فلک تیز گرد میرسید استدعا
فرار آن طایفه کرده از صفحهٔ دشت سرنوشت کار آن فرقه تیره روزگار را که کلک قضا بخط اغبار نوشته بود
دریا منه بگرفتن سر راه ایشان از هرات رود گذشته باهنگ رودخانه جنگ ساندو تا پای
حصار هرات مخالف نوازی آغاز کرده بمضراب شمشیر زخمه زن چار تا هیکل عنصری ایشان گشته روز
دیگر که فیروز جنگ خورشید خاوری با کوکبهٔ نیک اختری آهنگ سرپل مقطرات این زدوده
نیل فام کرد عازم پل مالان گشته در چاشتگاه بقوریه ناگهان که در کنار پل واقع بود نصب خیام کرد
بحکم داور حرم برجهای بنیان در اطراف دروی ظفر قرین سر بر سپهر برین سوده هر یک از سرداران در سنگر
لشکر در سمت خود خندق و مورچل ترتیب داده جهان نوی در عرصهٔ خاک بنیاد نهادند بفاصلهٔ ده
روز که هشتم ذی القعدة الحرام باشد دلاور خان تائنی که حکومت ادیه و شافلان و غوربان سر
بلندی داشت با سه هزار نفر تائنی وادی قبه و ورود معسکر فیروزی اثر و از نوازشات خدیو بنده پرور
بهره ور گشته از غرائب امور در همان ایام روزی که چند یوکاناکار وقت عصر از سواری مراجعت کرده
بودند در میان خیمهٔ اعاظم اسلحه جوب از خود کنده بعزم تفرج جانب شهر بکرشک بلندی که بحکم
والا ساخته بود برآمدند همان دم توپچیان افغان خیمه مبارک را منظر درآورده توپ انداختند که گلوله آتش
سقف چادر را شکافته در جائیکه مسند والا انداخته میشد در کنار فرش بزمین آمده یک زرع شتر در خاک
نشست و همانا که گشتن این نوع خطر که از وقایع عجیبه است بسبب پرداری حفظ حضرت داور و قوت
اقبال صاحب قران غضنفر و محلی دیگر نداشت و چون بنحوی که رقم زد کلک بیان گردید سمت غربی هرات که

عبارت

عبارت از منزل تقوه باشد مقر دلیران آهن خا جانب جنوب شهر که سمت پل مالان بود مضرب خیام فلک
فرسا شده طرف شرقی شهر خالی بود لهذا در چهارم ذی قعده فوجی را از دلیران لشکر ظفر اثر با توپخانه و نقار گشت
شایان مامور گشتند که از آب هرات رود عبور کرده در محاذات راه کرخ در جانب شرقی شهر لوای توقف
افراخته راه عبور و مرور را بر افاغنه مسدود سازند در روزیکه مامورین عازم سمت شرقی شهر بودند حضرت
ظل اللهی از مستقر جلال بسنگرها که متوجه شهر گشتند که افاغنه بسمت شرقی شوا شدند برداخت و مامورین
از روی اطمینان خاطر در مکان مقرر بمقام و مقر و برج و سنگر برای خود توانند ساخت حسب عهد السید آبا فوجی
از افاغنهٔ علی و ابدالی از در جلادت در آمده بسر راه بر ایشان گرفته جنگ در پیوست دلیران میمنه و
میسره و سرکردگان فقیب طرح با قدام توکل بمدافعه اقدام کرده آن طایفه را شکست فاحش داده سر
زنده بسیاری بدست آوردند و بعد از چند روز چون محل توقف از طرف شرقی از قلعه جار بود آنحضرت
بهمت تغییر آن مکان عطف عنان شب یکشنبه چهاردهم شهر ذی حجة الحرام با جمعی از خواص عزیمت آن طرف کرد
روز دیگر هنگام صبح که لشکر انجم از معسکر فلک عزم کوچ و سلطان زرین کلاه مهر با رایت گیتی فروز
از سنگر شرقی آغاز طلوع و خروج کرد از ریر الزائی حرکت داده متوجه قریه ارده خان که یکفرسخی
شهر هرات گشتند افاغنه بیباک مانند خاشاک که سر راه بر آتش تابناک گیرد و خود دلیات
مجموعی از ارباب ممانعت در آمده بکه تازان طرح بحکم دادار ایشان تاخته ناگه چند نفر شهر تعاقب
کرده جمعی را هلاک و جمعی را سرکردگان نامی را اسیر خم فتراک ساخته منتشره اسب بسیار بدست آورده
و لشکر نصرت نصیب بضابطه و ترتیب در کمال آرایش و زیب با غنیمت و سب آمده ارده خان را مستقر
ساخت آنحضرت عطف عنان عزیمت بمستقر ظفر کردند و دیگر از وقایع متنوعهٔ ایام آنکه در شانزدهم
شهر ذی حجة الحرام سه هزار نفر از دلاوران نصرت نشان با حشمت میمنه و چکن بمرز اعمال بلخ روانه و مأمور
بموجب فرمان آن نواحی را غارت و جمعی از اشرار را که در آن تمت مظهر آثار شرارت بودند
عرضه تیغ تیز ساخته با اسیر و غنایم نامحصور وارد معسکر گشته سرکردگان بپایه پرسش خلاع خورشید
شعاع و بهره یاب انواع احسان و اصطناع شدند و هم در آن اوان محمد بیگ مردی که سابقا از دربار
گردون مدار بحکم همایون نزد عبدالله خان حاکم جرجستان رفته بود که او را از آنطرف بر سر قندهار

بهادر در مراجعت و خبر کشته شدن عبداله خان را بعرض والا رسانیدند توضیح اینمقال اینکه عبداله خان بعد از وصول
خطاب مستطاب خدیو فلک جناب بعزت آنکه عبداله آقا زالکی بلیله آدب گشوده فرمان را
تلخ تارک تمامات سخت و نبداری که سو قصد با بر داشت و در هلال آنکال جنابین او و خدایار خان
عباسی حکم شد مجادله واقع شده در آغاز اشتعال نایره جنگ گلوله بر سر عبداله خان خورده از پای
در آمده بلوچیه چون دیدند که سردار ایشان این خفیه آمد روی از معرکه برتافتند ابر محبت و ایر
امتیاز و ولد عبداله خان … شور رسیدن این واقعه رشته مصحوب بنی عم خود بر حاقت … بیک دشتار
از موقف اعلی نیز فرمان … جستان بنام ابر محبت که ولد اکبر عبداله خان بود و اصدار یافت و ایشان را به
دهر یکی از اولاد عبداله خان را با رسال خلاع و انواع تفقیه مفقدات بشمار امیدوار ساختند در بیان
مقدمات دار الرفاه فراه و کیفیت محصوری آن نخستی که سابقا رقم پذیر شد محمد سلطان مروی
که از سنه القوه تبا حشت توابع فراه مامور شده بود بعد از قتل مصطفی خان ابدالی و ضبط قلعه خاش در
همانجا توقف داشت ثانیا امامویردی بیک ساری بیلیز نایب دار الامان کرمان حاکم سیستان
باتفاق محمد سلطان بمحاصره و تسخیر فراه مامور و مقرر شده که ظهیر الدوله ابراهیم خان با قشون سرحدات
از راه طبس گیلکی عازم فراه گشته بعد از ورود او تمامی سرکردگان حسب الصلاح در تقدیم این خدمت
اقدام نمایند و در حین آمدن امامویردی بیک جمعی از قشون او بموجب فرمان اقدس بتاخت ارتک
دست و توابع فراه تعیین گشته مامورین تقلعه … رسیدند اهل قلعه را قتل و غارت کردند دهقان
آن جمعی از افاغنه علیچاپی از جانب حسین خان سردار کمال … نام بابه که در ایام استیلای افغان
حاکم لار و بندر بود بمدافعه برخاسته جمعی کثیر کشته شده مامورین با اسیر و غنیمت بسیار برگشته با امامویردی بیک
ملحق و در کلاه سنکرده به تاخت نواحی فراه برداختند اما مقارن ورود ابراهیم خان بکنده طبس حکم
قضا شیم ملکانیه که کلان در سوغ خبر … آنست عیله رسیده ابراهیم خان بر وفق فرمان آمدن خود را
به رعب و دغدغان بعزم … ایشان معطوف ساخت توضیح اینمقال آنکه چون در حین توقف موکب همایون
در ارض فیض مشحون آن طایفه متعهد دادن جمعی ملازم گشته بودند و در این اوان ملازمان مزبور را تنخواه
… و روانه ساخته بعد از ورود بکنده سواری باعتبار و رفتار و اختیار تمرخش آن طایفه انقیاد باره

شرارت کرده حواب در سباب رعایای آنحال را غارت کرده عمان بر تافتند بنابر وصول این خبر ابراهیمخان لمعاودت
مامور و فوجی دیگر از لشکر نصرت اثر سرکردگی اسمعیل سلطان خزیمه و علیقلی بیگ ساری بیلیز با عانت امامویردی بیگ
مامور گشته فرمان والا نفاذ پیوست که امامویردی بیک تا ورود سایر سرکردگان بسبک عنان نکرده حمله جلادت
از جانب قلعه کشیده در زمند امامویردی بیک برخلاف حکم والا انتظار ورود سرکردگان نکشیده برای
اظهار رشادت در بیست و هشتم ذیحجه الحرام نیه را از مکان سابق پیش برده در نزدیک تا قلعه فراه یک فرسخ
و نیم مسافت دارد لشکر کرده نزول و در روز ورود ایشان لشکر ده نوعلیمردانخان برادر ذوالفقار خان
ابدالی که در فراه بود با افاغنه فراه در حوالی شیلا کوه دوله رو در سر راه ایشان گرفته محمد سلطان ابدالی
با سه نفر با سرکرده قشون در معرکه مقتول شدند و افاغنه جری گشته روز دوم و سیم نیز همین معامله بعمل آورده
روز چهارم در اثنای کیر و دار سرکردگان جدید و عساکری که از معسکر همایون مامور شده بودند بسرعت
جنگ رسیدند و بپای داری و ثبات قدم دست پنجه تاب طاقت و توان افاغنه بست گشته
ایشان را شکست فاحش داده پانصد نفر از ایشان را قتیل و جمعی را زنده دستگیر کرده بقیه بجانب قلعه فراه
فرار کردند امامویردی بیک بسبب این خودسری که مسئله را تغییر داده و شکست و … حسه نفر سرکرده
معزول گشته شد از نیابت کرمان و سرکردگی لشکر معزول و بانی سرکردگان و دلاوران در اینجا
این فتح بغایت مشمول گشته و بعد از ورود موکب والا بنزول … لعمان که … ولایا فیه بساعت
یاب دربار سپهر بنیان شدند اتباع سرکردگی اسمعیل خان ولد ابراهیم خان استاجلو با فوج قاجار
مامور بمحاصره اسفزار و بفاصله چند روز جمعی را بسرکردگی سردار سلطان قراچورلو بعزم تنبیه و دستبرد در دانه
ولایت مزبور ساخته مزبورین شب داخل قلعه خیران و در کمین کین گشته هنگام سفیده صبح جهان افروز
معدودی جلوه گری میدان ظهور و بروز گشته افاغنه قلعه نیز سپاهی انجمع قلیل چشم بحث سپاه کرد
بها کانه از قلعه استجلادت بر انگیختند رزم جویان بهرام کین از کمین در آمده تیغ در ایشان نهاده بر
زنده بسیار و دواب و اغنام بیشمار بدست آوردند روز یکشنبه هفدهم محرم سنه هزار و صد و چهل
و چهار باز افاغنه با ذوالفقار خان تجدید عهد کردند که تا رمقی از جان ایشان باقیست در کشش و کوشش
کوشند بس در و بست قلعه را مانند چشم بصیرت خود بسته با جمعیت تمام از رودخانه هرات عبور

و با قراولان آغاز شر و شور کردند حضرت ظل اللهی از فراز ایوان منظری که برای تماشای فضای شهر
و دشت ترتیب یافته بود بسعادت هر روز مشغول نظاره بودند که بدیده بانی دیدهٔ ادراک فهم این معامله کرده
قبل از آنکه قراولان خبر رسانیدند بر مرکب اقبال سوار و با فوج خونخوار عازم کارزار شده فوجی از جانب
شرقی بر سر ایشان تعیین و خود با جمعی از پس روی آن طایفه اسب انداخته سر و زنده موفور از ایشان بدست
آورده تتمه از فرط اضطراب خود را به آب زده جمعی نامه زندگی را در آب شسته و ذوالفقار خان نیز در رود خانه
از اسب غلطیده بزیردستی طالع بدر رفته اسب سواری او با زین و یراق بدست آمده و همچنین یکدفعه
نیز چون نمک زیاده بر سایر ماکولات در هرات نایاب بود در ظلمت شب فوجی از آن طایفهٔ نمک
نشناس برای تحصیل نمک بسمت کرخ رفته بودند که حکم والا فوجی به تنبیه آن طایفهٔ نمک گیر پرداخته بشمشیر
زهرآلود چون شور از جان شیرین ایشان برانگیخته و هر روزه دست قضا بر این نهج از پرویزن چرخ شور
چشم نمک بر چشم آلوده می بیختند تا آنکه زمان محاصره چهار ماه امتداد یافت سید آل که از جانب حسین
غلجائی با فوجی از ابدالی آمده بود چون اکثری لشکریانش در محاربات عرصهٔ تیغ شدند بقیه از فقدان قوت
گرفتار جوع و عطش شدند بر نسخهٔ صفو جربای متفرق از شهر در آمده روانه وادی گریز گردیدند افاغنه
چون پای بخت را است و اسباب شکست را درست دیدند چند نفر از رؤسای ابدالی نزد الله یار خان
که در نزد آنحضرت معبود روانه کرده بتوسط شفاعت او مستدعی بنای کار هرات متعهد دادن خانوار جمعی
از رؤسای ابدالی گشته هر چند که عنقای بلند پرواز همت آنحضرت جز در قلهٔ قاف تسخیر الملک دلپذیر
نشیمن نمیگرفت اما بنا بر صلاح وقت و استمزاج کار آن طایفه بحسب ظاهر از در بحث گیری در آمده بعد از
روانه نمودن وابستگان ایشان چون ابراهیم خان نیز در اثر رکاب همایون روانه فراه
گردیدند مضمون افاغنه آن شد که حسین از قندهار باعانت ایشان می آید که باعث رفتن ابراهیم خان شده
لهذا از قول خود نکول کرده پیغام دادند که افاغنه برای تحقیق این خبر کس روانه فراه کردند بعد از
رسیدن خبر بمقتضای وقت عمل خواهد شد این حرکت موجب جنبان نایرهٔ غضب آنحضرت گردیده
فرمان واجب الاصدور یافت که بقاطعهٔ این امر حواله شمشیر نمایند تا بعد افاغنه از آن عمل محمول بوده در
محافظت قلعه داری کوشیدند روزی که هندوی تیره روی شب از انجم و کواکب شکفته را از دامن

در

ذو یحیث آفتاب بزد کوشش بعد از تیغ کشیده بر دامن چرخ نیلی آویخت از پنج دروازهٔ هرات از پیاده و از
منزلی
چند نفر از سرکردگان ابدالی وارد اردوی معلی و متعهد انجام امر متوقره و مستدعی صدور منشور امان و نیاز
تفویض ایالت هرات باللهیار خان شده اند در باره این ملتمس پذیرای انجاح گشته اللهیار خان بایالت
سرافراز و فرمان همایون را زیب فرق افتخار و امتیاز خود ساخته سرکردگان در هجدهم ماه مذکور روانه
هرات شده بعد از سه روز اللهیار خان با سیصد نفر از عظمای پنج دروازه و رؤسای صاحب نام
دوازده ورود در اردوی ظفر اثر و بشلنهای لایق معروض بشکام نظر حضرت و برطبق عرض آن جماعت مقرر
شد که ذوالفقار خان با برادرش احمد خان مرخص بصوب روانه فراه شده اقامه گزین زاویهٔ عزلت
گردند اللهیار خان با سرکردگان رخصت انصراف بقلعه یافت عصر روز دیگر افاغنه قلعه ابوخان
افغان از فرستاده عرض کرده چهل هزار نفر از غلجائیه بمدد ابدالی از فراه می آید از موقف فرمان اقدس
مرخص باشند که اولا بتنبیه غلجائیه پردازند چون این حرف و سخن دروغ واهی و عاری از فروغ
راه آوری از روی حیله و ریو بود پیغام کردند بیت آمد ولی که می طلبیدیم سالها بر سینه راه
خانهٔ من خود بر آمده غلجائیه و ابدالی هر دو یکدیگر از بنا طاهری و معنوی در زندگیشان باید با هم اتفاق
کرده بسپاه نصرت پناه در معرکهٔ کین خود را آزمایش نمایند و از توقف در مجادله بر روی ام کشایند بهم
مقرر شد که دیوان بار مستعد جدال گشته نهال نیزه دستان را که در آن چند روز بانتظار بهار
کارزار در میان حدیقهٔ ظفر خشک لب و تشنه کام مانده بود از جویبار حرکت خصم سیراب سازند اللهیار خان
با سرکردگان از شنیدن این خبر آشفته حال گشته با زاری نیاز بدرگاه خدیو دشمن گداز آورده
چون عهد آن طایفه را مانند آفتاب زمستان و سحاب تابستان اعتباری نبود عجبی نبخشی بالعقلی از مراکز کان
مأموریت فرمود در اردوی همایون و اللهیار خان رخصت معاودت بشهر یافت و در دوم ربیع الاول
عریضهٔ از جانب سرکردگان مأمور بسفر دیگر رسید مبنی بر اینکه ذوالفقار خان بعد از رسیدن بسفر از
بسید آل که در زمین فراه در آن جانب توقف داشت افاغنه اسفزار را کوچانیده روانه فراه ساخته
چون ایمنی از ذوالفقار نصیحه تعاقب بود دو یوسف نام سرکرده بار کردن را با کفر از جاگران در بار روانهٔ قلعه
ساخته باللهیار خان و سایر سرکردگان تهدیدات و درشتی و پیغامات وحشت اثر فرستاده

و سنادلان بازگشته خبر رسیدند که افاغنه با اللهیار خان بطغیان هم داستان گشته در مقام گردنکشی
باشند پس عبدالغنی و چند نفر از سرکردگان را که آزموده رزم اهل این بودند حبس نظر ساخته و باقی سرکردگان را
که آزموده جنگ و حرب بودند مانند مداد سیاه چال افکنده بقلم خط بطلان بر اوراق سازگاری
کشیدند و بعضی مانند چون هیچ باره صداقت ورزیده بود از حکم اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضا
مانده رخصت معاودت یافته در بیان سرکشی و طغیان و محاربه اللهیار خان چون اللهیار خان
بسپرداری حصانت حصار و بخت روی متانت دیوار کار خود را اتفاق دو رویه مکرر کرده دست
امید خود را از حبل المتین این دولت پاینده گسیخته بر مرمت برج و استحکام دربندها و زنگ ستیزه روی
بحث در سیزدهم ربیع الاول اولا فوجی از زر دلگوشان نفاق پیشه در شب سیاه بقلعه سفید و تال
النعالیقه ریزیع نیز دلاوران روی خود را بسرخ یافته برگشته محمد کاجمی را بطرف … با عیسی روانه
کرده ایشان بیارفته لیبر بازآمدند و همچنین مرسی دوبار با جمعیتی کامل از جوانان حبشه و نقل بتحت باغیات
رفته … العقوبه بامر و الاجمعی تعاقب … کرده ولایا جمعی از بهادران خونخوار که هریک رفیق روح
تا با عزرائیل بودند عازم محل موسوم بجبرئیل که منبع … دل جبان بود گشته افاغنه از بهیات اجتماع از
قلعه بیرون آمده پیادگان ایشان از جانب کوه و سواره از پشت دیوار دست تا یک منصب آغاز
جنگ کرده شب تار را استتاره ریزی گلوله توپ و روز قیام جمله شهب شعله تفنگ و زنبورک سطح
زمین را ملون بر چرخ نیلگون فام ساختند و آن شب را خدیو فیروز روزگار در همان مکان که بهادر
دوسیع بود بروز رسانیده و صبحگاهان باز اللهیار خان آمده در دربند کوه و شیر حاجی آغاز جنگ
بسری و دست جلادت گشوده پای قرار افشرده و از ضرب دست دلاوران سرکوب بلیغ
یافته راه گریز سپرده و در آنجا بعرض رسید که دلاورانی که مامور تعاقب بودند با بطالیفه برخورده از شعشعه
تابناک سیف لامع که برنصرت دلیران بر هنیت قاطع بسیاری از افاغنه سایه نشین دیار عدم
و بلشاهد فنا منهدم شد پس آنحضرت عطف عنان مستقیم و انتقال فرموده آمده و تیر یکدفعه خاکستر
عرصه سپاه شان را برافشان تیغ دلاوران رو بتن چون خون سپاه دشمن رنگین و بار دوش زمین را
از جسد کشته گان سنگین ساختند و یکبار هم اللهیار خان در سمت کوزران در جنب هرات

باخود بزرگ قلعه هنگام آرایی عرصه کارزار گشته گرگین دالا با توپخانه بمقابله پرداخته در عرصه ستان صفوف خصم
باغی تیر دستی ترکچیان آتشین دم گلهای آتشین دم بدم برسید میدو درلب آب رود … از دهان زنبورک
زمانه آتش بر بام برسید تفنگچیان قدر انداز در بازار رزم و مشتری نقد جان از زر سرخ زخمهای مشتمار
از خزانه تفنگ بر کیسه یکدیگر شمردند و دلیران یکه تاز حرف هستی اعدا را از روزنامچه ایام بگزلک تیغ جان
ستان سترده و هنگام شام که صولت قلعه دار سپهر یعنی مهر زرین چهر شکست طرفین عازم جاده مقام
خویش گردیدند و همچنین هر روزه مکرر آن گروه چنان دیار قلعگی در راه تحصیل آمده از خوردن زخم سیف
و سنان از جان سیر می گشتند و با وصف آنکه از هر طرف که از پای حصار سر بدر می کردند تیغ مغفر
شکاف دلیران در سر زنش ایشان سر موی خود داری نمی نمود و مژه بلند بهادران که ناخن در دل ازار
منکر دمار از ایشان بر می آمد … جمع در دل شبها برای توشه خونیه برون در می آویختند و برای مشت کاه گلوگیر
کهکشان می گسیختند و شبی که شیر بیشه بتاشیر صبح چشم سفید میکردند لقمه گلوله که از دهان توپ بیرون جست
بجان و دل … فرو میبردند و در عوض کاه کول بیشتر تیغ و سنان را نوش جان کرده زخمهای کاری میخوردند
در ذرنب … صبح … رسید که سی نفر سر … عرصه … اسیر و مال غنیمت زیاده از حد و حصر
عرضه خدمت آنحضرت ملیکت چون کوچ و متعلقان اللهیار خان در مارو چاق میبردند حضرت ظل
الهی جمعی را با حکام … بمحاصره قلعه مارو چاق مامور ساخته مامورین قلعه را تصرف و کوچ
و کسان او را بدست آورده در بیان خلعت سمت کوثر خان و وقوع فتح نمایان بتائید یزدانی در بیست
و یکم شهر ربیع الثانی تا … جمعی افاغنه را هوای بلند پروازی بسر افتاده بسمت کوثر خان بال پرواز گشادند
و حسن اتفاقات آنکه آن شب جمعی از شاهبازان اوج دشمن شکاری بقراولی آن سمت مامور گشته بودند
طرفین مانند … و شرر بلا … یکدیگر گشتند جمعی از آنگروه بمطمورهٔ عدم توطن جستند و بقیه رو براه
حصاری که در نزدیکی قریه کردان بود تحصن جستند دلیران نیز باحاطه آنمکان پرداختند هنگام فجر که خسرو
زرین افسر مهر پا بر کاب نهضت نیز گام سپهر گذاشت قهرمان جهان از سر قهر و کین با دلاوران ظفر قرین
متوجه آنجا گشته اللهیار خان نیز از قلعه بر آمده فوجی از تفنگچیان گزین را بامداد محصورین تعین کرده و آن طایفه
همه جا کشش … ساز و حرب کنان و با ولوله و فغان رو بآنمکان گذاشته در پای …

فروزی اثر که محیط آن ویرانه بود بتحریک عصای موسی اعجاز اعنی انگشت اشاره مولا امیر اول فانفلق البحر فکان
کل فرق کالطود العظیم کوچه دادند تا آن طایفه داخل حصار گشته یاران خود را برسانند پس آنحضرت سواران
خونخوار و دلاوران نیزه گذار را ده دسته کرده و هر دسته را در سر راه ایشان بیک سمتی تعیین و تفنگچیان چالاک
و زنبورکچیان بیباک را در محاذات راه باز داشته افاغنه بعد از لحظه در زمان لیت بیت داده مانند
موج از پی یکدیگر روان و چون سیل کوهساران عربده کنان بجانب قلعه شتابان گشته جوش و خروش
نیز مودای وحال بینهما الموج فکان من المغرقین بظهور آوردند و جمعی کثیر از دخان عرق لجه فنا گشته و دست
نشینان یک نیزه دار را از سر ایشان در گذشت و جمعی هم بقیه السیف گرفتار گشته روز دیگر مجلس همیون مثال
آراسته العبد عبد و ما بید سر کردگان افاغنه را که در آن روی فلک مثال بودند بمحفل اقدس بار داده هنوز
آفتاب یکنیزه بلند نگشته بود که هر روز بیست سر بر سر نیزه بلند گردیده اند سرکردگان مورد عطایا و نوال
و رؤسای افغان سر بزیر افکنده عرق بحر خجالت و انفعال گردیدند بیان انصراف افاغنه قلعه او به بعد از
وقوع این فتح دلاویز در همان روز از طرف شام خبر رسید که افاغنه قلعه او به را انصراف کرده اند و اسمعیل خان
استاجلو را که بصوابدید مامور باستحفاظ آنجا شده بود با میرزا ابراهیم کلانتر میش مست که در آنوقت لشکر
غوریان سرافرازی داشت و رفقای ایشان بقتل رسانیدند توضیح اینمقال آنکه چون فارسی زبانان او به
در جزو با افاغنه دمساز و در شرارت انباز بودند اسمعیل خان با رفقا بتحقیق حال ایشان مامور گشته
باعلام کلانتر او به پنج هزار نفر افغان سرکرده شیدم و اشرف سلطان دریا زنام از هرات عازم او به
و شب در خارج قلعه کمین کرده هنگام صبح که دریچه مهر انور مفتوح و دروازه قلعه گشاده شد افاغنه از کمینگاه
بیرون آمده قلعه را انصراف و اسمعیل خان و رفقای او را بقتل رسانیده اند و نیز در خلال این احوال خبر
گرفتاری درویش علی خان بعرض والا رسید توضیح اینمقال آنکه بعد از ورود موکب اقدس بکده در هرات
چون درویش علی خان بنا بر مجاورت با افاغنه قندهار از جبهه سایی درگاه آسمانی جاه سر باز زده
و دلاور خان تایمنی با جمعی از دلیران خراسان بر تنبیه او مامور گشته مامورین یورش برده قلعه تراز که
مسکن او بود تصرف و او را دستگیر ساخته بدرگاه معلی فرستادند موعی الیه در روز ورود بدرگاه
دولتسرای که بوسه گاه سرکشان بود تیغ تیز گردن تسلیم نهاده گوش از زنجیر خجالت بار گردن سرکشی

پرداخت

پرداخت در بیان تسخیر دار السلطنه هرات و انجام کار افاغنه در اوایل جنگ اللهیار خان شیخ
الاسلام را با سعادت نام معتمد خود در اردوی دریا عظمت مدار ساخته تعهد نمود که هرگاه افاغنه که در قلعه
او به محصور سپاه منصورند با کوچ او که در اردوی معلی باشد مرخص کردند بدون عذر و حذر جبهه سای
آستان آسمان قدر خواهد شد و از جانب آنحضرت نیز این مسئول پذیرای قبول و وسایط مامور بتوقف
گردیده فرمان والا در باب رخصت کوچ اللهیار خان و اطلاق محبوسین که به تقریب اصدار قرین شد
اللهیار خان بعد از حصول کام و نیل مرام شیوه مردی یکبار که گذاشته از حذر او اهلاک سخت خود ما
بیشرمی بر سر کشیده و رایت مخالفت برافراخت و در چهاردهم ماه مزبور که آنحضرت با فوجی بسمت کارزگاه
توجه فرموده بودند از زلزله جهل و غرور آواز بلند آوای نفیر بل تجرفو عتو و نفور بگوش دلیران غیور رسانیده ما
بین بخت سعود کارزگاه بمعرکه جنگ شتافته و جامه عمر بسیاری از افاغنه را از چوب شمشیر آبدار
... دست ... یافت و همزه سلطان قوقلزای در حینی که ایالت هرات با اللهیار خان مفوض میشد
برتبه وکالت اعتبار یافته بود در حینی که اللهیار خان بقلعه هرات شتافته در روا از آستان تافته
... در استکبار اللهیار خان شده بود و در اثنای فرار که قلعه حقوق عنایات خدیو کامکار گشته
و چون محافظت یکی در دروازه ملک جانب اللهیار خان بطایفه قوقلزای محول بود همزه سلطان متعهد
گشت که هرگاه از قتل او اغماض شود طایفه مزبوره دروازه را بر روی لشکریان اقبال دولت خواهند گشود
برای امتحان این ادعا در شب شنبه بیستم رجب امان نام شیخ قوقلزای که از جمله اعاظم افغان و چندی
قبل از این از اللهیار خان روگردان و دخیل دار الامان دولت ابد بنیان گشته بود از خدمت اقدس
مستدعی تقدیم این خدمت گشته روانه شد اللهیار داشت که همزه در کی بندات که در منع و جدال
در آمده امان در اثنای محاربه بقتل رسید بعد از ظهور این واقعه همزه نیز بحکم فرمان قدرمان قهر تیغ قهار
با امان از عقب ایشان شتافت پس از هر طرف از اطراف شهر و جنوب و شمالی هرات نزدیک بقلعه
تنازک قلعه بلند اساس بنا کرده از هر لشکری فوجی از آنها در آن قلعه جات مزبوره مامور و مقرر بودند
که شدت محاصره کار قلعه گیان تنگ و غذای ایشان را منحصر بلحوم توپ و تفنگ سازند بعد از چندروز
که آنجماعت دیگر مفری ندیده از باب استیمان در آمده مستدعی رخصت اللهیار خان و عفو زلات متعهد

استدراک تلافی مافات شدند پس در غرهٔ ماه مبارک صیام که باشارهٔ ابروی هلال شمشیر دلیران از خون لبالب گردید نوبت دار نقاره خانهٔ اقبال آوای نصر من الله و فتح قریب برخواسته کر دفتهٔ نشت ندای بخشش آویزه گوش مخالفان گشته نسقچیان کیوان صلابت برای ضبط دروب و تخلیهٔ قلعه تعین و طوایف افغان هر یک از در و دروازه سمت خود گروه گروه آغاز بیرون آمدن کرده بمفاد توجیه دون ملجاء او مغارات او مدخلا لو لوا الیه و هم یجمحون رحلت بخارج قلعه و قرای و نواحی کشیدند اللهیار خان و رفقای او که مشمول عطیهٔ امان شده بودند با منشور عفو و بدرقهٔ عنایت سالم و غانم روانهٔ ملتان گردیدند و برای حمل کوچ افاغنه دواب دارالسلطنه هرات از ابتدای ارض اقدس و ابیورد الی انتهای راس تجدید سمنان مکان و سکنهٔ ایشان تعین و ایشان فوج فوج روانهٔ خراسان گشتند و میر محمد سلطان حاکم جام که کیفیت او سابقا نگاشته کلک تحریر گردیده بایالت هرات سربلند و بخطاب خانی فایز و بهره مند گردیده در هفتم رمضان المبارک با جنود نصرت قرین و در تیپه آتشین داخل قلعه گشته بساط ایمنی گسترد ذکر بیان همه وقایع فراه و کیفیت تسخیر آن چون حضرت ظل اللهی بنحویکه سابقا نگارش یافت ظهیر الدوله ابراهیم خان را بعد از مراجعت از طبس بدفع و تنبیه طایفهٔ گوکلان مقیم گشته بعد از ورود دستخواب آنطایفه را گوشمال داده دست تعدی ایشان را از دامن اهل استیمان کوتاه کرده جمعی را که برای تسخیر هرات تعین کرده بودند روانه دربار فلک مدار ساخته ملازمان مزبور در غرهٔ محرم وارد درگاه جهان پناه و مامور بعرض گشتند و ابراهیم خان نیز بعد از انجام این امر و نظم مهمات سرحدات خراسان بموجب ارشاد بلسته آباد ابیورد سرحدات وارد اردوی فلک جاه و از آنجا روانهٔ فراه گردیده روز نوزدهم ربیع الاول بر سر قلعهٔ فراه بتحریک نصرت التوا کرده چنانچه محاربه واقع و شکست فاحش بحال آنطایفه راه یافته بیرون قلعه افاغنه بعوض تلف در آمده پس ابراهیم باشارهٔ همایون در مقام تعمیر سنگر برآمده قریهٔ موسوم بقمبر را برای نزول اختیار و با فوجی از دلیران بآن مکان آمده مشغول بنای برج و حصار ساختن شده افاغنه از مشاهدهٔ این حال جهای قتال گشته از قلعه برآمده از هر طرف هجوم آور شدند دلیران خراسان نیز تاب نیاورده کار جهان و اقبال صدیر کامران صف آرای معرکه کارزار گشته دار و گیر دلیران که مظهر آثار خسف القمر بود از هر رفته بیداد از ولوله و آشوب بهادران که هولول و یقولون للانسان یومئذ این المفر بود قیام قیامت هویدا گشته در یک ساعت هزار و چهار صد تیره سر در عرصهٔ میدان چون گوی غلطان شده سر کردگان و

جان سپاران بعطای خوراک خلعت خاص شدند و چون در آن اوان مذکور شد که فراهیان از حسین علیجاه استمداد کرده و از جانب او جمعی باعانت ایشان می آیند و تا حشت بلوچیه که میر ایل که در حوزه اختیار حسین خان میبودند مطمح نظر آقا بسا اثر بود لهذا طهماسب بیک جلایر چرچی باشی لشکر ظفر اثر را با فوجی روانهٔ فراه گشتند که اگر از افاغنه قندهار اثری ظاهر شود باتفاق ظهیر الدوله بمدافعه بپردازند والا طهماسب بیک از راه نجم الدین و بایاب بتاخت قلعه جات بلوچ رایت عزیمت افرازند بعد از روانه شدن طهماسب بیک چون مجددا کسان حسین برای اظهار اطاعت و اخلاص با پیشکش و تنسوقات لایقه وارد دربار فیروزی اختصاص گردیدند امتناعا علیه ضمیر حقایق شناس اقدس اقتضای تاخت گرمسیرات نکرده طهماسب بیک را معاودت مامور ساختند اما مردم فراه بعد از آنکه همراه نزد در ماندهٔ روز خویش و گرفتار حیرت و تشویش دیدند از امداد مایوس گشته چند نفر از رؤسای فراه برسم استمداد نزد حسین فرستادند حسین نیز هزار نفر از جوانان نامی خود را بسرکردگی سیدال بمعاودت ایشان ارسال داشته بود مقارن آن ابراهیم خان وارد فراه و الی آنجا را از فتح هرات آگاه و بظاهر نیز سیدال طاعت این طرف مایل و در خلاصه قرار امر محال داشته افاغنه علیجاه از آنطرف هنگام شام داخل قلعه و فراهیان نیز از اینطرف آغاز کوچ کرده با ریگ و زور و بعزم قندهار میان خود را استوار بستند نصف شب این خبر بابراهیم خان رسیده بعوض ظهیر الدوله رسید در ساعت جمعی از بهادران عرصهٔ دلیری را بتعاقب ایشان فرستاده بر سر زدند بسیار بدست آورده چون اکثر سپاه رزم ساز از روزه علی جمع که در چنین اوقات حجاب دیدهٔ بینایی و پرده راه شناسایی میباشد بکسب غنیمت پرداخته بودند بقیة السیف خود را بسر منزل نجات رسانیده قلعهٔ فراه باد گلک و دلارام و توابع بحیطهٔ تصرف در آمد تمامی اموال اهل قلعه که بر جا مانده بود بدلیران ظفر قرین عنایت و مرحمت شد و مقرر گردید که ابراهیم خان با افواج نصرت قرین روانهٔ موکب همایون گردد پس حضرت ظل اللهی بعد از فراغ از ضبط و بسط امور خاص و عام در نوزدهم ماه فرخنده فرجام صیام بسیر شهر آهنگ و سنگ آن وادی را با شهید عرصه تنگ عز زنگ و بالعل بدخشان هم سنگ فرسوده از لکمن و برد زرین ظلمت و نور آثار فمحونا آیة اللیل و جعلنا آیة النهار مبصرة نظهور پیوست و نقش جاء الحق و زهق الباطل بر صفحهٔ وقوع نشست خدیو فلک جناب مانند بدر از منازل شهر گذشته تا پایهای سیبهای خارج شهر تشریف برده طرف عصر بستقر دولت مراجعت فرمودند

در بیان رفتن حضرت شاه طهماسب بجانب ایروان و نیل مقصود

سابقاً تحریر یافت که حضرت ظلّ اللهی
بعد از فتح تبریز بسبب وصول خبر سانحهٔ خراسان فسخ عزیمت سمت ایروان کرده لوای توجه بجانب ارض اقدس افراختند
باین جهت دست رومیه را که از کار رفته بود دیگر باره دل از دست رفته ایشان از تسلّی حاصل گشته با طمینان
خاطر بضبط ولایات پرداختند و چون شاه طهماسب مکرر اظهار می کرد که حضرت ظلّ اللهی مملکت جداگانه است
و در استرداد ولایات آذربایجان احتیاجی بوجود ایشان نمی باشد بعد از آنکه رایت عقاب پیکر نجاح تعجیل بال
گشای پرچم ظفر بجانب خراسان گردید امنای دولت شاه والاجاه را منظور آنکه بهوای هوی دست قرشانه
ایشان طایر شکسته بال رومیه از آشیان قلاع رم کرده مرغ مراد پیوسته بدام و گنج تمنا در بسته بدست مرام ایشان از
در خزانه آمد هنوز از ارض اقدس موکب دولت بود که برای دفع مایقال ارادهٔ خاطر و مکنون ضمیر را که تسخیر کشور
گیر اعلام کردند از آنجا که آنحضرت اعیان دولت شاهی را مرد میدان جنگجویی و مملکت داری نمی دانستند
تا مملکت کبری چه رسد در مقام منع درآمده ایشان از تعجیل و تأمل امر فرمودند لیکن سخن آنحضرت در حریم
صماخ امرای صاحب هوش و دانش شاه بار قبول نیافته در ایامی که موکب والا در تسخیر هرات بود بتقدیر
آنحضرت کمر اجتهاد در میان بسته در ماه جمادی الاخری سنه هزار و صد و چهل و سه هجری مطابق ایت ئیل
از اصفهان با کوکبه تمام و احتشام مالاکلام بتسخیر باقی ولایات آذربایجان رایات افروز عزم گشته بعد از
ورود به همدان و تبلیغ خاطر برای تهنیت جلوس سلطان محمود خان با نامه عنبرین شمامه ولیعهد دستمانه
عنبرین روانه دیار روم ساخته خود وارد تبریز شده از آنجا ایالت تبریز را به استبرون بیک افشار که رتبت
کامل و مستعد و اهل و احتشام را اهرای خدمت گذاری منعقد ساخته بود تغییر داده به محمد قلی خان سعدلو تفویض
و از تبریز با تمامی قشون عراق و آذربایجان و حکام ولایات اینطرف رو داده سمت که عدت ایشان به بیست هزار
نفر میرسید بجانب ایروان نهضت گشته جماعت رومیه ارچ ما و نخجوان را خالی کرده بقلعه ایروان نزد
علی پاشای حکیم اوغلی که در آن وقت از دولت عثمانیه سرعسکر روم و با تیمور پاشا محافظ آنمرز و بوم بود
شتافتند علی پاشا نیز از ایروان برآمده در زرد خانه گرنی بلسه فرسخی ایروان مورچل و منطرس ترتیب
داده راه بر جنود قزلباشیه بست لکن چون شاهی با دریای لشکر از کذا چاپه شد ترا از سیل عبور و علی پاشا
بمقابله آمده فیما بین تلاقی واقع و رومیه تاب صدمه فوج منصور نیاورده مغلوب و ترکانه فرار و حمی خود را

بر جا گذاشته بجانب ایروان منهزم گشته در جانب غربی قلعه در نیم فرسخی در محل موسوم بگنبار اردوی خیام زدند
افراختند و بعد از چند روز چون قزلباشیه را دست جلادت برکشیدند با دیاری عزم ایشان در آتش بود
خودداری را از دست داده بیجا با در زنگ اسب بر آن جنگ رانده تا پای قلعه جلو باز کشیدند رومیه نیز
با توپ و تفنگ از بالای حصار و پایین قلعه از در ستیز در آمده قزلباشیه را عنان خودداری از دست
و پای قرار از جا رفته روی بر تافتند و بجانب اردوی خود شتافتند و بعد در روز دیگر لکان را که به شاه
بوده چون راه آذوقه مسدود بود و با تمامه قحط و غلا با رتفاع روی آورده روز دیگر از آنکان یکجا
و توقف نکرده حرکت و از راه خوی و یولوم از آن سید رسی گذشته از راه خوی و سلماس وارد تبریز شدند
در آنجا خبر رسید که علی پاشا از جانب ایروان و احمد پاشا والی بغداد از طرف بغداد با عسکری نصرت
و به تسخیر آذربایجان و عراق مأمور و موکب شاهی از تبریز عازم زنجان و سلطانیه گشته بعد از ورود
بمنزل ابهر علی محمد خان قولار آقاسی بیگلربیگی فارس با قشون خود بملازمت شاه پیوست و اینمعنی مایه اعتضاد
و مادهٔ استظهار ایشان گردید لهذا از آنجا از راه درجزین متوجه همدان و بجمع آوری قشون و جریک همدان
و ولایات و نواحی پرداخته در قریه موسومه بکرمه خان من محال همدان خیام توقف برافراشتند
و احمد پاشا نیز بعد از استماع خبر شکست شاه والاجاه جمعیت خود را درست نموده حرکت و خود را به اردوی
شاهی رسیده و از آنجا اظهار صلح و التیام کرده امنای دولت شاهی که تهی دستان متاع خرد
و سرمایه باختگان قماش عقل و شعور در بازار تمیز نیک از بد بودند به نقد جان خریدار کالای این
سخن گشته یکی از عظمای اردو را برسم سفارت نزد احمد پاشا فرستادند روز دیگر طلیعه عسکر
رومیه نمودار گشته امنای دولت شاهی که گریبان ضمیرشان در کشاکش سرپنجه خوف در جای صلح و جنگ
و دامان خاطرشان گرفتار خار خار گزیدن ننگ بود ناچار سوار گشته مهیای کارزار گشتند در این اثنا
فرستاده اینطرف از قلب عسکر رومیه با بلاغ مژده مصالحه عرق آلود شتابان آهنگ ایاب کرده هنوز
بار جای شاهی نپیوسته بود که از اینطرف صفیر خروش تقریر توپ که کوس کرم اضطراب گشته آواز بلند
صیت تهور قزلباشیه با گوش رومیان رسانیده از نزد حضرت شاهی قلب را به محمد خان بلوچ و میمنه را
بباقی امرا سپرده خود در جانب یسار ماند قلب قرار گرفته چون تدبیر امور جنگ حواله برای محمد خان

بود مشارالیه با جمعی از قول جدا شده مباشر چوب و باد کش طعن و ضرب بعثمان تا به جانب هرات گشته
و تسخیر کلام خوف سرکشیه کرده بر میسره خورده و قرار میسره را که مستوفی‌های خاص پادشاهی بود از توپ‌ها
انداخته و بعد از آن روبیه بجانب قول هجوم آورده گشته رایت قزلباش را منکوس ساخته شد و چهار پنج هزار نفر در میان
در آن معرکه قتیل و گرفتار و تمامی توپخانه و اثاثهٔ شاهی داخل اردو تصرف شد روبیه در آمد پس تفنگچیان لشکر
فرار کرده هر یک بدیار و اوطان خود شتافتند پادشاه با قلیلی از خاص و عام وارد دار اصفهان و احمد پاشا
املاک ... و همدان را بدستور تا ایام افغان بحیطهٔ تصرف در آورده علی پاشا هم از راه کرمانشاه گشته
در راه خوی و سلماس آمده قلعه دمدم را که مسکن و ایلات افشار است محاصره کرده آتا رخنه در آن حال قلعه داری
افشاریه نتوانست و گفت بعد از سه ماه رفته تبریز را تصرف کرده محمد خان در منزل سارو قمش اعمال قم به
بقبایح اعمال خود بر همه با جماعت بلوچ و هزاره فرار و تمرد اظهار کرده بالاخره با ستمالت محمد علی خان
دیگر باره گشته بخدمت پادشاه آمد **از وقایع عبرت انگیز آنکه** شاه طهماسب را برادری داشته
موسوم باسمعیل میرزا در حینی که محمود غلجائی امر بقتل شاهزادگان نمود الماس نامی که مباشر خدمت و مامور
قاپو و مستحفظ شاهزادگان بود چون با اسمعیل میرزا الفتی داشته او را از خطر در رجال کرده از میان مقتولین
بیرون برده اسمعیل میرزا چران بهر طرف تا مدتی در بدر گشته تا عبورش بولایت کوهکیلویه افتاده
و در اتفاق صفی میرزا نام مجعول که خود را برادر شاه طهماسب نامیده در کوهکیلویه لوای اقتدار افراشته
از زور و داد اطلاع یافته او را احضار و کوشش و بینی او را بریده اسمعیل میرزا باز مدتی در صحرا نورده و وادی حیرت
پیموده تا آنکه وارد اصفهان و در محله عباس آباد ساکن گشته بود و در اوقاتی که شاه طهماسب از شوال بر اردوان
مراجعت نموده بود و موکب همایون مشغول محاصرهٔ هرات بود ندیمان دولت شاهی در رفته رفته بر او تفحص
مطلع و تحقیق احوال او نموده بعد از ظهور صحت نسب او در رخت و با بر راه و اندرش گشوده همداستان شده
بودند که شاه طهماسب را از طرف داد و داد او را مسند شاهی تمکین سازند یکی از اهل طرمیه نقض عهد کرده
شاه والا جاه را از این معنی مطلع ساخته روزی که متعهد بودند که مکنون درون را بظهور رسانند پادشاه
سابقت جسته در هنگامی که اسمعیل میرزا در حمام بود جمعی را فرستاده برهنه او را دستگیر کرده بحضور
طلبیده بعد از سؤال و جواب و تحقیق علامات و احوال از صدق مقال اسمعیل میرزا تجاهل نموده در حضور خویش

برادر را بتیغ جفاکاری زده و خون او را بگردن گرفت **در بیان مصالحهٔ شاه طهماسب بنای دولت عثمانیه در فسخ
از جانب حضرت ظل اللهی** چون بنحویکه سبق ذکر یافت رضاقلی خان شاملو از اصفهان از جانب جانب نادری
بطلب ولایات و دولیقا خان لنکر بتهنیت جلوس سلطان محمود خان پادشاه بسکندریه روم بالمرز
مامور شده بودند بعد از آنکه خبر ورود موکب شاهی بر سر ایروان و شکست او با ولیای دولت عثمانیه رسید
رضاقلی خان را در قلعه ماردین و دولیقا خان را بجزیره فرستاده محبوس و احتیاط صلح و جنگ با احمد پاشا والی
بغداد تفویض مینمایند و بعد از شرح واقعه شکست اهلان باحتیاط اینکه مبادا جناب ظل اللهی هم باز از خراسان
بعزم اعانت حضرت شاه بقصد کینه جوئی متوجه روم شود احمد پاشا باذن و فرمان پادشاه والا جاه روم
راغب صلح گشته راغب افندی دفتردار را بدربار شاهی فرستاد که امر مصالحه را انجام دهد از دولت شاهی
فرستاد که امر مصالحه را انجام دهد از دولت شاهی نیز محمد رضا خان عبداللو که در آن اوان قورچی باشی بود
مامور بانجام این امر گشته با راغب افندی روانه بغداد و مقدمهٔ صلح را باین نهج بانجام رسانید که یا تبریز را که جناب
نادری مفتوح و استرداد کرده بود با ولیای دولت صفویه متصرف گشته این طرف آب ارس با ایروان و نخجوان
بدولت عثمانیه متعلق باشد و بعلاوه آن نیز نه محال از محال کرمانشاهان که از ایران بود ضمیمه آن دولت بزرگوار
احمد پاشا مقرر کرده و بدین دستور عهد و پیمان قرار یافته از طرفین وثایق معتبره مرقوم و مسلم معهود
شده و سواد صلح نامه را مصحوب حسینعلی بیک معیر الممالک میرزا کافی خلیفه بدرگاه معلی فرستادند و جناب نادری را
اعلام نموده مشارالیهما در آخر ماه شعبان در حینی که کار هرات نزدیک باتمام بود وارد دربار سپهر احتشام
شدند و از این غلام شدند چون این قسم امور خصوصاً بعد از شکست بافتن با طبع غیور حضرت ظل اللهی درست
نمی‌آمد لهذا صلح مزبور را بامضا قبول مقرون نساخته در اواسط رمضان محمد آقا نامی را که در عهد سلطان
احمد خان برسم سفارت از جانب ابراهیم پاشای وزیر اعظم آمده و بسبب خلع سلطنت از سلطان احمد
خان و قتل ابراهیم پاشا جواب آن در عقدهٔ تعویق در مانده و محمد آقا در ارض اقدس توقف داشت
او را بهرات طلب فرموده با نشان روانهٔ استنبول و پادشاه والا جاه روم اعلام کردند که یا تمامی ولایات
ایران را رد نمایند و یا آماده جنگ و ستیز باشند و خبر توجه موکب والا را بجانب بغداد و حرکت با احمد پاشا
نیز نوشتند که در آتیه جنگ بوده مهمان پذیر باشند و معتمد بر ادعای شاهانه تبریز روانهٔ اصفهان ساخته

باعیان دولت شاهی نوشتجات سنیه و ببلاد ارقام منیه مشعر بر توجه موکب ظفر شعار باین مضمون عز اصدار یافت
شرح فرمان همایون که بولایات و ایالات نگاشته کلک برات شد مبرده(؟) موسوم اذربایجان و عراق آنکه
کلانتران و داروغگان و اعیان ممالک محروسه بتوفیقات یزدانی موفق و بتوجهات خاطر خطیر ولا مستوثق بوده بدانند
از آنجاکه میامن عنایات ایزد داور و جلایل شان تیغ فلک فرسای هلال آسای ولا را در فتح شهرها
خاصیت ماه نو و موکب سعادت قرین را همیشه نصرت و ظفر همسفر و جنود اقبال نیوش را صدای کوس
غیبی راهبر و بازوی بازرگی بخت فیروز را در کشایش قلاع و بلاد دست دیگر است درین ایام میمنت
نشان معنون بظفر اقتدار شان افاغنه ابدالی هرات که از دم شمشیر غازیان غضنفر و بهادران اژدها پیکر
کانهم حمر مستنفره فرت من قسوره فراری و بمصداق فظنوا انهم مانعتهم حصونهم در قلعه هرات متحصن و متواری
بوده اند بمفاد و قذف فی قلوبهم الرعب گونه احوال ایشان متبدل و بعجز آوی و ناتوانی گرائیده آثار کمال
صبر و قرارشان تزلزل یافته در شدت حرج بجان و از خوردن زخم سیف و سنان بجان آمده ما
نیز بمضمون کریمه و ان احد من المشرکین استجارک فاجره و مدلول ان العفو عند القدرة نطایفه را بکوچیدن از قلعه
هرات فرمان دادیم و از شصت هزار خانوار ایشان آنچه تا حال در عرصه فلاکت و در ورطه هلاکت بودند
بکار را با خانه در کوچ کانهم جراد منتشر متفرق ساخته بممالک خراسان الی خوارزم و شهریار فرستادیم الحمد لله
تعالی بمقالیه تائیدات ایزدی فتح قلعه هرات میسر و تمامی ایل مزبور با طوایف غلجایی قندهار که تا آن حال نفاق
الشقاق ورزیده بودند مطیع و مسخر گشته طوق اطاعت و چاکری و حلقه خدمت و فرمان بری بگردن افکندند
و در خلال این احوال که از انجام مهام هرات فراغ حاصل و ترکستان حدود خراسان را بتهیه کامل فیصل نموده
بودیم نوشته عالیجاه محمد رضا خان عبدالله رسید مشعر بر اینکه فیمابین حضرت شاهی و دولت علیه عثمانیه
چنین قرار یافته که ممالک آنطرف رود ارس بروم و اینطرف بنواب شاهی تعلق داشته باشد
ذلک این مصالحه در نظر ما حکم نقش بر آب و دلو در موج سراب دارد زیرا که مقصد اصلی استخلاص اسرای ایران است
که مطلقا بان نپرداخته و آنرا در ضمن صلح هیچ مندرج و مذکور نساخته اند و چه دانسته اند که ما که بتوفیق کردگار
رتبه برتری و اقتدار یافته ایم برای همین است که بمقتضای کلکم راع و کلکم مسئول حق رعیت داری منفعل
نموده سر مخالفین را از سر مسلمین دفع و ماده فساد را از مزاج مومنین بالکلیه رفع کنیم نه اینکه قفل غفلت

ردم

بر در دل زده تابع رای دشمن و رضاجوی خاطر خصم عهد شکن باشیم بحول الله تعالی و قوته امروز روز اعادی
تیره و دست اقبال خسروی چیره و ضعف بدخواهان قوی دست و غلبه بر دین مرتضوی است در بعضی روایت
از طایفه کم فرصت که کریمه اذا جاء الخوف رایتهم ینظرون الیک تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت
فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد مصداق حال ایشان است تحمل این امر کردن از حمیت و حریت
منافی طبع غیور است چون صلح مزبور مغایر رضای جناب سبحانه و تعالی و منافی ابهت دولت خاقانی بود لهذا تن بر
امضاء مقرون بقبول ننمودیم از آنجا که سرپنجه شوق طواف ملائک مطاف روضه حضرت امیرالمومنین و مولای متقین
غالب کل غالب و مطلوب کل طالب علی بن ابیطالب ع گریبان گیر دل و ضمیر حقانیت ارتسام است
استخلاص اسرای مسلمین را از درگاه احدیت سائل میباشد ان شاء الله تعالی بعد از عید سعید فطر همعنان
جنود غیبی و همرکاب تائیدات لاریبی از خدمت سلطان اقلیم ولایت وارث الرضا علی بن موسی الرضا علیه
التحیه و الثنا مرخص گشته با جوش بی پایان خاقانی قوی چنگ عساکر هزبر خوی فیروز جنگ بدون تامل
و درنگ کوچ بر کوچ عازم کعبه مقصود خواهیم شد مصرع تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد ولا تقولن لشیء
انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله فرد حافظا الله قدیر نهی رهبر ره خاندان بصدق خدا مدد رهبرست
شود و همت شحنه نجف و هر کس درین امر داخل نباشد از کسوت حمیت عاری و بی بهره از سعادت دینداری
دسته اوامر حضرت باری بوده از حوزه اسلام خارج و معدود در زمره خوارج خواهد بود و در ذکر
وقوع جشن نیل سال میمنت اشتمال هزار و صد و چهل و چهار هجری نوروز فیروز این سال در بیست و دوم رمضان
المبارک اتفاق افتاده بحکم سلطان نوروزی افواج قاهره نسیم فاتح ارکان تن برتوی غنچه و قلعه در بسته
ازهار گشته ده برج لاله و قلعه سفید شکوفه مسخر سلطان بهار گردید و افغان خزان نسب از کوه و شاخ خیاله
آهنگ سفر را بانگ شورانگیزی نموده لشکر عیدگاه دی و بهمن از شهر بند چمن با بدان شوره رخت بمامن کشید
دفتر نامیه که استخلاف ملک سلطان فریدون حشمت و نور دین است بعزم دار الاسلام چمن و صحن گلشن به
گلگشت زد و خدیو افسرده مزاج دی که باعث اختلال اوضاع تابستان بود بر قهرمان طبیعت بهار
از شغل و عمل گوشه نشین و نوباوه گل که زاده قوت مولده و نتیجه نفس نباتی بود با فتح عرصه خاک بسیط
زمین گشته در دار الضرب چمن زر سرخ گل رایج و درهم و دینار لاله بنام نامی سلطان نامیه

وستایش

رواج یافت و خطبای قمری و هزار زبان ودر منابر شاخسار بزمزمه دعای پادشاه زمان رطب اللسان
گشته مجلس تحویل ترتیب یافته نه هزار دست خلاع رخشنده و اثواب ارزنده بسران سپاه و چاکران درگاه
از جامه خانه احسان عنایت گشته بعد از انقضای جشن نوروزی کارکنان سرکار والا بامر همایون بتهیه
اسباب سفر عراق پرداخته روز عید سعید فطر از پل مالان نهضت و در جلگای کزران قباب خرگاه بهمان
جاه بذروهٔ مهر و ماه افراخته و دامنهٔ صحرا را از سرادقات رنگین برشک گلستان چین ساختند
ابراهیم خان نیز در آن روز با فوج نصرت نشان از جانب فراه وارد درگاه نصرت پناه و روز دیگر همگا
پیرایه پوشش خلاع آفتاب شعاع گشته ایالت فراه را بعلاوه حکومت قاین باسمعیل خان خزیمه و حکومت
اسفزار را باسمعیل سلطان لنگری ولد یحیی سلطان که در رعیت داد رسیکی داشت مفوض و هر یک را روانه
محل خود ساختند و طهماسب بیک جلایر را بحکومت محال از توشیخانه و چمقان و جاجیلم بخطاب خانی
سرافراز و جمعی از افاغنه را همراه او کرده مقرر داشتند که سه هزار نفر از ایلات و تفنگچیان سرحدات
انجا ملازم گرفته در چندیر که در جانب دشت قبچاق در غربت قلعهٔ متین احداث کرده در آنجا توقف
و هر وقت که از یموت و اکراد کلات حرکتی صادر شود دست بر ایشان بر دارند و بعد از انجام امر مزبور رایات
جهانگشا بجانب خراسان در اهتزاز آمده چون همیشه فتح و ظفر همراه باستقبال موکب همایون
میدوید در لشکر و حکام از جانب لطفعلی بیک کوسه احمدلو کشیکچی باشی بابا که از موقف فرمان مامور
بتنبیه تراکمهٔ ترکان بودند چاپار وارد و خبر رسانید که فوجی از تراکمهٔ آتشمت ملکه لیک عجز
کرده آن ناحیه را تاخته سرکردگان با جمعی تعاقب ایشان راه پیمایان و در سمت سقلان قریه
بپایان سر راه بر آن فئه چیان گرفته بسر و زنده بسیاری بدست آورده و اسرا و غنایم اتحا
در ان طایفه استرداد کرده اند پس موکب والا در روز پانزدهم ماه مزبور وارد ارض اقدس و مردم دیده
اعیان انجا از ادراک طلعت مهر پرورش همدیگر را چشم روشنی گفته و وضیع و شریف از شرف
اندوزی خدمت فرخنده گوهرش بلا شکر الهی رامترقب زبان گشتند چون حسنعلی بیک وزیر زاده
کلانتر نجیبکه مذکور شد در هرات از خدمت شاهی برای ابلاغ مژدهٔ صلح آمده بودند مقدمات سفر
عراق و عزیمت جانب بغداد و صلاح و فساد بعضی مواد با ایشان مذاکره گشته ایشان را برافقت

ملا علی اکبر

ملا علی اکبر ملاباشی و میرزا کاظم ابوالقاسم کاشی در پانزدهم ذی القعده روانه اصفهان ساختند که چگونگی را بعرض اقدس
حضرت شاهی عرض و حالی نمایند که این مصالحه مقرون بمصلحت نیست موکب شاهی بجانب قم و طهران نهضت
فرمایند که در آنجا ملاقات و طی مهمات واقع و از آنجا بجانب بغداد اهتزاز لوای نصرت لوامع شود و بر
سر انجام اسباب سفر عراق و تهیه و تدارک سیاق پرداخته چون بعد از واقعه شکست حضرت شاهی در
همدان در هر یک از ولایات ارباب بغی و نفاق بجز دست درازی اتفاق کرده تمکین حاکم و عامل خود
نمیکردند لهذا پیش از توجه موکب منصور جمعی از سرکردگان را با سپاه بکهکیلویه و لرستان و فارس و سمت
سیلاخور و جاپلق و قزوین و سایر ولایات عراق و معاملات دار و دیل تعیین و اختیار مهمات
آذربایجان را بلطفعلی بیک کوسه احمدلو تفویض فرموده بهمه حکام ممالک احکام مطاعه فرستادند که مترصد ظهور
ظهور طلیعه همایون باشند و چون در محاصرهٔ هرات خدمات پسندیده از عبدالغنی علیکوزایی بظهور پیوسته
شایستهٔ ترقی و ترتیب بود لهذا او را بخطاب خانی و حکومت ابدالی صاحب رتبه و قدر رعایا ساختند
با اکثر رؤسای افغان پیرایه پوشش تشریفات فاخره مرخص ساختند که بمساکن خود رفته در رکاب حرکت
رایات مهر اشراق بجانب عراق با اسب و یراق من حیث الاتفاق در موکب فیروز اتساق حاضر باشند
در هفدهم ذیقعده بعزم اتساق با ضابطه و سیاق و انتظام ضوابط صادره دشت ابیورد که یورت
قدیم آنحضرت است از راه کلات وارد ابیورد گشته در روز ورود کلات که قلعهٔ خدا آفرین داراکنه
عرصهٔ روی زمین در وسعت و رفعت نمونهٔ چرخ برین است سیر و شکار برداخته از آنجا بجانب ابیورد توجه فرمودند
در آن خطهٔ دلکش ابراهیم خان نیز با سرکردگان و رؤسای عساکر سرحدات و حدود نسا وارد حضور
اعلی گشته ضبط و ربط مهمات خراسان و بست و بند سلطنت نادرشاه جهان باو مفوض و بعد از تکمیفه از راه
دره جز و باب کولکان و خبوشان در منزل مرتفع ایلخیان خاصه یدادهم آئین سنام را امر و جزام ساخته
نژادهای گلگون نژاد تیز گرد و خانه زادهای رخش پیکر امواج نوروز که در آنجا بودند منزل رکاب عنایت
و چون محل موسوم بپرادکان که در دوازده فرسخی ارض اقدس واقع و از خوبی آب و هوا اکثر ولایات
خراسان راجح است انتخاب تعمیرات عمارت بلند و بناهای خوش طرح ارجمند آنحضرت است و سابقا
در آن عرصهٔ دلپذیر عمارت عالیه که در نزهت و صفا بهشت بی نظیر و در رفعت و اعتلا همسنگ چرخ نیلی

وسد راه طرح افکنده بودند دارد دانگان گشته بتجدید آن ابنیه دلنشین و بیمن قدوم میمنت لزوم عزت
افزای بار دیگر دهشت و قصور در دین و در پنجم شهر ذیحجه الحرام ارض اقدس را مقر موکب سپهر برین حشمت و مقارن
آن اوان بیگیان ترکمانیه کوکلان که هنوز چندان تشدید بار گران اطاعت تن نداده بودند وارد ارض
اقدس گشته امر والا بصدور پیوست که کوچ خود را از سمت شمالی رودخانه ماینه بجانب جنوب آورده از
مانه الی جدا گرایه اسکان دهند و هزار نفر از جوانان کاری بجهت سفر عراق در سر راه حاضر سازند و در دهم ماه مزبور
آدم از جانب سرداران روسیه که در رشت بودند با پیشکش و تحفه لایقه وارد گشته عرایض مراعات آمیز
بنظر رسانیدند مبنی بر اینکه مقدمه تخلیه گیلانات حواله برای زرین اقدس موقوف مانده و باشاره مقدس
توضیح این مقال اینکه سابقا تحریر یافته که حضرت نادری در حینی که مازندران را معسکر کوکبه فیروزی نشان ساختند
ایلچی بطلب ولایات دار المرز نزد پادشاه خورشید کلاه روس فرستاده اند بعد از آنکه خبر فتح اصفهان
و خبر پرده و غیره ممالک به روسیه باین طایفه رسیده بود تخلیه رشت و لاهیجان را قبول و در انجام این امر از سرداران
خود که در گیلانات بودند محول و موکول و ایلچی را رخصت انصراف داده و در هنگامی که هرات مضرب
سرادقات حشمت بود ایلچی معاودت و حقیقت حال را معروض خدمت والا داشته آنگاهی که حسب
اذن و فرمان همایون روانه ارض پادشاهی شد چنانچه اعیان دولت شاهی و سرداران
روسیه امر مصالحه چنین انعقاد یافته که محال گیلان تا آنطرف سالیان متعلق بایران بوده باد کوبه و دربند
و سایر محال آنطرف کر بعد از آنکه ایروان و ولایاتی که در تصرف رومیه است انتزاع یابد بتصرف امنای دولت
روسیه واگذاشته شود و از جانب شاه والا جاه هم وزیری برشت فرستاده که چون حضرت
استرداد ولایات نادریه را بعهده اهتمام و ضمان و موجب قرار و ثبات اساس و ارکان دولت ایران میدانستند
و هنوز کار هرات فیصل نیافته نزدیک بود که چشم براه انتظار و گوش بآواز مآل آن کار بوده باشند لهذا
روسیه در تخلیه ولایات بنا را بدفع الوقت گذاشته و وزیر مذکور در لاهیجان بصفحه شماری افزود و فرجه
روزی بشب میرسانید تا آنکه کار هرات انجام و توجه موکب والا بطرف عراق تحقیق یافته سرداران
روسیه از راه عاقبت اندیشی کس روانه خدمت اقدس نموده تمشیت این امر را منوط بامر و فرمان
آنحضرت ساختند پس از جانب آنحضرت نیز چند نفر از یساولان مامور گشتند که روسیه را از دار المرز اخراج

کرده

کرده هر گاه آن طایفه بنا بر شورش لجه طوفان بادبان کشتی عزیمت بیفرازند در ریا کنار طمع لنگر توقف اندازند
چگونگی را بسر تیغ و حرکت بعرض والا رسانند **در بیان نهضت موکب آفتاب اشراق بجانب عراق بتائید**
مالک الملک بی اشتباه چون بهمه جهت فراغ کلی از انتظام مهام خراسان حاصل گردید روز جمعه بیست و ششم شهر
ذی الحجه الحرام سنه هزار و صد و چهل و چهار هجری مطابق سیچقان ئیل که حکم فرمان روائی خطه قضا ثبت
و چهار دقیقه از ظهر انقضا یافته از عمارت چهار باغ عزم طواف روضه رضیه رضا و استمداد از روح مطهر
پادشاه کشور ولایت و ارتضا نموده عمارت قدیم را باشعه ماه برعلم رشک بیت الشرف نیر اعظم و
در شب هفتم ماه محرم با شوکت کسری و حشم خارج شهر را مضرب خیام انجم حشم و مقر اردوی کواکب خدم
ساخته و از منزل رادکان ترکمانیه و قورخانه را از راه سبزوار فرستاده موکب همایون از جانب جوزن
کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید چون ترکمانیه در ادای تعهد اظهار تهاون و تمرد نمایند از راه دشت
به جمیع آنها برده چشمه بسطام منصرف و اکراد روسیه نیز در تخلیه ولایت اهمال نمایند در استراباد و مازندران
بلای ناگهان و نزول آسمانی یعنی دلاوران عرصه جانفشانی را بر در خانه ایشان مهمان سازند و در
روز دوم و دهم جاجرم پانصد نفر از ترکمانیه مامور برسم یساق وارد و موکب خورشید اشراق بدفعه
دشت فرار گردند چون موسم شدت تابستان و آب در دشت نایاب بود ده هزار مادیان از
اسبان سواری غازیان انتخاب و ده هزار نفر از دلاوران نصرت انتساب را رفیق رکاب
ساخته با آب و آذوقه ده روزه قدم براه وادی ایلغار گذاشته و چون در حین حرکت از جاجرم
مقرر شده بود که طهماسب خان جلایر که در چندی بر مشغول ساختن قلعه بود از راه دشت گنبد ظهور
نموده ملحق شود و سردار مشار الیه با جمعیت خود عازم خدمت خدیو کامکار و در عرض راه جمعی از ترکمانیه یموت
که از سطوت سپاه نصرت شعار فرار و در آن مکان اقامت اختیار کرده بودند دچار گشته مردان
ایشان طعمه شمشیر آبدار و پسران ایشان عرضه اسار گشته با غنایم بسیار بموکب والا پیوست و تا حوالی کوه
بلقان بتعاقب آن طایفه ایلغار کرده مانند رنگ پریده و مرغ رمیده نشانی از آن طایفه ظاهر نشد لهذا
صرف زمام عزیمت نموده در حین انصراف طهماسب خان جلایر را بتفویض منصب سرداری قشون
سرافراز و مقرر فرمودند که رفته چند برج که از آب و آبادی خراب و از انجام عمارت هرات

گشته دیار محمدخان بیگلربیگی مهمات هر یک شهر از قبول از ایلات و طوایف ملازم کار آمد گرفته باتفاق
یکدیگر بمهمات آنجا انتظام داده مهیای کار شدند و از روی اظهار شوکت و اقتدار رعب افکن دلهای
سرکشان آن دیار باشند و داور از همای مرخص و روانه ساخته موکب والا از راه استرک منعطف و در بیست
و چهارم ماه بکنار رود جرجان وارد گشته اراده توجه بسمت گیلان در خاطر والا تصمیم داشت که عریضه
عمال و اهالی گیلان رسید مشعر بر اینکه مجوس اشرار آوازه حرکت موکب منصور تمامی گیلان را خالی کرده
سپردند پس حکم همیت نشان باحضار عمال و رؤسای گیلان عز نفاذ یافته حرکت و از راه علی بولاغی
دامغان روانه و در منزل قوشه باردوی همایون ملحق گشته و از آنجا بولایت طهران مخیم حشم محتشم
گشته عمال و اهالی [illegible] از آنمکان بشرف تقبیل عتبه سپهر بنیان گردیدند و بعد از تنقیح محاسبات
و تشخیص معاملات آن ولایات این برامر خیر و سرور بملاحظه سال سپاه [illegible] تومان کردند و پنجاه
هزار تومان برای تجدید اوضاع و تدارک اسباب برسم انعام بحاضرین رکاب عنایت فرمودند و در
منزل شهریار محمدخان بلوچ که از جانب شاه والاجاه بایالت کوهگیلویه سرافرازی داشت بخدمت
والا فایز گشته چون طایفه بلوچ و اهالی ولایات بیچاره باشند از او باب شکایت گشوده بودند لهذا العوض بصادر
در آمده و محمدعلی خان بیگلربیگی فارس نیز جمعیت کاملی از قشون فارس و عراق منعقد ساخته در قم بموکب
والا پیوست و منظور نظر اقدس آن بود که از راه قزوین عازم مقصد شوند چون بحضرت شاه طهماسب تکلیف
آمدن بقم و طهران شده بود اهل ذین معنی بعضی کنفاق و بداندیشی افتاده کس نزد احمد پاشای والی
بغداد فرستاد بار دوی بنای سازش گذاشت و چون در چنین وقتی امر خطیری مثل سفر روم مشتبه خاطر
والا بود و مخالفت حضرت شاه فعل فاسده و متضمن مفاسد بود برای اصلاح حال عطف عنان بجانب
اصفهان کردند بنابر اینکه عبور لشکر منصور بسبب شدت زمستان معبر قم متعذر بود از حرکت موکب والا فوج
قاهره فوج فوج بعضی از راه قم و برخی از راه نطنز متوجه اصفهان گشتند متعاقب الویه آسمان فرسای اعلام
فلک سا حرکت و باغ هزارجریب برای نزول کوکبه برگزیده و تعیین یافت در بیان ورود موکب
مسعود باصفهان و خلع خلعت سلطنت از شاه طهماسب و تفویض پادشاهی بشاهزاده عباس میرزا ولد او چون ضدیار
جناب بسبب شدت کرمانش آفتاب چون ماه جهانتاب که بافراج کوکب شهباطی منازل نماید برسم

شبگیر

شبگیر قطع مسالک و مراحل میفرمودند در شب دوشنبه چهارم شهر ربیع الاول دو ساعت قبل از طلوع صبح
از منزل جزی حرکت و امرای که از جانب شاه طهماسب باستقبال آمده بودند از حرارت [illegible] طوبت باهوا و از دحام
جنود قاهره عرق کالسیب بوسی در یافته هنگام طلوع طلیعه فجر ماهچه رایت ظفرآیت نور بخش شهر گشته
در حین ورود کوکبه والا توپهای اژدر دهان کوه توان که در بروج شهر و میدان نقش جهان و جلو خانه
همایون تعبیه و برآورده ای کوه بنیان داشته عقده غم زاله در دل گره کرده بودند بازدهانند دو شعله
باز در عرصه شطارت دهان آتش فشانی آغاز کردند و از غریدن توپهای آتشین دم اهالی اصفهان که مانند
بخت خود در خواب بودند بیدار و از نشئه مستی طالع هوشیار گشته بتماشاگاه آمد رو شتافتند
و صبح و آفتاب هم در یکزمان طالع و بسعادت القصه شاه والاجاه نیز والا در [illegible] باب ملاقات
گشته بعد از انقضای مجلس در عمارت خلوت سلطنت گسترده و نفر در آنشب با خاصان عشرت طلب
به تجرع اقداح راح ریحان و نوشیدن باده ارغوان پرداخته غرض از بزم خلوت آن بود که آنشب با حضرت
شاهی بهانه پیمان بمروه باده اطمینان دوشند و از گذشته ها در گذشته بمصادقت و وفاق کوشند تا
بعد از آن بکار و متوافق خاطر آنحضرت بخراسان باز حضرت شاه بدستور سابق بر وفق خاطر خود
بکار مملکت پردازد و هر یک از رخنه گران ملک را که خواهد کفیل و دخیل دولت سازد هر چند آنحضرت
از در الحاح در آمده شاه والاجاه بالقای حرفهای بیحاصل پرداخت چون آنحضرت این وحشت و نفرت را
در طبع او ثابت ملکه راسخ دید روز دیگر باحضار سران سپاه و رؤسای کارآگاه فرمان داده مجمع کنکاش
آراسته و گفتگوهای دوشینه را بیان کرده فرمودند که اگر در مدافعه دشمن کوتاهی و دقیقه واقع شود مفاسد
عظیمه متصور و اگر قصد ایشان شود در صورتیکه پادشاه همه جا با برای ما مخالف و با مخالف موافق باشد
چگونه اطمینان برای ما میسر خواهد بود و اعیان و اکابر اهلی عرض کردند که سررشته نظم دولت ایران بکلی گسسته
دشمن قوی پنجه از [illegible] بر زور بازوی حضرت بدست آمده شاه والاجاه را رای و اقبال بری
و قامت [illegible] عاری از طراز سروری است ممالک روش از تو جهت و سلطنت حق است آنحضرت از
قبول آن تحاشی کرده چاره را در تغییر او و جلوس شاهزاده عالی گهر عباس میرزا ولد شاه والاجاه که در آن وقت
هشت ماه بود دیدند بنا بر نظام کل و مصلحت ملک افسر و خطاب شاهی را بر عباس میرزا گذاشته

سلطنت را بنام او بلند آوازه ساختند و ارض اقدس را که بنیه شاه والا جاه سکنی و مقرر داشتند که در آستانه
مقدسه رضویه بجاروب ساییدن بنیاد روبند که پادشاه بنده نواز که سلطنت عالم معنی عبارت از آنست بسر برد
در چهاردهم ماه مزبور او را باتفاق اهل حرم بالجمله روانه و تدارک شایان مذکور که بیزد روانه خراسان ساختند
روز دوشنبه هفدهم آنماه در طالار طویله بزم خسروانه ترتیب داده بخیز از دست خلاع کرامت نمایه دلاوران
مهر پایه فراخور رتبه و پایه بامیران عظام و سرداران ذوی الاحتشام عنایت فرمودند و در توقف میر محمد قلیخان
قرلر آقاسی بیگلربیگی فارس مالطرف هندوستان برای بازآوردن ابنطلب و احمد خان قللچی باشی
ذوالفقار خان بجهت روس برای تبلیغ خبر جلوس مأمور گشته دارالسلطنه قزوین برای توقف اعلیحضرت
شاه عباس و برده کیان حرم سلطنت مقرر گردید در خلال این احوال خبر طغیان جماعت بختیاری و
معزول شدن احمد خان حاکم ایشان معروض پیشگاه سپهر نشان و محرک موکب منصور با نجد و د گردید
توضیح این اجمال آنکه بعد از ورود رایات همایون باصفهان احمد خان ولد قاسم خان بختیاری که در سفر
هرات ارشاد شده و زان رکاب نصرت انتساب بود بحکومت بختیاری منصوب گشته بود مومی الیه
بعد از ورود بخلیل آباد در مقام شتم و ضرب یکنفر بختیاری در آمده شخص مزبور در زیر چوب مقتول گشته
اقوام او نیز بر سر او ریخته و احمد خان را از پا در آورده کوچ کرده بجانب گرمسیرات فرار کردند فرمان
والا عز نفاذ پیوست که سردار حویزه که در بهبهان بود با جمعیت خود عازم شوشتر و بابا خان
چاپشلو سرکرده لرستان نیز باین طایفه بان طرف رود خانه که معبر آن طایفه است بر آمده سر راه بر آن طایفه
سدود سازند و در بیست و نهم ربیع الثانی بمعاونت تأییدات سبحانی با فوجی از جنود ظفر نمود بعزم تنبیه آن طایفه
روانه و مقرر داشتند که اردوی معلی با توپخانه و اغروق تا شش روز بعد از حرکت موکب منصور متعاقب از
اصفهان روانه گشته در زاویه مقدسه امامزاده اسمعیل توقف و منتظر صدور امر مجدد باشند و در
روز نهضت لوای آسمان سا محمد خان بلوچ را منظور نظر مرحمت نموده به نیابت کوهگیلویه سرافراز
و مأمور ساختند که باتفاق امیر خان بیگ قرلو نایب فارس و شیخ احمد مدنی و اعراب هوله و سایر ایلات
سمت فارس و بنادر بر در زنند پس از راه سرچشمه متوجه کوهستانات بختیاری که در رفعت و بلندی بپلو
بچرخ برین میزند گشته در کمین رخنه نقیه قافی فرمانی یعنی قلعه میزار کشیده محصور شدند بعد از

بیز

٦٤

مبت دلیر و زرکه پرستان ستک آمد از قلعه برآمده قاتلین بحکم شرع بلوازم انتقام بیاسا رسیدند و مقرر
گردید که سه هزار خانوار جماعت بختیاری را کوچانیده روانه خراسان سازند پس حکومت بابوالفتح خان
ولد دیگر قاسم خان عنایت گشته رایات جهانگشا از میانه لرستان فیلی از دره طهلیان دارد کما

ن مان

در نهم جمادی الاخری اردوی همایون و توپخانه نیز از زاویه امامزاده اسمعیل حرکت کرده در
کرمانشاهان بخدمت اقدس پیوست و نیز بصید خانوار زند که از ایام استیلای افاغنه تا آن زمان
در سمت سیر بند و سیلاخور سرکشی و شرارت مشغول حسب حکم والا بعهده بابا خان چاپشلو سردار کلان
که در نزدیکی بودند عز صدور یافت که بر سر آن طایفه رفته تنبیه کامل درباره ایشان بعمل آورده و چند
نفر از عظمای ایشان را بقتل رسانیده و ما بقی آنگروه را با خانه و کوچ روانه خراسان سازند و مأمورین
حسب الفرمان والا بر سر آن طایفه ایلغار و لوازم تنبیه درباره ایشان بعمل آورده و جمعی از رؤسای
آن طایفه را مقتول و ما بقی را با خانه و کوچ روانه خراسان نمودند بعد از آن افواج قاهره که در لرستان
و نزدیک دو همدان بودند بامر والا در معسکر نصرت اثر که در کرمانشاهان بود حاضر گشته چون قطره بدریا
پیوسته شد **در بیان توجه موکب همایون بجانب کرکوک و بغداد و صادرات آن ایام خجسته فرجام** از کرمانشاهان اعلام
گیتی فروز دولت و لوای طنطنه شوکت در بسیط زمین آسمان آسا گشته در بیست و دوم ماه مزبور که اوج
و شمس بود در برج حمل محل کوکبه نیر اعظم یعنی صحرای ماهیدشت منزلگاه سر علم گردید چون احمد بیک باجلان
از جانب احمد پاشای والی بغداد بحکومت ذهاب که در شش منزلی کرمانشاهان واقع است منصوب و جمعی
از پاشایان و عسکر عثمانی در آنمکان بمحافظت مأمور بودند لهذا بنه و اغروق اردوی همایون و توپهای از درها
جهات را در ماهیدشت گذاشته مقرر کردند که کوچ بر کوچ متعاقب می آمده باشند و خود بدون مکث
و درنگ با فوجی از ملازمان که جلو از ماهیدشت بعزم شبیخون ایلغار و بعد از وصول بمنزل کرند معلوم شد
که جمعی ازو در طاق گرای و راههای معروف که گذرگاه لشکر فیروزی اثر متوانست شد بتوالی اقدام
دارند آنحضرت بعد از ملاحظه اطراف یمین و یسار در جانب جنوب کوه بلندی برف دار که برکوه دالان
استتار داشت نظر در آورده بقلاوزی الهام ربانی و راهنمای تأییدات سبحانی عنان عزیمت بآنطرف
منحرف ساخته بلدهای عمارت پیشه که صحرا گرد و کوه نورد آن وادی قریه بقریه پیشه به پیشه بودند بدست

الحاح و نیاز بعنان توسن عزم خدیو صاحب اندیشه درآویخته عرض کردند که طایر وهم و عنقای عزم هیچ کردن فراز
قلهٔ قاف این کوه فلک شکوه آهنگ صعود ننموده آنحضرت قبول التماس ننموده باز بلند پروازی را در
هوای عبور ازین مکان عبرت حبال کشوده به جناح اقبال آن صاحب لشکر اقبال کریوه های آن کوه و تیغ های آن
موضع پر ستره را گاهی پیاده و گاهی سواره پیموده شدند و آن راهی بود بس صعب المسالک که راه عبور
چون چشم بخیلان تنگ و پای اشهب اندیشه از تصور رسیت و بلند جایش تنگ بود و آسمان نظاره
رفعتش هر روزه کلاه آفتاب از سر میگرفت باز میگرداند آن امر محال است و چرخ متوسمی شب بقصد قله
رفعتش ناوک شهاب انداخته تیر مرادش در پای آن سنگ می آید بازگشته همان جبال است القصه
آن کوه بلند و آن قلهٔ آسمان پیوند را بصعوبت طی کرده هنگام غروب آفتاب بنشیب آمدند چون پای
کوه بفر نزول خدیو فلک شکوه سریر سپهر تزیین شد نظم افواج منصوره را دسته بدسته مرتب کرده باز
جواد تیز تک را مرحله پیما ساخته شدند و در عرض راه بنابر پرده داری ظلمت لیل سررشتهٔ جاده از نظر گم گشته
آنحضرت بجستجوی راه بر در شدند با نهصد و شش صد نفر از دلاوران که در اطراف رکاب و بلا جمع در آن
شب تار پروانه جان سپار آن شمع بودند از خدمت اقدس غافل گشته بقیهٔ لشکر از عقب می آمدند
عقبت اندک کمی که واقع شده دیده بخت شان مغلوب که زبان خواب و حرمان پذیر فیض رکاب ظفر
انتساب شدند مقارن طلوع صبح که آنحضرت بحوالی قلعه رسیدند این معنی معلوم رای جهانگشا گشته از
آنجا که همیشه آنحضرت جنود غیبی را یار و سپاه تائید الهی را مدد کار خود داشته در فتح قلیل و کثیر قشون دشمن
ستنظر نمیباشند بعد از ادای نماز با حاضرین رکاب بر پردهای جدال آغاز دم کشیده تک تازی را
جلوه ساز کردند رومیه از شهیل اسپان دلاوران بیدار گشته بمفحوای فاصبحوا فی دارهم جاثمین اجل را
با خود قرین و هنگامیکه سر از بستر خواب برداشته مرگ را بر سر بالین دیده سراسیمه آهنگ گریز کرده جمعی
از ایشان معرض تیغ کین گشتند و احمد پاشای باج آلان با اکثر سران و معارف رومیه زنده گرفتار کمند
اقتدار گشته و اسپان فلک خرام چون اژدر دمان دیانهای خاک نورد آتشین سم با خزینه و کسب
سپاه الشجعا و لازمان ظفر شعار گشته اگرچه از ماهیدشت تا زهاب سیلاه راست بیست و چهار فرسخ مسافت است
اما از بیراهه و کوه دسی و پنج و شش فرسخ مسافت میباشد که آنحضرت با وصف آنکه کوه را بر فرسید ارفته

بود بهمراهی تائید الهی در یک شبانه روز طی کرده نیز در عروق نیز بعد از پنج روز به لب دولالا پیوسته
اطراف قلعهٔ زهاب را بمحکم ترتیب داده جمعی را برای ضبط غله جمعی را بهای ذخیره و تاخت قرای
حوالی بغداد تعیین نموده و فرمان داد که لطفعلی بیک کوسه احمد لو نایب تبریز با سپاه آذربایجان جز کمک
و قشونهای اردلان و همدان در سر راه با خود متفق در رفع ساخته از راه قلعهٔ جوانرود روانه کرده کی معنا
شوند بعد از انجام این مهام روز جمعه غرهٔ رجب المرجب از زهاب ایلغار بحوالی ظفر شتاب کرده چون
استحکام قلعهٔ بغداد معلوم و محقق بود که اگر موکب والا متوجه بغداد شود احمد پاشا بقلعه داری و تحقق
خواهد پرداخت منزل بمنزل از راه قلعهٔ علی بیک عازم کرکوک شدند که شاید احمد پاشا این تقریب
میدان را وسیع دیده بمعرکه جنگ آید بعد یشکار و از راه نابلدی بلد بعضی که از اسباب و اصحاب
ابل از حد در حین عبور از آب دیاله بباد فنا رفت آنحضرت که در بسیط خاک تیر دستی ادراک اشترا
سالم از آب بگذرانید لشکر ظفر بکرار از عبور شیخ و نقد همه سیم و سنجی بالاتر بر همه اعلام زرد ادوا
مغربی حائل از خطر بیدا کرده از جو رانیدن آفت و مخالفت گذرانیدند در منزل حجاتو قباب خیام
عز و تمکین بذروهٔ چرخ برین پیوسته نه هزار نفر از بهادران از منتخب و لبه دسته مرتب ساخته هر فرقه را
بتاخت سمتی تعیین و خود فوجی را برگرفته بجانب کرکوک ایلغار و هنگام طلوع صبح جداول بسمت قلعه
انداخته سر در زنده و غنیمت بسیار بدست آوردند افواج مأموره را نیز بسمت مأموره تاخته سر در زنده
و اسیر و مال کثیر بدست انداخته با رخت به اردوی همایون پیوستند و دو هزار خانوار از طایفهٔ بیات که در است
خرنجی کرکوک سکنی داشتند ایشان را کوچانیده روانهٔ خراسان ساخته شد و از همانجا هفت هزار نفر از
لشکر منصور را بمحاصرهٔ قلعهٔ کرکوک مأمور نمودند لوای نصرت اثر را بجانب داغستان کور به نهضت
داده از راه حراسته عازم بغداد گشتند لطفعلی بیک نایب تبریز شش هزار نفر از عساکر آذربایجان و دو هزار
نفر از اکراد و دلاوران دار دار حربی ظفر نشان گشته چون راه سپاه تنگ بود مقرر شد که لطفعلی بیک
با جمعی برسم منقلای از داغستان گذشته باشند قراولان جلادت اثر در دو فرسنگی اردوی ظفر
گستر سپاهی فوجی را از رومیه دیده خبر رسانیدند فی الفور خدیو فرخنده جناب با جمعی از نوکیان تازان بر اثر
ایشان شتافته معلوم گردید که قباح نام سرکردهٔ عسکر دیار بکر است که با چهار ده هزار نفر رومیه از

جانب احمد پاشا بقراولی آن ناحیه تعدهٔ دلیران مانند گرگ گرسنه چشم که بر افواج غنم تازد نخستین بر قلعه
قاح استفتاح کرده و جمعی را مانند رمه پیش انداخته بدرگاه همایون آوردند گرفتاران در سلک آزاده
کشان انتظام یافتند و دیگر بعد از ورود بمنزل رباط حاجی سیزده فرسخی بغداد اردوی همایون در
نیلجه بامور ملکی قرار بوده خود هنگام شعلهٔ افواج نجوم سیاره قطره زن از چرخ کهکشان آغاز عبور و خیل
کواکب از شرایع مدارات فلکی عزم مرور فرموده با فوجی از یلان منصور متوجه جسر گشتند که جسر بغداد را
از تصرف مستحفظان در آرند آن شب تا حوالی صبح ایلغار کردند ظلمت شب مانع وصول بمطلب گردید از آنجا
بسمت بغداد جداول انداخته در یک فرسخی جمعی را از قراولان رومیه بعوض قتل در آوردند و جمعی از اعراب
کنار دجله که در کار عبور بودند باسر و زنب در آمدند و چون بسر حد یقین پیوست که احمد پاشا در کار
دل را از غبار تفرقه و تشویش خاک زیر ساخته بقلعه داری پرداخته است از آنجا بجانب نیلجه که قرارگاه
اردوی ظفرنشان بود عطف عنان فرمودند **از اتفاقات نادریه اینکه** خبر گرفتاری قتاح و سرنگه
قراولان که ببغداد رسیده بود محمد پاشای حاکم کوی با جمعی از پاشایان و روسای رومیه ده هزار نفر
از سواران جرار زبده گذار از جانب احمد پاشا برای استخبار حال چند ظفرنمود و تحقیق مقوله که مسعود بجانب
نیلجه عزیمت کرده آنحضرت است دیگر بسر بغداد قدم فرسای انهب توجه شدند و هیچیک از
آمد و رفت یکدیگر آگاه نگشته بودند صبح که آنحضرت زمام عزیمت بصوب جانب انعطاف دادند نشان
بهیکانه شهره دیدهٔ دلیران فرزانه گشته بر اثر آن روانه و عسکر رومیه نیز گرد سپاهی اردوی
کیهان پوی را از سمت نیلجه دیده سراسیمه بجانب بغداد برمی گشتند که در عرض راه فریقین دچار یکدیگر
گشته آن دو خدیو کامکار با سه هزار نفر از دلیران نامدار که همچنان و صیدگاه دشمن شکاری از شهباز
تیز پرواز بودند با ایشان در آویخته به شمشیر شیری و به حرب دستی دلیر برار از پا در آورده تمامه نک
فرار کردند اما چون جنگجویان رزم ساز در میان آن کرده و قلعه فاصله بودند راه گریز نیافته در طرفة
العینی همگی ایشان عرضهٔ تیغ کین و دستهٔ خم کمند افواج ظفرقرین گشتند محمد پاشا زنده بسلسلهٔ گرفتاران
پیوست پس رایت جهانگشا بفتح و فیروزی وارد منزل نیلجه گشته یکروز برای تقسیم غنایم در آنمکان
توقف و روز دیگر از آنجا حرکت کرده برای تعیین مکان نزول چند تن غلات سیر نظر در اطراف

قلعه

قلعهٔ کرم جولان ساخته سیران نمودند که در محاذی مزار مطهر و روضهٔ معطر حضرات امامین همامین کاظمین علیهما السلام
دو فرسخی بغداد واقع است اختیار و در غرهٔ شعبان شش در دو ان شوکت نشان را در آنمکان همدوش
سپهر دوار ساختند **از بدایع وقایع اینکه** در روز پیش که قراولان رومیه با محمد پاشا صید شکاران گشتند
بندهای نام فتاح ایشان یکنفر عثمانلو را از مرکب هستی در انداخته سر پیش آویزهٔ فتراک جلادت ساخته بر کرم نعاب
که زر دقاق را قناله سر رشتهٔ جاده را از دست داده شب در آن صحرا سر کرده بسر برد در هنگامی که ترک
تیغ تیغ صبح سر بریدهٔ خورشید را از دامن در آورد و شب عنان خود را در کنار قلعهٔ بغداد دیده مقارن آن چند نفر از
عثمانلوی اهل قلعه بسر وقت او رسیده چون پای گریز نداشت تیز دستی کرده سر را در گوشهٔ پنهان
و دلیرانه با ایشان ملاقات کرده گفته بود که از خدمت حضرت پادشاهی می آیم و با احمد پاشا پیغام زبانی
دارم پس او را بقلعه نزد احمد پاشا بردند و سرعی الیه باین نهج از جانب آنحضرت ادای پیام و رسالت
نمود که چند روز است که این ولایت جولانگاه خیول ظفرنشان است یا بیرون آمده جنگ کن و یا قلعه را
بسپار احمد پاشا در جواب گفته بود که آنحضرت بزرگ و فرمان روای ممالک ایران و در آن دولت
صاحب اختیار حل و عقد امورند لیکن ما از حضرت قیصری نه بسپردن قلعه مأموریم و نه بجنگ کردن
مأذونیم پس جمعی از ینکچری همراه کرده او را از قلعه بیرون فرستادند بعد از آنکه این مقدمه معروض خدمت
اقدس گردید قتاح سر کرده دیار دیگر را بعذر خواهی اینکه تبلیغ این پیام بالقای خدیو خجسته فرجام نه بعهد
و صورت واقعه نحو دیگر بوده نزد پاشا فرستادند در چهارم شهر شعبان جسر ممدود کهکشان نشان
برای شط بهر صورت انجام و اتمام یافت و جمعی از جزایرچیان بمحافظت امام اعظم ابوحنیفه معین گشتند
که احدی از عساکر خلاف احترامی نکند و چون قلعه گیان ذخیرهٔ آن نواحی را پیش از وقت بقلعه کشیده
بودند مقرر شد که حواب سپاه فیروزی مآب از خوانات و زمان ب و [illegible] آذوقه حمل و نقل از [illegible] نمایند
و بنا بر آنکه کشتیهای دجله را تماما رومیه در آنطرف دجله جمع و ضبط کرده بودند بعد از تفحص بسیار چند فرد
کشتی در میان [illegible] پیدا شده جمعی از افاغنه را سوار آن کرده بآن طرف آب فرستادند که
شاید بسزای در [illegible] ساخته توانند شد فوجی از قلعه گیان بمدافعهٔ ایشان پرداخته چهل نفر را مقتول
و بقیه را با کشتیها نشسته خود را بساحل نجات کشیدند چون احمد پاشای والی بغداد و مصطفی پاشای

جانب احمد پاشا بقراولی آن ناحیه تعدد دلیران مانند گرگ گرسنه خشم که بر افواج غنم تازد تحصیل یکرقلن
قاح استفاح کرده وجمعی را مانند رمه پیش انداخته با در رهی همایون آورده گرفتاران در سلک اعاده
کشان انتظام یافته رفته دیگر بعد از ورود منزل رباط خان سیزده فرسخی بغداد از رهی همایون در
نیلچه بامور ملکت فرسوده خود هنگام شبله افواج نجوم سیاره قطره دن از خیر کهکشان آغاز عبور خیمه
کواکب از شراع مدارات فلکی عزم مرور فرسوده بودند با فوجی از یلان منصور شده به زیر گشته که خبر به زرا
از تقرف مستحفظان درآرند آتش تا حوالی صبح ایلغار کردند ظلمت شب مانع وصول مطلب گردید از آنجا
بسمت بغداد جاول انداخته در یکفرسخی جمعی را از قراولان رومیه بعوض قتل در آوردند و جمعی از اعراب
کنار دجله در کنار عبور بودند باسر و نیب در آمدند و چون لسر حد بیقین پیوست که احمد پاشا در کاه
دل را از غبار تفرقه و تشویش خاک زیر سخته بقلعه داری پرداخته است از آنجا بجانب نیلچه که قرارگاه
اردوی ظفر نشان بود عطف عنان فرمودند **از اتفاقات نادره آنکه** خبر گرفتاری قاح و شکست
قراولان که بغداد رسیده بود محمد پاشای حاکم کوی با جمعی از پاشایان و رؤسای رومیه و ده هزار نفر
از سواران جرار زنبره گذار از جانب احمد پاشا برای استخبار حال جنود ظفر نمود و تحقیق منزلگه مسعود بجانب
نیلچه عزیمت کرده الحضرت از سمت دیگر بر سر بغداد قدم فرسای انهب توجه شدند و هیچیک از
آمد و رفت یکدیگر واقف نگشته بودند صبح که آنحضرت زمام عزیمت بستو رات انعطاف داده بودند شان
پاسبانه شهور دیده دلیران فرزانه گشته به اثر آن مردانه و عسکر رومیه غبار گرد سپاهی اردوی
کیهان پوی را در سمت نیلچه دیده سراسیمه بجانب بغداد در کشته که در عرض راه فریقین بجا یکدیگر
گذشته اولا حضرت کامکار با سه هزار نفر از دلیران نامدار که همچنار و صید گاه دشمن شکاری از شهباز
تیز پرواز بودند با ایشان در آویخته به زخم شمشیر شیری و به ضرب دستی دلیر برا از پا در آورده تمام نهنگ
فرار کردند اما چون جنگجویان رزم ساز در میان آنگروه و قلعه فاصله بودند راه گریز نیافته در طرفه
العینی همگی ایشان عرضه تیغ کین و دستیه خرمن افواج ظفر قرین گشتند محمد پاشا زنده بسلسله گرفتاران
پیوست پس رایت جهانگشای فتح و فیروزی وارد منزل نیلچه گشته یکروز برای تقسیم غنایم در آنمکان
توقف و روز دیگر از آنجا حرکت کرده برای تعیین مکان نزول جنگ غلبات مسیر نظر را در اطراف

قلعه

... بدر مطهره و روضه منوره حضرات امامین همامین کاظمین علیهما السلام

قلعه کرم جو
و در ده فرسخی
سپهر
بند عمانا
که ز زرقه
شیخ بند
عثمانلو
و دلیران
دارم
نمود که
ب
صح
ما خیز
اقد
وصو
برا
که رو
بودند مو رسیده که اب سپاه برور ...
و بنا بر آنکه کشتیهای دجله را تماما رومیه در آنطرف دجله جمع و ضبط کرده بودند بعد از تفحص بسیار چند فرد
کشتی در میان ده لاابها یافته شد جمعی از افاغنه را سرادار آن کرده بآن طرف آب فرستادند که
شاید سنگری در آنسمت ساخته توانند شد فوجی از قلعگیان بمدافعه ایشان پرداخته چهل نفر را مقتول
و بقیه را بکشتیها نشسته خود را بساحل نجات کشیدند چون احمد پاشای والی بغداد و مصطفی پاشای

جانب احمد پاشا بقراولی آن ناحیه نگذرد دلیران مانند گرگ گرسنه چشم که بر افواج غنم تازد بحمله شیر بکرفتن
قلاع استفتاح کرده وجمهور را مانند رمه شیر انداخته با ورزش همایون آورده گرفتاران در سلک اعادة
مایون در
مور و خبر
خبر بپذیرد
دید از آنجا
جمعی از اصحاب
شاه درگاه
سرا نگاه
ح و سخه
ه هزار نفر
عود کتاب
ملک دز
دند شان
ای راه ی
ه جا یکدیگر
از شهباز
انتم آهنگ
...ده و رفته ذخیره
الغنی همگی ایشان عرضه تیغ کین و دستبرد خم کمند افواج ظفر قرین گشته محمد پاشا زنده بسلسله گرفتاران
پیوست پس رایت جهانگشای بفتح و فیروزی وارد منزل بنکچه گشته یکروز برای تقسیم غنایم در آن مکان
توقف روز دیگر از آنجا حرکت کرده برای تعیین مکان نزول جنگ غلامان میر نظر را از اطراف
قلعه

قلعه کرم جولان ساخته سیران نیه که در محاذی مزار مطهر و روضه معطر حضرات امامین همامین کاظمین علیهما السلام
در طرف دشتی بغداد واقع است اختیار و در غره شعبان شاه در دان پرشوکت نشان را در آن مکان همدوش
سپهر دوار حشمت ساختند از بدایع وقایع دیگر در روز پیش که قراولان رومیه با احمد پاشا جنگ کار آن گشتند
بندة علی نام قزلباش بکینه عثمانلو را از مرکب هستی در انداخته برش آویزه فتراک جلادت ساخته برکرم قاف
که زر دقاق را افسار برشته جاده را از دست داد و شب در آن صحرا سرگردان بسر میبرد در هنگامی که ترک
تیغ بلند صبح سر بریده خورشید را از دامن درآورد بنده علی خود را در کنار قلعه بغداد دیده مقارن آن چند نفر از
عثمانلوی اهل قلعه سر وقت او رسیده چون پای گریز نداشت تیز دستی کرده سر را در گوشه پنهان
و دلیرانه با ایشان ملاقات کرده گفته بود که از خدمت حضرت باری می آیم و با احمد پاشا پیغام زبانی
دارم پس او را القلعه نزد احمد پاشا بردند و سرگی الیه باین نهج از جانب آنحضرت ادای پیام و رسالت
نمود که چند روز است که این ولایت جولانگاه جیول ظفر نشان است با بیرون آمده جنگ کن و یا قلعه را
بسپار احمد پاشا در جواب گفته بود که آنحضرت بزرگ و فرمان روای ممالک ایران و در آنده است
صاحب اختیار حل و عقد امور ندلیکن ما از حضرت قیصری نه بسپردن قلعه ماموریم و نه بجنگ کردن
مامئیم پس جمعی از ینگچری همراه کرده او را بخارج قلعه برسانند بعد از آنکه این مقدمه معروض خدمت
اقدس کرده بر فتاح سر کرده دیار بکر را بعذرخواهی آنکه مبلغ این پیام بالقای خدیو خجسته فرجام نه بهمه
صورت واقعه نحو دیگر بوده نزد پاشا فرستادند در چهارم شهر شعبان جسر محمد دکهاکان ... برای
برای نشاط بهر صورت انجام و اتمام یافت و جمعی از جزایرچیان بمحافظت امام اعظم ابو حنیفه معین گشتند
که احدی از عسکر خلاف احترامی نکند و چون قلعه گیان ذخیره آن نواحی را پیش از وقت بقلعه کشیده
بودند مقرر شد که احاب سپاه فیروزی مآب از خرما و رناب و میلج آذوقه حمل و نقل از ... نمایند
و بنا بر آنکه کشتیهای دجله را تماما رومیه در آن طرف دجله جمع و ضبط کرده بودند بعد از تفحص بسیار چند فرد
کشتی در میان حلالها یافت شده جمعی از افاغنه را سوار آن کرده بآن طرف آب فرستادند که
شاید ... در نهضت ساخته توانند شد فوجی از قلعه گیان بمدافعه ایشان برداخته چهل نفر را مقتول
و بقیه را کشتیها نشسته خود را بساحل نجات کشیدند چون احمد پاشای والی بغداد و مصطفی پاشای

والا عرفه آب دجله را در میانه حایل دیده با فوجی از روسیه از سمت کهنه بغداد آمده در محاذات اردوی معلی
در آن طرف آب منتظر ایستاده بود رحل کرده با توپخانه و اسباب کارزار نصب لوای استقرار کرده بودند لکن منظور
خاطر اقدس آن بود که شاید آن را بزنجیر در بابند بریسمان بندی شخصی زنگی پل چوبه بر روی آب تعبیه یابد
که اسب و شتر بالای آن که بگذشت ترجیح انتقال آنکه در خلال این احوال شیخ مزبور بر رسم سفارت از جانب
احمد پاشا حاکم بهیزه وارد دربار عظمت مدار گشته بود بتعلیم او و بحکم محکم حضرت ظل الهی فرمان بردن
چابک دستان نخلستانات آن لختهای سطبر عظیم و چوبهای بزرگ ضخیم بطول چهار و پنج ذرع قطع و بحمل شتران کوه
کوهان در محل موسوم به دوخاله که در هفت فرسخی بغداد واقع است حاضر کرده خدیو ثریا جناب بعد از
نقل اسباب هنگام شام با دوازده هزار نفر سوار ره خون آشام روانه آن مکان و هر یک از سواران لخته
چوبی پیش زین گرفته صبح وارد حوالی نهروان ده فرسخی بغداد گشته آلات خشبیه با ریسمانهای محکم و طنابهای
قوی بیکدیگر بسته و خیکهای بزرگ را پر باد کرده بر آن چوبها بسته مانند جسر بر روی آب کشیده بود که
از ابتدای تا بعمود بزرگ محکم کرده خدیو دریادل با … هزار و پانصد نفر از آب عبور کرده هنگام شام
که غره ماه صیام از کشیدن تیغ هلال بر نصرت خاقان بلند اقبال براءت استهلال میکرد چون آنحضرت با
سپاه و اثقال خود … از عالم غیب پیش رو مباشد بقید یکی و بسیاری لشکر نگشته با همان
فوج قلیل آهنگ راه کرده مقرر داشتند که بقیه لشکر هر قدر که میسر شود از پل یا کلک از آب گذشته
متعاقب موکب فیروزی ماثر ملحق گردند تا ظهر روز دیگر هزار و پانصد نفر فرصت عبور یافتند که پل بر اثر
طاقت را از زیر بار آن کردن فراران از دست داده گسیخت و فوج ثانی هم متعاقب موکب اقدس
روان گشتند اما حضرت ظل الهی آن شب تا صبح ایلغار کردند که شاید غفلتا بوقت با شابان روسیه که
در مقابل اردوی همایون و حظیره امامین همامین کاظمین علیهما السلام پای اقامت فشرده اند برسند
بسبب پستی بلندیها و اعوجاج و شکستگی راه هنگام طلوع فجر بمحاذی تکیه شش فرسخی بغداد رسیدند
قراولان طرفین … بیکدیگر گشته … از قراولان روسیه از دم تیغ دلیران زنده بدر رفته خبر عبور آن
سیل آتشان جهان آشوب را از آب بروسیه رسانیدند روسیه فی الفور بنه و آغروق را رایگان بجانب
بغداد شتابان گردیدند چون در آن صورت ایلغار بیفایده بود آنحضرت آن روز در آن مکان توقف

دراں

و طرف شام از آنجا عازم بغداد و حوالی صبح در روز دوشنبه که دوم شهر رمضان بود بحوالی مسجد … رسیدند
هر چند که آن مکان مشتمل بر نشیب و فراز بسیار بود لیکن در هنگامی که تایید الهی یار و بازوی اقبال پایدار و مددکار
باشد هر پست و بلندی در نظر همت عالم نورد سهل و هموار است حضرت ظل الهی آن فوج اندک را که
پروانه وار بر دور شمع جهان افروز خدیو فیروز بودند بهشت قسم انقسام داده رایت ثبات و قرار افراختند
احمد پاشا ملاحظه کرد سپاهی لشکر نصرت اثر کرده و بقلت ایشان و کثرت خود مستظهر شده حصار
قلعه را مامن عافیت دانسته سی هزار کس منتخب از سواره و پیاده روسیه و ینگیچری با توپخانه و استعداد تمام
بسر کردگی احمد پاشا … و … مصطفی پاشا بمقابله فرستاده آن طایفه فوج فوج از اطراف شیران … پیشه
مصاف … از هر شکاف طرح جنگ افکنده … قراچور را مامور گشته که دست شمشیر
بر قلب آن گروه تازند در آن خاک پر مغاک که از کثرت چاه و سوراخ حکم خانه زنبور داشت نیش سنان
لذت شهد زندگی را در کام ایشان تلخ سازند پیادگان روسیه که … را بر تفنگ سوار و در رزمگاه …
بودند دفعتا شلیک تفنگ آتشین دم و دلیران شیر دل مانند شیر از آتش رم کرده پس … را
بمقابله ایشان مامور ساخته آنها نیز بهمین منوال روی برتافتند آنحضرت دسته بدسته با … جلادت
بمیدان تاخته و تاب التهاب نوایر تفنگ نیاورده بازگشتند سوای دلاوران افغان که در جای
خود شیوه پایداری پیش گرفته هر دفعه که روسیه با ایشان حمله ور می گشتند سینه را هدف تیر بلا و آماجگاه
سهام قضا ساخته بزبان تیغ و سنان و دهان تفنگ جواب ایشان میدادند چون افواج روسیه اکثر
پیاده و کثرت و قدرت ایشان از حد زیاده و توپخانه و استعدادشان آماده بود و سپاه … بسیار
کم و همه سواره و چند روز بود که در سعی و تردد قدم فرسا بودند آنحضرت در مقام دلداری ایشان برآمده
ایشان را بصبر و تحمل امر فرموده بودند هر چند معلوم دلاوران میبود که اگر از دشمن روی برتابند مانند دجله
عدوی خونخوار در قفا است اما چون معامله کم و بیش کثیر مراعات می پذیرد و از این حرف … آتش
افسرده غیرت غازیان بر اثر گشته نزدیک بود که باصابه عین الکمال گرفتار گردند خدیو بحر حوصله از این
واقعه دل در بر مانند ماهی در شبکه اضطراب افتاده لحظه بلحظه در خاک خضوع جبهه سای نیاز و طالب
امداد از خدای کارساز بودند که در خلال آن حال گرد سپاهی … فوج ثانی که از آب گذشته می آمدند

از چند میل راه عیان گشته به چشم ظفر و غبار دیده خصم خیره سر کردید پس ضدیه و قهر سر گران جهان بیمار آتش
تاخته فی الفور ایشان را از برگرفته مانند لمعه برق و نفخه صرصر از کمیت و دسته افغان را نیز از سمت دیگر حمله در یک شب
رو به ریختند به تایید الهی و سطوات اقبال ظل اللهی راس قزل روبه منهدم و بجانب قلعه بغداد
منهزم گشتند تیغ یمانی تا پای قلعه سر افشاندند و به جز از نفر تجاوز از ایشان با آتش دستی تیغ و سنان آتش
انگیز باد پایان بخاک هلاک انداخته توپخانه ایشان تا کهنه بغداد در حیطه تصرف در آمده هنگام
شام با قلب و جیح مرسم ظفر محاذات اردوی ظفر قرین جام که لشکر رو به بود معاودت گشته بنصب خیام در اعلام
نصرت ارتسام فرمودند در آن روز طایفه افاغنه چون مصدر خدمت شایان و در حقیقت منشا این فتح
نمایان شده بودند بهره یاب جایزه و احسان و مشمول عنایات بیکران گشته و چند نفر از قزلر لو
و ترکمانیه که روی از دشمن برتافته بودند عرضه تیغ پاش گشته پرکار دلهای ایشان از الطعن سنان زبان
زخمهای کاری بر دل جان زدند و فوجی را ضبط سترزرای و حله و نجف اشرف و اربابی معلی و چکه
در و ماحیه تعیین فرمودند و همگی آن انهار الضبط تصرف در آوردند و همان قلعه بغداد در تصرف
احمد پاشا باقی مانده که آن را هم توپ و خمپاره های سرکوب لسته هر روز در تزلزل در اساس حاکم و اولا
پاشا و سایر قلعه گیان می افکندند پس حکم همایون صادر شد که اسباب پل چوب را از اردوان
از روی آب با تکان آورده در محاذی روضه مقدسه کاظمین علیهما السلام بهمان طریق که مذکور
شد جسری از نو بستند که افواج ظفر قرین با آن طرف آب آمد و شد توانند کرد پس ... ایران
ته کوچ کرده و در نزدیکی امام اعظم قبه بشد در دوان عز تمکین را سایه گستر فرق سپهر برین ساختند
و از جانب حله و ماحیه کشتیهای بسیار فراهم آورده جسری ... ترتیب داده اند و نیز بمعماری
عزم رزین قلعه محکم در جانب غربی کهنه بغداد در طرف شمال و قلعه جات دیگر در جانب
جنوب و سمت شرقی و هنجای حصن استوار در کنار دجله صورت اتمام یافته بهر یک از قلعه جات
فوجی مامور شده اند و در سمت شمالی قلعه در کنار دجله قلعه ساخته جمعی را بمحافظت آنجا مامور و کشتیها
فلک رفعت علیحده ترتیب داده و تفنگچیان قدر انداز بر آنها سوار و در میان شط لنگر توقف انداختند
که به هیچ جهت راه سد و بوده قلعه گیان از روی آب بسمت بصره و غیره تردد نتوانند کرد در آن اوان

شیخ عبدالعال شیخ المشایخ بنی لام که صاحب جمعیت زیاد و همیشه تابع بغداد بود وارد درگاه معلی گشته مقرر
شد که با والی حویزه سلک جمعیت خود را انعقاد داده متوجه شیخ بصره شوند از صادرات امور اینکه علی خان حاکم
جهرم با امیر خان بیک نایب فارس آغاز مخالفت کرده و از در خود در لایه در آمده و میرزا باقر کلانتر لار
نیز جمعی را از اعراب قلعه عوض که مسکن شیخ احمد مدنی بود جمع و بسر وقت ... خان بیکدلی حاکم لار ریخته او را
مقتول و اموال او را غارت کرده با اسیرات نزد شیخ احمد مدنی گریخت لهذا حکام و سرکردگان حویزه
و کرمان باتفاق امیر خان بیک به تنبیه آن مفسد مامور گشته هر دو را از زاویه عدم فرستادند ذکر وقایع
اودئیل مطابق سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و پنج هجری بعد از آنکه زمستان کینه خواه دی
از جوش و خروش سحاب و اظهار رعد و برق معارضه با والی خراسان زمین شرق منقضه باقتضای تصاریف
زمان جنود گلشن را به باد برگ و ترکان فیروزی جلب چمن را به ترکتازی غارت از جوشن و دروع
و خودی ساخته بود سپهدار انجم احتشام چرخ چهارم در سیم شهر شوال سال هزار و صد و چهل و پنج هجری بعزم
تجدید اوضاع جهان به برج حمل تحویل کوکبه عز و شأن کرده ساز و برگ قوای ربیعی نموده گردن
فرازان گلستان را از غربت موی خار بر تن راحت شده و خون حمیت در عروق افسرده لاله و شقایق
بجوش آمده تیغ داران سحاب القصبه کینه جوی شاخ و شانه برخاستند و لباقچیان قوه نامیه افواج ریاحین
در ساحت دشت و کهسار صفها برآراستند یلان نیلوفر فرودین با لشکر بهمن آغاز محاربه نمودند و در میان
تیر مغز سرما را پای ثبات و قرار نمانده و نیکجریان فتنه انگیز برف و یخ را از ظهور طلیعه اردوی بهشتی زهره
آب گشته راه عدم پیمودند جشن نوروزی بصد فر و زیب در خارج قلعه بغداد ترتیب داده زرهای
کامل عیار درختان تر از اشجار در طبقهای سیمین صاف تر از اطباق آسمان بر اهل بزم ایثار رو هفت هزار
دست خلعت مهر اشعه و اثواب خورشید شعشعه بر سران لشکر و عظمای عسکر عنایت گشته در آن
اوقات از شدت محاصره کار قلعه گیان بغداد به تنگ و اضطرار انجامیده توپچی آتش علا بالا گرفت که هر روز
جمعی از فرط ارسنگ از بالای حصار و بروج خود را بزیر انداخته در زمره عسکر ظفر اثر می شدند و از جانب خان لار
فوت و جهانگیر قاآنی نیز چشم مرایه گوناگون گشته مطلق العنان در اردوی همایون می گشتند تا اینکه
در آخر محرم رغب افندی دفتردار و محمد آقای کدخدای بغداد از جانب احمد پاشا برسم ایلچی وارد

دربار سپهر مثال در باب سپردن قلعهٔ بغداد تا آخر ماه صفر تعهد و استمهال کردند القصه هر روز آمد و شد سفرا
و ابواب گفتگو در میان احمد پاشا و امنای دولت ابد مدت والا مفتوح بود و در خلال این احوال توپال عثمان پاشا
صدر اعظم سابق که وزیر و سرعسکری منصوب بود با صد هزار نفر از سپاه کینه خواه وارد کرکوک و جواسیس دولت
مبدل این خبر را به قلعه رسانیده احمد پاشا در الغای عهد سست در قلعه داری سخت گردید بعد از ورود سرعسکر
مزبور به سامره حضرت ظل الهی دوازده هزار نفر از جنود قاهره سرکرده ایران کارآگاه مجاهده و محافظت برج
و قلعه جاتی که در اطراف قلعه ترتیب داده بودند مامور ساخته بجدی ضابطه را مضبوط کردند که بر قلعگیان معلوم
نگردید که قطرهٔ از آن بحر بیکران و ذرهٔ از پرتو خورشید تابان کم گشته پس افواج نصرت پژوه را فوج فوج کرده
گروه قبل از حرکت رایات اژدها پیکر متعاقب و متوالی یکدیگر قراول و منقلای لشکر ساخته روانه و خود در شب
یکشنبه بیستم ماه مظفر با بقیهٔ افواج بحر امواج از خارج بغداد به رسم ایلغار حرکت کرده روز دیگر به تغیرنهای سابق
ملحق و از اطراف نیز کوکبهٔ سرعسکر در کنار دجله نمودار گشته چون رومیه از کرکوک همه جا کنار دجله را معبر
ساخته می آمدند همین که آن دو بحر خونخوار و دو دریای آتشبار قرین یکدیگر شدند در همان آن که موضع
و ماهور در سمت غربی آن ... دجله ذخار بود به نصب خیام قرار رومیه طرف دیگر را هم جبل و متاریس قرار داد
قلعهٔ آهنین و حصار آتشین از عراده و توپ و بادلیج در اطراف متاریس بنا نهاده قوایم آنها را به زنجیرهای گران
به یکدیگر پیوند داده مقام اقامت و استوار توپچیان و تفنگچیان کردند پس تیغ گذاران به مقابله برخاسته چرخچیان
لشکر جلادت اثر که همیشه مانند ستارهٔ سحر پیشرو کوکبهٔ خورشید انور بودند تفنگ ... که ترک نیزه گذار ...
شاخ ظلمت اهرمنیت دهه یک جمله استبارزان ... به دسته شعشعهٔ تیغ و سنان برق خرمن هستی جمعی
از ایشان گشته و بقیه بدون آنکه به پناه لوای سرعسکر رزند از همان جرلگاه بجانب کرکوک شتافتند و دیگران
طرح پاشاه و الا مانند فوج کرم با مداد و چرخچیان انجم لوکبه بقلب رومیه سب انداز هجوم گشته از طایفهٔ عثمان
پایداری از دست داده متاریس خود تحقق جسته از اطراف آن شروع با فروختن نایرهٔ توپ و تفنگ و به
گرمی توپخانه الطایفه همیان همت بسته پیادگان تفنگچی را از سه طرف مامور یورش ساخته خود با فوجی از تفنگچیان
چالاک و آغاغه باک بر آن حصن آتشین حمله ور گشته چند نفر از رومیه خیره سر را تا رگ و مغز به ضرب شمشیر
برق اثر در هم شکافته داخل توپخانه و بعضی از توپخانه انصرف کرده از سمت دیگر متوجه متاریس ایشان گشته

مقصود

مقصود آنکه در همان روز پیش از انفصال رسانند رایات عقاب پیکر ظفر که قول بزرگ در سایهٔ جناح آن استوار
داشته به بلند پروازی سرکردگان جلادت گستر بهوای ظفر از پرچم زرین صید گاه خصم افگنی بال و پر گشوده بدون
امر قدر نمون از نیلگان به مقر پیش آمده سوار و پیاده بیکدیگر آمیخت دهر کس به تمنای خود اسب بی اعتنای بستی
بر انگیخت القصه زمان حرب داوان طعن و ضرب از چاشتگاه تا عصر تنگ امتداد یافت چون موضع جنگ
در سمت شرقی معسکر رومیه در جانب دشت اتفاق افتاده آب دجله در تصرف رومیه و مرسم شدت تموز
بود از یک طرف لشکر شدید الصولت گرما و از یکی سپاه قلب سوز عطش بجدی نایرهٔ کین را اشتعال داد
که حوت در تابه فلک بریان و عین الثور بر تشنه کامی شیران بیشه دعا گریان می شد **قطعه** ز خورشید
گردان موشن همه * که بود آب آن چشمه آتش همه * چنان آفتاب آتش افروخته * که ماهی زبان در دهان سوخته
چو مرغی شدی در هوا جلوه گر * ز تاب خورش سوختی بال و پر * دل خاره کاب از تف و تاب بود * سر کوه را چشمه
آب برد * سمندر گذر آتشش افروخته * اگر سوی آب آمدی سوخته * القصه خدیو بی همال در حینی که با فوج پیادگان
در سر متاریس مشغول گیر و دار بود چند نفر از پیادگان رومیه در زیر دست و پای اشهب زرین ستام آنحضرت
در آمده چرخ شعله ور زر اشاره اندازی بجاطر رسید از مرکب تازی نژاد همایون در زیر پای آن سمند در
درایت سکندری یافت پس جا بجا گرده بدستگیری تایید کردگار روعنان داری رایض اقبال سوار دو تومن
گامرن گشتند چون شعشعهٔ طلعت آن شهریار مهر آثار در میان آن جهان لشکر نیابهٔ خورشید انور در برابر
فوج اختر ظاهر بود شهود دیده رومیه گشته دیدند خدیو بحر و بر مانند سمندر که از آتش شرر زدی بر نمی تابد کرم
سنیز گشته از اطراف آنحضرت تفنگ بر خالی کردند تا حفظ الهی سپرداری و عنایت حضرت باری
نگهداری نموده گزندی بذات مقدس نرسیده خدیو بی همال در هنگامی که سفینهٔ عرش به باد بان قوایم باد پای
بحر نورد در لجهٔ آتش و در دریای نبرد شناور بود چند نفر از سواران رومیه را نیزه سنان جان ستان
بخاک هلاک انداخته یکنفر را چنان نیزه زدند که مرد و مرکب هر دو بصدمه ضرب آنحضرت بسر غلطیده این تیغ
برپرش آنحضرت نیز برگشتی کرده بر مرکب دیگران شخص خورده دو پاره بسر در آمد جنیبت کشان از خاصات
خاص پیش آورده آنحضرت باز قدم بر حلقهٔ چشم رکاب گذاشته سوار گشتند چون نوایر عطش التهاب افگن
جگر تیغ و سنان بود قلب سپاه از فرط تشنگی در تب و تاب بود و غلطیدن اسب گرانی خرام آنحضرت

نیز علاوه گشته دلیرهای [illegible] الحان آن شد که کمر سروری کشور تاجداری را زخم کاری وکل اقبالش را در گلشن
رنگ جهان بوسم خار [illegible] رسیده زمام اختیار از دست دادند شقیقان زحل پیکر و لب قیحان مریخ منظر از
ضبط و نظم لشکر عاجز شده دست باز داشته خدیو [illegible] ناچار از رشته انتحال جنگ کشتن
عطف عنان کرده کس فرستادند که اردوی همایون در مالی قلعه جات از اطراف بغداد کوچ کرده بموکب همایون
ملحق گردند خود بجانب تبریز توجه فرمودند و در آن معرکه جمعی از دلیران از بی آبی دل دریا کرده خود را بر آن دریای
آتش زده جرعه نوش باده فنا شدند و برخی دیگر از بی تابی دامان خشک لب و زبان تفیده ملبس حله روان
گشته دست از آب زندگی شستند ملخص این احوال اینکه بهمه جهت [illegible] هزار نفر از سواران لشکر و پیادگان تفنگچی و
عمله توپخانه عرضه تلف گشتند و توپخانه متصرف رومیه در آمد و جمعی که در سمت شرقی دجله بودند بلا مانع از آنجا
کوچ کرده در تبریز بموکب والا پیوستند چون پیش از وقت [illegible] رومیه که این خبر را به بغداد برده جمعی از
قلعگیان بیرون آمده جسر دجله را قطع و جمعیکه در جانب غربی دجله در قلعه جات آن سمت اقامت داشتند راه
عبور بسته دیده جمعیت وار از راه حله و حکه با عاشر طایفه بنی لام و ملک شیخ داود خزاعی خود را با امان عافیت
رسانیدند و عسکر بعد از انعقاد سه روزه بغداد دو سه روز [illegible] کرده رایت عزیمت بجانب ارکوک [illegible] اهتزاز حرکت
در موکب همایون بعد از ورود به تبریز لوای ابهت شاد [illegible] و تفکر بر روی سروران و سرکردگان لشکر گشوده فرمودند
که این شکست امری بود مقدر و در پرده غیب مستتر سر رشته تقدیر نمیتوان پیچید و از حکم قضا نمیتوان
رنجید چنانکه [illegible] گفته شعر بر آن که بخت دولت و [illegible] بکرم جهان را گران تا گران [illegible] سکه جلالت
نیفکند بدست [illegible] هر چه هست [illegible] سران و سرکردگان سپاه با لقاء [illegible] با عقیدت
صاف و اخلاص صالح از روی [illegible] بخدمت آنحضرت عرض کردند شعر تو آن سایه بر زمین از خدای
که در دوران سایه منزل همای اشارت ز تو کین گذاری زما اشارت ز تو جانسپاری زما
نداریم اندیشه از کار زار ز تن ما بتقدیر پروردگار [illegible] آنحضرت از اخلاص کیشان [illegible] عزم فاتحه خوانده
آنچه از خیمه و خرگاه و اسباب و باقی مایحتاج که در آن سفر عرضه تلف و تاراج شده بود از ولایات حوالی
گشته فرامین موکده در باب سرانجام آنها باطراف ممالک در قلم آمده و نیز بالکاء لرستان فیلی و کرمانشاهان
و همدان و حکام صاحب اندیشه و امینان اخلاص منشی تعیین کرده و ایالت کوهگیلویه را به [illegible] خان بلوچ که تا

از زمان

آن زمان بنیابت اشتغال داشت بعلاوه [illegible] سرحد و بر قول کمر [illegible] مقرر فرمودند که باتفاق امیرخان بیگ
قرقلو نایب فارس روانه گشته تا مدت دو ماه تجدید اوضاع سپاه خود کرده بموکب والا ملحق گردند و نیز از درگاه
نفاذ مقرون گشت که پیر محمد خان بیگلربیگی هرات با شش هزار کس از هرات بوده بقیه از حدود قندهار
[illegible] خان حاکم [illegible] بر سر در قندهار رکاب [illegible] فراه و قاین و سیستان و تون و غیره با شش هزار نفر لشکر
فیروزی اثر که تابع امر و فرمان او بودند در سر موعد مقرر در همدان حاضر باشند و همچنین جمعی از جوانان
غیرتمند خراسان که تربیت یافته رکاب [illegible] کار آزموده خدمت خدیو [illegible] جناب و شیر بیشه دلاوری
و دلیر معرکه جنگ آوری بودند با [illegible] در رکاب نصرت اشتمال کرده و از مشهد عازم همدان
و در بیست و چهارم شهر صفر وارد آن خطه نزهت بنیان گشته و چون سال قبل [illegible] چنین ایل جلیل
افشار ارومی و قندهار که ایشان صد هزار تومان نقد در ذمه محصلان موجود بود بعد از وقوع سانحه مزبور
که چندان [illegible] بسبب اینکه این کار در سمت عراق اتفاق افتاد [illegible] خلیفه
حدود عراق از ایلات و حشام متقضای مقام و مناسب وقت در هنگام [illegible] آن طایفه را بعنوان
امدادیه [illegible] بعلاوه صد هزار تومان دیگر برای تجدید اوضاع نقصان سفر گذشته بدستور [illegible] بجنود
مسعود از خزانه احسان مکرمت گشته جیب و دامان آمال لشکریان [illegible] عنایت مالامال و هر یکی را
اسب ده تومانی اسقاط شده بود اسب بیست تومانی عطا و همچنین از شتر و استر و خیمه و چادر و سپر و جوشن
و مغفر و شمشیر و غیره از آلات حرب و اسباب سوختنی نعل و میخ و جراب و جزئیات دیگر که برودی فرمان
داده [illegible] قدر از ممالک محروسه روز بروز میرسید و [illegible] جلادت [illegible] نقد و قیمت اقسام
یافته و در عرض [illegible] رفع جمیع اموریکه موقوف علیه نهضت رایات نصرت فرجام بود صورت انجام
یافته لشکر فیروزی اثر و افواج حمیت گستر در میعاد مقرر متوالی یکدیگر مانند ابر بهاری و سیلاب کهساری
که به تجدد ذخایر بوده اند در اردوی نصرت پرور داخل عسکر ظفر اثر گشتند از سوانح حیرت انگیز ایام
توقف موکب والا در همدان تیمور پاشا ملی حاکم وان بعد از سنوح واقعه بغداد از جانب عسکر
با فوجی از اکراد خود در رومیه عازم تبریز گشته در سمت قراچه داغ [illegible] جلادت را جلوه [illegible] با
قشون مامور [illegible] شنیدن آوازه حرکت تیمور مزبور در صدد تخلیه قلعه و شهر تبریز در آمده اغاز کوچ کردند

هرچند لطفعلی بیک نایب تبریز محافظت بر داخته مفید نیفتاده شهر را خالی و اظهار نافرمانی و بدسگالی کرد
لطفعلی بیک آن روز تا شام با معدودی از افشاریه و ملازمان خراسان که همراه داشت در شهر نبرد حسرت
بسر برده چون صیانت قلعه را با آن جمع قلیل در خور امکان خود نیافت ناچار با اتباع بجانب مراغه شتافت
عبدالرزاق خان مقدم که در آن وقت از جانب حضرت ظل اللهی حاکم آن مملکت بود در بر روی لطفعلی بیک
بسته راه بدبختی گشود ناچار به ناچار عازم خلخال گشته حقیقت حال را بعرض والا رسانید پس از وقوف
زمان عالیجاهی زعفران کرانلو منصور بمحافظت دارالمرز مامور و ایالت استراباد به بکتاش بیک ذوالقدر عم الجناب
که در ابیورد جهود مفوض و بخطاب خانی و سرداری دارالمرز و استراباد معوض و سرافراز و با جمعی از سپاه خراسان
به سرعت روانه گیلان و بسیاری از ملازمان آذربایجان که برهمزن هنگامه دولت گشته از ... لطفعلی بیک
فراری و در زوایای خلخال دارالمرز متواری شده بودند بموجب امر والا بدست آورده در ابتدای
این بیچارگان تیغ سیاست بر ایشان جاری ساخته جمعی هم در اطراف ولایت در دست شحنه تادیب
گشته اند و نیز طایفه بختیاری که در کوهستانات خود زاویه نشین مغوله قراری بودند از استماع واقعه بغداد
سر از گریبان تحمل برآورده یکباره ترک اطاعت و فرمانبرداری کردند چون همیشه پیشنهاد همت
والای آن بود که بعد از فراغ از مهمات روم باز حضرت شاه طهماسب را جالس سریر حکمرانی ساخته بمفاد آیه
والارض لله واسعة شاهباز بلند پرواز کشورستانی را در هوای فضای اقالیم دیگر بالگشا سازند در ایام توقف
موکب ظفر اثر در بغداد که کار با صورت نوعی دگرگونه تکمیل ظاهری یافته ملا علی اکبر ملاباشی و بعضی دیگر
خلفا برای آوردن حضرت شاهی روانه ارض اقدس ساخته بودند مامورین در نهم ماه صفر آن
حضرت را از مشهد مقدس حرکت داده در ارض راه بودند که سانحه بغداد حادث و تعویق مطلب را باعث
شده چون سلطنت ادراه چنین وقتی که عزم همایون حضرت ظل اللهی معقود با انتقام و کین خواهی بود
از مصلحت دور و عایق بعضی امور جهود دستور فرمان والا عز صدور یافت که مامورین از راه دامغان در
موکب شاه طهماسب وارد مازندران و مخدرات سرابرده سلطنت نیز با شاه عباس که در آن اوان سکه
دستور بنام او جهود از قزوین حرکت کرده روانه مازندران گشته آن خطه جنت نشان را مقر کوکبه عز و شان
سازند و طهماسبقلی خان جلایر را بحکومت اصفهان سربلند و زمام مهام عراق را بقبضه اختیار او تفویض و جمعی

از سپاه

از سپاه نصرت پناه را بتابعیت او مامور و مقرر ساخته امر والا صادر شد که ده هزار نفر دیگر از ایلات و حشم
مملکت خراسان و عراق در سلک ملازمت انتظام داده در مملکت عراق که وسط ممالک محروسه است مهیا و مستعد
باشند که از هر طرف که فتنه جوئی سر کشی کردن افرازد با جمعیت خود به تنبیه او بپردازد و جمعی هم بکمک و سلطانیه تعیین
و مقرر شد که بکتاش خان سردار گیلان و لطفعلی بیک با حکام افشاریه و مقدم و غیره ولایات هر یک از حدود
ولایات خود خبردار بوده در هنگام ضرورت باعانت یکدیگر اعانت نمایند در بیان نهضت موکب و
رایات نادری مرتبه ثانی بجانب روم بعزم انتقام و قضایای آن ایام چون حضرت قادر علام بعد از اجتماع سپاه
منصور و انتظام اتساق امور در بیست و دوم شهر ربیع الثانی بهمعنانی تاییدات سبحانی با شوکت اسکندری
و فر سلیمانی بشوق ملاقات عثمان پاشا سرعسکر روم از بلده همدان رایت عزم بلوای کینه جویی و ملک
ستانی افراشته در روز ورود کرمانشاهان با تهنای مهیان راه بیان خبر رسید که فولاد پاشا
والی عرفه و ممش پاشا و جهد پاشا و چند نفر از پاشایان معتبر با بیست هزار نفر عسکر روم و سپاه اکراد بوم
جانب سرعسکر که در قلعه کرکوک توقف داشت در کنار آب دیاله ششفرسخی زهاب در مقامی که بچشمه
اشتهار دارد ردیف خیام اقامت کرده منتظرند که اگر موکب والا بجانب تبریز نهضت کند ایشان نیز
بجانب کرمانشاهان رایت جلادت افرازند و چنانچه متوجه بغداد و کرکوک شود بمقابله پردازند چندی بودند
از بحر استماع این خبر بنه و اردو را گذاشته با فوجی از یلان گزین و بهادران ظفر قرین ایلغار نموده نزول اجلال
در چشمه نوروز روز طی حلول یا بر رفتار رسیدند هرچند مطمح نظر والا آن بود که روز را شبیخون بر آن
طایفه زنند اما بر عدت لشکر و تنگی معبر افواج کواکب و اختر که جاده مدارات فلک را زودتر گذشته ماهچه
لوای روز گیتی فروز پس از عبور کوکبه فیروز جلوه از عرصه ظهور روز گشت آن تیر جهان افروز سپهر کشور
ستانی که همیشه مانند ظهور پیش لشکر روانه بوده اند بر انجاب ... آفتاب سپهر بر فراز رتبه بلند که دار آن
نزدیک بود صعود و بدیده تحقیق ملاحظه فرمود آن دریای لشکر را که در کنار آب دیاله بر اوج سپهر شکوه
موج میزد در ورطه اضطراب بی خیام رفع قباب را چادر نگونسار بحر انقلاب دیده دانستند که آن گروه از هیجان
غبار ... برخیز گرد پر سید استنباط وصول خصم کرده از غلبه اضطراب دست از عنان و پا از رکاب
نشناخته سراسیمه از ... که از آمده بودند دیران حرف اشام باشاره والا جلو ریز بسر آن طایفه

انداخته تا پنج و شش منزل ایشان را تعاقب و بسر وقت بنه بسیار و اخر به متنیها ر بدست آوردند و جمیع احمال و اثقال خیام
و اسباب آن طایفه جابجا بحیطه ضبط در آمده دلیرانی که شبانه روز از همانمکان با اسب و قیچی مرحله پیمای وادی
طلب و قدم فرسای بوادی تعب بودند ملک قطار و مهار شده آسایش از زین خیام راحت و سایه
نشین شادروان استراحت گردیدند بعد از دو سه روز در همانمکان خبر بخبرت تفرقی طغیان محمد خان بلوچ و
مراجعت او از راه بعرض والا رسید توضیح این مقال اینکه محمد خان مزبور بنحویکه در صادرات احوال فاتحه اجمالا
اشارت رفت باتفاق محمود غلجایی از قندهار بر آمده بود و بعد از آنکه نوبت سلطنت بسعادت اشرف رسید
از جانب او بسفارت روم مأمور گشته تا برگشتن او از آن مرز و بوم بخت اشرف نیز برگشته محمد خان چون
دست خود را از دامن دولت افاغنه گسیخته یافت لابد در اصفهان و از آنجا با نامه و هدایایی که برای آن
آورده بود بقدم امیدواری باین درگاه آسمان جاه شتافت خدیو فرزانه بنده که در عرصه بخرها نبلت
نادره اسم صدر آسای پاشی از روی بیت و بلند همت باو از در عاجز نوازی در آمده او را بایالت
کوهگیلویه عزّ امتیاز بخشیدند و بعد از معاودت موکب والا بخراسان آن روسیاه که در میان اعیان
دولت شاهی باظهار جوهر خرد نمایی کار تیغ سیه تاب بیکر دگیهای خود را اظهار ساخته در جنگ
ایروان و همدان مثل احشلت قزلباشیه و سعد بحبابات شده بود در حین ورود کوکبه والا بعراق
که حقیقت حال او بعرض همایون رسید اگرچه اختر غوایتش چند روز افول یافت لیکن باز در حین حرکت
موکب جهانگشا از اصفهان نیر جهانتاب لطف خسروانه که در ذره پروری لسان خورشید علم و فروغ
بخش سحتا احوال نیک و بد عالم است دوباره بدان تیره بختان روز تیره تابش گشته او را حاکم کوهگیلویه
و شوشتر و دیزفول ساخت و بعد از واقعه بغداد که امیرخان بیک قرقلو نایب فارس و محمد خان باشوشون
کوهگیلویه بفارس مأمور برکاب گشته برای اینکه آن ولایت از وجود شخصی خالی نبوده باشد از همدان
احمد سلطان کوهرلوی مروی را بفارس و قاسم بیک قرقلو را که برتبه مهرداری سرافراز بود بکوهگیلویه
تعیین و روانه ساختند و در حینیکه محمد خان خاین بعزم رکاب همایون وارد جایدار از توابع لرستان فیلی
شد سر پنجه برگشته بختی گریبان گیر حال محمد خان و خار اندیشهای باطل خار زیر دم عزمش گشته پافشرده
جریان فارس و شوشتر و بلوچ و ... که به مقصد در دکردان و بهوای افساد بجانب فارس روان و در

پدر

٧٣

بیک با قشون افشاریه خراسانی که همراه او می بودند عازم درگاه معلی گشته اند اگرچه در حینی وقتی که
هنگام یاری و زمان خدمتگذاری بود و صدور این حرکت قبیح از کرزاهل آذربایجان و مخلیه تبریز ظهور این
امر حیرت آمیز از فارسیان در موافقت محمد خان بلوچ که در عزم قوی اساس سورش داشتن قصور
در موجب خلل و فتور گردد اما چون وقوع اینگونه حوادث در پیشگاه دل دریا حوصله اش حکم خار و خس دارد
لجه ژرف و لطمات کیاه خشک در جنب بحر شرف دارد مطلقا وهنی در عزم و تزلزلی در خاطر آنحضرت
راه نیافته متوکلا علی الله با نیت راسخ و همت ثابت بعد از پنج روز که بنه و اغروق بموکب همایون ملحق شدند
بقصد مقابله سر عسکر کوچ کرده و در پانزدهم جمادی الاول وارد صحرای کیلان سه فرسخی کرکوک گشتند
روز دیگر سلطان خاوری ماهچه منجوق بر اوج عیوق افراخته بتمنای لقای سر عسکر باشکوه جهانبان
لشکر در صحرای موضع موسوم بعلبداران که در محاذات قلعه کرکوک واقع است تسویه صفوف فتح
و ظفر و تسویه جنود نصرت نمود و عساکر فیروزی مال تا این روز قتال فوج فوج دگرگون کرده نظم سپاه دلاوران
طنطنه دلاوران و ولوله رزم گستران و دبدبه کوس رویین و نعره های زرین بند و اوج برین رسید
کرکبه والا با تهیه اینی از آن سلک و نظم و قواعد شکوهی از آن رای و عزم مشهود دیده ارباب رزم گردید
که آسمان با هزاران چشم نظاره آن حیران و زبان دوست و دشمن در عالم انصاف بنادره کاری
آن همت بلند آفرین خوان گشت **نظم** سلیمان بدینگونه لشکر نداشت کس این رسم و ترتیب و آیین
ندید فریدون باآن شکوه این ندید عثمان پاشای سر عسکر که بعد از معاودت از بغداد انواع افتخار
و مباهات مینمود در خارج قلعه کرکوک بکیر صولت لشکر ظفر شعار نصب خیام قرار و رفع لوای
اقتدار زد و اطراف اردوی خود را بحفر خندق استوار کرده بجهت لشکر ظفر شعار نصب خیام قرار و رفع لوای
اقتدار زد و اطراف اردوی خود را بحفر خندق استوار کار را در تمارض دیده و از معارضه پهلو تهی کرده پهلو بر بستر
ناتوانی نهاده جمعی از سران لشکر رومیه بفرمان او بپشت قلعه و در جنگ آوردند و دست دلاوری
بازیدند از این طرف نیز دلاوران فیروز جنگ روزبین جنگ بصولت شیر و جرأت پلنگ بدون تأمل
و درنگ بمعرکه کین آهنگ و بپاره تیغ و سنان و از جنبش توپ و تفنگ آتش افروز نایره جنگ شدند
جمعی از آن طایفه را مانند گوی در خم چوگان قوریم رکیبان غلطان و فوجی دیگر سر خود برگرفته بسمت

اوزن الروم شیبانیان کشته بقیه در قلعه تحصن جستند رایات منصوره تا عصر تنگ در دستگاه خلف حاجت
اقامت افراشته به پنجه کوهر نگاران گروه را پیدان کین شاد ساختند چون اثری از عسکر و عسکر الظهور
نرسید و در اهالیان نامه کشنده تیغ از تیر و برنده تر از شمشیر مضمون آن همه سکنت و گلوگیر بجانب عسکر
سلک تحریر درآورده مصحوب یکی از گرفتاران فرستادند شعر بر اینکه شوق ملاقات آن جناب راه
دور و دراز طی کردهایم اگر از مردی نشان دارید بسوی که رزم قدم رنجه ساخته نان و نمک اجاق عثمانی
بر خود حلال سازید پس بانتظار جواب زمانی درنگ از آنجا که وقت مانند دل اعدا تنگ بود
عطف عنان بمستقر عز و شان فرموده روز دیگر بهمین سوال هر روزه بر سر قلعه رفته چون کمیت
عزم توپال پاشا را در مضمار گیر و دار لنگ دیده اند مقید بانجام کار او گشته تسخیر قلعه سور داشتن را
که در حصن لرکی بر فراز کوه بلند اساس و مقام جمعیت بیه و بلباس و مشحون بذخیره و غله بقیاس بود جهت
همت سپهر مماس ساخته از زه آق دربند متوجه آنسمت گشتند که شاید اینمعنی محرک سلسله جرات سر عسکر
شده از در مقابله درآید در روزیکه موکب جهانگشا سایه وصول بآنمکان افکند قلعه مزبور بحیطه تصرف
درآمده جمعی از اکراد و ایلات که در حوالی بوده باستظهار متانت آن حصار از بیم سیلاب شور انگیزی سطوات
جنود قاهره پناه بآن قلعه استوار برده بوده اند معروض تیغ آبدار و بسیاری از ذکور و اناث بقید اسار
گرفتار گشته غنایم موفور بسجت آمال سپاه منصور که با فضای جهان برابر بود اشتغال یافت و چون محاصره
بغداد پیشنهاد خاطر قوی بنیاد بود فسر این مطالعه تعزیتفاد پیوست که امیرخان بیک با فوجی از قشون …
و … کرمان که در طاق و سطای کرمانشاهان منتظر فرمان بودند آمده در کناره آب دیاله در جسر
که آن را … روی فولاد پاشا بود رحل اقامت انداخته بروج مستحکم در آنمکان ساخته حکام اردلان
و کرمانشاهان نیز با جمعیت خود رفته غلات شهره زور و توابع را برای راتبه ایام محاصره بغداد ضبط و
از کردستانات و نواحی آن جلب داده رفته غلات مزبوره را نقل معسکر امیرخان بیک نموده
در بروج انبار نمایند و بعد از سه روز اعلام ظفر طراز آنمکان آغاز اهتزاز نموده در منزل … مجمع کنگاش
انعقاد داده در باب عزیمت بغداد و تبریز استشاره کرده فرمودند که اگرچه اهل خراسان از راه صعوبت
که در پیش و بار گرانی است که بر دوش خویش گرفته اند اما هلال لاغر تنان بسیر و سلوک تا بدر کامل نگردد

دعوا

و قطره (?) نیسان تا دل دریا نکرده بحر ذخار نیاویزد و گوهر شاهوار نشود در این حالت که اهل قلعه از مخاوف سر عسکر
مایوس به تشویش قحط و غلا مایوس شده … این سیل خونخوار به تخریب اساس قلعه بغداد روان و آن
مکان … لشکر بداماد شود حلم خانه حباب و بنیان ترتابه قلعه کیان صورت نقش برآب خواهد
بازی ما گرچه اول خام می آید بچشم در عقب دارد تماشاهای رنگین نرد ما پس همگی متفق اللفظ عرض
کردند که ما را تا جان در تن هست پا از طریق بر بازی نخواهیم کشید و در جان سپاری و فرمان برداری خود هم
کوشیده بعد از این مکالمات امور البعد در پیوست که اهل اردو دواب زائیده خود را روانه شهرزور
و غله یکماهه را حمل کنار دیاله نمایند که بعد از ورود موکب والا به بغداد از آنجا بدفعات نقل معسکر ظفر
بنیاد شود **در بیان آمدن توپال عثمان پاشای سر عسکر بمقابله جناب نادری و وقوع محاربه و بقتل رسیدن
سر عسکر و کیفیت آن زمان ظفرنشان** پس موکب والا در محل موسوم بقراتپه گشته اکراد ملاحظه کردیدند
که سپاه ظفر پناه ذخیره و غله بکنار دیاله جمع و آن نواحی کنش کرده میروند گمان کردند که ضعف و
فتوری بحال اینطرف راه یافته یا امری در جانب ایران حادث شده که موجب عطف عنان عزیمت
آنحضرت گشته سر عسکر را از این خبر آگاهی دادند و نیز اینمعنی را قول بر ضعف حال آنحضرت محمول ساخته
ممش پاشا نامی را که عمده پاشایان بود با دوازده هزار نفر فرستاد که بهمه جا منزل متعاقب اردوی اعلا یرن
… جلادت راجلان پیاده باشند چون قراتپه … جلال بود او نیز آق دربند جنگ
سد داشتن را که مکان مستحکم و در میان دو کوه مرتفع و معبر آن منحصر بیک راه بود عازم خود ساخته خیام قامت
برافراشتن این مژده دلپذیر بانهاء قراولان بموقف خدیو کشورگیر رسیده روز یکشنبه غره جمادی الاخری
طرف عصر با فوج … ارزانی که جاده غیر متعارف بود و … عبور را از آن طرف نیز فرموده کوکب ایلغار را
تیز تک ساخته از اتفاقات خواب غفلت دیده بصیرت قراولان رومیه را که در خارج اردو بودند
بسته از عبور موکب منصور واقف نگشته هنگام صبح در وقتیکه جهاندار اعدا نورد خورشید از افق کوکبه وصول
افکند **فرد** خدیو عدو بند کشورگشای :: به دربند از جهت زرین لوای :: بتخت جمعی از جزایرچیان ملک
صولت پلنگینه پوش و تفنگچیان برق دست رعد خروش را از طرفی فراز کوه جا داده در خلف دربند
شدند رومیه سراسیمه به تسویه صفوف پرداخته از طرفین نیران قتال اشتعال و دست بازوی دلاوران

بخنجر الکی و خونریزی استعمال یافت سرعسکر بعد از روانه کردن ممش پاشا بخیال اینکه مبادا ممش پاشا بجناب
نادری غالب آید و گوی نیکنامی از میدان رباید دست اجل بر قفایش زده بتقریب امداد و معاونت
روان گشته در حین گیرودار که باز تند باد پیچ و تاب جنبش مهر و ماه را خیره و گرد و غبار معرکه کارزار روی
سپهر نیلی را تیره و تار ساخته بود طلیعه رایت سرعسکر نمودار و سپاهی لشکر از محاذات آق دربند
هفده وقیه یولج اللیل فی النهار گردید هرچند که وصول کوکبه سرعسکر و رسیدن چنان فوج بچه دم هنگام بحر
معرکه شور و شر موجب دلیری رومیه و تقویه خاطر دلیران ظفر اثر گردید اما بمدلول حب ربح رجعت دون ج
شد مطلب از کف کلمه توتیای چشم ترک آنحضرت انجمن را عین مدعا داشته حمله دلیرانه
آن دادر جهان پرور کوکبه ران فتح و ظفر گشته بعد قتل بساعی ربع فرسخ رسیده بود که حملات
مردانه و صدمات دلیرانه افواج نصرت قرین صفوف رومیه را از پیش برداشته قلب سرعسکر را مضطرب
و در سلک فرارشان انقلاب راه یافته سر پیال گرفته کداخته سرعسکر رومیه که با طمطراق شوکت و شان
در تخت روان می آمد ناچار بر جنیبت برق رفتار سوار و عازم فرار گردید که دلیران سهمگین و یلان
عرصه کین متعاقب رسیده بایشان در آویختند و چون حضرت ظل الهی بعد از ورود دربند فوجی را از
دلیران افغان ابدالی از جانب کوه بتنهای دربند مأمور ساخته بودند که بعد از ظهور علامات شکست
سر راه بر آن طایفه ببندند و مأمورین نیز از هر جانب بخنجر افکنی پرداخته سر و سینه آن طایفه را چراگاه
تیغ و سنان ساختند و قریب ده هزار نفر از آن گروه عرضه شمشیر و سه هزار تن زنده اسیر سلسله تقدیر
شده سرعسکر را در اثنای هزیمت اله یار نام کرایلی از مرکب هستی افکنده سرش را در سر سنان مظفر
تیغ سرداری ساخت و جمیع ارجای ممش پاشا و اثاث و اثقال و توپخانه و خزانه سرعسکر بتصرف لشکر
نصرت اثر در آمد و چون اعزاز سرداران بر گردن سروران لازم بود نعش سرعسکر را با نعش ملحق و مصحوب
عبدالکریم افندی قاضی عسکر عثمانیه که از گرفتاران آن معرکه بود با تخت روان روان ساختند که برده
در مملکت روم مدفون سازند و از آنجا باز بتقریبی که مستوعر شدن راه و قلت آذوقه و کاران عطف عنان
کرده بابا خان چاپشلو بیگلربیگی رستار را با جمعیتی تعیین فرمودند که در صحرای عطاعلی
سال و کلک از ذخیره عبور طرف راه کربلای معلی را بحیطه تصرف در آورده راه ذخیره را

لر

از لطف آب بر قلعه گیلان بسته و ساخته منتظر ورود موکب والا باشند چون اهالی خصم برانداخته ساحت
ملک از وجود دشمن چیره دست پرداخته شد بتیمور پاشا که در میان رومیه بفر و جوهر جلادت مشهور
بود جازم و با فوجی از بهادران جریده و سپاهی بجانب آذربایجان عازم گشته بعد از ورود رایات جهان
گشا بیانه ارسباران و جبلاغ مکری خبر رسید که تیمور پاشا بمجرد ورود خبر شکست ذلت پاشا که در کنار رودبانه
بروفق پرست تبریز را خالی کرده بدیار روان روان گشته لطفعلی بیک نایب تبریز که در آن هنگام در مراغه توقف
داشت وارد تبریز و قلعه را تصرف کرده چون این خبر صورت تحقیق یافت عنان عزیمت بجانب قراباغ که از
اراضی همایون بود انعطاف داده از راه گیلان وارد خرمادر گشته و در آن مکان خبر اقتدار محمد خان بلوچ
متواتر معروض خدمت والا گردید توضیح این مقال اینکه بنحویکه سبق ذکر یافت بعد از آنکه محمد خان از جاید از استان
برگشته بعزم فرار رایت استبداد بر افراخت و در ابتدای کار از شاهی رحبار از حیف کرده قاسم بیک که در
قلعه دیزکل بود بمقتضای سرشت زشت در دعوهای گمراهی زیر قاسم بیک از ناحیه احوال او استیلا یافته
آثار نفاق کرده از دیزکل عازم شوشتر گشت شوشتریان باشاره محمد خان در آنجلین بداده قاسم بیک
روانه بهبهان گردید بعد از چند روز محمد خان بر سر او رفته او را با اتباع بدست آورده بحبس
و ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر خویش محمد علیخان قوللر آقاسی را الحکومت شوشتر و دستاله اکابر آنجا مقدم
او را محترم شمرده جانب استالات شاطر بهوا انداخته اند غافل از اینکه عقوبت آسمان این هوا را از سر
ایشان بیرون خواهد کرد و بنیاد آتش این خیال خام آتش طرفه بجهه کاشانه ایشان را مقلوع خواهد ساخت
اعراب و مشایخ حویزه نیز با او در برافتخت پیش آورده دست متابعت دادند و او حویزه را بسید رضا
برادر سید علی خان و کوهکیلویه را بشیخ فارس آل کثیر تفویض نمود آهنگ شیراز و در کوسنجی شیراز احمد
سلطان مروی با فوج از قشون خراسانی و غیره که عدد ایشان سه هزار نفر میرسید بمدافعه برآمده مغلوب گشته بقلعه
محمدیه تحصن جست بعد از سیزده روز که در قلعه مزبوره درآورده و دیگر محمد خان او را با رفقا تاراج و در
نالمای بیلشین آلمک قاسم سخت و عرب بنادر نیز با او موافقت ورزیده شیخ احمد مدنی
و شیخ جباره که رؤسای آن قوم بودند دم از یکرنگی و وفاق او زدند و رایات اقتدارش ارتفاع یافته عدت
لشکریانش به ده هزار نفر رسید بعد از وصول اخبار مزبوره چون محاصره قلعه بغداد محتاج بجمعیت زیاده

نزد محمد حسین خان قاجار بیگلربیگی استرآباد را به سرداری خوزستان و تنبیه مفسدین اعراب و تملک بصره علی‌خان
والی حویزه مأمور و قشون استرآباد و غیره از راه لاهیجان بادرای روانه و اسمعیل خان خزیمه حاکم قاین را به ایالت
کوهگیلویه سرافراز و هر یک از ولایات فارس حاکم قاین را به ایالت کوهگیلویه سرافراز و هر یک از
ولایات فارس و حاکم جداگانه از رؤسای خراسان تعیین و دوازده هزار نفر از عساکر فیروزی مآثر را با هفت
حکام مزبوره روانه فارس فرموده و حکم والا نافذ شد که طهماسب خان جلایر که صاحب اختیار عراق بود
از سمت اصفهان و اسمعیل خان خزیمه از جانب کوهگیلویه با حکام و جنود در تنگ اخشام در دشتستان جمعیت
و به دفع آن فتنه بپردازند و رایت ظفر از منزل خرماتو عازم ترمن رای گشته شرف اندوز زیارت آن مکان خضر
مثال گشتند و در آنجا عرفه باباخان چاوشلو تنظیم حجاب بارگاه سپهر اشتباه رسید که بعد از عبور
از دجله یکشب در حوالی کهنه بغداد به انتظار آنکه شاید عسکر رومیه از قلعه عزم مقابله نمایند مکث کرده چون
قلعه گیان از محاربه سابق که در آن مکان واقع شده بود دست خود بر دارند خوف جان هوش ربای دماغ
شده بود که احدی از آن لشکر در برابر آن بوم و بر از باب کینه جویی سالها حلقه بر در منزل نفس کشیدن
جواب باز نیداند لهذا روز دیگر که ترک تیغ بند ترصع کمر فرجه زرنگار مهر انور در بر کرد باباخان به تجارت
مقصد روان گشته الی حله و اماکن مقدسه تمامی باج گذار راه انقیاد شدند و موکب جهانگشا از نزد
رای عازم بغداد و در بیست و ششم جمادی الاخر سنه قدیم متوکل که فیروزی بنیاد گشته سرادقات جلال آ
جا یکدستی فرو شاد موکب اقبال سر منزل تا افراخته اطراف و جوانب آن منزل محل قرار و مقام استقرار
عساکر ظفر شعار شد احمد پاشا بعد از سه روز معتمدی را از راه اعتذار به دربار فلک مدار و سعادت
اظهار عجز و خجالت و از حالت عثمانیه در باب استقرار صدر و استقرار ورود و ولایات ادعای کفالت و
ابراز فرمان و وکالت نموده بعد از تکرار معاهده که چند روز در این عهد و ملتمس زبان نیاز معروض خدمت
خدیو عاجز نواز مسکر دید به مکارم خسروانه پذیرای این مسئول و تمنای او در پیشگاه رای انور قرین قبول
گشته احمد پاشا فرامین موشح بخط شریف و قانون عثمانی به پاشایان گنجه و شیروان و تفلیس و ایروان
در باب تخلیه قلاع نوشته با معتمدان خود و همراهی لوکشتمان این دولت روانه کرد اگر چه در باب
بیرون آمدن از قلعه که منافی قانون دولت عثمانی بود معذرت خواست اما تسلیم‌های لایق گذرانید

داده ان

٧٥

دلگرفتاران این طرف را که در جنگ همدان از لشکر شاهی و در جنگ عثمان پاشا از لشکر ظفر اثر که در کنار
شط شهادت رومیه افتاده بودند به موجب عبدالله افندی قاضی بغداد روانه ساخته لوازم خدمت تقدیم رسانید
از این طرف نیز تمامی رؤسا و سرکردگان اوجاق و طبقات رومیه که در محاربات عثمان پاشا در اق
دربند گرفتار گشته دلیران ظفر پیوند شده بودند مخلع و مرخص گشتند اگر چه در اوایل سنوح منظور نظر اقدس
آن بود که بعد از فتح بغداد توقف نموده زیارت نجف اشرف و کربلای معلی دریابند آن سعادت میسر نگشته
بود در این وقت که این امر فیصل یافت بلا فاصل عازم زیارت امامین همامین کاظمین علیهما السلام و از آنجا
از راه حله با دراک طواف مشهدین نجف اشرف و کربلای معلی فایز گشته عطف عنان عزیمت به بارگاه
دولت فرمودند **در بیان توجه موکب جهانگشا به جانب فارس به عزم دفع محمد خان بلوچ و دفع تغلبات الهمرت سلطان**
رایات جهانگشا روز یازدهم رجب در عین اشتداد زمستان از ظاهر قلعه بغداد کوچیده توکیانه را اندرزه
خرم آباد و فیلی روانه اصفهان گشتند چون ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر که اعادی بر آن شده بیل و سیاهی
بر جبین دخط بطلان بر صفحه دنیا و دین کشیده از جانب محمد خان قلعه شوشتر را ضبط کرده مشایخ حویزه نیز با او
همداستان و نفاق اندیش این استان شده طایفه کعب و بنی تمیم نیز حوالی دیزفول را غارت
شرارت کرده بودند و کار سردار حویزه نیز معلوم نبود که بکجا منجر گردیده لهذا از راه بادغیسی لوای کینی کش
اهتزاز یافته بعد از ورود به قلعه بیات سه و آخر وقت را روانه دیزفول و جمعی را به سر شوشتر تعیین نفسه
خود با فوجی از دلیران از راه بیابان به جانب حویزه شتابان گشته روز دیگر طرف صبح وارد حویزه گشتند
محمد حسین خان سردار را که تا آن روز کلاه جلادت بر شکسته در میان قلعه نسبت با اعراب مطیع برکناری بیلاد
به تنبیه فارس آن کشور که در قلعه خود تحصن و در مقام مخالفت تملک داشت مأمور ساخته سه روز در آن مکان معظم
مهمات سپرده بعد از آن عطف عنان به جانب شوشتر فرمودند در عرض راه خبر رسید که اهالی شوشتر
از وصول خبر توجه موکب جهانگشا به شوشتر گشتند حیرت افتاده جز اطاعت چاره ندیده اند پس خدیو ارجمند وارد
آن قلعه سپهر پیوند گشتند روز دیگر که سلطان سیارگان از خلوت سرای افق لباسی نرخ شفق جلوه
آغاز کرده بر صندل فیروزه فام فلک استقرار یافت فرمان قهرمان قهر به قتل ابوالفتح خان و تاراج شهر صادر
گشته بعد از غارت شوشتر و قتل آن خیره سر حاکمی از رؤسای خراسان با تولایت تعیین و چون

بختیاری بجو بکرایهای برآن شد در کوهستانات بجو دسری سر برآورده بود با باباخان بیگلربیگی فیلی با احکام
اردلان و همدان و کرمانشاهان و بیست و چهار هزار نفر ملازم و ایلجاری ایشان به تنبیه آن طایفه مامور کرده خود
از زرده دشت که در دارالملک کوهگیلویه است متوجه شیراز گشته و بنه و آغروق را در دره عنبر که از آنجا شش
سفر دارد نشسته که منزل بمنزل متعاقب موکب منصور روانه گردد و دستور که در یک منزلی بهبهان خبر رسید که
در اصفهان و اسمعیل خان خزیمه بیگلربیگی کوهگیلویه با تفرقه جمعیت حرکت کرده که بیگلربیگی ملحق شده بدفع
محمدخان بلوچ بردازند و محمدخان نیز از شیراز با جمعیت خود بمدافعه ایشان می آید لهذا از بهبهان بتعجیل
گذشته و در دخترآباد امر والا با احضار خوانین مزبوره و سپاه ایشان صادر گشته مامورین نیز در محل مرسوم
ملحق گردیدند بار اردوی ظفرنشان بهم پیوستند و در آنجا معلوم شد که محمدخان آمده در دربند نوبستان توقف
و جمعی را مقدمة الجیش خویش ساخته پیش فرستاده قراولان این طرف با ایشان دچار و با زبان نیزه و سنان
هر عضوی از اعضای ایشان شرح درد جدایی را تکرار و جمعی از آنها نیز عنان گرداند فرار و خبر ورود خدیو مسعود را
بدربند کوش محمدخان رسانیده اند محمدخان چون از توجه موکب اقدس خبر نداشت و لوای دلیران
نصرت کیش دشمنی مانند کفران نعمت خویش دانسته اتفاق بلا اطلاعه سپاه سردار تصور کرده با استحکام
دربند و عدت خود مغرور گشته اطراف کوه را با تفنگچیان پیاده و جمعیت از حد زیاده فرو گرفته راه عبور
بر سپاه منصور بست آتش غضب خدیو از چند روز درفر در هند در تیغ سنجی در دربند توقف و صحابان بعزم دفع
او اعلای لوای جهانگشا در محاذات دربند رایت سعادت افراشته و بخت جوانبخت چابکان بهرام
کین را با خنجر گذاران مریخ صلابت و نیزه داران سماک سطوت و تفنگچیان جلادت قرین را از جانب
شرقی و غربی کوه بیورش مامور ساختند و فرمان بران بموجب امر خدیو جهان از دو طرف با برهه کین آورده
مانند شعله آتش که میل بمرکز کند آهنگ صعود کرده هر چند تفنگچیان محمدخان از فراز کوه زبانه آتشین
از دهان تفنگ فرو ریختند دلیران آنرا قطرات ابر بهاری و رشحات سحاب کوهساری تصور کرده بتیز
دستی قدم بر تر گذاشته و بپایمردی استعلا بر آن قله بلند که سر بر سپهر میزد دست استیلا یافتند و تا یک
ساعت کامل از طرفین نوایر شور و شین اشتعال داشت تا اینکه محمدخان بعزم نظاره لشکر نصرت اثر بر بالای
کوه برآمده همین که چشم بر مرد نگار همایون شهنشاه نظر آن افق جلال گشت و دیده اقبال را که روح چراغ زندگانی

بلاور

بلاور دیده دانست که توسن بخشش در مرحله عمرش حی شده این المفر گویان شبدیز گریزان بمهمیز تیز رنگ داده
و دلاوران اینکه مانند دشنه بخون او تشنه بودند ملکم و الا فوجی از زره فهلیان و جمعی از زره ثلث تعاقب
بر داشته تا ده فرسخ انهب دلاوری را عنان و در بستن و زدن و کشتن سپاه آنرو سپاه دست لد دشته
تیغ و سنان باز کشیدند چون محمدخان که پراهه بدر رفته بود در هنگام شام رمام فقود مقام کرده سه هزار
نفر متجاوز از تفنگچیان محمدخان که فرصت فرار نیافته بودند در سر از کوه ملبد زده اضطرار خلقی بکمر زیر میکردند
تمامی دستگیر دلاوران و از کریوه هستی بمطموره نیستی روان گشتند و جمعی اسباب و ضایع فیلان
فتح و شکر یانش بعوض کسب در آمد و از همانجا طهماسب قلیخان جلایر سردار را با فوجی بتعاقب
او مامور ساخته او از زره حیله وری با چندتن از اعوان خود در الکوه کشیده شب همه جا بر خلاف
جاده از راه باشت و ممسنی است تا زوار در شیراز گشته زنان خود را که در شیراز گذاشته بود بر داشته
از زره جهرم عازم لار گشته سردار نیز روز بعد وارد شیراز و چون محمدخان سالتقار حال و اثقال خود را
با جبه خانه و آذوقه وافر در قلعه شیراز گذاشته جمعی از افغان و بلوچ بمحافظت آنجا گماشته بود متحفظین
از باب استیمان در آمده قلعه را تسلیم و قاسم بیک و احمد سلطان را از حبس آورده مرخص ساخته
بملازمت سردار کمر بسته سردار دیگر روز بانتظار جمعیت سپاه مکث و باز بتعاقب او با یکه تازان گزین
دستق عزم را زین و روانه شد و محمد بعد از ورود بلار ارچی خان بلوچ را برسم استعانت نزد ملا
آنجا دستیاریکی برال قلعه یحیی را با رفقای او گرفته محبوس و محمد را به پیغام تیر و تفنگ از عاقبت مایوس
ساخته ناچار محمدخان بجانب گرمسیر شتافته مقارن آن سردار که ناخطه لار ضبط زمام ایلغار نکرده بود
وارد شده گرفتاران را روانه دارالبوار ساخت و رایات نصرت آیات بعد از شکست محمدخان
منزل بمنزل عازم شیراز و در بیست و چهارم شهر شعبان وارد شهر و آغروق اردوی همایون که از زره
عنبر جدا گشته بود در هشتم ماه صیام بموکب والا پیوسته خبر فرار محمدخان بسمت گرمسیر بعرض خدیو کامکار
میسر رسیده امر همایون بنوبت نفاذ مقرون شد که طهماسب قلیخان عساکر نصرت شعار را در لشکر جهرم
گذاشته خود بیکباری عازم درگاه جهان پناه شود سردار نیز در هجدهم ماه مزبور وارد اردوی همایون
و با وامر علیه ارشاد یافته بسفارت بتیه مامور شد که با استعداد کامل رفته از روی اشتهار رخصت

بدفع محمد و شیخ احمد مدنی و باقی ترکشان اعراب گرمسیر و قلع و قمع ایشان پرداخته و خود در شیراز عزیمت از
جانب سردار حویزه رسید مشعر بر اینکه ترکشان و مشایخ اعراب که در قلعهٔ کچی سکنی داشتند با فارس
آل کثیر طالب امان و متعهد خدمت گشتند و مقرر شد که مشایخ مزبوره را با اولاد و فارس کوچانیده لرزه
خرم آباد روانه استرآباد ساخته و خود با عساکر منصوره از راه لرستان وارد اصفهان شود و در آن اوان
نصرالله میرزا که حسب الفرمان از خراسان مأمور بحضور شده بود در منزل شیراز و بتقبیل پایهٔ [illegible]
سرافراز گشت **در ذکر وقایع بارس ئیل موافق سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و شش هجری** در چهاردهم شهر
شوال در هنگامی که خطهٔ دلگشای شیراز مقر کوکب ظفر طراز بود خسرو فلک اورنگ یعنی مهر منیر چهر با دولت
حمل خرامیده بر تخت جم سپهر بر آمد کوکبهٔ سلطان بهار بعزم جهانگیری نهضت نمود طفلان غنچه از مشیمهٔ
گلبن قدم بعرصهٔ ظهور گذاشته در مهد بستان از پستان دایهٔ ابر بهاری شیر نوشیدن آغاز و بر بدیعه
نرگس شهلا را از این مژده چشم روشنی گفت و بنفشه بدنشانان دی که رخنه در قلعهٔ باغ بودند بحکم قهرمان
قضا از نهیب راستی قلع گشته و خاقان گیتی ستان قوای ربیعی بعزم داغستان گشادن لاله و شقایق بکران
سلجوق جبال و شمال داخل آن دره قلعهٔ شماخی قتلگاه تحفه را که آرامگاه جنود انتظار انبساط بود بهجوم
جنود خود داد مسخر و لکزیه کوه نشین بهمن را از داغستان و کوهستان براند هنگام جشن نوروزی ترتیب
یافته هر یک از امرای سپاه و ایران لشکر بخلاع زرنگاری آراسته پیکر و از شعشعهٔ لباس و خفتان زربفت
همدوش آفتاب درخشان شدند چون از جانب احمد پاشا والی بغداد که بعد حرکت ماه برای آوردن وثیقهٔ
صلح از دولت عثمانیه استمهال شده بود خبر صریح و جواب صحیح نیامده بوضوح پیوست که اولیای آن دولت
بسبب اخبار انقلاب فارس در امضای امر صلح و استقرار دستور بدفع الوقت میگذرانند لهذا تفویض
و ضبط مهام خوزستان و بنادر و فارس و کرمان را بطهماسب قلی‌خان سردار موکول و اتمام مهم محمدخان
بلوچ و شیخ احمد را با دستور محمد میرزا تقی شیرازی که در آن زمان باستیفای فارس سرافرازی داشت
به نیابت آن ولایت سربلندی داده و خاطر از انتظام امور آن سمت جمع کرده در چهاردهم شهر ذی قعدة
الحرام بعزم انتزاع ممالکی که در تصرف رومیه و روسیه بود رایات نصرت طراز از خطهٔ شیراز بجانب صفاهان
اهتزاز یافت در منزل آسپاس فرخ حال یزدخواست چاپار از اصفهان وارد و خبر بهجت اثر ولادت

زیاده

زیادهٔ بهارستان دولت و اجلال شاهرخ میرزا خلف ارجمند شاهزاده رضاقلی میرزا را رسانیده که روز
یکشنبه پانزدهم شهر شوال مطابق هزار و صد و چهل و شش هجری بعد از انقضای سه ساعت و کسری از روز
بطن مطهرهٔ مخدرهٔ سرادق سلطنت فاطمه سلطان بیگم بنت خاقان شهید شاه سلطان حسین بر دایهٔ
مهد قدم بعرصهٔ وجود گذاشته از وزیدن نسیم بهجت شمیم این مژدهٔ روح پرور گلهای رنگارنگ
نشاط و شکوفه‌های شگفتگی و انبساط در حدایق دلها شکفته گشت و مؤلف این تاریخ در حین وصول
این نوید دلپذیر در حضور اقدس خدیوی بنظر مستقبل حال فرخنده مآل غصن برومند حدیقهٔ اقبال را از قرآن
مجید تفأل نموده این آیه آمد و کذلک مکنا لیوسف فی الارض و لنعلمه من تأویل الاحادیث والله غالب
علی امره ولکن اکثر الناس لا یعلمون و حسب الفرمان اقدس بضبط آیهٔ مبارکه مأمور شد و از منزل مزبور در
کمال بهجت و سرور نهضت کرده در بیست و پنجم ذی قعده اصفهان را مقر کوکبهٔ عز و شأن ساختند و اهالی اصفهان
برسم انگامه نشاط بر در خانه میدان نقش جهان و در دسته بازار آن خطهٔ ارم نشان را از دروازهٔ خواجه
الی طوقچی بچراغان و آذین بندی بساط گلدوزی کشیدند و اهل نغمه و ارباب طرب در هر جا فوج فوج
مشغول رامشگری گردیدند و رونق شکن بازار زهره و مشتری گشتند در آن اوان عبدالکریم افندی
قاضی عسکر روم که در محاربهٔ توپال عثمان پاشای سرعسکر دستگیر و نعش پاشای مزبور را زدیم مصحوب
او ارسال شده بود از جانب وزیر اعظم دولت عثمانیه با نامهٔ اخلاص آمیز برسم سفارت بدرگاه جهان
پناه آمده در اصفهان توقف داشت حضرت تقبیل پایهٔ مقدسی یافته چون مضمون نامهٔ وزیر مشعر
برین بود که عبدالله پاشای کوپرلی اوغلی از دربار قیصری بسرداری مأمور و بصلح و جنگ مأذون
و در دیار بکر توقف دارد و معتمدی نیز از این طرف نزد پاشای مزبور رفته اموری که مقرون بمصلحت طرفین
باشد طی نماید هر چند که بر ضمیر الهام پذیر والا لایح بود که در عرض اولیای دولت عثمانیه تأخیر
و دفع الوقت است که شاید نوای جهانگشا را از این عقد منحرف ساخته بهانهٔ اظهار درستی شکستهای
کار خود را درست نمایند چون حضرت ظل اللهی میخواست که ابواب تمهید مقدمات سازگاری مفتوح شود
بدون تضییع نفوس و سفک دماء بحصول پیوندد برای اتمام حجت احمد افندی را بهمراهی افندی مزبور
از زره بغداد نزد عبدالله پاشای روانه و پیغام دادند که مقصود ما ولایت آنطرف آب ارس است

اگر تصرف در دند فیها و قلاعهای خلیج عمان پذیر باشند که ماخود درین اوقات ان شاء الله تعالی اطلاعات
رسیده بنای کار را میگذاریم و چون قبل ازین اعیان دولت روسیه گیلانات را بموجب اشاره آنحضرت
خالی کرده سپرده و در باب تخلیه دربند و بادکوبه تا استرداد قلعه ایروان استمهال کرده بودند در اصفهان
کنیاس عنبری از جانب پادشاه خورشید کلاه روس بسفارت مامور و وارد درگاه معلی و مقرر شد که همه جا
در موکب همایون باشند **در بیان حرکت موکب نصرت نشان از اصفهان بعزم تسخیر شیروان و حصول
خبر گرفتاری شیخ احمد مدنی و محمد خان بلوچ و وقایع عرض راه** بعد از انتظام امور اصفهان در چهارم
شهر محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل و هشت هجری لوای عزیمت از راه همدان بجانب مقصد افراشته
در عرض راه خبر رسید که طهماسب قلیخان سردار بعد از مرخصی از درگاه جهان پناه به تسخیر قلعه خنج و قلعه
عوض که مساکن اعراب سند ربود بر در رفته بعد از انجام کار ایشان بمحاصره قلعه باغ مشغول شده چون قلعه
کنک متعلق بشیخ احمد مدنی مشار الیه و رئیس الرئیس جمیع افغان دلی بود و جمعیت کامل از اعراب سابقاً
و افغان در جزیره داشت و محمد خان بلوچ که در آن اوان در قلعه دشتی بود از زور و سردار درگاه
گشته بعزم استعانت از شیخ احمد مدنی عازم کنک شده در بکوه سنی آن با جمعیت خود که عدد تخمیناً
پانصد میرسید رایت فرار افراخته سردار از شنیدن خبر درگذشته جمعی را بمحاصره قلعه باغ و گوشمال طایفه تعیین بنفسه
خود با فوجی بر سر محمد خان ایلغار و جمعی کثیر از اعوان او را قتیل و گرفتار ساخته محمد با معدودی بسمت سواحل فرار
کرده چون شیخ احمد از مبادی حال همیشه منشاء اختلال امور سواحل و بنادر و مفاسد کلیه از و صادر میشد
سردار به تسخیر قلعه او عازم گشت و در اندک روزی حواله قلعه متصرف گشته شیخ احمد با تمامی اهل
قلعه دستگیر و جمیع قلاع و مساکن آنجماعت که در بنادر مبود متصرف جنود مسعود برآمده سردار بنوعی بنیان
والا قلعه جات را که آشیانه فساد بود ویران و اهل قلعه را کوچانیده از راه کرمان روانه خراسان
و احمد مزبور را با چند نفر از رؤسای اشرار بدربار سپهر اقتدار فرستاد و در روز ورود بدربار همایون
مسعود شربت سیاست چشیده سرکردگان بجستی کشیدند اما محمد خان بعد از فرار از قلعه کنک که راه
چاره را مسدود یافت بجانب سواحل شتافته از آنجا بکشتی نشسته بجزیره قیس که مسکن اعراب هوله است
رفته شیخ علاف والد شیخ راشد هوله که کوچ او در بند گرفتار دست غازیان شده محمد خان را بایذای

او

او اسیر کند بدو پردست آویز نجات گرفتاران خود ساخته و در ابتدای انجه مست بولدش جهان و حصول مطلب
بهره مند گشت و سردار محمد خان را برونق فرمان مقید در روانه اصفهان ساخته چون مکرر حضرت ظل اللهی
از تقصیرات او اغماض عین فرموده منظور نظر عنایات و صاحب مملکت و ولایت ساخته بودند در اول
مرتبه که از اصفهان عزیمت بغداد داشتند بنیابت کوهکیلویه تعیین و روانه میساختند در عالی قاپو کنان او را
بیکلیک بشتر ده ز بودند که اگر این مرتبه مصدر خیانت شود یکی از دو چشمهای تو نمک گیر این اوجاق خواهد شد
او نیز انگشت قبول بر دیده گذاشته مرخص شده بود درین وقت که افعال فاحشش از نظر رسید بعد از ورود
او باصفهان باشاره همایون در همانجا که این وعده و وعید بعمل آمده بود چشمهای آن تیره بخت را بحکم الله تعالی
از حدقه برآورده چون از حق احسان مولای خود چشم پوشیده بود جزای عین را بچشم خود معاینه دیده
بفاصله سه روز قدم بکوری براه عدم گذاشت و در سیزدهم ماه صفر موکب همایون از همدان حرکت
و چون مقرر شده بود که عاشور خان پاپالو که در آن اوان حاکم اردبیل بود سه هزار خانوار از افشاریه
اردبیل کوچانیده در جای قلعه که محل عبور موکب منصور است حاضر نماید مشار الیه برونق فرمان
عمل کرده رایات جهانگشا از جانب سنجبد و دالکان و خانوار مزبور را تدارک دیده روانه خراسان
ساخته و از آنجا عازم مراغه بوده کوچ بر کوچ روانه مغان گردید و چون معتمدان احمد پاشای والی
بغداد که با فرامین قیصری برای تخلیه ولایات گنجه و شیروان و تفلیس و ایروان رفته بودند پاشایان
بحکم غرور ایشان را جواب داده در تبریز معطل بودند و در روز ورود موکب اقدس بآغچه عرق افشار
بجلالت سعادت تقبیل عتبه خواقین مطاف درجه التفات یافتند و کنبانش خان قرقلو
سردار دار المرز با جمعی از خوانین و حکام مامور تبریز و حکام قشار و مقدم و مکری را مامور بدان هم
ساختند هر یک با جمعیت خود در آن ناحیه توقف کرده منتظر تحقیق خبر صلح و خلاف و مترصد
امر خدیو با فر و داور ملک باشند و چون جمعی از طوالش که در حدود آستارا در جاهای سخت و بیشهای
پر درخت مسکن داشتند از راه زبونی بخت در روز درجان لاقان فرود بخت جدال الطهور رسانیده
لهذا حکام آستارا و دربار گیلانات با جمعیت آن نواحی و فوجی از جزایرچیان جلو ظفر اثر
به تنبیه ایشان تعیین گشته آن گروه را که در بیشهها و جنگل و کریوهای کوه تحصن و اختفا کرده بودند برده و

بلغ کرشمال دادند و در نوزدهم شهر ربیع الاول خطه اردبیل مقر کوکبه گردید **در بیان تسخیر شیروان و**
غازی قموق و غیره لگزیه داغستان و فرار نمودن سرخای لگزی بعد از ورود رایات جهانگشا به اردبیل تاتار چاپار
از جانب عبدالله پاشای سرعسکر دار و عریضه رسید مشعر بر اینکه تا ده سال مطالبه ولایات را موقوف داشته
بعد از ده سال ایلچی معتبری بدربار عثمانی فرستاده ولایات را طلب نمایند تا دولتین آن دولت در برابر از
نزاع و جنگ وضع نموده ولایات را بسپارند و از خارج بر ضمیر پیوست که فرستاده این طرف را تا
رسیدن جواب حبس نظر کرده و سایر پاشایان هم بنحویکه سابق ذکر یافت بفرامین قیصری اقبال نکرده و فرستادگان
احمد پاشا را در کفکر نداده اند و بسیاری جابجا بگستان سعی کنند بختم این کفکرها در کنار دماغ سرعسکر
و پاشایان دیگر جاگیر شده و قلاع سخت بنیان قلوب ایشان بهجوم جنود نصایح رخنه پذیر نگردید چون از
جمله پاشایان مزبور که فرمان معنون بخط شریف باسم ایشان موافق قانون دولت عثمانی اصدار یافته
بود سرخای لگزی بود که در آن اوان از دولت عثمانی ولایت شیروان و داغستان را در حوزه اقتدار داشت
و رستم خان حاکم آستارا بموجب حکم همایون آن فرمان را مصحوب آدم خود برای سرخای ارسال
و سرخای حامل فرمان را کشته جواب لاطایل که از دهان حوصله اش افزون بود نوشته در آنجا درج
کرده بود که من ولایت شیروان را بضرب شمشیر شیروان لگزی مسخر کرده‌ام و احمد بغدادی و غیره را چه حد
آنست که درین مقوله امور دم و در وادی اظهار آنچه عاقبت دم زنند لهذا تخت نادری آن خیره سر را
بسنهادی ضمیر انور و فتح شیروان را کلید فتح الابواب قلاع دیگر دانسته در بیست و پنجم شهر ربیع الاول
موکب همایون یکبار از گردون ترفع گشته سرخای از آوازه توجه آن دریای خروشان و ظلمات جهان آشوب
آن بحر ذخار که رو به بلاد شیروان گذاشته است رخت تقلیل جبال داغستان کشیده فرار نموده و در
بیست و نهم ماه مزبور لوای جهانگشا پرتو وصول بر ساحت شماخی انداخته محمد قلی خان حاکم اردبیل را
بایالت آن مملکت سربلندی یافت و چون بعرض رسید که جمعی از لگزیه داغستان در محل موسوم به ایلچی که
در سه منزلی شماخی واقع و در صعب مواضع است سلسله جمعیت را انعقاد داده در کمین فساد نشسته فوجی از سپاه
نصرت پناه را بتاخت ایشان تعیین نموده بالغ سرور زنده و اسیر بسیاری از ایشان بدست آمده عفو خطا
پوشش شهریاری باطلاق اسیران و امان در ... بیگلربیگی شیروان اعتبار را بدستوری که خدیو فلک

سریر فرموده بودند بهیجان اسیر واصل ساخت و چون بعد از گرفتاری محمد خان و شیخ احمد در انجام امور فارس
مرتکب شده بودند که طهماسب قلی خان سردار فارس بالنجی از خوانین بکیاری دار و در مارسیه اقتدار کردند
مشار الیهم در شماخی تزخ قهستان توسی دریافت شده در خلال آن احوال خبر رسید که جمعی کثیر همراه سرخای در قلعه جمعیت
کرده لوای فساد بر پا نموده بس شهریار کشورگیر به دفع ... پادشاه زاده نصرالله میرزا در قلعه شماخی گذاشته چون
قموق در پانزده منزلی شماخی و در رفیع و انتهای داغستانست در آن اوان مسکن و مقام سرخای و گریزگاه آن
مغرور خود رای بود و برای انکه او را اجبار روضه اضطراب انداز نده تسخیر و تدبیر آنکار از جهت همت ساخته روز
سه‌شنبه نوزدهم ربیع الثانی با توپخانه جلو دوازده هزار نفر از بهادران رزم آزما جریده و سبای آهنگ
قموق کرده مقرر شد که طهماسب قلی خان سردار روز بعد حرکت رایات فیروز آیات با دوازده هزار کس
از لشکر دشمن ... بعزم ... سرخای متوجه قبه و بعد از انجام آن امر تفقید بمعاودت موکب والا از مجدد
گذشته از راه ... سیستان روانه هرات گشته بدستور سابق سرداری قندهار و سپهداری آن
سرزمین را مخصوص خویش دانند و در یک منزلی قموق از محال داغستان خبر رسید که سرخای در موضع دیوه باک
که مابین قبه و شماخی واقع است با سردار جنگ کرده شکست فاحش یافته روانه قموق است توضیح این مقال آنکه
سرخای بعد از انکه از شماخی جمعیت خود را از لگزیه و غیره منعقد ساخته وارد قبه و در آنجا از لگزیه جار و تله را
دار علی پاشای والی گنجه و اسحق پاشای والی تفلیس استمداد نموده اسحق پاشا بنا بر مخالفت والی و ادای
گرجستان از اعانت پهلو تهی کرده اما علی پاشا ولد خود را با مصطفی پاشا و تور پاشا و فتح گرای سلطان
تاتار و هشت هزار نفر از رومیه و تاتار بمعاونت سرخای فرستاده به هم جهت بیست و سه هزار کس مجمع
سرخای فراهم آمده سردار زیر بر وفق امر همایون از شماخی حرکت کرده سرخای پیش از وقت جمعی
از قلچیان خود را در منزل دیوه باطن که از یکسمت بکوه و از یکسمت به بیشه اتصال دارد سر راه جنود منصور
تعیین کرده پشت ایشان را با جمعیت فوج دیگر استظهار داده لذا از این طرف پیشتازان سپاه سردار از جمعیت
اول بر خورده چون میان ... بود و از انبوه دشمن خبر نداشته اند تقریر اینکه قوات نام غلام سرخای را
که بمقابله پیش آمده دلیرانه با ایشان ستیز و آویز کرده ایشان را مغلوب و منهزم ساخته بفوجی که در پشت آنکوه
لوای قرار افراخته بودند درآویختند لگزیه را گمان اینکه حضرت ظل الهی است که باین جرات پی رفت انها

رسیده عنان شکیبائی از دست داده روی برتافتند و از هزیمت آنگروه فلک لشکر سرخای و پشابان
بهم برآمده سلک قرار شان گسیخته جمع کثیر از ایشان عرضه تیغ بیدریغ گشته رو به کاینه کمخه سرخای با معدودی
بجانب غازی قموق الحث و تمامی اردوی و اسباب ایشان را ده لکه و کسب دلیران ظفر نصیب گشته و از آنجا
غازیان رفته قلعه چاقمر را که احداث سرخای و مکان سپاه معمور بود بدستیه غارت کرده و آتش زده
و ده خاکستر ساخته شدند بعد بوصول الخبر جمعی را بسر راه فراریان داغستان سرخای چون از هزیمت
موکب همایون بسمت قموق مطلع بود بعد از شکست بهیچ جا ضبط عنان نتوانسته موکب گریزان را آتش تک
ساخته همان شب از راه میانکوه گذشته بود دلیران هنگام صبح وارد آنمکان گشته جمعی از لکزیه و تاتاریه که از
راه دشت طریق فرار کم کرده بسمت قموق گشاده در شب و از آن راه رود در از بیابان تو از قدم
فرسای حیران بوده بودند در چار لشکر منصور گشته گردن سفید تن بزیر زخم شمشیر حلقه کمند خصم افگنی در آمد هنگامی
که سلطان بلند اختر سپهر از خانه سپهر آهنگ نزول کرده موکب والا وارد آنمکان گشته بعد از لحظه در
با فوجی از دلاوران تیز گذار رو بجانب خودکرا تعاقب سرخای بسمت کوه سکر در یالوز درابار رفت در
عرض راه بسیاری از جماعت که افغان و خیران طی مسافت میکردند قرین هلاک و دستگیر گشتند
و تمامی ایلخان و اخصامی که در کوهستان سر راه بودند بتصرف لشکریان در آمده القصه در عرض ده روز یا نزده
منزل صعب المسالک کوهستانات بسخت را با توپخانه طی کرده و اکثر منازل توپ و اسباب عراده بدوش
پیادگان از قلل جبال بجر ثقیل نقل و تحویل میشد و بابن نهج وارد قریه خرلک [illegible] قموق گشته روز دیگر
جوانانه بادرفتار زرین ستام آغاز خرام کرده در عرض راه عریضه سرخای مشعر باستدعای عفو تقصیر و صدور
منشور امان و تاخیر حرکت موکب نصرت توامان رسید چون در دار الفرس طبع همایون تقدر روی آورد
حرف او قابل سکه امان نبود حکم والا صادر شد که در صورتی در پناه عفو بخشش خواهی بود که جبین سا
بشکاه حضور اقدس شوی والا را این مسیل پر آشوب را انکار خشن اینگونه بچه حیله توان بست و با فسون
افسانه از دم این فوج اثر در [illegible] افغستان بتوان رست اما سرخای با تمامی لکزیه داغستان
جمعیت نموده در کنار رودخانه [illegible] قموق سپه بسته و پل که معبر منحصر در آن بود شکسته و مهیای دفاع و
جدال شد و آن رودخانه [illegible] قموق است در میان دره بس عمیق جاری که آیینه موج اش [illegible]

امور

زنبورک و تفنگ از طرفین هنگامه جنگ را گرم کرد و عبدالغنی خان حاکم ابدالی با طایفه افغان مامور بعبور شدند
و سعی بسیار راهی باریکتر از مژگان دیده مور پیدا کرده چون نور بصر بطرفه العینی از رودخانه گذشته و لکزیه را
از ملاحظه این حال ذمام صبر از کف رفته بر تافتند و کوکبه مسعود متعاقب فوج افغان آغاز عبور کرده تا رسیدن
لشکریان لکزیه خود را بکوه رسانیدند هر چند که جمعی از ایشان خانه زین را خالی کرده رخت بدیار عدم کشیدند لکن
سرخای که رفته بود با معدودی از لشکر بر شور و شر در خانه و سرای ساحت قموق موج زن و قصر رفیعت عالیه را
اساس افکن گشته بکنج کاوی خنجر سعی دلیران زمین آزادی هر جا نقبه در زیر بسته که در درون پنهان
داشت آشکار کرده خزینه و دفینه و گنجینه سرخای و اهالی آنجا را آنچه در ظاهر و باطن موجود بود در بسته بر طبق عرض
گذاشت و حواص [illegible] ولد خان ولد عادل گرایخان شمخال که بزرگ داغستان بود در آن سرزمین بشرف
اندوز تقبیل عتبه سعادت قرین گشته بمنصب عالی شمخالی و خلاع فاخره سربلندی یافته متعهد خدمت
و مستدعی عفو تقصیر اهالی آن سرزمین گردید چون حدود خونزودی پا بر کاب در تنگنای جبال و طرق مانع
عبور و نزول بود و کار سرخای قابل آن نبود که خود را معطل سازند بعد از نکهتی که مال آزادی برانده
و بنیاد دشتستان بر انداخته شد جمعی از لکزیه را که در قید اسار گرفتار بودند ذکورا و اناثا بشمخال بخشیده
رقم عفو بر جراید آثام اهل قموق کشیده صرف زمام عزیمت کردند بعد از ورود منزل التی پاره داغستان
معلوم شد که لکزیه آثار طغیان پیش آورده پل رودخانه [illegible] را که معبر کوکبه منصور است شکسته قلعه
کوه را استحکام کرده اند موکب والا آن روز در آن سمت فرود آمده بجمع کردن چوب و اسباب پل
فرمان داده تا وقت غروب پل را در کمال استواری بر روی آب بسته افواج منصور را انجم لکزیه عبور و در
دامنه کوه نزول کرده روز دیگر هنگام صبح آفتاب جهان آرا از پشت کوه افق تیغ بر کشید بعزم تسخیر شقاق
آن کوه و صعود بر درجات آن کوه فلک شکوه بر فراز کوه بهرزین قرار گرفته جمعی را هم از دامنه کوه بموضع
که زنان و نسوان آن طایفه تحقق برده اند روانه [illegible] جماعت را پای تحمل از جا بدر رفته آغاز گریز کردند
و آنحضرت با جمعی از دلاوران متعاقب فراریان پرداخته و آنروز از بام تا شام طی پست بلند آن وادی
کرده بسیاری از آن طایفه را از شعاب جبال بمغاک هلاک افگندند و جمعی کثیر اسیر گشته تتمه لکزیه اطفال
شیر خواره پنج ساله و شش ساله را از فرط دهشت در میان دریا و آبها انداخته نیم جان را برای خرد مغتنم

شمرده خود را بقلعهٔ قاف نجات کشیدند زمانیکه خسرو شیر سوار خورشید از این قلعهٔ بلند رخت بمنزل مغرب
کشیدند خدیو کشور گیر بعزم تماشای آن باره کوه پیکر برآمده نزول کردند چون بسبب صعوبت کوهستانات
اردوی همایون از آن راه تعذر داشت امر والا بصدور پیوست که بنه و اغروق را از راه شکی و شماخی
دالبز روانهٔ قبه شود و روز دیگر آنحضرت از راه جارفر متوجه قبه گشتند و آن راهی بود بغیر سالک که در جاها
در بعضی مواضع کمرکوه را در سنگ و خشت و ساروج برآورده احداث راهی کرده بودند که پیاده یک یک در
کمال وحشت میگذشت و سه فرسخ ارتفاع و چهار فرسخ مسافت آن راه است آنحضرت با ملازمان رکاب تمامی
آن کوه را پیاده طی کرده بهمدستی ناخن همت گره از رشتهٔ امر در کم آن راه پرپیچ و خم گشوده در شانزدهم جمادی
الاولی محل موسوم بیقوتقاشی من اعمال قبه را بغبار قدم قبله گاه امم ساختند و بعد از سه روز بقیهٔ لشکر فیروز
که از راه شکی می آمدند با بنه و اغروق که در شماخی بود بر وفق فرمان باردوی بزرگ ملحق گشتند و حسین
طهماسبقلی خان که بسپهداری قندهار اختصاص داشت بعد از شکست سرخای بحکم والا از شماخی عازم هرات
شده بود و غنی خان حاکم ابدالی را با جمعی از ابدالی روانه ساختند که در حوالی نور رود در هرات بطهماسبقلی
ملحق شوند در منزل مزبور عریضه از طهمورث میرزا ولد نظرعلیخان والی سابق کرجستان و علی میرزا برادر زادهٔ
او رسید مشعر براینکه در حینی که سرخای بسبب خلف قبه از پاشایان گنجه و تفلیس استعانت کرده
بود اسحق پاشا والی تفلیس با جمعی از عسکر عثمانیه حرکت کرده بامداد سرخای می آمده است والی را با مرزبان
با فوجی از گرجیه جمعیت در عرض راه کاخت بر ایشان ریخته با نصف نفر از رومیه اسیر و سلک جمعیت
رومیه تفرقه پذیر گشته پاشا زخمی و مستعجل سازی پناه بقلعهٔ تفلیس برده است بنابر آن والی را دکان را در ازای
این خدمت بخلاع آفتاب شعاع و انواع نوازش و اصطناع بهره مند ساختند بعد از هفت روز از قبه بعزم
تسخیر گنجه لوای عزیمت افراختند در بیان توجه موکب نادری بجانب گنجه و محاصره قلعه گنجه و وقایع
آن ایام خجسته فرجام چون از انتظام امور شیروان و قبه و لکزیه داغستان فراغ حاصل شد در بیست و چهارم
جمادی الاولی اعلام ظفر نشان بصوب قلعه گنجه پرچم کشورگشائی گشوده مابین والا و رسم ذات الحسن خیمه
متین ترتیب یافته کوکبه عز و تمکین با فوج ظفر قرین عبور و در روز چهارشنبه ششم جمادی الاخری در بیست
کلیسا کندی گنجه قباب بارگاه عز و جاه بذروهٔ مهر و ماه افراشته شد علی پاشا که در آن اوان از

دولت عثمانیه بایالت گنجه منصوب و با فوج اکراد سلطان تاتار و جمعی از رومیه و تاتاریه بمحافظت قلعهٔ مزبور
مامور بود شهر را خالی نموده بنا را بر تحصن و قلعه داری گذاشته خدیو سکندر مقام گیتی ستان فلک سیر رخش
لگام را بجانب قلعه منعطف ساخته مکان سیبه و اطراف قلعه را بدیده دید دیده روز دیگر از جانب
جنوب از میان میدان شهر تا پای حصار تخمیناً صد و بیست ذرع فاصله بود طرح سیبه ریخته جزایرچیان جرگ
اتمام را دسته بدسته بر سر سیبه تعیین و از سه طرف دیگر چلهای معین مقرر گشته هر فوجی بسمتی و هر
سرکرده بمکانی اختصاص یافت و جمعی از جزایرچیان قدر انداز را بر منارهای مسجد خارج قلعه که مشرف بقلعه و در
تیر رس آن حصن حصین واقع بود حواله گاه ساخته در سر مناره آغاز تمانداری نموده بخت ترکیان
رومیه منارهای مزبور را هدف گلولهٔ آتشبار و با آتش و قطع چهار ساعت در عرض سه روز با سطح زمین هموار
کردند پس توپچیان انطرف منارهای میان قلعه را که رومیه برکوب سیبه داران ساخته بودند نشانهٔ
توپهای صاعقه بار زدند که روزی رایت سرافرازی آنها را نگون ساخته برات حیات بالا
نشینان آن بزم جانبازی را حواله بقابض ارواح کردند و آن فوارهای آتشین را که در جوبار جوکزار
سر بر فلک کشیده بودند از جوش صاعقه باری تسکین دادند و بعد از آن حوالیهای بلند سیبه بودند که
نازل منزلهٔ سماوی بود در خارج شهر از چوبهای قوی ترتیب داده سیبهای قلعه کشیده برکوب
قلعگیان می ساختند تا آن قلعهای چوبین قامت استعلا علم میکرد از برج قلعه اساس بر بلندی
آثار الصدمهٔ توپ گران سنگ نارهای درآورده چنان بنیاد عظیم را لونه عظم رمیم میکردند پس
منجنیقهای آهن توان مرتب کرده از باریدن خاره و دمان منجنیق آیات و امطرنا علیهم حجاره من
سجیل بر قلعگیان قرائت میشد و فرمان پذیران کوه کن مرتبه بمبردن سیبه کوشیده از طرفین نقب
لغب داده فرمان دفعات میدادند و سه دفعه از جانب سیبه داران نقب بپای حصار رسیده آتش زدند
و خاک بنای حصار و جمعی از مستحفظان را بباد فنا رفته یکدفعه بعد نقب بشبهای مختلف بنا گذاشته شد
نقابان رومیه به بهانخانه یک نقب پیموده باطل نمودند اما شش نقب دیگر که سه هزار و پانصد من
باروت بکار رفته بود غافل شدند حوالی فجر که مستحفظان ثوابت و سیار بر فراز این نیلگون حصار
با فروغ مشعل نور و ضیا نیرام بکار بودند اولاً یک نقب را آتش داده از اطراف قلعه

دلوله یورش در بر کاخ فیروزه گون فلک زلزله شورش در افکندند قلعه گیان را تصور اینکه جهان یک نقب بود
که پایه شراره آتش سنگین پذیرفت از خوف یورش برج و حصار از دحام و هجوم عام کرده هنگام فراز
آن قلعه را استوار مقام استقرار مردان کار دیده گردید و شراره از آن آتش به نقبهای دیگر افتاده و در
گرفته در زمان داهل قلعه افتاد اخرجات مخصد تن از خاکساران برج با کوکب عمر دلدعا بیت
گنجه با حتراق افتاد از آن طرف روسیه نیز دو دفعه نقبهای سپاه آورده یکی را سپه داران مطلع گردیده باطل
کردند نقب دیگر عقده دل را اشکافته از آتش درون حاشیه خود چهل تن از غرایر چیان سپه دار گردید و چند
مرتبه نقبهای طرفین بیکدیگر رسیده در جهان تنگنای نقب با کارد و خنجر و طپانچه دست و گریبان شدند
و یکدفعه نیز هنگام عصر در وقتی که مستحفظان در پشت سپه مشغول حراست بودند روسیه با خمپاره های دستی
و دبه های آتش غفلتاً از قلعه بیرون دویده خمپاره ها را آتش داده بجانب سپه داران انداختند و با تیغ
و سنگ و تیر هجوم آور شده داهل سپه را تا منتهای میدان رانیدند از ینطرف سپه داران و گرد
و دلیران جلادت نهاد با تیغهای کشیده بر روسیه در آویخته جمعی را در خاک و خون کشیده از سپه
دور کردند چون شهریار تاج بخش لشکرگیر هر روز بر سر سپه قدم رنجه توجه کرده بکار هر یک از کار
گذاران و فرمان بران می پرداختند قلعه گیان اینمعنی را یافته در آن وقت بخوی نایره توپ و تفنگ را
شعله ور می ساختند لکن از حزم خدیو دادگر بالوزم دستی از حذر بر شعله آن خطر پر شور و شر نمیداشت چون
عمر بسیاری از راهروان طریق جان سپاری بآن آتش جانسوز در میگرفت و دو دفعه چنان اتفاق
افتاد که در وقتی که سر دور کردن فرزند پشت سپه روی توجه آورد و بهمدستی اقبال پایدار سرشته
کار بدست کارگذاران هوشیار میدادند گلوله توپ شخصی را پرانیده مغز و خون سر آن شخص بر سر
و صورت و لباس آنحضرت پاشیده که در همانجا تجدید جامه کردند و یکدفعه نیز در سپه بردن قلعه که
آنحضرت از سر سپه اردو نما بآنجا آمده آسایش میکردند گلوله خمپاره از قلعه پران شده افتاده یکنفر از
غلامان را از پای درآورد و بهمین نهج مدتی نیران جنگ التهاب داشت و از هیچ طرف تقصیری در زد و
خورد نمیشد و اکثر روز روسیه داهل قلعه را با گلوله توپ و تفنگ و خمپاره از آسایش تهی فرد خیت از
انجمله قوجعلی بیک حاکم برگشاد بود و از ینطرف نیز علیخان بیک توپچی باشی که در هنر توپچیگری یگانه شهره بود

طود

بگلوله خمپاره قلعه گیان راه جهان پیش گرفت و تا غره ماه رمضان اوقات شبانه روزی صرف بردن سپه
خندق قلعه را چوبهای ضخیم و سنگهای عظیم انباشته سپه را از خندق گذرانیده بپای شیر حاجی رسانیدند چون
بسبب کثرت برف و باران تو برهای سپه از هم پاشیده توده خاک شد دست از بردن سپه برداشته
زلمتر دیگری برآب انگیختند بر این نهج که ما بین سمت شرق و جنوب قلعه را که آب ملک قطعه قطعه سد بندی
ترتیب داده بستند و دیوار شیر حاجی با حصار و برج آن سمت انهدام یافت و نصف قلعه را آب فرو گرفته و اینه
و عمارات آب حکم تونه خانه حباب یافته حضرت باستظهار امداد عبداله پاشا کوپرلی اوغلی که در آن
اوان لشکر عسکری منصوب و آوازه آمدنش روز بروز می آمد پشت بدیوار امیدواری داده دست از دامن
قلعه داری بر نمیداشتند و درین چندگاه آنچه لازمه کوشش و جهد بود در باب تسخیر قلعه آمده لکن کلید
گشایش امور در دست کوفته دال قضا و مفتاح ابواب مقاصد در کف تقدیر ایزد وهاب است تسخیر صورت
تیسیر نیافت و چون یورش هیچ وقت راه در رسم خدیو کشور گشا نبود فوجی از دلیران خون آشام و از
عساکر بهرام انتقام را سپر کرده که چند نفر از خوانین کرام و سرداران انجم احتشام باطراف قلعه مامور
و آن حصار استوار را در تکال اشدت محصور ساخته جمع را سپرداری صفی خان بغایری روانه تفلیس
فرمودند که باتفاق تا دلدان و نادران ارچه مشغول محاصره تفلیس باشند چون تسخیر قلاع مزبوره روز
بر نیحه اقبال حضرت داد کرد در سال بعد میسر میگردد مجاری حالات این داستان دلپذیر انشاالله تعالی
و صده الغزیز در ضمن سال آینده نگاشته قلم صدق مقال خواهد شد سانحه علیکم منه ذکر از نتایج اقبال الهی
در ایام محاصره گنجه چون سراپرده همایون در تیر رس واقع شده بود سد سدیدی در برابر خیمه حرم بالا
کشیدند که تیر و تو نجیان لشکر می آمده بس از اتفاقات در خیمه حرم محترم روزی که در بستر
آسایش نشسته بودند عزم دیوان سرای جهانبان کرده هنگامیکه جابرخواسته راهی شدند بدستور یکه
در ایام محاصره هرات اتفاق افتاد فی الفور توپی از قلعه انداختند که گلوله در پهلوی مسند مبارک
بر زمین آمد چنان آفتی به نگهبانی حفظ الهی بر ذات بیهمال اقدس گذشت گفتار در ذکر برگشتن اردو
جار و تله و باقی صادرات امور ایام توقف گنجه در حینی که رایات جاه و جلال در خارج قلعه توقف
داشت جمعی از رؤسای لگزیه جار و تله وارد دربار شوکت مدار گشته میعاد بست روز تعهد کرده اند که

جمعی ملازم برسم یساق در رکاب ظفر انتساب حاضر سازند و چون در آن موعد اثری بظهور نرسید
جمعی از خوانین و حکام نصرت فرجام را که در حدود و داقداش مستعد و منتظر فرمان بودند به تنبیه آن طایفه
تعیین کرده فوجی را هم از عسکر فیروزی اثر بمعاونت ایشان نامزد و جمعی از کرچه کاحت ... کرده که علیمرزا ولد
اسمعیل خان از اهانت ردو خانه گرفتار امر مأمور گشته و مأمورین بعد از انعقاد جمعیت متوجه مسکن آن جماعت
گشته آن طایفه نیز از قلاع و مساکن خود در حشت نقله کوهی که ... فرزند ... دامان البرز بلکه البرز بر دور ده دامان
رفعتش بر و کشیده مانند کوه کمر بخدمت بسته دست بجز ... مشغله با سورها و سپاه های خود
ملک ... از هجوم ... شده ... را آماجگاه گلوله تفنگ ... خود ... تر
ملامت کرده جمع کثیری از ایشان بسوف تلف درآمده ... برتافتند و ... خود ... آن
یکصد و پنجاه تن از آن طایفه را که در دست داشتند از پای در آورده بکند و کوب و رفت و روب آن
ناحیه پرداختند و تمامی قرای و مساکن ایشان را آتش زده اموال و اسباب ایشان را عرضه نهب و غارت
داده اند و ذکور آن طایفه را که فرصت فرار نیافته بودند مورد قتل و اسار ساختند و چون موسم
زمستان رسیده و خیل سرما کره زمهریر را ... بییلاق آنمکان رخت نزول کشیده در آن
آن نیز منحصر بیک تیر بود که آنرا نیز ... بدرختهای عظیم و چوبهای قوی مسدود و ... بسته بودند
هر چند که از یخ بندی آینه صیقلی شده بود اما یورش صورت امکان نمی بست لهذا الحکم والا غازیان برگشته
جمعی هم از روسای آن گروه که در اردوی کیوان شکوه بودند بسلسله حبس و قید گرفتار آمده انجام
کار ایشان حواله بوقت دیگر کرده و نیز بسوق والا رسید که جمعی از طوایف بختیاری که مأمور خراسان
بودند از عرض راه فرار و در کوهستانات بختیاری اظهار سرکشی و استکبار کرده اند از موقف اعلی بابا
خان چاپشلو بیگلربیگی لرستان فیلی به تنبیه آن طایفه خیره سر مأمور گشته در محل موسوم ... در قلعه
کوهی که استفاق آن جماعت بود پیاده از اطراف کوه یورش برده بعد از کوشش و کشش بسیار آن
طایفه مغلوب و جمعی از ایشان در رودخانه آن ناحیه غریق و فوجی هم ببارقه شمشیر صاعقه بار
حریق گشته تتمه با عیال و اطفال دستگیر شده و بشارت آن فتح بانوار ... خیل آباد ...
خراسان و در ولایت جام ... رفتار دیدند و همچنین حکام کرمان و سیستان را که

مادو

با فوجی به تنبیه بلوچیه سجستان مأمور فرموده بودند با نهاد عرایض حکام مزبوره معروض عتبه علیا شد که بیامردی
بخت ... دست خاقان ... کشان بلوچ ... را قرین خذلان و حرمان و جمعی را بسلک تیغ ...
راهی عدم فرستاده قلعه دیزک را متصرف کرده اند **در ذکر وقایع سال فرخنده مال هزار و صد و چهل و شش**
هجری مطابق تنقوز ئیل خیریت تحجیل چون وقت آن شد که دار الملک بساتین و قلعه های شکوفه و ریاحین
که در تصرف لشکر بیگانه دی بود به هجوم سپاه ابر آذری و قلعه گشای ... ربیعی و بهاری گشوده گشته از دریا
قوه نامیه آب رفته بجو باز ... اشجار آید و بنی الاصفر بهمن که غارتگر گلهای ریحان ... است راه دیار
پیماید سلطان سیارگان روز سه شنبه ... پنجم شهر شوال سال هزار و صد و چهل و هفت هجری
علم افروز خطه حمل گشته باب الابواب لاله و گل را که کلید گشایش در بند قفل و تحویل او بود با هتزاز جوش
ریاح ربیعی بر روی باغ و بوستان گشاد و ... عساکر شکوفه در عرصه میدان ... خالی دیده
متوالی در قلعه قارص گلزار ... سنجق ... اقتدار ... افراشته بود از خلاف ... ترک
سبزه ... قلاع اربعه ربع مسکون و چار حد اقالیم سبعه تسخیر داد و لعل افسر کلاه خدیو ... سپر
سنبل گشته ... باغی یاغی ... تا بهره بهره بزم مجلس خسروانی گلزار بهار را استعاره آب و رنگ
از آن گلشن رنگین و باغ ارم ... نزهت از آن حدیقه خلد آیین میکرد و ... لاله و شقایق
و انواع رنگ از آن بر دل میسوخت و سرخای گل ... از خجلت صفای آن ... خار میخورد و
... بنفشه از غیرت کبود گشته سر بزیر افکنده حیرت ... بانواع ... و
سرآن سپاه ... و خلاع زرتار ... آراسته گشته بهارستان دیگر در نظر آمده و بعد از
انقضای جشن نوروزی ... همه رنگ و بوی ... رسیده در آن اوان
فیروز بخت ... قلعه گیری ... دربند ... کرده ... انتقال اینکه ...
ذکر یافت که کناس ایلچی که از جانب پادشاه خورشید کلاه روس بسفارت مأمور بود در اصفهان
بهره یاب تقبیل عتبه علیا گشته از فرمان رکاب همایون ... چون بعد از تسخیر قلعه شماخی خیال انتزاع قلعه
دربند و غیره که در تصرف روسیه بود در ضمیر انور ... گذشت ایلچی مزبور از عزیمت خاطر اقدس آگاهی
یافته در باب انجام آن امر سه ماه استمهال کرده بدولت روسیه بیان حقیقت حال را عرض نمود

و پادشاه خورشید کلاه چون دانست که اهمال و تعلل او را سودی و عاقبت کار را بهبودی نیست در باب
تخلیه ولایات زمان فرستاده کنس را به تخلیه و تصرف دادن ولایات مأخوذ سرخط داده در آن
روز عقد مصالحه فیمابین دولتین علیتین بوقوع پیوست و از اینطرف قرین الشرف حضرت ظل اللهی حکام
بولایات تعیین و روانه و باکوبه و سالیان نیز ضبط و مقرر کردند که اسرای که در دست روسیه باشند
جمیعاً باز یافت و ولایات را تا قلعه سولاق که راس الحد ممالک جانبین است تصرف کرده سرداران
روسیه را بدون مزاحمت روانه روس نمایند و مأمورین بنحو مقرر فرمان پذیر گشته و ولایات را
بحیطه ضبط درآوردند و بعد از طی مرحله این مدعا چون اصل بنای شهر و قلعه شماخی در جای نامناسب
اتفاق افتاده بود و دست تسلط لشکر بیگانه سرکوب حصار آن میشد هست و الا تغییر آن مکان متعلق
گرفته بتوقف و بدی دیده وران صاحب نظر در چهار فرسخی شماخی موسوم به آقسو که مابین رود کر
شهر قدیم واقع و بحسب مکان امتیاز داشت معین و مقرر گشته بفرمان خدیو جهان بنایان مهارت
پیشه و مهندسان درست اندیشه با تمام آن بنای خیر فرجام دست اهتمام یازیده در اندک روزگاری
آن حصن متین را همدوش قلعه ذات البروج چرخ برین ساختند و سکنه و رعایای قلعه قدیم را کوچانیده
در آن مکان نزهت نشان سکنی و آن قلعه را دار الملک حکام و بیگلربیگی شیروان قرار دادند و از
اخبار بهجت پرور آنکه ابراهیم خان والی خوارزم حسین وکیل دولت را با سه هزار نفر از ترکمانیه بتاخت
حدود خراسان فرستاده الجماعت مذکوره گشته از حوالی مانه و قوچان بسمت دراغ و سلقان
که مسکن اکراد چمشکزک است رفته در حینیکه آنطایفه مشغول کار تازی و سرگرم دست درازی بودند
حکام آن ناحیه با جمعیت کامل بسروقت ایشان رسیده و جمعی کثیر را عرضه شمشیر ساخته در ایذا و انجمن همت
برافراشتات خدیوانه اختصاص یافت **در بیان نهضت موکب نادری بجانب فارس بعزم تنبیه عبدالله
پاشای سرعسکر و وقوع محاربه در خارج قلعه ایروان و مقتول گشتن سرعسکر** چون مدتی بود که عثمان
پاشا سرعسکر روم با افواج قضا هجوم آنمرز و بوم را زوال بتاراج آمده هر چند آوازه آمدن و رسیدن
کوهساری در سرعت دوام میداد اما کوه پایدار جا از نهضت موکب گران جانب بعاریت میکوفت
بعد از نور در سلطانیه که در ایام محاصره گنجه امتداد یافته سرعسکر از بیان حلول سر پیاده در حضرت

طر

عثمان پاشا حاکم بایزید را دستگیر و سر و زنده بسیار پایه تخت اعلی نظر رسانیدند عبدالله پاشای سرعسکر
از کار سابق تجربه اندوز گشته بمفاد اذا جاء القدر عمی البصر انصراف موکب نصرت اثر را بر ضعف حال دلیران و شیوع
حادثه در سمت ایروان محمول داشته مجدداً جمعیت آن لشکر شکسته را درست کرده با کثرت و عدت تمام که بموافق
ثبت دفاتر رومیه و تحقیق جهرها ذخیره چی که در محاربه بدست آمده بود هشتاد هزار سواره و پنجاه هزار پیاده و ینکچری
بود عازم ایروان شده بعد از عبور سرعسکر روم از آن پیچا این نوید دلپذیر و مژده بهجت پیوند معروض
خدمت خدیو ارجمند گشته برای سبکباری غازیان بنه و اغروق اردوی همایون را روانه گوکچه ساخته
موکب والا که عددش پانزده هزار نفر بود بقصد استقبال حرکت و سرعسکر که بهزار کوکبه و فرخی آمد وارد محل
موسوم بباغ آورد من محال ایروان گشته چون دست از دامن هم کشیده بلیداشت اسب با آنکوه و انبوه در دامنه
کوه فرود آمده کوکبه والا نیز تپه که در دو فرسخی آنکوه در جنب قریه آق کندی ایروان واقع و بین العسکرین میدان
مسطح بود برای نزول اختیار کرده سرعسکر که طایر نظرش در هوای خیال معارضه از آشیانه عارض می پرید
بحاجبین ما برودت در قلعه قاف بلند پروازی قستر از آنکه شب هر یک از شیر شکاران راحیه فراز
و هر دلیر را افشار که صد بیا که تصور میکرد از حضرت ظل اللهی که کوه پایه بر جای جهان پلنگ شکن دریا
دلی بودند آمدن ایشان را دلیل آمد کار رد عطایای حضرت آفریدگار داشته با دل قوی و حوصله اشراف
و عزم ثابت و همت ذی رفعت تا نصف شب با نظام امور لشکر پرداخته منتظر ظهور صبح فیروزی بودند آنشب
در عالم واقعه دیدند که جانوری مهیب که بجثه بیشتر شتر و پلنگ شباهت دارد و در میان خیمه اشخاص شیدای
که مخصوص آنحضرت در منازل زده میشد رو بآنحضرت که خدیو شیر صولت نیز با حمله درگشته قفای گردن
او را گرفته آن جانور هم شروع بتلاش کرده او را محکم کشیده بزانو درآوردند تا پایهای جانور قایم بود
آنحضرت باو درآویخته لشکر براکه در آنجا حاضر بودند بامداد اشاره کردند هنوز از ایشان اعانتی بظهور
نرسیده بود که آنحضرت بقوت بازوی شیرافکن او را از پای درآوردند هنگام صبح سران و سرخیلان سپاه را
احضار که اولاً جام هوش ربای و ساغر گوش الشیر از باده لب تلخ این بیان بر چشیدند که دشمن
سرمست می غرور و باده جمعیتش پر زور است که در پیش نشسته دو طرف در قلعه ایروان و زنگی چای
پیوسته اگر فتوری در عزم و قصوری در رزم پیدا شد و راه نجات از هر طرف بسته خواهد بود و بعد از آن

خواب شبانه را پایان کرده دلیرانرا بزده چشم افکنی دلداری و بفتح ظفر امیدواری دادند مقارن آن زده
از قلعهٔ ایروان بیرون آمده از شیب سرادق همایون در کنار زنکی چای به را فرود افتد که هر کاه کوکبه دلارا ز
بالای تپه بمقابلهٔ عسکر بر دارزند ایشان بعسکر نصرت اثر در آویزند دار و کیر عسکر نیز از پیش رو آغاز
بکوچ نهد همینکه بالکوه و ازدحام براه افتادند خدیو بلند اقبال که با فوج خونخواری متحمل و آراسته جهای کمین
در کمین ایستاده بودند از فراز تپه مانند رعد بهاری خروشان و چون سیل کوهساری جوشان آهنگ
نشیب کرده رو بعسکر رومیه کردند عسکر روم توپخانه خود را دو دسته کرده یکدسته بجانب یسار داشته
و دسته دیکر را بر سر تلی که در فضای میدان واقع بود قرار داده و خود در پناه تل ایستاده از طرفین برخود
جانک یعنی توپ و تفنک را صاعقه بار ساختند شهریار کشورکیر با فوجی از جوانان بهرام صولت
بر سر توپخانه که بالای تلی که عسکر آنرا پناه خود کرده بود یورش برده جمعی را نیز بر سر توپخانهٔ جانب یسار
مامور ساختند قول همایون را از قلب لشکر رومیه در حرکت آورده توپهای جلو را بر سر ایشان بستند بخت
خوابر جانان بهرام کین به پشت کرمی اقبال خدیو ظفر قرین هجوم آورده توپخانهٔ روی تل را تصرف کردند
و دشمنان پایداری قلب لشکر و عسکر نیز از صدمات توپهای کران در شکسته رو بوادی انهزام آوردند
دلیرمازان جلادت آیین و نیزه کذاران ظفر قرین که در طرح و کمین جهای کین بودند با اشاره خدیو
زمین از یسار و یمین متعاقب سواران بر در خته فوجی نیز به پیش روی پیادکان بر آمده آن صیدهای بدام افتاده را
چرکه وار احاطه کرده بر ایشان دست یازیدند و کار بجایی رسید که یکنفر تفنکچی چوبک ده نفر ینکچری
بیل تن را پیش انداخته می آوردند و سواران لشکر تا کنار ارس جا بجا از عقب ایشان شتافته در اثر دو ز
پنجاه هزار نفر متجاوز از آن کروه عرضهٔ تیغ هلاک و اسیر خم کمند فتراک شدند و عبدالله پاشای سرعسکر را
رستم نام قراچورلوی قراجه داغی عنان کیر کرده زنده می آورد جمعی او را شناخته چنانکه عادت ارباب نجابت
با او دار و کیر شد پاشای ناتوان بهجوم ایشان از اسب غلطیده سر کشتن سنک آمده
قراچورلو چون صید خود را نیم بسمل دیده او را ذبح کرده سرش را بنظر انور رسانید چون حالتش در محل قطعت
آن بزرک نارسازی کرده بود نوازش کامل سرافرازی یافت و ساروصطفی پاشای والی دیار بکر را
که بمصاهرت سلطان محمود خان پادشاه ذیجاه روم اختصاص داشت جلیل بیک خراسانی از ارباب

اسوجه

ظل اللهی اول فوجی را بجانب ناحیهٔ قارص تعیین فرمودند که شاید سلسله جنبان عرق حمیت سرعسکر کشته از قارص
متوجه کنجه شود و سرعسکر به تجاهل پرداخته از معارضه اعراض کرده دست غیرت و حمیت در خاطر در اقلیم بادیه
جمعی از دلیران کیوان مهابت و نیزه کذاران رامح صلابت را سبر کرده چند نفر از خوانین بسته به طرق و ضبط
ضابطهٔ کنجه مامور ساخته فوجی را با هم مقرر ساختند که رفته در آق داش توقف کرده هر کاه لکزیه چاروتله
با داغستان که همیشه در کمین میدان خالی اند بکر فساد نمایند بیکلربیکی شیروان و حکام آن ناحیه بدفع ایشان
پردازند و کروهی را نیز برای حمایت و محافظت سمت ایروان بجانب نخجوان تعیین فرموده بعد از اتساق
امور و انتظام کارهای نزدیک شهر در روز جمعه سیزدهم ذی الحجه الحرام طرف عصر از حوالی کنجه بجد فنا رهوری
همایون در جوش و آن دریای بیکران در خروش آمده در منزل آلاکوی من محال شمس الدینلو بعرض اقدس رسید
که تیمور پاشای حاکم وان با شش هزار نفر عسکر روم و اکراد وان روانه تفلیس است خدیو جهان پرور
بمژده این خبر بهجت اثر با فوجی از دلیران رزم آور بعزم آنکه شاید سر راه بر آن خیره سر کیرند عازم تفلیس
شده اردوی همایون را مقرر داشتند که کوچ بر کوچ رفته در قلعه لوری با اقامت کشوده منتظر انصراف
موکب اقدس باشند بعد از ورود رایات جهانکشا به دو سه فرسخی تفلیس معلوم شد که تیمور پاشای
محصورین قلعه ذخیره سپرده است و کار را انجام داده مراجعت کرده است آنحضرت اراده فرمودند که از میان
کوه شهر بغا بقوالا از بر راه برسر قلعهٔ قاران چای که در نواحی قارص واقع و محل توقف رومیه است غفلتا
الطایفه را پیشه فرمایند با وصف اینکه در آنزمان یکتا آفتاب در درجات ثور کرم کاه تازی بود میان کوه
و دره ها بنحوی مالامال برف بود که کوه از دشت و چاه از راه تشخیص نمی یافت آنحضرت پیادکان را در
آن کوهستان بکوبیدن برف مامور نموده شبانه روز الفتوح فیروز قدم فرسای سعی کشته سپاه
کینه خواه و دی را که در آن وادی هولناک کوه بر روی هم متراکم بودند پامال نمودند که شاید سر رشته عبور
بدست لشکر منصور افتد میسر نشد هر چند رخش ها مور نورد راورق استاده باد بانی قوایم تیز کردیم آن در
پای سپکران انداخته شد چنان غرق شد که تخته پاره از آن استخوان بندی هیچیک بکنار نیامد پس مراجعت
کرده در قلعه لوری باردوی همایون پیوستند و از آنجا کمنون ضمیر مقدس را مصحوب یکی از کرفتاران رومیه
به سرعسکر نوشته او را از توجه موکب منصور نسبت آکاهی دادند و با دوازده هزار نفر از عساکر نامدار رو

دلیران عرصه گیر و دار عازم مقصد گشته و در غره ماه محرم الحرام ییلاق سنجی قارص را مقر اردوی انجم احتشام ساختند
در سحرگاهان که زد چرخ کوکب از زرین کوس رحلت نشیب آوای نای دغزیو کرنای غلغله
در چرخ برین انداخت و اعلام ظفر اثر و رایات اژدها پیکر بر قبه افلاک افراخته بطنطنه و آیینی که می بایست
و شکوهی که می شایست در برابر قلعه سویه صفوف کرده پرچم اعلام زرنگار گشودند چون سرعسکر پیش از
وقت باعلام خدیو جهان افسر از نهضت کوکبه ظفر اثر واقف گشته حصار قلعه داری را مامن عافیت
دانسته باستحکام درون و بیرون شهر پرداخته در قلعه توقف و عسکر رومیه را که شمار آن قریب بشصت و یک
صد و بیست هزار میرسید با تیمور پاشای تاتار خارج حصار فرستاده بود که از روی حزم پشت بدیوار آغاز
رزم نمایند و تا عصر نفسه جوی رزم سازان و شر انگیزی با هزاران سعی و تلاش که شاید آن طایفه را حصار
بند قلعه رو هم آورد و دستگیر منصور کردند مفید نیفتاد چون وسعت قلعه قارص توقف آن عسکر پر شور و
شر را بر نمی تافت جمعی از ایشان بر فراز تل رفیع که مشرف بقلعه بود بنصب خیام قرار و اطراف آن را بمتاریس
و خندق استوار کرده بوده اند لابد توپخانه جلو را بامر همایون بجزای قلعه کشیده بقلب معسکر رومیه ایشان
بستند و بعد از آتش فشانی اژدهای ثعبان دهان توپ کار بزخم چشم تیغهای افعی پیکر رسید و سولداران
و پیادگان با تیغ و سنان صاعقه بار بر آن طایفه حمله ور گشتند و بعض بهادران لشکر فیروزی اثر آن طایفه را
بر تافته فوجی از همان خارج قارص بجانب وان و ارزنة الروم شتافته تتمه خود را بقلعه کشیده خدیو فیروز
روز عطف عنان بجانب اردوی سپهر بنیان کرده روز دیگر آنجا را مقر کوکبه گردون احتشام و تمامی
نواحی قارص را پامال سم سمند جنود ظفر فرجام ساختند و مکتوب مشتاقانه بحضرت سرعسکر نوشته مصحوب
یکی از کفاران روانه فرستاده او را بمیدان جنگ دعوت و ترغیب کرده جوابی از او نیامد و معلوم شد
که بنای او بر تغافل است چون قلعه جات گنجه و تفلیس محصور سپاه منصور و همت والا بمحاصره قلعه ایروان
مقصور بود همت [illegible] عنان توجه بجانب ایروان کردند که شاید سرعسکر برسم امداد یکی از قلعه جات محصور
جلوه گر میدان ظهور شود که چرخ بر کوه حنیف اوج کلیسا را با فراختن قبه بارگاه پهلو نشین اوج مهر و ماه ساختند
و بعد از چند روز در ییلاق سنجی ایروان نزول کوکبه جلال فرمودند و حسین پاشای والی ایروان بقلعه داری
پرداخت و فوجی از دلیران در تنسار بموجب حکم سرور گردون فوز قلعه بایزید را بعوض تاخت و تاراج داده

تعهد کردند که کار ایروان را از صورت دهند مشروط بر اینکه خدیو بیهمال فسخ عزیمت آن دیار کرده پیرامون ایذاء
و اضرار ایشان نگردند چون همت انصاف گزین آنحضرت که از علو طبع خطا جز بر خاقان چین نگیرد بحق
بحضرت قیصر وزیر دستان آن مرز و بوم عرض التماس ایشان را پذیرفته نقیب الاشراف و قاضی ارزنة الروم
با چند نفر از روسای اوجاق وارد قارص و باتفاق علما و معتبرین آنجا کامیاب تقبیل آستان سپهر
نشان و با ذمان امان روانه ایروان گشتند حسین پاشا اگر چه رفتن ایشان را وقعی نگذاشت اما چون
قلعه دار بر اهل سر و دیه سیدان منشور شفقت و احسان راحت کاه خود ساخته شروع به تخلیه قلعه کرد و
در یازدهم جمادی الاولی آن حصن سپهر مانند را با توپخانه و قورخانه و اسیر بگماشتگان آن دولت جاوید
بنیان سپرده خود با اتباع و مستحفظان قلعه روانه دیار روم گردید حکم والا بنوز نفاذ پیوست که بابا خان
بیگلربیگی آستان و سرکردگان که در کنار ایروان مامور بمحاصره قلعه بودند رفته در شمس الدینلو توقف صدور
امر مجدد باشند و از وقایع این ایام آنکه جمعی از لکزیه داغستان راهزنی فتنه انگیزی بر سر لند گریبان
ضمیر بدر کرده با چند نفر از اشرار قبه اتفاق و در زیده قلعه [illegible] محصور ساخته بودند خاص فولاد خان
شمخال از اطراف و حاکم دربند از یکطرف با جمعیت کامل بمدافعه ایشان شتافته بعضی را بسر و زند
از ایشان النجا بدست آورده بقیه السیف راه هزیمت پیش گرفته اند و شمخال جمعی که مصدر خدمت
شده بودند بنوازش و انعام سربلندی یافتند و هم در آن وقت که شمخال در دربند مقیم داوسمی را آزادا
با جمعی از لکزیه بر سر قلعه ترخو که مسکن شمخال است آمده با اتباع شمخال مجادله کرده اوسمی مزبور با جمعی
قتل در آمده تتمه بدیار فرار شتافتند و از مویدات اقبال آنکه بنا بر مصلحت ملکی در بند طغیان
سیل آشوب تاتار لکزیه و شورش مرو شاه جهانبان بند سلطانی مرو بحکم والا از انهدام یافته بود
بعد از آن چند دفعه به بستن آن امر فرمودند اما برون کار نیامد ظهیر الدوله ابراهیم خان که مامور به
بستن آن امر گشته بود بند مزبور را بسته و آب را القلعه جاری ساخته تشنگان مزارع و بساتین آن سر زمین
از رود آن رود سیراب و کامیاب اند و [illegible] ایلچی روسیه که سابق از ایالت در صفهان
شرف اندوز خدمت اقدس گشته در موکب همایون مهر و در حینی که رایات نصرت آیات از ییلاق
ایروان عازم قارص شد او را رخصت انصراف داده میرزا کافی نصیری خلف [illegible] سفارت تعیین و

بابلک نجم فیل و بعضی هدایا بمرافقت او روانه دولت روسیه فرمودند **در بیان حرکت موکب همایون از**
قارص بجانب تفلیس و دربند و انتظام مهام گرجستان و تنبیه اشرار داغستان چون بعد از استرداد
قلعه جات ایروان و گنجه و تفلیس انتظام و انجام امور گرجستان پیش‌نهاد خاطر اقدس گردیده و در هیجدهم
جمادی الاولی از قارص عطف عنان بجانب تفلیس کرده مقرر فرمودند که سرکردگان که در تفلیس بودند
باتفاق طهمورث میرزا و علی میرزا و سیصد نفر از تاوادان و ازناوران کارتیل و کاخت برای بنای کار
گرجستان روانه دربار فلک بنیان شوند و مامورین حسب الفرمان در عرض راه ادراک خاکبوسی
آستان عزوجاه نموده هرچند طهمورث میرزا استقلال در والیگری اولی و احق بمملکت داری الیق بود اما
چون علی میرزا از فرقه گرچه بشرف اسلام مستعد و برادرش محمد میرزا در جنگ عثمان پاشای سرعسکر
بقتل رسیده بود والیگری کارتیل اعلیحضرت کاخت بعلی میرزا عنایت و او را بخطاب خانی میرزا در
و با جمعی روانه ساخته مقرر فرمودند که طهمورث میرزا با تاوادان گرجیه از ملازمان رکاب بوده از جلو
ظل ظل الهی بسر برده و در منزل تفلیس [illegible] طهمورث میرزا را مرخص فرمودند که رفته
کوچ خود را از کاخت بتفلیس آورد طهمورث میرزا که توقع والیگری را باسم خود داشت و در مقدمات
التحق پیشکار خدمت کرده صاحب شمشیر و تدبیر بود چون این معنا از قوه بفعل نیامد مأیوس گردیده
بود با رؤسای گرجیه توطیه نموده بدون اینکه روانه تفلیس شود بخانهٔ خود شتافت جمعی از تاوادان نیز از
همان منزل فرار و کوچهای خود را برداشته بسمت قراقلخان و روس و چرکس که از ممالک
مدد فرستند خلیفه بهال بعد از ورود بمنزل آق‌غانلوق سپاه نصرت پناه را فوج فوج ساخته هر فرقه را
بسمتی برای منع و استمالت طوایف گرجیه تعیین و در بیست و نهم ماه مزبور شعشعهٔ چتر آفتاب قباب
پرتو وصول بساحت تفلیس افکنده و از آن جماعت جمعی که در مقام اطاعت بودند مورد امن و امان گشته
سرکشان ایشان بعوض مواخذه درآمدند و شهزاده خانواده [illegible] روانه خراسان ساختند
و بیست روز در تفلیس متوقف گردیده نهضت قرین گشته از آنجا بعزم تنبیه والی قریم رایت نهضت بجانب دربند
افراشتند توضیح این مدعا آنکه در حینی که عبدالله پاشای سرعسکر از دولت عثمانیه بسرعسکری منصوب
عازم حدود ایران گردید فرمان ذیشان قیصری بنفاذ اقتران یافته بود که خان قریم جمعیت را

اندوخته چون زخم کاری یافته بود در عرض راه وفات یافته نعش او را باردوی ظفر قرین آوردند و از ده
هزار نفر از پاشایان و سرهلوکان و میران سنجق بهمین نهج سر بر تیره زاری کرده اسیر شدند و تمامی توپخانه و خزانه و
و اثقال و احمال و دواب و اسباب عسکر دشمن بایشان افزون از حیطهٔ حساب بعوض کتاب در آمده و
فتح روز یکشنبه بیست و ششم شهر محرم الحرام اتفاق افتاد و تیمور پاشای ملی در اشتعال نایرهٔ جنگ با کرادوان
سبقت به رتبت جسته با فوجی از جانب اوچ کلیسا و فوجی از راه گریوهٔ اشترک راه فرار پیمودند و از مشیهٔ
دولت آن محال در دره حوالی اشترک سر راه بر ایشان گرفته از آنجمله [illegible] شکست [illegible] دلیران
تیر و تفنگ از دستی ایشان برآوردند ده سه چهار هزار نفر از ایشان از هم جان نابود در دره بپایان افتاده مرد
و مرکب بی اسبار بعدم شتافت الحاصل برای ضبط و تقسیم غنایم و اعطای جوایز در آن مکان فیروزی نشان
ده روز مکث و آن مکان مراتب موسوم ساخته و سرعسکر را با نعش لوملی ساخته مصحوب محمد آقای [illegible]
بقارص و نعش سار و مصطفی پاشای داماد را بقلعه ایروان روان کرده اند و جمع گرفتاران رومیه را خرجی
داده و بدرقه همراه نموده روانه اوطان خود فرمودند و چند اکه نوله از فاران رومیه را برای نقل
این سرگذشت بجانب گنجه و تفلیس و ایروان روان ساخته بمعانی فتح و ظفر و هم گاه ایزد داور کوکبهٔ
سال فیروزی اثر بجانب ییلاق ایروان حرکت کرده بنه بخاق خان مقر که نصرت نمود و شکوه آسمان فر
آن تپه را کوه البرز شکوه ساخته [illegible] بابا خان چاوشلو بیگلربیگی لرستان فیلی را که بعد از مقدمه
فتح بموجب فرمان والا بار دیگر به معسکر پیوسته بود با شش هزار نفر از دلاوران رزم گستر بمحاصره قلعهٔ ایروان
مامور و مقرر فرمودند و در آن مکان شاهزاده رضا قلی میرزا که با حرم محترم از ارض اقدس مأمور بدرگاه
معلی شده بود وارد و بشرف تقبیل بساط مقدس رسید **در بیان تسخیر قلعه جات گنجه و تفلیس و ایروان**
و وقایع آن زمان بهجت نشان چون مشیت حضرت داور که بست و گشاد جمیع امور جهان و
قبض و بسط قلعهٔ متین چهار ارکان در دست قدرت اوست بحصول امری تعلق گیرد بدون سعی و طلب کلید
دار الملک مطلب بدست می آید و رخنهای کشور از آتش حمیه بسته گشته درهای بسته از هر باب گشایش
می یابد مصداق این مقال مقدمات قلاع گنجه و ایروان و تفلیس است که در این چند سال نهال پابرجای
آنطایفه در آن سرزمینها ریشهٔ تصرف دوانیده بجدی شاخ و برگ سرکشی افراخته بودند که بکشش اره

آمد و رفت ایلچیان و در هر وقت حضرت سفرا بهیچ وجه از یاد نرفتی آمدند در بیوقت که خبر قضیهٔ سرعسکر گنجه رسید
اوّلا علی پاشا گنجه میرزا پاشا نامی را با چند نفر از روسای اوجاق بدرگاه کیوان رواق فرستاده طالب امان
و این سؤال از حضرت ظل الٰهی موقع قبول یافته عبدالباقی خان زنگنه را بهمراهی ایشان با فرمان امان روان
ساخته بعد از وصول فرستادگان مزبور پاشای وشاالیه در همه هم صفر قلعه را تخلیه و بموجب اشاره
اقدس [illegible] عالیه توپخانه و اسرای ایران را تسلیم نموده با فتحگرای سلطان والی زاده تاتار کام دل را
از تقبیل عتبهٔ علیا دریابد و بعد از حصول این سربلندی بجانب مقصد شتابد مقرر شد که پاشای و فتحگرای
سلطان باتفاق عبدالباقی خان روانه دربار سپهر بنیان و جمعی از غازیان [illegible] لشان
قلعه را از آن جایگاه که ابتدای سفر بهت گذرانیده مراجعت نمایند علی پاشا و فتحگرای سلطان بعد از
ادراک سعادت آستان شرفیاب عتبه بوسی و تسلیم پیشکشهای لایق مزبور شاه جامع عز اختصاص
یافته علی پاشا متعاقب لشکریان خود را از راه قارص و فتحگرای سلطان تاتار که وطنش دارالملک
قریم بود از راه تفلیس طریق مقصد سپرده بعد از تخلیهٔ گنجه اسحق پاشا والی تفلیس نیز بهمین نهج مورد عفو
و امان گشته در بیست [illegible] م ربیع الاول قلعه را خالی و کلید قلعه را با اسرای ایرانی و ارجی و توپخانه و
قورخانه متصرف سرداران ظفر [illegible] دره باروتیه قلعه عازم [illegible] دیدند [illegible] حسین پاشای والی ایروان
در سپردن قلعه چهل روز مهلت خواسته چون این تعهد از پاشا محمول بعذر شد لهذا استسخیر قلعه را
بعهده مامورین مقرر نموده در [illegible] ربیع الثانی از ییلاق [illegible] خان بجانب قارص لوای [illegible]
افراخته شد و در دهم ماه مزبور جانب [illegible] قارص که معبر ارزنة الروم بود مخیم [illegible] کیهان پوی گشته
تیمور پاشای حاکم وان که از موکب [illegible] جلب مراد [illegible] دستی کرده سرعایت
همراه برده در قارص بود با حاکم قارص و قلعه داران بقلعه داری پرداخته شد و از کناره [illegible] الی ارزنة
الروم تمامی ابنیه و قراء و مزارع و توابع آن مرز و بوم عرضهٔ غارت گشته چون بعد از مقدمهٔ قتل سرعسکر
ثانیه اعیان دولت عثمانیه احمد پاشا والی بغداد را معزول کرده بودند محمد [illegible] سرعسکری منصوب و
بجنگ و صلح [illegible] ساخته [illegible] در ارزنة الروم توقف داشت عریضه فرستاده متعهد انجام امر مصالحه
شد پاشایان والی قارص و ارزنة الروم نیز عرایض صداقت آمیز بدرگاه جهان پناه فرستادند

تعهد

از فرقهٔ تاتاریه منعقد ساخته از راه سولاق و دربند متوجه ایران شود خدیو بهمال بعد از استماع این خبر علیقلی خان سار
و [illegible] بیگلربیگی شیروان را با حاکم قشون استرآباد و فوجی از جنود مسعود پیش از وقت بدربند مأمور فرموده
که اگر از خان قریم اثری ظاهر گردد در آن نواحی مشغول خودداری بوده معارضه و جنگ روبرو را موقوف
داشته مترصد طلوع طلیعه نیر اقبال بی زوال و سطوع اشعه ماهچه رایات نصرت اشتمال باشند و در تفلیس معروض
شد و والا شد که والی مزبور با عساکر نامحصور آمده بود دو سولاق که سرحد مملکت ایران در دست [illegible] وارد
گردیده اما پادشاه سکندر جاه روم بعد از آنکه مشاهده کرد که رایات خواهی نخواهی از تصرف آن دولت
بیرون و اینده خود نوبت خواهش مملکت روم خواهد بود علی پاشای والی گنجه را که از خدمت اقدس
مرخص شده بدربار عثمانی رفته بود بوکالت آن دولت علیه روانه ساختند که با اطلاع احمد پاشا سرعسکر
حدود و سنور را بدستور قدیم بین الدولتین استقرار دهد و فرمانی هم بخط شریف بخان قریم نوشته
مصحوب اسلام گرای سلطان برادرزاده خان مزبور که در دربار قیصری بود بچاپاری فرستاده
اعلام داشته که چون حال در میان این دو دولت بنای صلح و دوستی است رفتن خود را بجانب
ایران موقوف نماید اسلام گرای سلطان در عرض راه سرعسکر را ملاقات و سرعسکر نیز معتمدی را رفیق او
ساخته عریضهٔ اخلاص آمیز روانه درگاه معلی کرده کیفیت حال و مقدمهٔ آمدن علی پاشا را از دربار
قیصری بطلب صلح معروض ساخته جلال [illegible] اسلام گرای سلطان و فرستادهٔ سرعسکر در تفلیس شرف
اندوز تقبیل درگاه سپهر منزلت گشته سلطان مزبور برای ایصال فرمان اعلیحضرت پادشاه سکندر جاه
روم از خدمت همایون رخصت طلب شده چون صدور این جسارت از خان قریم آتش افروز
مزاج اقدس شده بود مانع رفتن سلطان مزبور گشته فرمودند که حیثیه با آب شمشیر تیز آتش فتنه را فرو
نشانده ایم و خصمان شور انگیز را از شراره که در میانه ساخته بودند شربت تلخ فنا چشانیده ایم برای
کشتن خان قریم شفاعت فرمان قیصری در کار نیست و این حکم را چون تقدیم بازنیه اعتبار نه [illegible]
سلطان مزبور را روانهٔ گنجه و عبدالباقی خان زنگنه را مأمور ساختند که در تفلیس او را متوقف ساخته و علی
پاشا را که برای مصالحه از دولت عثمانی می آمد بگنجه برده منتظر فرمان مجدد باشند و رایات جهانگشا
روز شنبه نوزدهم شهر جمادی الاخری از تفلیس حرکت و از راه چارتله عازم مقصد شدند که

بعد از عبور از آب قانیق چون لکزیه جار و تله را نیز از عشایر شمال دلکار بود در آنجا اردوی همایون را در کنار آب کلنک
عازم تنبیه آن جماعت شوند و ایشان پیش از وقت مساکن خود را خالی کرده بر فراز کوه البرز که در رفعت و صعوبت
مشهور عالم است ساکن شده بودند باشاره دلاوران تفنکچیان و جزایرچیان از اطراف کوه بیورش درآمده بآن
کوه فلک شکوه صعود یافتند آن روز جزایرچیان قلعه زهیری جیل را که نامزد بکمیت ساق را
تصرف کردند لکزیه چون آن فوج بلاامان را با خود دست و گریبان و بر خلاف عادت بلا را از زمین صاعد
آسمان دیدند بشیوه مرغ و زور بازوی جبال شوق گشته خود را بجانب آوار کشیدند و جمعی کثیر از ایشان قتیل و
اسیر و بیوتات و منازل ایشان احتراق یافت پس کوکبه دلاوران از راه شکی و ارش راهنورد وادی ایلغار
و از آنجا عازم اردوی نصرت اثر گشتند بعد از ورود شماخی خبر رسید که خان قریم بحاج دربند رسیده
بود آوازه توجه موکب جلال را شنیده عنان عزیمت بر تافته دو منزل را یکی کرده بجانب قریم شتافته
آتش باران حکم والا نفاذ پیوست که اسلام گرای سلطان که در گنجه توقف داشت در همان راه معاودت
و فرمان قیصری را برده باشای آن دولت والا سپارد چون خان قریم بعد از ورود گجالی دربند ایلدار
نامی از شمخال زادهای سابق را بشمخالی داغستان منصوب و ایالت شیروان را بسرخای و حکومت دربند را
باحمد خان اوسمی تفویض و ده هزار تومان با تیرکش و شمشیر و کمر با جهت داده سرخای نیز ولد خود را با یکصد
نفر از یاوران گزین بهمراهی خان مزبور تعیین و بعضی از اشرار آن طایفه هم عرصه را خالی دیده با خان مزبور
دم از وفاق زده بودند هر چند که ابتدای زمستان و کوهستان داغستان را برف فرو گرفته بود عبور از
معابر آن بآسانی غیر مقدور بود حضرت ظل اللهی که پست و بلند جهان را مانند خورشید جهان تاب در
نظر انور یکسان میشمرد بعزم بلند و همت ارجمند مقید بقید بستگی راه و نشد و دستانشده تنبیه آن طایفه
کم فرصت را پیشنهاد خاطر اقدس ساخته از راه آلتی آغاج شماخی روانه و بعد از ورود بمنزل دره کندی
فرمان همایون بنفاذ مقرون شد که سردار داغستان از دربند آمده در منزل دره ... اعمال ...
مکث و مشغول جمع غلات باشد و بنه و اغروق را در موکب شاهزاده رضاقلی میرزا از راه شابوران روانه
و خود با فوجی از لشکر نصرت اثر از آلا عازم تنبیه ... بدرق و خلایق گشته ششهزار نفر از افواج منصوره را
بسمت ... یاره و آلتی یاره تعیین و جمعی را هم مامور ساختند که در سمت ... سر راه بر فراریان بندند

دلاوران

و بعد از آنکه لوازم قتل و نهب بعمل آمده عنان کرده در محال قبه باردوی همایون پیوستند و در پنجم شهر رجب المرجب
شمالی قلعه دربند مضرب خیام سپهر مانند گشته چون بعرض اقدس رسید که ایلدار خان شمخال ... لهذا
رایات جهانگشا از دربند ... کرده و در مجالس که خان محمد خان ولد اوسمی در آنجا توقف داشت
خان محمد نیز با لکزیه سر در مجالس را فرو گرفته آغاز ستیز و جمعی از ایشان قتیل و اسیر شده تتمه راه گریز
گرفته شدند و تمامی آن محال با یال و غلات و ذخایر در تصرف لشکر فیروزی مظاهر در آمد و روز دیگر از آنجا کوچ
و منزل بمنزل بهمین نهج قتل و نهب و اسیر و احراق قرا و محال لکزیه و مزارع میکردند تا وارد دشت کیداران که متعلق
بخاص فولاد خان شمخال بود گردیدند لیکن سرخای و اوسمی و ایلدار از وصول کوکبه منصور آگاهی گشته
هر یک سر خویش را گرفته بسمتی فرار کرده بودند و خاص فولاد خان با اتباع خود در کیداران بموکب همایون
ملحق و شرف جبهه سای آستان عزو شان سرافراز گشته از آنجا اعلام ظفر فرجام قاآنی بعزم تنبیه سرخای
بجانب قموق اهتزاز یافته در هفدهم ماه شعبان بدو فرسخی قموق وارد و سرخای نیز جمعیت
موفور فراهم آورده قلل جبال را لشکرگاه و دره را که معبر جوی دریا خروش بود فرود گرفته باعتقاد خود
سر راه بر آن خیل بلا بسته بود بهادران تفنکچیان را از چهار طرف مامور بیورش ساخته اولا دلیران افغان فراز
کوه را از آن طایفه گرفته آتش جنگ را تیز و احداث روز رستخیز کرده هنوز افواج دیگر از دامنه کوه در کار صعود
بودند که لکزیه تاب مقاومت نیاورده فراری و تکیه تازان گزین از کمین تعاقب پرداخته تیغ تیز را بر ایشان
جاری ساختند و سر و زنده بسیار بدست آمد چون باعتبار تنگی وقت و ضیق معبر عبور عسکر نصرت پرور
در آن روز از آن تنگنا میسر نبود جزایرچیان زحل تمثال را بمحافظت قلل جبال مامور و همان مکان را محل نزول
کوکبه منصور فرمودند در آن اثنا ایلدار از لکزیه داغستان و آوار جمعیتی منعقد ساخته از سمت دیگر بمعاونت
سرخای آمد چون از شکست سرخای خبر نداشت جزایرچیان سر کوه را لکزیه تصور کرده در کمال
اطمینان آمده رسید بعد از آنکه کاشف بعمل آمد خود را با اجل دست و گریبان یافته ناچار آغاز زد و خورد
کرده باندک کردوی از راه یاران خویش گرفت و جمعی که سرکشان سرباز و روش بجد اندر دادن بزیر
تیغ نهاده یکبار بعدم شتافتند روز دیگر لوای جهانگشا بجانب قموق شتافته او روز نهضت شد که
مقارن آن رؤسا و معتبرین قموق وارد اردوی همایون و طالب امان گشته بعرض رسانیدند

که سرخای کوچ خود را مدتی پیش از این بجانب آوار و دستار خود نیز با اولاد بعد از شکست بسمت آوار و گوکسی
دامان کلان خود را از سال گذشته آزاد کرده عفو بنده‌نواز جهان خدیو جهان میدانیم چون فرار سرخای
بر حد یقین پیوست و اهل قموق از بیم در سال پیش امور را امان ساخته بودند لهذا الکای ایشان نیز در جنب نعم
بیشه احمدخان اوسمی عطف عنان بجانب قلعه قوریش فرمودند چون در حین توجه موکب همایون
بجانب غازی قموق قاضی آق قوشه و اهالی آنجا در سر راه از در استیمان درآمده و بعد از گذشتن موکب
منصور بمقام مخالفت برآمده جمعی را خفیه بامداد سرخای فرستاده بودند بمجرد وصول خبر نایره غضب
خاقانی گشته به تنبیه قاضی و جماعت آق قوشه جمعی را مأمور و قاضی با جمعیت خود در صدد جدال برآمده
شکست فاحش یافته مغلوب و مقهور و تمامی اهل قوشه غارت زده و مامور شدند روز دیگر قاضی معذرت
خواهی ایام ماضی شمشیر ندامت را آویزه گردن بند ساخته وارد اردوی معلی و بالتماس او اسرای
آق قوشه را که در تصرف سپاه منصور بود رد فرمودند پس حوالی قلعه قوریش مضرب سرادقات جلال
گشته اوسمی حیله‌ورز دختر خود را برسم کنیزی شبستان دولت با چند نفر از معتبرین خود بدربار گردون اقتدار
فرستاده مستدعی عفو و بخشایش و متعهد امتثال حکم و فرمایش گردید لهذا تقصیر او بعفو مقرون گشت بنا
بر اینکه لکزیه سمت قوزبایه هزار راس اسب بعنوان پیشکش و خانوارهای معتبر برسم گرو داده بودند و بعضی
کدخدایان طبرسران هم خانوارهای خود را بالتماس انجلان سپرده متعهد خدمت و انقیاد شده بودند و بعضی
کدخدایان طبرسران امور داغستان بهمه جهت صورت انجام یافته بود خاص فولادخان شمخال و باقی
کدخدایان و سران داغستان که بموکب والا پیوسته بودند بنوازشات شایسته بهره‌مند و رخصت
انصراف خواسته و خانواری داغستان و طبرسران را مأمور بدربند ساخته زمام نهضت عزم را از آنجا
بشیروان بجانب صحرای دلگشای مغان انعطاف دادند و در بیان ورود موکب مسعود بمغان
و طرح بنای سلطنت در آن موضع میمنت لزوم در هنگامی که سرابوستان نزهت‌نشان ایران پایمال
خزان حوادث رو بافسردگی گذاشته از هر طرف کرکسی قوی‌شاخ مانند شجر از دهشت و هجوم سبزه بیگانه
ریاحین بر رنگ و بوی این گلستان را در میان گرفت باغبان به اندیشه و بستان برای غفلت پیشه
مبتلا زیر آرایش بنوای زغن و زاغ و صفیر بانگ کلاغ مشغول گشت اگرچه خدیو اولدی فراز را که سر تاج

سلطنت

سلطنت صوری فرو دمی آورد پیشنهاد همت والا آن بود که بعد از استرداد ولایات مغصوبه این باغ را بآن
باغبان ارزانی دارند و ملک ایران را با قلاع مفتوحه دربسته بصاحب ملک سپارند و در کلات و ابیورد که
مسکن مألوف آنحضرت است براورنگ گوشه‌نشسته بپادشاهی عالم معنی بپردازند و درین اوان که بقوت
سرپنجه الهی و تیردستی بازوی سعی و غیرت این خدیو عالم آگاهی کلید فتح تمام ممالک از دست رفته بدست
آمده و پرتو اقبال همایون فال ایرانیان را از زیر بار گران این ننگ درآورده و دست بر نشسته و ترویج اخبار را
بشیر بران عزم بلند از بن وقفه ملامت کیش کوتاه کردند برای کنکاش این امر خطیر چون حوصله بغلبه
بهیچیک از بلاد توقف موکب گردون نسبت بر نمی تافت حوالی مغان که عرصه دلپذیر و در وفور آب و
علف بی‌نظیر بود بقشلاقشی مقرر گردیده فرامین مطاعه بجمیع ممالک محروسه عز صدور یافت که حکام و وزرا
و قضات و علما و اشراف و اعیان هر ولایت در پانزدهم جدی در صحرای مغان در پایه سریر فلک مسیر
بقربتی حاضر شوند و نیز حکم همایون بنفاذ مقرون شد که نزدیک بمجمع جواد در مکانی که رود کر و ارس بهم
پیوندد دوازده هزار دست رواق منظر و سرای نزهت پرور از چوب و نی برای خاصان و رؤسای سایر
لشکر با تمام حمامات دلگشا و مساجد روح‌بخشا و با طاقهای با صفا و میدان و بازار وسیع الفضا
ترتیب داده عمارت عالی نیز مشتمل بر حرمسرا و بیوتات شایسته چنان خدیو گردون ایوان بوده باشد
برای نزول آنحضرت با چوب و ستون و پایه و قبه پستون برافرازند و در نوبت که از انتظام امور داغستان
و تنبیه لزگیان آن کوهستان فراغت روی داده عطف عنان فرمودند بعد از حرکت و ورود بحصن قلعه
با معدودی از خواص از اردوی همایون پیش بقلعه تعاقب منزل صعب المسالک را در یکروز طی کرده وارد
قلعه آق سو شده از آنجا در شب نهم شهر فرخنده فرجام صیام صحرای مغان از رایات جهانگشا جنت‌نشان شد
و علی پاشا که از دولت عثمانیه بطلب صلح آمده بهمراهی عبدالباقی خان در گنجه توقف میداشت مقارن آن
در دولتخانه شرف جبهه‌سای آستان سپهر بنیان دریافت و مأمورین ولایات هم آغاز آمدن کرده
هر روز فوج فوج سر برافرازی از تقبیل آستان آسمان ارج بر اوج آسمان میسودند و بعد از تواتر جمعیت
کل عظما و اعیان که عدت شان بصد هزار رسید در درگاه سپهر اشتباه نظم انعقاد پذیرفت
پس آن خلاصه را تماماً بدرگاه جهان‌پناه احضار و بوساطت معتمدان مکنون خاطر اقدس را با ایشان اظهار

کرده فرمودند که شاه طهماسب و شاه عباس هر دو پادشاه و پادشاهزادهٔ ایشان در عهد سریر بقا موجودند
ایشان را یا هر کس را که برازندهٔ افسر سروری دانند بر ایالت و سروری بردارند ما آنچه حق کوشش بود درین
چند سال بجا آوردیم و ولایات ایشان را از دست افغان و روس و رومیه خلاص کردیم نظم حالیا مصلحت
وقت در آن می‌بینم ؛ که کشم رخت بمیخانه و خوش بنشینم ؛ بعد از ابلاغ این پیام اهالی جماعت دست بر دامن
عجز زده عرض کردند شعر تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود ؛ سر ما و قدم پیر مغان خواهد بود ؛ امروز پادشاهی
حق آنحضرت است که با آب شمشیر آتشبار خاک ایران را از دشمن با اینجای پرداخته و بیدق تیغ صاعقه بار آتش
در خون هستی اعدا افروخته هرگاه حضرتش دیده از ما خاکساران برگیرد ما دیده از خاک درگاه او نمی
گیریم نظم ز آستان پیر مغان سر چرا کشیم ؛ دولت درین سرا و گشایش درین در است ؛ آنحضرت فرمودند ما را
هوس تاج افسر و هوای سروری در سر نیست این نوع سخنان را موقوف دارند که منافی رضای خاطر که
اندیشهٔ باطن و ظاهر است تا یکماه گریبان این مطلب از کشش سرپنجهٔ تفکر مینمود چون مبالغه از حد گذشت
حضرت ظل اللهی فرمودند که از زمان رحلت حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین صلی الله علیه و آله چهار
خلیفه بعد از یکدیگر متکفل امر خلافت شده هند و روم و ترکستان همگی بخلافت ایشان قائلند و در ایران
نیز سابقاً همین مذهب رایج و متداول بود اما خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی طاب الله ثراه و جعل
الجنة مثواه در مبادی حال بنا بر صلاح دولت خود آن مذهب متروک و مذهب تشیع را شایع و مسلوک
ساخته علاوه آن سب و رفض را که فعل بیهوده و مایهٔ فساد است در السنه و افواه عوام و اوباش دایر و جاری
کرده شرر شرارت بآفاق در برهم زنندهٔ المحبت و خاک ایران از ایلاک فتنه و فساد بر انگیخت و مادام که این
فعل اشرار داشته باشند این مفسده از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد هرگاه اهل ایران سلطنت
ما را خواهش و آسایش خود را طالب باشند این ملت را که مخالف رویهٔ اسلاف کرام و ارواح عظام
دودمان همایون ماست ترک کنند لیکن چون امام همام جعفر صادق بن محمد باقر علیهما السلام امام
بحق ناطق است در فروعات مقلد طریقهٔ اجتهاد آنحضرت باشند ایشان متفق الآرا این حکم را بسمع
رضا اصغا داشته کل صفوی این مذهب حنیف را از انیس دستار روزگار خود ساختند و بنقیه
برای تاکید و استقرار این مطلب مرقوم و مهر بالک اعتقادی مختوم ساخته بخزانهٔ عامره سپردند آنحضرت نیز

مسئول

مسئول ایشان را بدین برای قبول کلمتش آرزوی ایشان را بار و رمیهٔ حصول ساخته فرمودند که چون پادشاه والا جاه
روم خادم الحرمین الشریفین است که این عهد از جانب شما معمول آمد ما هم بحضرت پادشاه روم ایلچی فرستاده
بقبول پنج مطلب بنای مصالحه میگذاریم که رفع اختلاف صوری از میانه است سید الثقلین و خیر الاولین والآخرین
محمد رسول العالمین صلی الله علیه و آله گشته و بعد رسم مؤالفت فیمابین ایران و روم مسلوک شود مطلب اول آنکه
چون شما از عقاید سالفه نکول و طریق تقلید امام بحق ناطق جعفر الصادق هم که از ائمه حق است اختیار و قبول
کرده‌اید و قضاة و علما و افندیان کرام روم اذعان بصحت نکرده آنرا خامس مذاهب شمارند مطلب ثانی آنکه
چون در کعبهٔ معظمه ارکان اربعهٔ مسجد الحرام با ائمهٔ مذاهب اربعه تعلق دارد درین مذهب ائمه نیز در یک
رکن با ایشان شریک بوده با آیین جعفری نماز گذارند مطلب ثالث آنکه هر ساله از طرف ایران امیر
حاج تعیین شود که بطریق امیر حاج مصر و شام در کمال اعزاز و احترام حجاج ایران را بکعبهٔ مقصود رسانند
از دولت عثمانیه با امیر حاج ایران بدستور امیر حاج مصر و شام سلوک و مسلوک شود مطلب رابع آنکه
اسرای هر دو مملکت نزد هر کس که بوده باشد مطلق العنان بوده بیع و شری ایشان روا نبوده باشد
مطلب خامس آنکه وکیلی از دولتین در پای تخت یکدیگر بوده امور مملکتی را بر وفق مصلحت فیصل میداده
باشند انتهی المطالب پس دولتی ایران در [illegible] این موهبت خاص بر زمین عبودیت رنقش جبین
گلریزان ریاحین سپاس گذاری لمحه بدعای بقای دولت خدیو بیهمال پرداختند در انجمن سازی و محفل
آرایی جشن جلوس همایون عالم افروز و وقایع آن زمان بنوک قلم معجزه رقم در دات مشکین
شمیم نظم ساقی بیاله یار زرخ پرده برگرفت ؛ کار چراغ خلوتیان باز در گرفت ؛ ما را غمی که خاطر خسته
کرده بود عیسی دمی خدا بفرستاد و در گرفت ؛ رصد بندان دقیقه یاب و اختر شناسان بطلیموس
انتساب روز پنجشنبه بیست و چهارم شوال سال هزار و صد و چهل و هشت هجری را که پانزده روز بنوروز
فیروز مانده بود برای جلوس همایون معین کردند کارکنان قوای نباتی در صحن چمن مسند زمرد فام
سبزه گسترده رنگین قبایان ریاحین حواشی پر نقش در بزم گلشن صفا آرای کرده‌اند و در اوان
اشجار را از غنچه دائما رتاج و طره بر سر گذاشته در لباس مشجر بوته دار در حاشیهٔ مجلس گلزار زانو بزانو نشستند
بزرگان خار دستهای نیاز بر کمر زده در پیشگاه چمن مهیای کرنش گشتند و پیادگان سرو [illegible]

زمردی بر دست به بند کی ایستاده و همیشه کیشکچیان گلهای همیشه بهار بر لب جوبار صف کشیده‌اند و چتار
بلند آوازه عرعر و صنوبر تو بتو و شمشیر زبان خوش بجوشش گرفته و ریگایان بید مجنون بکلاه فوروفتر شلاله
در روقبای کوتاه دامن شاخ سرو برآراسته و سقایان ابر آذری تر دستی هوای صحن چمن را تازه و تر ساختند
و فراشان باد بهاری ساحت گلزار را سبکروحی از غبار و خس و خاشاک پرداختند پس فراشان بازو شان
بافراشتن بارگاه انجم اوتاد و مجره طناب در افراشتن بزم فلک شکوه خورشید قباب دست و بازوی کار
نمای در آستین برآورده و زنگ گوهرنگار شهریار جهانزاد و صدر انجمن مهد وشش فرقدان جستند
سران سپاه و عظمای بارگاه و خدمتگاران جان سپار و حجاب و خدمت پیشگان دربار رخصت بار
یافته مانند انجم هاله دایره آن بدر گشتند در آن روز فیروز بعد از انقضای هشت ساعت و بیست دقیقه طالع
شبجش در صفه اسد خدیو گردون وقار زرق فرقدان سا افسر گوهرنگار ز راستتر بافر فریدونی
دستگاه سلیمانی قدم بر فراز تخت فیروز بخت جهانبانی گذاشته زبان حال را با ایمقال گویا نموده‌اند
نوبت نگر افشار بگرفته که دوران زراستیی لرزد تو مکند مسند جم را عزیز تهنیت از نقاره خانه و دو لوله مبارک باد
از کوس و کره‌نای برسم شادیانه برخواست و غلغله هیاهو از گردش آسمان در ایران برخاسته بود فرو
نشست و بهمت تایید الهی دست و بازوی قدرت گشوده دست آشوب زمانه را بر پشت بست

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن مقدمش یا رب مبارک باد بر سرو سمن خوش بجای
خویشتن بود این نشست خسروی تا نشیند هر کسی اکنون بجای خویشتن روی سیم و زر وجوه دنانیر بنام
نامی و القاب گرامی آن خسرو دادگر زیب و زیور یافت و انوار آفتاب جهانداریش بر در و دیوار
شبستان معموره جهان تافت و جناب سیادت مآب هدایت اکتساب میرزا قوام الدین محمد قزوینی
الخیر فیما وقع را تاریخ جلوس یافته و بعضی از نکته سنجان هند لاخیر فیما وقع خوانده‌اند و تاریخ قوامی را
دار الضرب گرده بر روی دیگر سلطان نادر کرده‌اند و چون عزیز قلیچ بیک داد خواه اندخودی که
اعمال ام البلاد بلخ که در فترات ... آلی بود در ابتدای حال با موکب اقدس را هم تمثال آمده در سایه استظلال
لوای جهانگشا گردیده بود حکم اعلی بعلیمردان خان حاکم اندخود نافذ شده که در عالم ایلیت کوچ و
ایل او را روانه اردوی اقدس سازد علیمردان خان از قبول این امر سر باز زده این معنی بر طبع خاقان

گران

گران آمده تنبیه او نصب العین ضمیر انور گشته بود در این وقت که آغاز بهارستان دولت برومند و هنگام آرایش
باغ و گلزار سلطنت و کشورگشایی سرکشان فاسد پیوند بود در تمام امور خراسان به رضاقلی میرزا تفویض و اختیار
مهمات آنسرکار را بطهماسب قلیخان جلایر که از معتمدان آن دولت ابد بنیان بود واگذار نمودند و
با فوجی از جنود ظفر نمود روانه و مقرر کردند که در ارض اقدس تهیه اسباب و استعداد و تدارک
احتشام کرده از راه بادغیس و ماروچاق بعزم تنبیه علیمردانخان متوجه اندخود و ترکستان شوند و سپهسالاری
و اختیار کل ممالک آذربایجان بظهیرالدوله ابراهیم خان برادر والاگهر عنایت و مقرر داشتند که تمامی بیگلربیگیان
و حکام ولایات آذربایجان از حد قافلان کوه الی ارپه چای و مهمای و عربستان و لرستان تابع
امر و نهی او باشند و ایالت هرات بپیر محمد خان و به بابا خان چاوشلو مرحمت گشته میرزا محمد تقی
خان شیرازی بایالت فارس و مهدی بیک خراسانی توپچی باشی زنبورکچی بایالت شیروان و خطاب
خانی و امیرالامرائی سرافراز گشتند پس علی پاشا والی موصل را که بطلب صلح آمده بود مشمول عواطف
خاقانی و رخصت انصراف ارزانی داشته عبدالباقی خان زنگنه را که از امرای معتبر بود بسفارت تعیین و با
میرزا ابوالقاسم کاشی و ملا علی اکبر ملاباشی با نامه همایون و یکزنجیر فیل و هدایای نفیسه روانه دربار
فلک اقتدار عثمانی و خبر جلوس میمنت مانوس همایون را با صورت ماجرا باعلیحضرت پادشاه اسکندر جاه
روم اعلام و انجام امر مصالحه را متعلق بشروط خمسه مذکوره اظهار فرمودند و ایلچی دیگر برای تبلیغ این خبر
بجانب دربار پادشاه خورشیدکلاه روس فرستاده رضاقلی میرزا و ابراهیم خان مرخص و روانه
مقر حکمرانی خویش شدند و جمله حکام و قضات و اشراف و اعیان ممالک محروسه که شرف تقبیل سده
والا دریافته بودند بخلاع و انعامات شاهانه سرافراز گشته رخصت انصراف یافتند در بهار آرائی قلم خجسته رقم
باظهار ازهار در ریاحین وقایع بهجت قرین توشقان ئیل مطابق سال هزار و صد و چهل و هشت هجری
دیگر باره جهان ارجمند فیروزی طراوت یافت چون ایام نوروز بهار دولت از کامرانی نشاط افروز
چون روز جوانی خسرو گردون سریر نیر اعظم بتاریخ روز سه شنبه هفدهم ذی قعدة الحرام بعد از انقضای
هفت ساعت و پنجاه دقیقه در اعلی خانه حوت به تحویلگاه حمل خرامیده برادرنگ جهان آرائی
نشست و گلهای ربیعی بتاثیر قوه نامیه بنشاط برخواست و سلطان کوس نوروزی و غلغله فتح فیروزی

برفلک اثر پیوست بحکم همایون مجلس جشن دلنشین آراسته گشته قوایم سریر فلک مسیر شاهی خلعت خدیو ثریا
منزلت سر بر سپهر برین سوده صنادید ملوک و اعاظم امرا و سران سپاه و مقربان درگاه طبقات خلایق
مانند گلهای بهاری سرو برها از آب زنگار رنگ خلاع زرتاری آراسته چون غنچه جیب و بغل از نثارهای
سرخ و سفید انجمن پر زر خشک شدند و بعد از انقضای مجلس که هنگام شکفتن گلهای اردیبهشت بیست
دارالارشاد اردبیل گلپوستان نزهت بنیان سلطنت علیا بود ثنای استفتاح کار و افتتاح بسیج تدبیر تسخیر
قندهار نموده افاغنه را که بلدیت و استحضار داشتند احضار و مکنون خاطر اقدس را اظهار و کیفیت مآل
داخله قندهار را استفسار و رؤسای لشکر را مأمور بتهیه و تدارک آن سفر خیریت اثر فرمودند چند روز
که از اشتغال جهانبانی فراغ بود دل داده بارگاه فلک اساس سلطانی را که نقش بدیع طرح بهشت قرین
بود و هم دوش خیمه زنگار رنگ نموده آسمانی دیگر بر روی زمین افراختند و چرخ اعظم را که حاوی این
نیلگون قباب بود در آن چند روز محتوی آن خیمه گلستان طناب ساختند و رصدبندان اختر
شناس را از تعدد فلک اطلس در شبهه حیرت انداختند باوصف آنکه بزم شراب مخالف طبع آن
جناب بود در آن چند روز بزم تفنن و آب گردش هر روزه در آن بزم سپهر بسطت بگردش اقداح
راح برده خشت خم در سرای مغان رفته است و آب زده نشسته بر صلای شیخ و شاب زده
سبوکشان همه در بند کمر بسته کمر ولی از طرف کله چتر بر سحاب زده شعاع جام و قدح نور در ماه
پوشیده عذار مغبچگان راه آفتاب زده صحرای مغان چون سرای مغان نشاط خیز گشت و
طبع جوانان چون دم سبو میخانه نشاط انگیز قدر رحمان ماه ذی حجه الحرام آن سال فرخنده فال رایات نصرت
اشتمال بعزم تسخیر قندهار از چولگای مغان در اهتزاز آمده از راه گرمرود و شوشتر و دلیجان و تکه بیوتات و علف
استظهار داشت روانه قزوین و فرمان همایون شرف نفاذ پیوست که ابراهیم خان در […]
که از توابع محال گرمرود است با سپاه آذربایجان بموکب فیروزی نشان ملحق شود و بعد از ورود بقزوین
چون که از توابع ظهیرالدوله ابراهیم خان نیز سعادت اندوز گشته چون طایفه بلباس که قزوین از جمله
دقیانوس و متعلق بگیلان […] مصدر حرکات زشت […] شده بودند فوجی از حکام کرام و سپاه
انجم احتشام را بسرکردگی شاهزاده نصرالله میرزا و جناب ظهیرالدوله از راه ساوجبلاغ مکری به […] سبک

ماحصل

تا جهت آن جماعت مامور ساخته مأمورین در عرض شبانه روز چهل فرسخ راه طی کرده وارد مسکن آن جماعت
گشته هزار خانوار آن طایفه را که فرصت فرار نیافته بودند محاصره کرده بر احدی القا نکرده اند و تتمه آن ایل
در موضع شهر زور […] جبال مکری سرکوه را استقرار کرده دست بزرگ جلادت زده جهای مدافعه
گشته دلیران نصرت قرین از اطراف کوه یورش برده […] آن گروه را که مکانی بسیار صعب برده بودند
پرداخته در جبال آستانه بحیطه تصرف درآورده هزار نفر ایشان را با پنجاه نفر سرکرده معرض شمشیر تیز شده
تتمه خود را […] جبال کشیده فرار کردند ابراهیم خان با عساکر آذربایجان روانه تبریز و نصرالله میرزا با قشون
رکابی عازم موکب و الا گشته در روز ورود موکب همایون بدارالسلطنه قزوین عشرت قرین بار حصول
ظفر آیین پیوست و از اخبار مسرت افزایی که در خلال این احوال معروض شد بهر تمثال آن مقدمه
بحرین بود توضیح این مقال آنکه در حینیکه محمد تقی بیگلربیگی فارس در چولگای مغان از درگاه عالمیان مطاف
رخصت انصراف حاصل میکرد حضرت ظل الهی در باب استرداد و انتزاع بحرین چند سال بود که در تصرف
شیخ جبار هوله بود ملفوظ مبارک تاکیدات بلیغه فرمودند محمد تقی خان بعد از ورود بشیراز فوجی از
قشون فارس را بقلعه نادریه بعزم تسخیر بحرین پیش از خود فرستاده خود نیز در شرف حرکت در آمد چون
قبل از ورود بیگلربیگی شیخ جبار عازم کعبه معظمه گشته قلعه را بنایب خود سپرده بود نایب مزبور بعد از مجادلات
متواتره طاقت قلعه داری را از خود مسلوب یافته قرار بیگلربیگی قلعه را متصرف کرده کلید آنرا بدرگاه معلی
ارسال داشت و در ابتدای این بلوغ […] اختصاص یافته ولایت بحرین نیز علاوه ولایات قطیف و
حکمرانی بیگلربیگی مشارالیه گردید و در اثنای اینحال عریضه از جانب دلاور خان تایمنی مشعر بر اظهار ندامت
و عفو تقصیر خود را استدعا کرده […] بسریر گردون مسیر رسید توضیح این مقال آنکه مشارالیه از قدیم
الایام با ایل تایمنی در محال جغجران من اعمال زمین داور سکنی داشته و در ایام استیلای افاغنه بنابر
زیاده سری سر با طاعت افغان فرو نیاورده خود داری میکرد تا آنکه بعد از ورود موکب والای ابهت
بخویشه سبق ذکر یافت در ترک تالکمان با جمعی بمعسکر ظفر اثر پیوسته بحکومت […] و شافلان و غور و
ساغر سرافراز گشت و بعد از تسخیر هرات که رؤسای اکراد و ایماقات بنابر ضابطه ملکی مأمور بسکنی
قلعه هرات شدند درباره او نیز چنین فرمان یافت او بنابر تشیره کاری که داشته طهماسبقلی خان

جلایر سردار و پیر محمد خان بیگلربیگی مدتی با او مدارا عمل و چون دانستند که با حسن کاذ نعمتی سر زیاده سری
تا به دستیاری اقبال پایدار او را گوشمال ندهند پا براه ادب نگذارد او را بحسن تدبیر بقلعه هرات برده
و با شنقصه نقوسان او را گرفته محبوس کرده‌اند و لدان دلاور خان که در اردو بر شاقلان بودند مجهز
استماع این خبر کوچ و بنه او را با اهل و اتباع او برگرفته بسمت غرجستان فرار کردند و در حینیکه موکب والا
مشغول محاصرهٔ بغداد بود دلاور را بحکم اقدس بدرگاه معلی آوردند و ایل در الکهٔ نهرین خانوار آنجا بود و هشتر
و در دشت بردند بحرشان روانه خشنند بعد از ورود مشار الیه بموکب همایون حضرت ظل اللهی
بنابر ملاحظه حق سبقت خدمتی که در آمدن برکاب قدری تاب داشت او را مورد بخشش و
مشمول نوازش نموده تشریف خاص و اسب مکمل بازین و یراق طلا بادعنایت کرده رخصت مراجعت
دادند مشار الیه متعهد شد که در اینمرتبه بعد از ورود بهرات کسی فرستاده کوچ و اولاد خود را
آورده در هرات سکنی دهد هر چند که از خطا جبین او نقش تسویلات در دلش معلوم و خونابود دیگ
از برای اینکه بظاهر بینان عالم صورت که از کنه معانی بیخبر اند حالت این تیره درون روشن گشته
وقوع غیر آن نوع سلوک را حمل بر بعض مروت نسازند او را روانه هرات خشنند بسردار
بیگلربیگی فرمودند که آنچه از مال او و ایل او بمعرض تلف در آمده باشد رد کرده او را با جمع ایل
او که در هرات و خویشان هستند رخصت سازند که روانه غرجستان گردد مشار الیهما بموجب فرمان
عمل کرده دلاور نیز مضایقه کوچیده با ایل و اعوان روانه غرجستان گردید و در آنجا دست از آستین
جرات و سر از گریبان خودسری بر آورده اولا با فوجی بر سر او بر آمده نایب او را با جمعیت
و امعاء نواز مستحفظان الجاع النفعة بقتل رسانیده و در آن اوان سردار مامور بفارس گشته بود حاکم
هرات با فوجی از غازیان بتعاقب او برداخته دلاور از غرجستانات بسمت بلخ الحیث حاکم
هرات ضیاع و عقار انقطاع فیه بالعوض تضییع در آمده مراجعت کرد دلاور خان باز عود بمکان خود نموده
مقارن آن سردار نیز از انجام کار فارس فارغ شده بود از راه کرمان وارد هرات و جمعی را
با او نقوس کرده روانه سمت شافر که حاکم ساخو لمحافظت الکه دو بردر شد دلاور مجددا بر سر
رفته در کمین فرصت نشست آن حاکم نقوس کرده با حاکم آنجا با کمان از قلعه برآمده اینکه دست ایشان از

دامن قلعه کسیخ دلاور از کمین بیرون تاخته به نقوس کرده را با جمعی مستحفظان از شمشیر گذرانیده از آنجا به
غرجستان رفت سردار نیز بتعاقب او پرداخته دلاور پای ثبات نبذ نکرده بسمت بلخ و هزاره گریخت سردار
چون در تعاقب او سودی ندید برگشته جشامات غرجستان را که همیشه بکردن کشی عادت و سر عصیان می افراختند
گوشمال بلیغ داده از آنجا بجانب میمنه و چیچکتو و توابع بلخ رفته اتحال را غارت و هزار نفر را اسیر کرده از آنجا بجانب رود
هرات ساخته بعد از آنکه دلاور بطرف بلخ و هزاره گریخت افاغنهٔ قندهار با عانت او آمده او را در محل سرسام
بقراء هکل که در هشت فرسخی زمین داور رود است سکنی دادند چون حسین علی بطریق موافقت میمود حسین پرده
دختر او را بشهادت خود نموده دلاور نیز بطریق باد له قبول این معامله کرد حسین از این جراءت اشفقه جمعی را بتاخت
او تعیین نموده وار چون در خود تاب توقف ندید باز فرار کرده بغرجستان آمد و از آنجا شاهزاده رضا قلی
شفیع گناهان خود ساخته عریضهٔ اعتذار آمیز بدرگاه معلی فرستاده بنابر اینکه رایات جهانگشا عازم قندهار
بود گناه او حواله بوقت دیگر گشته جوابا از موقف اعلی عز اصدار یافت در بیان توجه موکب نادری بجانب
کوهستان بختیاری برهنمای توفیقات حضرت باری بعون مددکار سابقا کیفیت احوال طایفهٔ بختیاری نگاشته
کلک وقایع نگار شد که بعد از تنبیهات مکرر محل جام و لنکر سکنای آنجماعت مقرر کردید مجددا جمعی از
آنجماعت و گریخته انطایفه که در رزو ربای جبال مکان حول متواری بودند جمعیتی منعقد ساخته از ملازمان رکاب
ایشان نیز جمعی بدور ایشان پیوسته علیمردان نامی راه روسیاهی و بتش اهنک طریق گمراهی
ایشان گردیده بخت از دربار معلا جمعی به تنبیه ایشان مامور گشته در محال رزز آنجماعت مغلوب شدند
ثانیا بابا خان چاپشلو با جمعی از خوانین و حکام بدفع ایشان نامزد گشته با ایشان محاربه و غالب آمده
علیمراد با معدودی سالک طریق فرار کردید بعد از آنکه بابا خان حسب الامر مطاع مامور دربار سپهر اقتدار
شد علیمراد باز فرصت جسته بسلک جمعیت خود را ترتیب داده در سمت کوهستان دست به تاراج
و غارت گشاد بعد از آن سلطان علی بیک اسپریدی و محمد شفیع بیک شیر بلشران با فوجی باتفاق حاکم شوشتر
و نایب کهکیلویه با مر اقدس عازم گوشمال ایشان گشته در پای کوه شهر بسالم نزول و چون بسر حد
وضوح رسید که علیمردان قلعه کوه را که سر بر سپهر دستانی خود ساخته و در آنجا تحصن برداخته
شوشتر و کهکیلویه در پای کوه توقف و سلطان علی بیک و محمد شفیع بیک بیای چه با که آهنک فرار کرده

کرده بعد از آنکه آن سنگلاخ صعب الاقدام سخت پیموده بنیمه راه کوه رسیدند آن طایفه جمعی از قلهٔ کوه ایشان را
در میان کوه گرفته باند اختن تفنگ و غلطانیدن سنگ مشغول گشته هر کس سر کرده را با جمعی از غازیان
مقتول ساختند و بقیهٔ سپاه که در پای کوه سالم مانده بودند روانهٔ ولایت خود شدند چون در آن
اوان موکب جهانگشا مشغول تسخیر ایروان بود دفع ایشان را بدفع الوقت انداخته بود در هنگامی که رکاب
همایون از قزوین حرکت کرده وارد چابلق بروجرد گردید علیمردان سراسیمه روی بوادی نامرادی گذاشته
با جمعیت خود که عددشان بچهار و پنج هزار غول دیوافکن پیل تن میرسید در محل موسوم به بردک که اصعب
الامکنهٔ کوهستان بختیاری است شقاق کرده بقصد گریز نشستند همت والا عازم پیشه آن سرگشتگان بادیهٔ
ضلال گشته فوجی از غازیان رکاب را باتشون فیلی واردلان و همدان از جانب ولایت کمتقصد
بکوهستان فیلیست و جمعی از جزایرچیان کوه نورد را از راه شوشتر از طرف دشت ارکان و فرقهٔ
عظیم از افواج قاهره را از طرف ماروت و گروه انبوه را بتعاقب کوهگیلویه از سمت کوهگیلویه و جمعی کثیر را
از راه اصفهان بجانب هزار جریب بختیاری مأمور و مقرر داشتند که هر فوجی از سمت خود زوایای جبال و
شعبهای کوه را بپای سعی در نوشته جسته از لخته که شرار اتسا در میان سنگ بیابند در آرند و نفس نفیس اقدس
باتفاق شاهزاده نصرالله میرزا از منزل چرپاسن بدرود بروجرد گذاشته خود بسعادت و ظفر در
هشتم ربیع الثانی سنه هزار و صد و چهل و نه هجری از منزل مزبور عازم کوهستان گشتند و همان روز
بحوالی کوهی که جمعی از آن طایفه سنگرهای سخت پای قرار استوار کرده بودند وارد گشته جمعی از کرد
دلاغه را بدفع ایشان مأمور فرمودند و آن طایفه بمتانت مکان مغرور گشته بمدافعه پیش آمده مغلوب
و مقهور شدند شب از آن موضع بسنگر لروک که قلعه و شقاق بزرگ ایشان بود شتافته از آنجا
جمعیت خود را برگرفته از آب لروک که بدیر قول جریان دارد عبور کرده پل را شکستند و چون جمعی از
لشکر منصور را مأمور بودند که از راه هزار جریب از آن طرف رودخانه آمده ضبط پل بردارند مأمورین
اگرچه در وقتی که آن طایفه از آب گذشته بود بسر وقت ایشان رسیدند اما بازمی دله برداخته شصد
نفر از آن گروه را بمعرض قتل و اسیر درآوردند و روز دیگر که کوکبهٔ مسعود وارد سر پل گشته فرمان بدران
باشارهٔ آنحضرت بساختن پل پرداخته موکب اقدس عبور از کوه غازی پناه متوجه نصرت اثر

ادیر

۹۵

گردید که در آنجا عساکر فیروزی قرین را شعب ساخته دسته دسته آن طایفه بقلل جبال آسمان تمثال تعیین فرمودند
و مأمورین جمعی از ایشان را در گوشه و کنار و کریوه و مغاک هلاک انداخته بقدر سه هزار خانوار بقید اسار
گرفتار گردیدند و از آن مکان بمحل موسوم ببدار زورتره متوجه گشته فوجی را بکوه مالاکی گذاشته از آنجا بمگذرگاه ایلات
روی توجه آوردند در آن مکان فوجی را باتشون الوار بجبال سمت زندیه و میمنه تا حدود لرستان روان
ساخته باز سالم و غانم صرف عنان بجانب کوه سالم فرمودند و سه منزل وارد محل گرد بیشه شدند و
بانتظام ضابطه مأمورین اکثر دیر درخته رحت بزاد در مطلع ماهچه رایت خورشید انور ساخته و از آنجا
بده منزل دارالمرز گردیدند **از مؤیدات اقبال حسن اتفاقات** که علیمردان که در سمت کوه گلش که بالای
لرستان فیلی پیوسته است در بیغولهٔ کوهی پنهان گشته چند تن از رفقای او بطلب آب بهر سو قطره زن
و عرق ریز شتاب بودند که بپای آن کوه گذر و جمعی از غازیان که تشنه کام جستجوی او بودند دچار گشته
او را با کوچ و عیال و جمعی دیگر که با او بودند گرفته بخدمت اقدس آوردند بسبب گمان قهرمان زمان بقطع
دست و پا کندن چشم او صادر شده ۵ روز در صحرای مستی بی دست و پا دست و پا میزد تا جان بقابض
ارواح سپرد و قلیلی از ایشان که در زوایای کوه از این خطاکاری بر سنگ میزدند بالتماس و استدعای
رؤسای بختیاری که در رکاب همایون مقلد قلادهٔ جان سپاری بودند مورد عفو خدیو دارا احتشام
بدستور سایر طوایف خود دلگشای جام گشته یکماه کوهستان آسمان پیوند کمتار ازمی سیر اشهب خورشید
خرام خدیو گردون سیر گردید از آنجا وارد دهچشمهٔ زاینده رود و بار دیگر مسعود بهر سو شد و از آنجا رایات
نصرت آیات را بجانب اصفهان نهضت فرمودند و در نهم جمادی الاخری خاک اصفهان بتاثیر قدوم
اقدس دیدهٔ مهر و ماه گردید **در بیان تعیین افواج قاهره بجهت بلاد گرجستان و نهضت موکب فیروزی شعار
بجانب دارالانوار قندهار** چون مدتی بود که شیه و تدبیر سرکشان گرجستان مطمح نظر انور بود و بر محمد خان بیگلربیگی سابق
هرات و ابلمش خان بیگلربیگی سابق تفلیس را سپرده که بگرجستان تعیین و با توپخانه و استعداد کامل روانه ساختند
و در هفدهم ماه رجب از اصفهان حرکت فرموده از راه ابرقو و کرمان و بیابان کرک روانهٔ کشورستانی
قندهار از جمله در حوالی سیستان مراد سلطان استاجلو حاکم باب الابواب و دربند را بسبب سانحهٔ قتل
مهدی خان بیگلربیگی شیروان مقید بدربار فلک اقتدار آوردند که در ایذا عمل پیسا رسیدند توضیح انتقال آنکه

در حینیکه مرکب همایون از گلستان کچناری منصرف وارد درچشمه گردید بعرض اقدس رسید که مهدیخان
برای انتظام بعضی امور بدربند رفته بود مراد سلطان استاجلو که در آن اوان بحکومت آنولایت سرافرازی
داشت بنابر سابقه نقاری که فیمابین او و مهدیخان بوده امر بدین پایه را دست آویز فساد ساخته مردم آنولایت را
که بسبب مجاورت لگزیه بهرزه درایی و باده پیمایی معتاد بودند در عزم تحریک شورش کرده مهدیخانرا
بقتل رسانید صدور این حرکت از اهالی دربند دامن زن آتش غضب خدیو فیروزمند گشته سردار بیک
قرقلو توپچی باشی جلو نصرت پیش رو را بایالت شیروان تعیین و با فوجی از غزات جبال بهرام کین روانه
و حکومت دربند را بنجف سلطان قاجار عنایت و مقرر فرمودند که سردار خان مرتکبین را بدست
آورده تادیب و گوشمال کامل داده بنجف سلطان تسلیم سازد و در اصفهان چند نفر از روسای دربند
وارد درگاه معلی و معروض شده ستیزه والا را داشتند که بعد از آنکه پیمانه عمر مهدیخان در دست اهالی
دربند پر گشته بود از آنجا که سالار این بزم و مجلس آرای این مقصد و عزم بودند از مستی غفلت هوشیار گشته
دانسته بودند که عاقبت کاسه بر سر ایشان خواهد شکست و شحنه احتساب خدیو جهان دست مراد ایشانرا
بر قفا خواهد بست قرار کرده با احمد خان اوسمی قیطاق توسل جسته بعضی هم گریخته بارگ قلعه دربند متحصن
گشته جمعی از اهل دربند که در این امر سر از رفاقت ایشان پیچیده بودند ایشانرا از ارک بنابرین قلعه
عدم فرستادند و مراد سلطانرا که سرمایه فساد بود گرفته دربند دارند فرمان همایون خطاب باوسمی
مزبور از موقف اعلی عز صدور یافت که جمعی را که باو توسل جسته بودند مقید ساخته نزد سردار خان روانه
سازند اوسمی بر وفق فرمان عمل نموده سردار خان ایشانرا با بقیه اشرار که کوچه گرد شهرستان فساد بودند
بسزای سیاست از پا در آورده اجساد ایشانرا طعمه کلاب ساختند و جمعی را که شایسته سیاست
نبود بحکم والا کوچانیده بقلعه جدید شیروان آورده سکنی داده طایفه را بجای آنطایفه کوچانیده
و برده در قلعه دربند ساکن و نجف سلطانرا بامر حکومت تمکین داده مراد سلطانرا مقید بدربار سپهر
اقتدار فرستاد که مشارالیه در روز ورود بتیغ تیز برباستان تسلیم گذاشته بعد از ورود کوکبه گیتی ستان
ببستان حرم محترم و تفرق بنه را سپرکرد که امام وردی بیک قرقلو که در آن اوقات بشغل نظارت
بیوتات خاصه سرافرازی داشت با جمعی از تفنگچیان رکاب فیروزی نشان در بستان گذاشته در حرم

شوال

شوال بفیروزی و اقبال از بستان رایت افرازی لوای همایون فال شده از راه دگت و دلارام
روانه و در هیجدهم ماه مزبور خارج قلعه ارشلت را مضرب خیام سپهر احتشام ساختند افاغنه آنمکان از
قلعه داری برآمده توپچیان فرنگ نژاد آتش دست باشاره همایون توپهای کوه توان را باطراف قلعه کشیده
رعد آواز و صاعقه بار ساختند و زلزله در بنیان قرار بروج و حصار انداختند قلعگیان از بیم جان بر دامن
استیمان آویخته قلعه را سپردند و از آنجا کلبعلی خان افشار ولد بابا علی بیک بسرداری هزاره جات
و زمین داور سرافراز و با فوجی بتسخیر قلعه زمین داور مامور و جمعی از لشکریانرا بتسخیر قلعه بست و نادعلی
و استعداد تمام روانه و در بیست و یکم ماه مزبور کوکبه منصور از آب هیرمند عبور نموده چون بسبب موسم
زمستان صحرا خالی از علف و اهالی غلات آحسین بقلعه قندهار کشیده تتمه را باتش تلف کرده بودند لهذا
از کوشک نخودی عازم شاه مقصود گشته مقرر فرمودند که دواب اهل اردو رفته از هزارجات غله
حمل و نقل معسکر فیروزی اثر نمایند شاید باین تقریب حسین جلوه گر میدان جلادت شده از قلعه
بمیدان آید ده دوازده روز آنمکان معسکر گردید و از آنجا کوچ عندالب محاذی مزار بابا ولی
مضرب خیام دلیران عرصه پیکار گشته در آنشب حسین با فوجی گزین شیر نهاد جلادت العزم شبیخون
زین کرده از گذرگاه آب تیز دستی سیل بهاری بر سر اردوی ظفر شعار آمده در حوالی لشکر ظفر اثر
شورش و هجوم در انداخت طلایه داران خنجر گذار که مانند مژگان از عین بیداری در اطراف
اردو نیزه و سنان برکف صف بر صف پیوسته و لبان دیده انجم و اختر طرفة العینی از نگهبانی نظر نبسته
بودند با ایشان در آویخته جمعی را بخاک هلاک انداخته شدند و بقیه خایب و خاسر بجانب قندهار فرار کردند
اگرچه آنشب در حوالی اردوی کیهان پوی های و هوی بلند شد اما هنگامی که پنجه خورشید پرده از روی
نگارش شب برداشت معلوم شد که حسین بوده بقصد شبیخون آمده بود و پس رایات نصرت آیات از آنمکان
در اهتزاز آمده چون آخر سال بود و آبها طغیان داشت سرور گردن فرازان بنا بر احتیاط اختر شهب گردون خرام را
سعی شناور ساخته براهنمایی حدس و فراست از برابر قلعه گرگان جهت تسخیر قلعه قندهار گذر پیدا کرد
آن لشکر انجم حساب با بنه و اسباب سالما از آب گذشته در سمت کوهی که قلعه بر فراز آن واقعست
آغاز عبور کرده اگرچه توپ قلعه به نزدیک سپاه رسید اما خدیو ثریا جناب بعد برق توپها را صدای تاب

انگاشته بدون آنکه چین در جبین فوج خونخوار دریا موج در آن بحر جهان آشوب ظاهر شود در لمحال شوکت
دو قار گذشته در سمتی که قلعه با فراشتن بارگاه عزو شان پایه زمین را بر آسمان رسانیدند
در ذکر وقایع ییلان ئیل مطابق سال هزار و صد و چهل و نه هجری شب پنجشنبه روز دهم ذی قعدة الحرام
بعد از انقضای پنجاه و هفت دقیقه و در دور خاور مقام شرف انتساب یعنی آفتاب عالمتاب بخت برزوکی
فلک وقار کرده حمل فرمود فروای ربیعی بمحاصره دار القرار حسین و احاطه قلعه گلشن بر درجه دارنده ساعات
بهمن و دی را نوبت بسر رسیده افواج سبکروح نسیم و ذره بین فاتح قلاع غنچه و قبول شکوفه گشته
عرصه جهان را از هجوم لاله و ریاحین شهر صفا حسب الحکم خدیو زمین دار در مجلس خلد آیین برای جشن نوروزی
در کمال فیروزی تزیین یافته آن بزم میمنت نشان از طبقهای زر سرخ و سفید گلزار شحون طلائه عالمی گشته
پیران و سرکردگان لشکر از جامه خانه همت سرشار خلعتهای گرانمایه آراسته بیگ شدند روز دیگر فتحعلی خان
افشار الله یحیی باشی لری لشکر فیروزی شعار سرافرازی داشت با فوجی از چابکسواران جنگجو تا بحث
قلات مامور ساخته شب بیست و سیم اسیری از قلعه فرار و خبر آورده که حسین از قتل غازیان خبردار
گشته هنگام شب سیدال را با چهار هزار نفر از جوانان نامی افغان بتعاقب ایشان روانه کرده خدیو جهان
بر الغور پای فلک و نسار الحلقه چشم رکاب آشنا ساخته سوار و با جمعی از دلیران کینه خواه ایلغار نموده
از شهر صفا عبور و از اتفاقات امور آنکه فتحعلی خان تا حوالی کامل کرده بپاسبان و قراول در دامنه
کوهی بار نزول گشوده بود که سیدال نیز متعاقب وارد و چون غازیان از اندیشه خرم عاری و خواب
غفلت را در چشم ایشان طاری شده بود بقصد آنکه علی الغفله بر سر ایشان تاخته نظم جمعیت ایشان را
از هم اندازد در کمین کین بکجر دستاری پرداخت مقارن آن رایات ظفر آیات آشکار گشته افاغنه آهنگ
فرار کردند دلیران متعاقب ایشان مرکب خاک نورد آتشین سم را با در رفتار و بسیاری از آنگروه را
عرضه تیغ آبدار ساخته جمعی از افاغنه بدامن کوه متفرق و بقیه با سیدال خود را بقلات رسانیده بکهف
احتیاط نموده اند خدیو فیروزمند نامدار مظفر کامکار عطف عنان بمقر اقتدار کرده اسیر مزبور را که
خبر آورده بود موسوم برسول و دامن آمال او را بزر نقود و حصول مرام قرین نموده در هشتم ذی حجه الحرام
از مکان مزبور بتحویل دادی منصور نموده در مکان موسوم به ... که بالفعل به نادر آباد اشتهار دارد

سرادق

سرادق عزو شان را با اوج آسمان افراختند و در آنمکان نزهت نشان بمعماری رای رزین و مهندسی طبع سعادت
قرین قلعه وثیقه مشتمل بر عمارات رفیعه و بازار و چهار سوق و آب انبار و حمامات و رباطات و مساجد و قهوه
خانه طرح انداختند آب تو رنگ انداله در لطافت ابروی کوثر و تسنیم بود در آن جاری ساختند بنایان چابکدست
که از اطراف ممالک محروسه جمع آمده در عسکر فیروزی اثر بودند دست و بازوی اهتمام را زینت در اندک زمانی
قلعه مزبور در کمال متانت و استحکام بهم رسیده صورت اتمام و ابنیه و عمارات آن بر وضع دلنشین سمت انجام
یافت و شهر معمور خلد تمثال که سوادان طعنه بر غره بیضای شهر شوال میزد لعرصه ظهور آمده مانند ماه نو بجدید
طاق و انگشت نمای آفاق گشته بنادر آباد موسوم گردید در شب هیجدهم ماه مزبور اشرف سلطان غلجه
که در عهد پادشاهان سلف حکومت غلجه به پدران او اختصاص داشت از قلعه فرار و جبهه سای دربار
سپهر اقتدار گشته منظور نظر عنایت گردیده و متعاقب آن معروض شد بنشیه والا گشت که فوجی از غلجه
بعزم دستبرد بکنار رعنداب برآمده اند جمعی از دلیران بدفع ایشان مامور گشته طومار حیات بسیاری از ایشان را
بزلال تیغ آبدار بآب مالیدند چون چند روز میدان بلیشان داده شده بود که شاید قدم جرات از
قلعه بیرون گذارند بعد از وقوع این شکست دیگر از گریبان خمول در نیاورده و بسپر داری شامت حصار گرد
داری برداختند لیس همت والا بمحاصره قلعه قندهار مقصور گشته در اطراف آن قلعه سپهر مانند لفاصل ربع
فرسخ قلعه جات محکم که دایره محیط تمامی قلعه جات شش و هفت فرسخ میشد ترتیب داده بهر قلعه فوجی
مامور و در هر صد قدم برجی استوار احداث و بهر برج جمعی از تفنگچی بحراست متعین گشت و تابالحال چون
پیادگان افغان در ظلمت شب بعنوان دزدی از میان برجها بیگذشتند مابین هر برج تا برج دیگر بنیاد
دیوارها بالکلیه بر قلعگیان مسدود و خشنود و هر یک از ایشان که بتحصیل دانه و غله مانند دانه بیرون آمدند
مستحفظان ایشان را بدام شمشیر چون خوشه از پای در آوردند در سیم ماه محرم هزار و صد و پنجاه هجری
عریضه از سرکردگان که مامور به تسخیر قلعه بست بودند رسید که افاغنه از ضرب جوالهای توپ و خمپاره
که بر قلعه بسته میشد از در استیمان در آمده قلعه را سپردند از موقف اعلی حاکم برای ضبط قلعه تعیین گشته
لشکر فیروزی اثر با نصرت و فیروزی در بار سپهر اقتدار رسیدند چون در جنگیکه بتعاقب سیدال از جنب
شهر صفا عبور که به منصور واقع شد چون توپخانه که همراه بود دلیران نپرداخته بودند بعد از مراجعت

فوجی با توپخانه و استعداد به تسخیر شهر صفا تعیین گشته در چهارم ماه مزبور معروض رای والا افغان غلجه علیا
شد که مامورین شهر صفا نیز توپهای کوه‌کوب و خمپاره‌های آتش‌فشان را برق خرمن جان قلعگیان
ساخته در عرض یک روز قلعه را مسخر و افاغنه آنجا را اسیر و فرمان برساخته‌اند پس مقرر شد که جمعی از دلیران
بمحافظت قلعه مزبور بمانند و بقیه عسکر بالفراغ اردوی همایون مامور شدند و در آخر ماه مزبور حرم
محترم و بنه و آغروق که در ماه شوال از موکب نصرت اشتمال جدا مانده چندی در بیستان و از آنجا آمده
در فراه توقف داشتند بحکم [illegible] وارد اردوی معلی شدند چون سیدال که قبل از این از قندهار برآمده
از صدمه دلیران ظفرنشان فرار در قلات ملحق اختیار کرده بود با محمد ولد حسین در جمعی از رؤسای
افغان در قلات میبودند فوجی از بهادران عرصه دغا را سپرده که مامور به یک [illegible] بعد از چندی در
یورش برده بر چلچه در سمت شرقی قلعه واقع بود دست تصرف در آوردند و افاغنه در ارگ ملتجی جسته مدت ٥ ماه بخود
داری پرداختند چون دیدند که سیلاب بر دور زمان که ابر شکوه [illegible] دلیران را از جا در نمی‌آورد
از باب استیمان در آمده قلعه را تسلیم نمودند امامویردی بیک یساول باشاره اقدس جمعی از تفنگچیان را بمحافظت
قلعه مامور کرده محمد ولد حسین را با سیدال و رؤسای افغان که در آنجا میبودند باردوی معلی آورد چون
سیدال بهمه حال در صادرات احوال اصفهان و هرات ذکر یافت مرد فساد انگیز هنگامه طلب بود باشاره
والا دیده جهان‌بین او را از حدقه برآورده بقیه حال محمد ولد حسین از روی اعزاز و اکرام پرداختند
در بیان احوال گرجستان و مآل کار سرداران و سرکردگان آنجا سبق ذکر یافت که از اصفهان
بر محمد خان و یلمش خان را سرداری گرجستان تعیین و با توپخانه و استعداد موفور به تنبیه اشرار آن سمت
مامور ساختند بعد از آنکه ساحت قندهار مقر اردوی ظفر اقتدار شد محمدعلی بیک ایشیک آقاسی باشی را
در نهم شهر ذی حجه الحرام با جمعی به تنبیه اشرار بلوچ و بلوچستان که در مقام شورانگیزی بودند روانه نمودند
در نیم [illegible] طایفه بلوچ از ورود عسکر منصور مطلع و جمعیت کرده با عساکر فیروزی ماثر محاربه
و آغاز ستیز و آویز [illegible] نفر از ایشان عرضه تیره دم شمشیر و شتر بسیار بحیطه ضبط و کسب در آمده بعد از استقبال
آنکه چون طایفه شیرخان که در حوالی [illegible] مسکن داشتند برو ماه بازی در آن نواحی کله و تازی میکردند
شمشیرشکاران به تنبیه ایشان ایلغار و حوالی [illegible] که چشمه [illegible] خونخوار دم [illegible]

بادن

بیرون و اظهار نکرده شیرخان در کوشش قبل خرابی کوشش کرده بود به پای جلادت بر سر ایشان ریخته
فوجی از ایشان را با شیرخان سرکرده آنجماعت از پا در آورده تمامی مساکن و اماکن ایشان را معرض نهب و اسر آوردند
حکم والا بنفاذ پیوست که محمدعلی بیک با مامورین رفته در خانق و خاران لسبر داری بلوچستان ملحق و بعد از انجام
کار آنجا عازم شورابک به تسخیر قلعه جات آن نواحی بپردازند و در سیم ماه محرم سال هزار و صد و پنجاه هجری امیر
محبت خان و امیر امتیاز خان ولدان عبدالله خان که حقیقت اخلاص و نیت با بندگان دولت ابد پیوند سابقا
نگاشته کلک اجمال شده وارد دربار سپهر مدار و بخلاع [illegible] و نوازشات دیگر قرین افتخار گشته
مجددا امیر محبت خان برتبه ایالت بلوچستان سرافرازی یافت و حکومت شورابک بمحراب سلطان
سپاهی که بقدمت خدمت اتصاف داشت عنایت گشته جمعی از غازیان مامور گردید بمحافظت
قلعه و حفظ علاقات و [illegible] پرداخته دو هزار نفر از فرقه کاکری و ترمی جمعیت کرده آمده قلعه شورابک را محصور
داشته ازین طرف نیز فوجی بمعاونت محراب سلطان و دفع اشرار مامور شده جماعت اشرار راه فرار پیمودند
اگرچه سرداران مصدر کاری که در ایام سرداری شدند آن بود که قلعه جات را که بمتانت حصار اشتهار
داشت یورش برده بجبر تصرف در آوردند اما چون بر محمد خان که سردار بزرگ بود مردم [illegible]
سر نخوت جوش بنای سازی و ستیزه را بجبر و بعض لجاجت با یلمش خان جدا گشته بر سر خاران رفته
ملازمان را اندیشه [illegible] جمعی از لشکریان از آشنا و بیگانه [illegible] تلف و [illegible]
و اسباب اثبات برابر طرف ساخته بود لهذا فتحعلی خان جرجی باشی و محمدعلی بیک قولر ایشیک آقاسی
باشی بحکم والا بیاری رفته بر محمد خان گرفته [illegible] سر او را با قشونهای مزبوره بدرگاه معلی آوردند
در بیان تسخیر ام البلاد بلخ و وصول عسکر به خراسان سابقا صورت تحریر یافته که شاهزاده کامکار
رضاقلی میرزا از موقف اعلی مامور به تنبیه علیمردان خان کم اندخود که در دادن کوچ عزیز قلی بیک دادخواه
و [illegible] ابا از در امتناع در آمده بود گردیده بعد از آنکه ساحت قندهار مقر الویه نصرت شعار شده
شاهزاده نیز در خراسان تدارک توپخانه و استعداد و سرانجام اسباب سفر خیر مآب کرده از راه
بادغیس و مارچاق متوجه اندخود گشته چون ولایت اندخود که معظم ممالک بلخ بود و به یکی از ایل چهار
اختصاص داشت بوده و کوکبه مسعود شاهزاده [illegible] علیمردان خان حکم خود را

کرده دست آویز اخذ امان ساخته باستقبال موکب شاهزاده شتافته کلید قلعه را سپردند شلکه شیرغازی خان نیز چون
از طایفه جلایر بودند در عالم ایلیت ارباب اطاعت در آمده رسم انقیاد بجا آوردند شاهزاده بعد از انتظام امور
آن دولت علیمردانخان را با چند نفر از رؤسای آن طایفه روانه دربار معلی ساخته متوجه آقچه شده اهالی آنجا
نیز شرط خدمت تقدیم رسانیدند در غره ربیع الاول سنه و آغروق را با جمعی از تفنگچیان در شش فرسخی بلخ گذاشته
خود در سه فرسخی نزول بود در صبح روز سیم که خسرو خاوری علم بر طارم چارم زد با کوکبه و احتشام در استعداد
تمام رایت توجه بجانب بلخ افراشته طلیعه سپاه ابوالحسن خان والی بلخ نیز در یک فرسخی شهر از میان باغات
ظاهر گشته چون جمعیت مشارالیه موفور و نهرهای عمیق در سر راه مانع عبور بود شاهزاده سپاه منصور را دسته
دسته پیاله کرده در آن نهرهای شکسته و باغات متراکم بستیز و آویز مشغول ساخت مخالفین روی برتافته
بالای بروج و حصار بر آمده بمدافعه پرداختند دلیران سر جلادت برکشیده قدم بر فراز حصار گذاشته
دست به تیغ خصم افکنی یازیده بسیاری را از شهربند هستی بدر و غازیان دروازه را تصرف کردند
ابوالحسن خان و رؤسای بلخ بارک تحصن جسته بجد داری پرداختند از این طرف نیز فرمان پذیران
بحکم شاهزاده توپهای قلعه کوب و خمپاره ها را بارک بسته شبانه روز رخنه افکن حصار و آتش افروز
خرمن ثبات و قرار سکنه ارک میبودند تا آنکه قلعگیان را بالکلیه سلب صبر و توان گشته از در عجز در
آمدند و تمامی اهالی با قضات و سادات و اکابر و اعیان جبهه سای دربار شاهزاده والا تبار گشته قرین
عفو بخشایش و همگی سران و سرکردگان ازبکیه و طوایف بلخ و توابع فوج فوج بموکب شاهزاده پیوسته
مشمول نوازش گردیدند جمعی از خوانین که بعد از شکست والی بجاول و تاخت سغاقها مامور گشته بودند
اکثر محال را عرضه نهب و اسر ساخته حصار شادمان و قلعه مزبور را بحیطه تسخیر در آوردند والی قندز
که در بیست و پنج فرسخی بلخ و رفعت تا حدود بدخشان از اشتهار آوازه و غلبه و قهر سپاه ظفر دستگاه
در صدد انقیاد در آمده آن ولایت نیز ضمیمه ممالک محروسه گردید روز هفتم ربیع الثانی امسال چاپارها
از جانب شاهزاده کامگار وارد و خبر فتح بلخ را معروض عاکفان سده جلال ساخت اگر چه شاهزاده
خلاع و اسبابی که چنان سرکار عظیم القدر را لایق و سزاوار باشد همراه داشت لیکن در ازای این
فتح نمایان صد الف و چهل هزار زر نادری که باصطلاح متعارف پانزده هزار تومان بوده باشد با

سیصد

سیصد دست خلعت و چند راس اسب با زین و یراق طلا مکلل بجواهر آلات نزد شاهزاده عالی گهر ارسال
داشته شد که فراخور خدمت بهریک از امرا و سرکردگان سپاه عطا نماید در باب عبور از آب آمویه
امری از موقف فرمان صادر نشده مقرر گردید که او ضلع بلخ را منتظم و آغروق و قشون را انجام کرده و تدارکات
لایقه بعمل آورده چگونگی را عرض نماید شاهزاده با انتظار جواب خبر داخته امور بلخ را فی الجمله انتظامی داده
از آب آمویه گذشته لدزاه و قرشی عازم بخارا گشت از آنطرف نیز ابوالفیض خان شاه افراسیاب
جاه بخارا را از ایلبارس خان والی خوارزم استمداد و چهل و پنج هزار نفر از ازبکیه و ایلات ترکستان از سلسله
جمعیت اتفاق داده در کمال استعداد وارد قرشی گردید هر چند تعداد جمعیت شاهزاده زیاده از پانزده
هزار نبود اما بفحوای انشیر بخرد غنم الاسد شاهزاده عدت خصم را در برابر الفوج اشتمال مانند فوج غراب
در جنب شهباز تیز چنگال دانسته متهورانه بکوشش پرداخته پادشاه بخارا مغلوب و جمعی کثیر از ایل خوارزم
مقتول گشته در قلعه قرشی متحصن شد و ایل خوارزم بدون تلاش و رزم بسمت خوارزم هزیمت نمودند
پس شاهزاده بقصد تسخیر قلعه شلدوک که در نزدیکی قرشی واقع و در سر راه سپاه نصرت پناه بود
رایت نهضت افراخته از چهار جانب طرح یورش انداخته بقهر و غلبه بقلعه مستولی شده اهالی آنجا را طعمه
شمشیر و آن سرزمین را بحیطه تسخیر در آورده لیکن بابا خان چاپوشلو از رؤسای ایل شاملو بیگلربیگی هرات بود
در اثنای یورش بضرب گلوله ودیعه هستی نمود و از اتفاقات در همان اوان که از کار قرشی فراغت
روی داده بود شخصی از اتقیای نخجوانی او زبک از جوی روان جان از دست گشته خود را دفعتا
بغریب قابیک دادخواه رسانید او را بزخم کاری از پای در آورده حاضران نیز فی الفور با داد او تخم
او را همانجا پاره پاره و تیغ خونخواره از دیار ستیز آن در ره کردند چون این خبر بعرض اعلی دادخواه
الهی خدیو دادگر رسید فرمان همایون خطاب بشاه افراسیاب جاه بخارا و بزرگان ترکستان
عز صدور یافت مشعر بر اینکه سلسله سلطنت چنگیزخان که خود برومند خاندان ترکمان میباشند مقرر فرمودیم
که شاهزادگان کامکار ربکار بخارا را بر دارند و از آنجا که در عالم ایلیت تعلق آن ولا جاه برادر زنگ سلطنت
موروثی منظور نظر اقدس میباشد چند نفر از رؤسای آن دیار را برای بنای کار و استقرار امور آن مملکت
روانه دربار سپهر اقتدار سازند و نیز حکم همایون بشاهزاده مرقوم شد که مشعر عزیمت را برای شاه

دالاجاه ارسال داشته خود معاودت ببلخ نموده بانتظام و اتساق امور المملکت پرداز دهر گاه اهالی توران را فرمان باقدام و امتثال ورد اذعان بپردند فهو المراد و الا بتائیدات الهی از دست جزء قضا گوشمال خواهند یافت پس شاهزاده حکم همایون را بمحال برای شاه والاجاه ارسال و ترک محاصره قرشی کرده از آب آمویه عبور و ساحت بلخ را مقر گرفته مضمون رسانید اما حقیقت حال زمین داور درد که مسعود بیگ ترک سرداری زمین داور و هزارجات بطلیعه بایلکو به احمدلو منسوب گشته او را با توپخانه و استعداد تمام روانه ساختند و مشارالیه مدت نه ماه بمحاصره آن قلعه پرداخته کاری از پیش نبرد و در آخر کار ربائی یورش گذاشته بعضی از افاغنه نفاق اندیش که در عسکر او بودند نزد خویش طلب داشته با ایشان عهد و پیمان نموده بود که رفته افاغنه را که مستحفظ بروج بودند با خود همداستان سازند که در حین یورش برج و دروازه را بدست دهند آن جماعت بآن بهانه رفته قلعگیان را خبردار و آنچه را او را تا آن وقت آماده کار ساخته اند بعد از آن که غازیان در شب معین از بیرون بعزم قلعه گیری دامن جلادت بر میان زده و سرپناهها که بر روی کشیده باقدام تهور بجانب قلعه دویدند هر یک خود را هدف چنین گلوله جانسوز دیده تدبیر را مخالف تقدیر یافتند و جمعی کثیر از قشون و چند یک کرنه فزله بقتل رسیدند لهذا سردار را بنا بر این سوء حزم و قصور عزم معزول و بدرگاه جهان احضار کرده برای اصلاح کارش حکیمانه چوب تادیبی که حکم چوب چینی داشت موافق مزاج او یافته بکف پای برد دستی برد گرفتند هر یک از جاکران را که سر بر فلک رسیده او را پای بر فلک رسیده بود اصل دیوان قلعه بیک و فرشار علمدار باشی را باتفاق با بیک سلطان توپچی باشی بآن خدمت نامزد و با اسباب نقب کندن و آلات یورش روانه ساخته مامورین از روی جد و جهد بکندن نقب و بردن سیبه پرداخته و در دهم شوال آن سال تحنبه مال بنداخان افغان که از جانب حسین بحکومت زمین داور منصوب بودند ندای امان بگوش غازیان رسانیده و له خود را العزم استیمان بپایه سریر فلک بنیان و تسلیم قلعه را تسلیم سرکردگان نموده بموجب حکم همایون با افاغنه که مستحفظ آن حصار بودند باتفاق باری سلطان بدرگاه معلی شتافته از جان و مال نجات یافت و چون افاغنه قندهار چند سال بود که در جمع ذخیره و تهیه اسباب قلعه داری میکوشیدند بکثرت آذوقه و عدت خود و متانت مکان مستظهر گشته پشت بدیوار اطمینان داده در بنا حصار قلعه داری تحقق داشتند تا مدت محاصره ده ماه کامل امتداد یافت در نهم ماه شوال عزیمت یورش در خاطر

اقدس تصمیم یافته اول جمعی از سربازان معارک جلادت به تسخیر برجهای خارج که در حیطه تصرف افاغنه میبود مامور گشته یکیک را بحوزه ضبط و تصرف در آوردند از انجمله برج عظیمی که بر فراز رتبه رفیع واقع [illegible] از افاغنه با چند توپ مستحفظ آن برج بودند آنرا نیز بتائید الهی مسخر کرده مستحفظان را زنده بدست آوردند بعد از آن به تسخیر برج سنگلین پرداختند و آن برج در سمت شمال قلعه بود و در جانب چهل زینه در قله کوه بلند واقع است که نقله قندهار را بشرافت دارد و دلیران بحکم همایون دامن جلادت بر میان زده بپا بمردی عزم بلند آن برج را با چهارده برج دیگر که از بروج فلک افزون بود و در فراز آن کوه سپهر نمون طعنه زن چرخ نیلگون بود و سیصد نفر [illegible] افاغنه قدر انداز بمحافظت آن اقدام داشته بودند یورش برده تصرف و بکمند اقتدار در شرفات تسخیر آن قرار گرفتند و افاغنه بروج تمامی معرض قتل و اسیر در آمدند و خمپاره های اژدر دهان و توپهای کوه توان که گلولهای هر یک بوزن هشت و نه من بود در راه صعب که پیاده را عبور از آن بسهولت ممکن نبود بهزار جرثقیل بالا کشیده بر قلعگیان و برج شهر برج دده که در جانب غربی قندهار واقع است بستند الحق عقل دوراندیش از وقوع این امر غریب در وادی حیرانی و شگفتی سرگردان است هر کس که آن راه شگفت فضا و برج فخم و آن کوه سپهر شکوه آسمان توام را برای العین دیده باشد یقین خواهد دانست که بالا بردن توپهای کوه مانند از چنان مکانی که عنقای فلک سیر وهم تصور رقاف قله اش بر بریزد منوط بنفاذ امر پادشاهی و چنین حکمی البته با حکم الهی خواهد بود القصه از برج سنگلین توپ و خمپاره را بر حال قلعگیان مظهر فحوای انتم وقودها الناس و الحجاره ساخته بیکجهار لای برج دده را از صورت جسمی انداختند بعد از آنکه بنیان قرار برج دده تزلزل پذیرفت چون جماعت بختیاری که با استحفاظ آن سمت اقدام داشتند مکرر داد طلب و مستدعی اذن یورش بوده اند از طایفه مزبور و اکراد و چشمک و افاغنه ابدالی از هر طایفه سیصد نفر در شب یکشنبه چهارم شهر ذی القعده بامر همایون مهیای جنگ گشته هنگام طلوع فجر بجانب آن برج یورش بردند چون افاغنه شب از وقت مطلع گشته مهیای دفاع بودند قریب دویست نفر از داوطلبان مقتول و مجروح شده عروج بر شرفات قصر مقصود میسر نگردید پس دوباره بعزم یورش مصمم گشتند که بعد از انقضای جشن نوروز فیروز سلطانی یورش اندازند

ذکر وقایع بوئت ئیل مطابق سال سعادت اشتمال هزار و صد و پنجاه هجری

هنگامی که شهرستان سیاه سفید لیالی و ایام شهر ذی قعدة الحرام را ماه طالع از غرهٔ سلخ بربست نوروز
کامرانه رسید یعنی در شب جمعه سلخ ماه مزبور بعد از انقضای شش ساعت گری داور زرین افسر مهر برسم
تسخیر عزم تسخیر دار القرار کرده بجهان برج حمل درآمد افواج سبز وج جماشمال بعجب لوای مردبهی
و رایت افرازی بهار و چهره دست چنار رعنای یورش گشته بجانب دار الملک گلشن روی آورده با نوا
با صولت و فر قدم بر فراز کنگرهٔ شاخ بلند گذاشت و زنبق بر سر چار برج چمن بیدق منقش پرچم بر افراشت
افغان غراب و کلاغ بنغمهٔ قمری و عندلیب تبدیل یافت و نالهٔ جغد بوم از بوم چمن بصفیر تذرو و سار که
معارضه شد طوطیان شکرخا که از شور زبانگیزی دی تلخ مذاق بودند در چه شد از شیرین بیانی شکرافشان
شدند و افواج زاغ و زغن که در عرصهٔ چمن مسکن گرفته بودند وطن را غراب البین کرده در حسرت آشیان
مانند فاخته کوکو زنان گشته چون حضرت گیتی ستان آفتاب نهضت ظلمت زدا تسخیر دود ر دار الخلافه جهان را
منور وجود خود منور ساخته جنود هندی الجم و کواکب ازدار رایات بروج راه نوازی گزیدند ممالک
بنگ بهاری نوروز و قلعهٔ ظفر بر روی جهانیان گشاده گشته قلع قلعهٔ بهمن و دیوان قضا صورت بهار
و بلاد سنبل و حصار فرزه سبزه بکاری نقش بنا نه مقر و متعین گردیده و فرش ایشان بافرودشان بافر
بارگاه آسمان ساو نصب اورنگ عرش فلک و ساقلاک اطلس در عرصهٔ عز اظهار نموده پایه
زمین را بر آسمان افراختند مجلس آرایان محفل ارم نگار در کمال فر و زیب تنظیم ترتیب بزم نوروزی
دست گشادند و روسای لشکر و کبرای عسکر و امرای هزاره و عظمای کامکار از جامه خانهٔ همت سرشار
مانند زرین کلاهان انجم و اختر فروزنده لباسان ثوابت سیار بخلعتهای طلاباف و البسهٔ زرتار بر و
دوش آراسته در حوالی آن محفل مینو مثل فراخور رتبه و شان نشسته و ایستادند و گنجوران کامل عیار
طبقهای اشرفی چون اطباق چرخ هشتمین نثار آن بزم محبت قرین بعد از غنچه گشایی باغ گلزار نوبت
قلعه گشایی اقبال ابد مدار گشته در همان روز فیروز بتهیهٔ اسباب یورش پرداختند چون طائفهٔ بختیاری
در اول مرتبه داوطلب گشته کاری ساخته بودند مابه ایشان را باین امر مامور و سه چهار هزار نفر از
دلیران خونخوار و سربازان عرصهٔ گیر و دار را انتخاب کرده در شب دوم ذی حجه خود همراه رفته و از
اطراف قلعه و منوالهای سنگ و رزدهای کوه و خفایای جبال در کمین گذاشته و خود نیز آتش

در

در برج چهل زینه در پناه کوه جایی که از نظر قلعه گیان مستور بود بانتظار ظهور طلیعهٔ سلطان روز که رشک
شب وصل مهوشان دلفروز بود خفا گردیده تا هنگام ظهر از نزدیک بودن آنکه قلعه گیان ادراک این معنی نمایند
در همان بغوله توقف نمودند در اول ظهر که اعدا را هنگام زوال دولت و دم پسین بود نماز ظهر را
ادا کرده و استعانت از ایزد بیهمتا جسته از جانبی تعلق داشت آن کوه را اختیاری کرده قدم بر فراز
سلم مقصود گذاشته برج را متصرف کردند و از آنجا بجانب برج مشهور بچار برج هجوم آور گشته تا بحفظان
آنجا بخود دمی بر افراخته بیدق استیلا در آن مکان افراختند افاغنه سه مرتبه بهیات مجموعی بجانب چار برج
متهاجم گشته لازمهٔ جرأت بتقدیم رسانیدند اما فوج فوج از جزایرچیان و تفنگچیان آتشین دم و سرداران
خنجر گذار هر یخ توام برسم کومک بدلیران قلعه گیر رسیدند هر دفعه آن طایفه از جرأت دستی چند تا هر که
بلیغی یافته روی بر تافتند و بهادران نصرت قرین که در کمین کمین بودند از اطراف قلعه زور آور شده
بنامردی تلاش ازدرها بنا له ترتیب یافته بود که بحصار قلعه صعود و عروج و ضبط دروازه و برج کرده قلعه را
بحیطهٔ تسخیر در آوردند حسین با قلیلی از افاغنه و صحبت جسته بعضی از زنان خود را برداشته بقول که در
جانب جنوبی قلعه در فراز کوه واقع بود گریخته و بقیهٔ آن طایفه دلاوران را طعمهٔ شمشیر و اسیر کمند تقدیر
گشتند پس باشارهٔ دولت توپها را که در بالای کوه و حصار بودند بقول بسته از آن آوازهای رعدآور در
انهدام اساس دولت و قصر شوکت حسین را بباد خاک داده از خواب گران غفلتش که راهی کوتاهی
بیدار گردانیدند روز دیگر که شمع جهان افروز خورشید از شبستان لیل بی حجاب از زیر پردهٔ احتجاب
برآمد زینب نام خواهر بزرگ حسین خان که عاقلهٔ روزگار و مشیرهٔ اهمیت او بود با چند نفر از
سرکردگان غلجایی برسم نوات که باصطلاح افغان از دخیل بوده باشد بخدمت اقدس
فرستاده زمان امان از موقف جهان خدیو زمان حاصل کرده روز بعد با ولدان مجرد
و اقوام و اتباع خود و تمامی روسای افاغنه آن منشور را تاج تارک افتخار و سرمایهٔ اطمینان
و استظهار ساخته در بارگاه زرین قباد که در خارج دروازهٔ بابا ولی مخصوص نشیمن آنحضرت
مقرر داده عیوق آراسته بود شرف پابوس سربلند و نوید جان بخشی و مرحمت بهره مند گشته و
همت بحر خاصیت دریا نظر قبول مال و غنایم قلعه گیان که از تعداد اندیشهٔ محاسبان بیرون بود

نیلگفته و چگونگی آنها را بدلیران جان سپار عنایت و حسین خان را با اولاد و اقربا و بنی اعمام و مالی که مالک بودند
روانه مازندران و مسکن ایشان را در آن ولایت مقرر داشتند چون ذوالفقار خان ابدالی و احمد خان برادرش
که سابقاً از هرات فرار کرده بقندهار رفته بودند حسین آنها را گرفته محبوس میداشت در روز فتح قلعه آن نیز از
محبس نجات و بدار الامان حضرت ظل اللهی رستگاری جسته لهذا مرحمت بیکران خاقانی ایشان را نیز مأمور بمازندران
دار مالیات دیوانی معیشت بقدر کفاف در وجه هر یک مقرر فرمودند طایفه غلجائی بر کرده جا باشند
که ملک کرده موسوم بهوتکی و متعلق بحسین خان و فرقه دیگر توخی و منسوب باشرف سلطان بودند چون
اشرف سلطان هیچگونه سبقت ذریافت در آخر گاری سعادت سبقت جسته در حین ورود موکب
دار الاقبال بقندهار شرف اندوز خدمت خدیو کامگار شده بود حکومت ایل توخی را بعلاوه قلات نادغلجی
و قلعه قندهار را که سمت غربی آن در فراز کوه واقع و فی الحقیقه در کثرت اساس و تثلیث بنا بالکه حصار دیار
و معمار بود بحکم والا ویران و با خاک تیره یکسان و جا نزد و جهان نادرآباد را دار الملک قرار و مقرر برای
تملک حکام آن ولایت ساختند چون عهد کرده بوده اند که احدی را از اهل اسلام گرفتار قید اسار نسازند
امر والا بقبلت رکاب تمامی اسرای قلعه و ایصال آنها بجاهای مصدر یافته ریاست آن ولایت را
بعبدالغنی خان ابدالی که سالک طریق اخلاص و رزبهای خدمت سکالی بود مرحمت و زمین دادند
و از ثلث دست تیرانداز و سواری ابدالی با ایشان حکام تعیین و جمعی از همراهان کارآمد غلجائی را
دیده انتخاب و ملازم رکاب ساختند تا در آن راه و توابع آن بسکه ذیل ابدالی کوچیده آمده در آن مکان توقف
و طایفه هوتکی غلجائی رفته در املاک ایشان سکنی نمایند و از تقاعد تا دو بیست و چهارم ماه مزبور از قندهار
گذرانیده متوجه شدند در بیان ورود ایلچیان پادشاه اسکندرشان روم باتفاق سفرای ابد دولت
ابد پیوند بدرگاه خلایق پناه گیتی ستان سابقاً سمت تحریر یافت که بعد از وقوعه شورای کبرای صحرای مغان عبدالباقی خان
زنگنه باتفاق میرزا ابوالقاسم صدر و ملا علی اکبر ملاباشی از دربار آسمان قدر بهمراهی علی پاشای
بسفارت روانه دولت علیه عثمانیه شده بودند از طرف قرین الشرف پادشاه اسکندر دستگاه
روم لوازم اعزاز و احترام نسبت بایشان مرعی و سید ولد مصطفی پاشای والی موصل که از وزرای
معتبر آن دولت بود باتفاق عبدالله افندی قاضی آنجا روانه بایلچیگری تعیین و بهمراهی سفرای ابد دولت

از راه بغداد وارد اصفهان گشته از سمت کرمان مأمور بدربار فلک بنیان شدند و در روز دهم ماه
محرم سنه هزار و صد و پنجاه و یک هجری که پنجاه روز از نوروز گذشته بود سفرای حرمین وارد نادرآباد و بعد از
ه روز بار یافته بپیشگاه حضور اقدس پیشکش کرده قران تازی نژاد و مکمل مع یراق و اسباب مکلل و
هدایای نفیسه که پادشاه والاجاه روم به تهنیت جلوس همایون بمصحوب مصطفی پاشا فرستاده بود از نظر
انور گذشته و تبلیغ پیغامات لسانی و سفارشات زبانی نموده باعطای اکثر سیم و اسب با زین یراق
طلا سرافرازی حاصل کرده زیاده بر مأمول سلف مشمول الطاف و احسان شدند چون در نامه پادشاه والا
جاه روم در باب سر مذهب حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام اذعان صریح نکرده در باب رکنی از ارکان
مسجد الحرام بائمه مذاهب بشکل بعد گشته اعلام منقسم بودند هر رکنی از ارکان اربعه از سوابق ایام بیکی از
ائمه مذاهب اربعه است تعیین آن مؤدی بمفاسد میگردد و در فقره امیر حاج ایران بعد از شام مقتضی وقوع
فتنه است خواهش کرده بودند که عذرخواه داده اولی مستحق بقبول است مقرر کرد که امیر حاج ایران از راه
نجف اشرف حجاج را بکعبه مقصود رسانند حضرت ظل اللهی رفتن امیر حاج ایران از راه نجف اشرف پذیرا خشد
لشکری که محافظین بغداد آن راه را آباد و مایحتاج حاج را هر ساله حاضر و آماده سازند و ایلچی را با افندیان
عظام مورد اعزاز و اکرام ساخته برسالت بندگان درگاه و این امور را با ایشان گفتگو و بوجوه شرعیه اقامه
دلیل و براهین کرده از نقد و جنس و خواجه ثابت اضافه بر آنچه در سوالف زمان ایلچیان روم عطا میشد
بایشان مرحمت و چون مقدمه تخمیس مذهب و تعیین رکن بعبادت شرعیه و محاذی ملکیه محول شده بود
و رکن اعظم بنیان مصالحه بود لهذا برای مذاکره آنها علیمردان خان بیگلربیگی لرستان فیلی را برسالت تعیین
و رفیق مصطفی پاشا و افندیان ساخته در غره ماه صفر رخصت انصراف ارزانی و روانه دربار شوکت مدار
عثمانی فرمودند در بیان توجه موکب منصور کامیاب بهندوستان و تسخیر غزنین و کابل بتوفیق خالق جزء و کل قبل از این
هیچگونه گزارش یافت علیمراد خان شاملو را روانه هندوستان و باعلیحضرت پادشاه والاجاه اعلام
داشته بودند که چون جمعیت افاغنه قندهار مطمح نظر است بناظم صوبه کابل آن نواحی مقرر کرد که سد راه
اشرار کرده بپادشاه والاجاه نیز در جواب نوشته بودند که در این خصوص بصوبه داران تعیین و تأکید
خزانه و فوج سپاه ارسال کرده که در سر راه ممانعت مفسدین قندهار نمایند و بعد از رجعت علیمراد خان

برای تجدید یادآوری این مطلب محمدعلی خان قوللر آقاسی ولد اصلانخان را که عمدهٔ امرای ایران بود بسفارت
مأمور و پادشاه همایون جواب سابق را اعاده و مذکور در اوایل کار شده بار که افاغنه آمده یار سمت
کابل آغاز فرار کرده بودند فوجی از غازیان فیروزی نشان برای تسدید راه و تنبیه آن طایفه بجانب
قلات مأمور و تأکیدات بعمل آمد که نظر بدوستی قدیم که مابین هند و ایران تحقق دارد از حد مملکت
تجاوز نکرده سامان محبت را از دست ندهند چون دقیقه محفوظ و مراعات حال رعایای والا جاه آن دولت
ابد پیوند را مرعی و ملحوظ دارند و سرکردگان لشکر منصور منزل بمنزل تا حد و سنجی آن مملکت را
باتنهای کوهستان آن ناحیه تاخته و آنجا با دولتخواه اغنه جدال انداخته قریب هزار نفر از جماعت
غلجی را که در آن نواحی بودند معرض تیغ هلاک ساختند و مال بسیار از ایشان بدست آوردند همه این
بسمت غزنین و کابل فرار نمودند و در خلال آن حال معلوم میگردد که از دولت علیه گورکانیه کسی بسر راه
مأمور و مانع عبور و مرور آن فوج مقهور نیست غازیان بنابر اینکه مأذون از خدمت اقدس نبودند
که از مقام مقرر قدم فراتر گذارند در آنجا مکث کرده چگونگی بعرض عاکفان عتبه خلافت رسانیدند بعد از
وصول این خبر محمدخان ترکمان از پرسم سفارت برای اتحاف خلعت وعده تعیین و در پانزدهم محرم سال
سال قبل بعزم چاپاری از راه سند روانه هند فرمودند خاطرنشان گرداند در باب کابل و غزنین بکارگزار
دولت امر تأکید نمود و پیوست که زیاده بر چهل روز در آن ولایت مکث نکرده زود جواب بخاقان بحر و بر
هفت کشور رسانند محمدخان وارد هند و ابلاغ این نامه همایون کرده پادشاه والا جاه در جواب
تغافل و تجاهل ورزیده مرخص ساختن ایلچی تغافل نموده او را رخصت انصراف نداد چون یک سال کامل
از رفتن محمدخان منقضی شده در اوایل محرم سنه هزار و صد و پنجاه و یک هجری بعد از فتح قندهار
فرمان مؤکد خطاب بمحمدخان عز صدور یافت که بوصول حکم اشرف مرخص و برگشته هر نحو جوابی
که از دولت علیه گورکانیه صادر شده باشد بعرض رساند حکم همایون مصحوب سه نفر چاپار از راه
سند روانه ساختند پس عزیمت حرکت بسمت کوهستانات غزنین و کابل در خاطر اقدس تصمیم یافته
در غره شهر صفر ایلچیان روم را مرخص و روانه آن مرز و بوم فرمودند پرچم علم [illegible] بجانب غزنین
در اهتزاز آمده از چشمه نجرد که حد مملکت ایران و هندوستان است عبور و منزل قراباغ شش فرسنگی غزنین را مقر

کوکبه

کوکبه منصور ساخته از آنجا شاهزاده نصرالله میرزا به تنبیه افاغنه غور نیله و بامیان مأمور فرمودند باقرخان نامی که
حاکم غزنین بود از طنطنه آمد آمد موکب همایون مغلوب وحشت گشته فرار اختیار و قضات و سادات
و علما و رؤسای دارالملک و اعیان غزنین بلدی قافله سالار عجز و نیاز رو بشکنهای لایق روی امیدواری
بدربار خسرو عاجز نواز آورده مشمول عنایات خدیو گردون فراز شدند کوکبه والا از منزل قراباغ رایت
فتح آیات بجانب غزنین افراخته در بیست و دوم ماه مزبور مانند اعلام جهانگشا را که آفتاب اقتباس
نور از آن میکرد ضیابخش ساحت ملک غزنین ساختند و در حین حرکت موکب نصرت شعار از قندهار فوجی
از افواج ظفرقرین به تنبیه هزاره و دهه کندی و دهه زنگی و پانزده هزاره جات که در تقدیم خدمات دیوانی
سالک طریق نافرمانی شده بودند مأمور گشته غازیان تمامی مساکن و اوطان ایشان را پایمال ستم
ستور و بسیاری از رجال را مقتول و نسوان را مأسور ساخته فوجی از آن جماعت را برای ملازمت رکاب نصرت
انتساب حاضر ساختند همچنین افاغنه و هزاره جات کوهستان غزنین هریک که سرکشی کردن آغاز نهاده بودند
چون در حین سال خورده فرد بازوی شوکت قاهره از پای درآمده هریک که پا بجادهٔ انقیاد گذاشته
سرافراز عفو خدیو بنده نواز گشتند و از آنجا لوای توجه بجانب دارالملک کابل افراخته اعزه اهالی
کابل در دو منزلی طریق استقبال پیموده ادراک تقبیل عتبه سلالات پرور به تشریف خلاع فاخره پایه شرف
در بر کرده رخصت انصراف یافتند و بعد از مراجعت ایشان جمعی از افاغنه و سپاهیان کابل از جادهٔ انقیاد
نکول نموده [illegible]زه خان و رحیم خان داود خان کوتوال قلعه در پناه حصارداری ارزله نادانی درآمدند روز
سه شنبه سیم شهر حال که شبخانه والا را بحوالی قلعه رسانیده اند جمعی از قلعگیان از در ستیزه پای
جلادت بیرون گذاشته آغاز معارضه کردند حاملان شبخانه چون مأمور بجنگ نبودند بجال ایشان نه
پرداخته بضبط اوقات گردون شکوه را و وضع احوال را بر رای انجم شکوه را کرده در اول نیم
فرسخی سمت شرقی شهر نزول موکب جهانگشا تیر روز بعد وارد آن مکان شده روز دوشنبه ماه
مزبور بعزم سیر شهر دارالکس سوار و بجانب کوه سیاه سنگ آهنگ آن طایفه با هوای روز بینش از ازدحام
تمام از قلعه برآمده [illegible] بجنگ شروع با انداختن توپ و تفنگ کردند و میغی شیخ ماده غضب خاقانه
گشته جمعی را که در آن وقت در رکاب اقدس حاضر بود به تنبیه آن جماعت اشاره فرمودند مأمورین

برانگیخته با شمشیرهای آخته با ایشان درآویخته تا پای قلعه رفته اما از عزم بلند خدیو هفت کشور
به تسخیر قلعه کمر بسته اطراف شهر را محصور جنود ساخته از یک طرف بحکم والا توپهای قلعه کوب را بر فراز کوه
کشیده برج مشهور بعقابین را که هم بر دوش نسر طایر و هم آشیان عقاب زرین بال چرخ دایر است
طعمه توپهای برق آثار و از یکی ضرب آن ابر خطیر خیاره را بر حال قلعگیان صاعقه بار ساخته زلزله در بنیان ثبات
برج و حصار و اساس قرار قلعگیان انداخته چند روز اهل قلعه مانند موی آتش دیده میان شعله شور
شر بر خود پیچیده چون تاب توان را از خود مسلوب دیدند روز دوشنبه پانزدهم ماه بهمراهی کاردانان
عجز و ناتوانی وارد دربار سپهر مدار و بزبان نادانی بادای اتهلکنا بما فعل السفهاء منا اعتراف بقصور
نافرمانی کرده قلعه را سپردند و پیشکشهای لایق از پیشگاه نظر اقدس گذرانیده خزینه و جبه خانه و فیلخانه پادشاه را
که در ارک بود ضبط سرکار خاصه شریفه تعلق پذیرفت شاهزاده نصرالله میرزا که سابق از منزل قراباغ
تا به تیه برکشان بخونبند و بامیان و قلعه ضحاک مامور گشته بود متمردین راتینه و قلعه جات ایشان را
تصرف و جماعت را کوه زاده اطاعت درآمده در بیست و چهارم ماه مزبور از راه چاریکار وارد
و شرف اندوز بساط خدیو کامکار گردید و مقارن عرایض محمد خان بصحابت قاصد ملحوظ نظر خجسته
مقاصد که مضمون آنکه از حرکت کرکانیه او را نه جواب میدهند نه رخصت ایاب لهذا احدی از
بیادل و صاکر دیوان بکابل تعیین و نامه همایون به پادشاه والاجاه نگارش یافت باین
مضمون که قبل ازین علیمردان خان شاملو بعد از آنکه محمد علی خان شاملو بعد از آنکه محمد خان ظهیر
خان بسفارت روانه دربار سپهر اشتهار شده در خصوص سد راه فراه … از پادشاه والا
تبار اشعار و از جانب آنحضرت نیز تعهدات مطلب بعمل آمده بود بنا بر وعده آن پادشاه ذیجاه
بالکلیه عزو جاه وارد قندهار گشته بعد از آنکه خلف وعده ظاهر شد ایلچی دیگر برای تجدید مذاکره
روانه ساختیم الحال الکمال نتیجه ترشد که او را نگاه داشته بجواب نامه نپرداخته اند و لا ذرباب
وعده کردن و بنا خلف آن بعمل آوردن و علاوه آن ایلچی را بر خلاف قانون سلف
بکمال تعهد داشتن و جواب مکتوب همایون را در عقده تعویق گذاشتن نگاهمانا که چنین
منشی مخالفت بیگانگی و منافی آثار دوستی و یگانگی خواهد بود زیاده بر آن مملکت هندوستان

ودع

واقع شده مضمون آنکه البته بنیه الطایفه مرضی طبع اقدس شاهی میباشد و این حرکت را هواخواه یکدیگر
سید السنیم متوجه بنیه الطایفه گشتیم و بعد از بنیه الطایفه چون مردم غزنین از باب الباب برآمده بودند مشمول
نوازشات گشته اما الی کابل قطع نظر از آنکه بایست در ورود رایات نصرت آیات را مغتنم شمرده بلوازم
خدمتگذاری و اعانت پردازند سعادت را بر روی خویش بسته با افاغنه اتفاق اظهار مراسم شقاق
و نفاق کردند چون آن حرکت منافی طریقه آداب پاسداری و حرمت مرکب ظفر کوکب بعد از … بکابل
که فیمابین الحضرتین تحقیق داشت در مقام بنیه الطایفه درآمدیم ثانی الحال که برهنمائی قاید نیاز روی امید بدرگاه
معدلت طراز آوردند ایشان را بنا بر خاطر آن پادشاه ذیجاه مورد عفو و شمول احسان فرموده مقرر داشتیم که
احدی متعرض مال و حال ایشان نگردد و حال الی الان سرای بنیه افاغنه منظوری نبود ما بهمان
رستیها منظور میباشد و چاپار را همراهی چند نفر از اعیان دار الملک کابل در بیست و ششم ماه رمضان روانه
شاه جهان آباد ساختند که بیادل برسالت نامه همایون فال و کابلیان بزبان مقال حقیقت حال را مفهوم
پادشاه سلیمان جلال سازند و بعد از ورود کابلیان بجلال آباد حاکم آن ملک ایشان را منع و به پیشاور راجع
ساخته بیادل که بچاپاری میرفت ولد میر عباس نام افغان در عرض راه بقتل رسانیده چون غله و محصول
آن ولایت کفاف باحوال سپاه نصرت پناه نمیکرد لهذا فوجی از افواج منصوره را بمحافظت قلعه و ارک مامور
ساخته در چهاردهم ربیع الثانی بهمراهی حضرت باتید یزدانی عازم کوهستانات چاریکار و بگرام و چیانی
که موضع حاصل خیز و مکان معمور پر آب و علف و مساکن ایشان بنابر دلی جلادت لکدکوب … نزاد
مقهور و منکوب ساخته آن طایفه بعد از آنکه خود را گرفتار مهالک بیکران صدمات التعرج و سفاقات خوشترا
مستغرق لطمات آن دریای آهنین موج دیدند بحدی خود خدیو بحر در که کشتی مشتکان طوفان حوادث را
قدر لکه لنگر امان بر دوش حبسته بکنار عافیت و ساحل نجات برسند و اکابر رکدکان و رؤسای
آن طایفه بامعدلله و ملا محمد ولد سیاه مهد اقوام بدربار معلی شتافته خدمت رکاب اقدس را حلقه گوش
غلامی خود ساخته جمعی را مقرر بندگان این آستان شاه راه آزادی رسانیدند و بیست و … روز از آن مکان حرکت
از پایه سریر منیر نظر بر کوکب بزم سپهر و هم دوش ایوان ماه و مهر گشته در بیست و ششم شهر جمادی الاولی
لوای توجه بجانب … که در خوبی آب و هوا و فور نزهت و صفا طعنه بر سواد بستان جنت میزد افراخته

افاغنهٔ آن سرزمین جمعیت کرده در قلعه و کوه باستحکام اساس حصارداری پرداخته‌اند دلیران نصرت نشان ما بر اکثر
برج سنقاق ایشان عازم شده آن طایفه چون دشت و کوه را در زیر پای سپاهیان غازیان تنگ دیدند طالب
امان و رؤسای ایشان وارد دربار فلک شأن و مشمول عفو خدیو جهان شدند و افواج بحر امواج که مامور به تسخیر
هزاره‌جات بودند خدمات مرجوعه را انجام و جمعی از اولاد آن طایفه را در سلک غازیان انتظام داده در بیست و
ششم ماه وارد دربار عرش‌جاه گشته در آن اوان فوجی به ضبط قلعه جلال‌آباد و تادیب ولد میرعباس افغان که
مرتکب قتل سیادل دیوانی شده بود مامور گشته حاکم جلال‌آباد که مانع رفتن کابلیان شده بودند فرو تبعه
اهالی آنجا با طریق اطاعت پیموده روز پنجشنبه سیم جمادی الاخری به قدم استقبال پیش آمده قلعه را تصرف دادند چون
ولد میرعباس پیش از وقت بر فراز کوه احداث سنقاقهای محکم کرده بود و جمعی عظیم از مردان کارزار فراهم
آورده اساس آن کار را به لوازم خودداری استحکام داده بود غازیان دسته دسته سنقاقهای او برشکسته آن
بناهای محکم اساس را به دست پای سرپنجه شوکت قاهره در هم شکسته توقف در جبال ایشان را عرضه تیغ و زنان
ایشان را با همشیره و نسوان ولد میرعباس اسیر و آن ساخته به درگاه معلی آوردند و بعد از ضبط و ربط امور آن
نواحی بهار سیف را که در تیغ و سنجی جلال‌آباد واقع است به جنت‌آرایی قدم فیروزی اثر رشک بهار و لاله
آمد ... گل و ریحین آزادی را زینت گوش و دستار ساختند در بیان ورود شاهزادهٔ کامکار رضاقلی میرزا
در منزل بهار سیف به درگاه معلی و سرافرازی یافتن به منصب نیابت سلطنت و دارایی ممالک ایران بعون ملک
مستعان چون درین اوقات که رایات نصرت آیات عازم هندوستان و سفر بعید المسافت نصب‌العین
همت خاقان گیتی‌ستان بوده خیال نصب و تعیین یکی از فرزندان فرزانهٔ کامکار و شاهزادگان
آزاده نامدار به دارایی و فرمانروایی ممالک ایران از خاطر اقدس سر بر زده بنابر آن در کابل امر همایون
به نفاذ پیوست که رضاقلی میرزا را که اکبر و ارشد اولاد بود و در آن وقت به سرپرستی حکم در بلخ تمکین داشت در
ولایت بلخ را به حسن‌خان بیات و میرمحمدخان افشار و بیگلربیگی هرات سپرده فوجی از غازیان را به جهت نظم
آنجا گذاشته و ضابطه المملکت را مضبوط ساخته از راه ضحاک و بامیان وارد اردوی نصرت نشان شود
و بعد از وصول خبر فتح بلخ که هنوز موکب همایون در آنجا در آن ایام توقف داشت شاهزاده امر والا شرف نفاذ
یافت که در ایام افواج ظفر شعار رزم کار رزم و پیکار رهگرا پیشه متوجه قندهار گشته امور آن ناحیه را منظم سازند

شاهزاده

۱۰۵

ساخته شاهزاده به رونق فرمان رایت افراز توجه به آن ولایت گشته یوسف‌خان نامی قاتاخان که در آن زمان
در مقام مخالفت اقامت داشت با سایر گردنکشان آن ناحیه تاب مقاومت نیاورده سالک طریق
هزیمت شد شاهزاده آن ولایت را خالی از اضداد و عاری از ریشهٔ فساد در حوزهٔ اقتدار و استبداد درآورده و در اثنای
آن حال امر همایون به شاهزاده واصل گشته چگونگی را معروض قوایم سریر سپهر مدار و مجدداً حکم مبارک به احضار
واصل، شاهزاده راه نورد طریق امتثال شده بعد از ورود به کابل بنه و آغروق را در آنجا گذاشته در
بیست ... ماه رجب وارد خدمت خدیو کامکار گشته روز دیگر حضرت ظل اللهی به ملاحظهٔ عساکر بلخ که در
موکب شاهزاده آمده بوده‌اند پرداخته تا چند روز دیگر آن جماعت به رسم سان از نظر آفتاب شان گذشته چند
چون اسب بسیاری از ایشان در سفر بلخ به عوض اسقاط درآمده بود به همگی اسبان تازی نژاد و اسلحه عنایت
و نیابت و دارایی ایران و اختیار عزل و نصب بیگلربیگیان و فرمانروایان را به شاهزادهٔ کامکار تفویض و در روز
جمعه غرهٔ ماه شعبان بعد از ظهر به دست مبارک تارک او و شاهزاده نصرالله میرزا را به افسر سربلندی داده
مقرر فرموده‌اند که در عهد شاهزادگی جیقه را به سمت چپ زده بعد از آنکه پادشاهی به هریک از اولاد به حکم
جناب مالک الملک تعلق گیرد جیقه را به دستور ملوک به طرف راست زنند و در یکشنبه سیم ماه رضاقلی
میرزا در حقی و با شوکت شان روانه به جانب ایران ساختند روز دیگر لوای جهانگشا به جانب ...
نهضت یافته در دهم ماه از جلال‌آباد گذشته به طرف تیره و به فاصله نیم فرسخی قباب بارگاه با عز و جاه
بر اوج مهر و ماه افراشته شد در آنجا دوازده هزار تن از ایلات ییلاق ... به رسم ... مقرر کردید که در منزل
پیشتر رایت افراز شوکت ... شوند ... به رسم پیشخانه ... موکب همایون اختصاص یافته
در بیان توجه موکب والا به عزم تنبیه ناصرخان و تسخیر پیشاور چون از رحلت ... علیه گورکانیه صوبه‌داری
کابل و پیشاور با ناصرخان بود و بعد از تسخیر غزنین و کابل که آن ممالک از حوزهٔ تصرف گورکانیه به در
رفت ناصرخان در حدود پیشاور در سلک جمعیت انسلاک ساخته مشغول خودداری شده در حینی که ...
کابل با ذن همایون عازم شاه‌جهان‌آباد شدند مشمول عنایات از موقف اقبال در باب روانه کردن ...
بالاسم ناصرخان عز صدور یافت ناصرخان به ملاحظهٔ پاس حقوق آن دولت ابد پیوند راه امتثال بر روی کار
همایون بسته به بیهوده جنبانیدن لای تحریک برافروختن آتش جنگ پرداخته بعلاوه این معنی ... هزار کس از افاغنه

خبر رسید و در راه در ناحیه تمرود اجتماع داده بمحافظت در بند خیبر اشتغال ورزیده دوازدهم ماه که منزل موسوم
بریکاب بمضرب سرادقات انجم داد تا دمجره طالب گشت و بنه و آغروق را در موکب نصرت اعتزاز گذاشته
خود طرف عصر از راه مشهور بسیر چوبه که کوه بسیار بلند و راه صعب بود با فوجی از غازیان جرار و دلیران
تیز جلو از سپاهی و جریده بعزم تنبیه ناصرخان ایلغار و صبح روز دیگر که ۲ ساعت از روز گذشته بود سی
فرسنخ راه طی کرده از بیراهه بسر وقت ایشان رسیدند ناصرخان از آمدن طلیعه همایون خبردار گشته
تهیه جنگ برخواست و صفوف لشکر آراسته پیشتازان سپاه جلوریز بر قلب ایشان تاخته در طرفة العینی
جمعیت ایشان را برکنده ساخته جمعی کثیری طعمه شمشیر و ناصرخان با جمعی از رؤسای هند به زنده دستگیر شد
بقیه راه فرار پیش گرفتند و تمامی اردو و اسباب ناصرخان و لشکریانش بحوزه ضبط دلیران اقبال پناه
و بعد از سه روز که آن مکان مضرب موکب فیروزی بود بنه و آغروق بموکب والا پیوسته متوجه پیشاور گردید
و آن مملکت دلگشا و آن عرصه نزهت پرور از پرتو ماهچه الویه ظفر نشان تماشاگه قمر گردید و ساکنه ظلال جلال که در پیشاور
موروث مسیح داور دادار افسر گردید آنکه جماعت لکزیه جار و تله که در البرز کوه مسکن دارند بنابر اینکه
مساکن ایشان مشتمل بر کوهستان و جنگل پر درخت و راههای بسیار سخت است باستظهار جا و مکان
بعضی اوقات از در نافرمانی بیرون می آمدند ظهیر الدوله ابراهیم خان سپه سالار آذربایجان بحکم والا عازم
عازم تنبیه ایشان گشته شعشعه سیف درخشان غازیان سایه بر در و دشت اهل شقاق و مساکن ایشان از
اخگر خانمان سوز احتراق شده مغلوب گشتند و تا بالحال جمعی از ایشان که فراز کمین گاه کین و قرار گاه
بقلعیان گزیده بودند از اطراف آغاز جنگ رزم را بر دلیران کار آزما تنگ ابراهیم خان بحکم
قضا هدف گلوله تفنگ شده و این قصه را از این قضیه پر شور و شر به چنان عزم ملوکانه مبادرت امیر اصلان خان
و قلمرو را با ایالت آذربایجان و صفی خان بغایری که سردار گرجستان بوده بسرداری تعیین و روانه
و مقرر داشته شد که با عساکر آنسمت بقدر امکان به تنبیه و تادیب آن طایفه و محافظت آن نواحی پرداخته منتظر
ورود موکب مسعود باشند و در پانزدهم ماه فرخنده فرجام بجانب شاه جهان آباد اهتزاز یافته امر همایون معز
صدور مقرون بآن شد که رود اتک را جسر متین بسته افواج قاهره چند روز از آن جسر کهکشان نشان گذشته
کوکبه منصور متعاقب عبور کرده اگرچه تا حال معلوم علوم نزدیک ۲ گذشته که در هیچ موسم رود خانهای

تمام

پنجاب بدون سفینه و کشتی عبور میسر باشد اما بر همای قاید اقبال خسروی در هر یک از این رود خانها
نمونه بحر زخار و شبیه دریای خونخوار بوده معبر که نمیدا گرده سواره و عراب بار و اسباب از آب گذشته
و پنج و شش هزار کس از سپاه لاهور در آن طرف آب و زیر آباد سبز کرد کلندر خان قلعه کاخه سرا سرا امن
عافیت ساحه رایات خود داری افراخته بودند قراولان موکب همایون بمدافعه ایشان پرداخته در
اساس قرار آن مشت خاشاک کار سیل بی امان کرده کوکب والا نیز متعاقب از آب گذشته در سمت
رود دلفریب سرادقات سپهر بنیان نمودند مقارن آن فوجی کثیر از جنود مسند بیسر گرکدکی زمیندار اد
نیز که سلسله جمعیت انعقاد داده با مداد ذکریا خان ناظم صوبه اطراف لاهور می آمدند در محل ملک
پورش کروهی لاهور بشهود دیده قراولان گشته فیمابین کار ستیز آویز انجامیده ایشان نیز بیاران
گذشته پیوسته بکر معدودی که با قضای قضا از حلقه دام کمند دلیران جسته بعد از ورود موکب همایون
بحوالی لاهور که باغ شعله ماه مقر کوکبه عز و جاه گردید ذکریا خان چون معارض خود را با فوج منصور از قبیل
معارضه ظلمت با نور دید کفایت خان وکیل مهمات بطلب امان بدربار عز و شان فرستاده
خود نیز روز دیگر بجبهه سای آستان فلک بنیان فایز گشته بیست لک زر و چند زنجیر فیل کوه پیکر و هدایای
دیگر برسم پیشکش ارشکاه حضور انور گذرانیده و لوازم خدمت و انقیاد بتقدیم رسانیده خلاع فاخره خسروانه
و اسب تازی نژاد با ساخت زرین زرین کمر خنجر و شمشیر مرصع با عنایت و نوازشات دیگر در باره او مبذول
و ایالت لاهور بدستور سابق بحول او موکول شده فخر الدوله ناظم صوبه کشمیر را که مردم کشمیر از حکومت او گشته
گیر و رهنورد اطاعت او نبودند چیره و سامان در لاهور توقف داشت باز بایالت المملک سرافراز
گشته روانه آن ولایت و ناصرخان صوبه دار را که از جمله افغانان و در رکاب نصرت اقران چهره مجدداً
بصوبه داری کابل و پیشاور سر بلندی و فوجی را تعیین فرموده که بمحافظت جسر پنجاب پرداخته
مترددین را روانه اردوی ظفر قرین نمایند در بیان وقوع جنگ سلطان فیمابین اعلیحضرت خدیو
خدیو کشورستان و حضرت محمد شاه پادشاه والاجاه هندوستان و کیفیت تسخیر شاه جهان آباد و وقایع آن
ایام خیر الانجام بعد از آنکه دار السلطنه لاهور بحیطه تسخیر درآمد بعرض ایستادگان پایه سریر گردون نظیر رسید
که حضرت محمد شاه والاجاه هندوستان از اطراف ممالک مشغول جمع آوری سپاه و عازم مقابله